



یک حرف از هزاران

حسن حسینی

۱۱۰۰ تومان



انتشارات اطلاعات

ISBN 964-423-407-3

شابك ۹۶۴-۴۲۳-۴۰۷-۳

یک حرف از هزاران

حسنی



۲	۲۰۰
۶	۲۵

٢٢١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یک حرف از هزاران

درباره

برخی از مسائل فنیکی و هنری و تمدنی

با بهره‌گیری از

مفاهیم جامعه‌شناسی آثار تمدنی



کتابخانه شخصی استاد

حسن حبیبی



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۷۷

حبیبی، حسن

پك حرف از هزاران درباره برخی از مسائل فرهنگی و هنری و تمدنی با
بهره گیری از مفاهیم جامعه شناسی آثار تمدنی / حسن حبیبی - تهران:
اطلاعات، ۱۳۷۷.
۴۰۶ ص.

۱. جامعه شناسی - مقاله ها و خطابه ها. ۲. مسائل اجتماعی. ۳. دانش
و پژوهش. الف. عنوان.

۳۰۱

HM

کتابخانه مؤسسه اطلاعات

ی ۲۹۷ ح



حبیبی، حسن

یک حرف از هزاران

حروف نگار: معصومه صفی - صفحه آرا: فاطمه خلواپی - مصحح: محمود عباسی، مینو مرتضویان

چاپ اول: ۱۳۷۷

تعداد: ۳۱۵۰ نسخه

حروفچینی، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

همه حقوق محفوظ است

ISBN 964 - 423 - 407 - 3

شابك ۹۶۴-۴۲۳-۴۰۷-۳

فهرست مطالب

۹	یادداشت
	بخش اول: دانشگاه، آموزش و پژوهش، توسعه پایدار و فناوری
۱۷	وظایف و مأموریت های دانشگاه
۱۹	۱- وظیفه دانشگاه در قبال مصالح و منافع عمومی
۲۷	۲- همبستگی آموزش و پژوهش
۳۵	ساماندهی پژوهش ها
۳۷	۱- کلیات
	سخنرانی در جلسه عمومی شورای پژوهش های علمی کشور (۷۳/۱۲/۶)
۴۷	۲- اولویتهای تحقیقاتی
	سخنرانی در کارگاه پژوهشی تدوین روش تعیین اولویتهای تحقیقاتی (۷۵/۳/۳)
۵۷	۳- درباره گزارشهای ملی تحقیقاتی (مقدمه گزارشهای سالهای ۷۱-۷۳)
	مندرج در فصلنامه ریافت شماره های ویژه- زمستان سال ۷۲ و نیمه اول سال ۷۳
	و نیمه دوم سال ۷۵
۷۵	تحقیق و توسعه پایدار و سازمان اداری
۷۷	۱- هماهنگی دو مفهوم و دو برنامه: تحقیق و توسعه
	سخنرانی در نخستین جلسه عمومی شورای پژوهش های علمی کشور (۷۵/۴/۱۱)
۸۷	۲- پژوهش در کشاورزی
	سخنرانی در مرکز تحقیقات آفات و بیماریهای کشاورزی (۷۵/۶/۱۴)

- ۹۳ ۳- امور اداری دولتی و توسعه پایدار
سخنرانی در اجلاس آسیا و اقیانوسیه- مربوط به امور اداری دولتی و توسعه پایدار (۷۲/۸/۱۰)
- ۱۰۳ ۴- سازمان اداری و شهروندان
- ۱۱۱ ۵- برنامه سوم و توسعه جامع الاطراف
سخنرانی در اولین همایش تدوین برنامه سوم توسعه کشور (۷۷/۷/۲۲)
- ۱۲۵ فناوری، فرمانروایی یا فرمانبری؟
- ۱۲۷ ۱- داده ورزی در برابر بیست نکته و سؤال
- ۱۳۳ ۲- پیش بینی وقوع زلزله یا مقابله با حوادث و سوانح ناشی از آن
سخنرانی در کنفرانس پیش بینی زلزله، دانشگاه تهران (۷۲/۷/۵)
- ۱۴۱ ۳- فناوری، فرمانروایی یا فرمانبری؟
- ۱۴۹ جهان اسلام و علوم و فنون

بخش دوم: درسفر و حضر، با فرهنگ و هنر و آثار تمدنی

- ۱۶۳ در حضر
- ۱۶۵ ۱- سنگ و خشت، یا باغ بهشت
سخنرانی در سمینار سیاست های توسعه مسکن، دانشگاه تهران (۷۵/۷/۱۳)
- ۱۷۹ ۲- جام جهان بین
سخنرانی در اجلاس مسئولان رادیو تلویزیونهای آسیا و اقیانوسیه در تاریخ (۷۴/۷/۳۰)
- ۱۸۷ ۳- سینمای کودک و نوجوان
سخنرانی در گردهمایی سینمای کودک و نوجوان، کرمان (۷۵/۷/۱۴)
- ۲۰۱ ۴- صفای دل در صفای خط
سخنرانی در جشنواره خوشنویسی جهان اسلام، موزه هنرهای معاصر (۷۵/۱۱/۲۰)
- ۲۰۷ ۵- چیست به گیتی به از این کیمیا؟
سخنرانی در چهارمین نمایشگاه صنایع دستی، همدان (۷۴/۶/۹)
- ۲۱۷ ۶- این همه نقش عجب
سخنرانی در مراسم افتتاح نمایشگاه دائمی صنایع دستی ایران (۷۶/۵/۴)

- ۲۳۵ در سفر
- ۲۳۷ ۱- سه رابطه انسان: با طبیعت، با انسان، با ماوراء طبیعت
تلفیق گزیده دو سخنرانی در آکادمی‌های آذربایجان (۷۵/۸/۹) و قزاقستان (۷۴/۱۰/۲۶)
- ۲۴۵ ۲- تمدن مشترک، علم و آینده آن
تلفیق گزیده سه سخنرانی در آکادمی ارمنستان (۷۵/۱۰/۷) دانشگاه علوم انسانی قرقیزستان (۷۵/۵/۹) و دانشگاه دولتی تفلیس - گرجستان (۷۵/۸/۱۲)
- ۲۵۳ ۳- ایران شناسی در روزگار ما
سخنرانی در مراسم افتتاح مرکز ایران شناسی آسیای مرکزی و قفقاز و سمینار ایران شناسی در ارمنستان، ایروان (۷۵/۱۰/۶)
- ۲۶۱ ۴- زبان و ادب پارسی
خلاصه سخنرانی در بخش ایران شناسی دانشگاه دولتی ایروان - ارمنستان (۷۵/۱۰/۸)
- ۲۶۷ ۵- یادی از فردوسی
خلاصه سخنرانی در دانشگاه فردوسی ایروان - ارمنستان (۷۵/۱۰/۸)
- ۲۷۱ ۶- با دوستان و یاران
سخنرانی در دانشگاه دولتی دوشنبه تاجیکستان (۷۵/۱۰/۱۰)

بخش سوم: ذکر جمیل استادان

- استاد دکتر محمود نجم آبادی
- ۲۸۵ ۱- چند نکته درباره معرفت تاریخی
سخنرانی در مراسم تجلیل استاد دکتر نجم آبادی فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی ایران (۷۴/۲/۱۴)
- استاد احمد بیرشک
- ۳۰۳ ۲- انجمن های علمی - مقام علمی استاد بیرشک
سخنرانی در مراسم دکتر افتخاری به استاد بیرشک، دانشگاه شهید بهشتی (۷۷/۴/۳)
- استاد حسن حسن زاده آملی
- ۳۱۵ ۳- نظام تعلیم و تربیت جامع
سخنرانی در مراسم تجلیل از استاد حسن زاده آملی، دانشگاه تهران (۷۴/۷/۱۰)

استاد محمد تقی جعفری

۳۲۷

۴ - چند نکته درباره شیوه‌های تربیتی

استاد دکتر سید جعفر شهیدی

۳۴۸

۵ - نگاهی دیگر به شیوه‌های تربیتی

استاد ژان پیاژه

۳۶۵

۶ - روش کار ژان پیاژه و چند نکته از آراء وی

سخنرانی در همایش تحول و شناخت و بزرگداشت صدمین سال تولد پیاژه، دانشگاه

تربیت مدرس (۷۵/۸/۱۴)

بایان سخن

۳۸۳

حسب حال يك دانشجوی كه‌نسال

متن سخنرانی مؤلف به مناسبت اعطای دکتری افتخاری دانشگاه تهران به وی، دانشگاه

تهران (۷۶/۵/۶)

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
الحمد لله الذي جعل الحمد مفتاحاً لذكره

یادداشت

کتابی که در برابر خوانندگان است، بخش دیگری از گفتارها و نوشته‌های راقم این سطور در سالهای اخیر است. برخی از آنها در مجالس بحث و بررسی و همایش‌ها، گفته و خوانده شده‌اند و برخی دیگر، برای نخستین بار منتشر می‌شوند.

در ابتکاری نبودن مطالب و احتمالاً تکراری بودن بیشتر آنها تردیدی نیست، اما پرداختن به این گونه از دل مشغولی‌ها که مربوط به مسائل فرهنگی و تمدنی جامعه‌اند و یادآوری برخی از تنگناها و یاراه حل‌ها و طرح دوسه نکته عمده و اساسی در زمینه جهت‌گیریهای علمی و فنی، ممکن است مفید فایده‌تی هر چند اندک باشد.

در این مطالب چند نکته جزئی و کلی هست که شاید توجه برنامه‌ریزان و تصمیم‌گیران به آنها بجا باشد و بتواند موجب طرح مسائل تازه و گسترده‌گی افق دید و توسعه میدان بحث باشد.

خوانندگان عنایت خواهند کرد که تمامی بحث‌ها، مربوط به آثار تمدنی و فرهنگی‌اند. در ضمن کوشش شده است تا تحلیل‌ها و یا تبیین‌ها، با جامعه‌شناسی آثار

تمدنی و فرهنگی نسبتی داشته باشند، یعنی به اصطلاح موضوعات در پاگرد آثار تمدنی و فرهنگی مطرح شوند و سپس با پاگردهای دیگر پدیدارهای اجتماعی ارتباط یابند؛ به طور خلاصه رشته‌نامرئی، در همه مباحث توجه جامعه‌شناختی به موضوعات است.

*هیچیک از کارشناسان و متخصصان مسائل دانشگاهی در اهمیت آموزش و یا پژوهش به عنوان دو وظیفه و مأموریت عمده و اساسی دانشگاه‌شکی ندارد و حتی این اهمیت به طور مرتب تکرار و یادآوری می‌شود. آنچه مهم است و عنایتی بیش از توجه کنونی را می‌طلبد، پاسخ به این پرسش است که برای داشتن عالمان و مبتکران و مخترعان به تعداد قابل ملاحظه در ایران، چه باید کرد؟ در همه جا به طور معمول از میان دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها تعدادی کم یا زیاد دانشمند و مبتکر و مخترع عرض وجود خواهند کرد. بنابراین دانشگاه‌های ما باید خود را برای تربیت گروهی پرشمار از دانش‌آموختگان فرهیخته تجهیز و آماده کنند تا از میان آنها گروه دوم برگزیده شوند، و دانشگاه‌هایی می‌توانند دارای این گونه آمادگی باشند که همزمان با دانشگاه‌های معتبر جهان بتوانند آن قسم از اطلاعات دست اول را به دانشجویان خود انتقال دهند که حاصل تحقیق و تتبع و پایه و اساس علم نو هستند و یا مقدمات ابتکار و اختراعاتی تازه را فراهم می‌آورند. روشن است که این امر با ترجمه بهترین کتابهای درسی دنیا هم، که چند سالی از چاپ و یا تدریس آنها گذشته است، کمتر عملی است، چه رسد به جزوهای قدیمی. در واقع اگر می‌خواهیم، همزمان و هم عرض با پیشروان علم، حرکت کنیم، باید همزمان با آنها، به عرضه نتایج تحقیق و تتبع جدید بپردازیم و این کار عملی نیست، مگر آنکه بتوان حداقل بخشی از نتایج تحقیق و تتبع دست اول را در داخل کشور فراهم آورد.

*بدین ترتیب در می‌یابیم که تحقیق و توجه به آن نه تنها مهم است، بلکه باید بر آموزش نتایج پژوهش (یا آموزش به معنی مصطلح و در برابر پژوهش) مقدم باشد و بنابراین باید بیش از آنچه تاکنون به تحقیق توجه کرده‌ایم آن را مهم بشماریم و مورد توجه قرار دهیم. این مطلب ابداً بدان معنی نیست که فقط اعتبارات تحقیق را افزایش دهیم و منتظر نتیجه باشیم، بلکه باید نظام تحقیق را برای کاری که گفتیم از نو سازماندهی کنیم، دقیقاً بدانیم چه موضوعاتی را باید در دستور کار قرار دهیم، سنجش پژوهش‌ها و نظارت بر آنها را

جدی بگیریم، از محققان توقع داشته باشیم که زود به زود نتیجه تحقیق خویش را هم خودشان در سر کلاس درس عرضه کنند و هم آنها را در اختیار محققان و معلمان دیگر قرار دهند و...
* با توجه به آنچه یاد کردیم گزارشهای ملی تحقیقات و همچنین گزارشهای تخصصی مربوط به پژوهش‌ها اهمیت می‌یابند و از این نظر گاه باید مورد توجه قرار گیرند. واضح است که گزارشهای تحقیقات از جنبه محتوای پژوهش باید دقیق و روشن‌تر باشند و بگویند که محقق به اهدافی که هنگام شروع کار برای تحقیق تعریف کرده رسیده است یا نه و به چه قیمت مادی و معنوی؟، چه نوآوری‌هایی داشته، به چه نکته‌های تازه‌ای رسیده و چه کشف و اختراعی کرده است، و در مجموعه جهانی دستاوردهای علمی مربوط به موضوع مورد نظر در چه جایی نشسته است، نتیجه بدست آمده، مقدمه چه کار جدیدی را فراهم آورده، یا چه پرسش تازه‌ای را عنوان کرده است؟ و...

* اما گزارش ملی تحقیقات علاوه بر پاسخگویی به پرسش‌های بالا باید گزارش جامعی از امکانات و تجهیزات تحقیقاتی موجود در کشور را هم عرضه کند. ما از یکسو از کمی تجهیزات و امکانات تحقیقاتی گله و شکایت داریم و از سوی دیگر، با گزارشها و انتقادهایی در زمینه استفاده نکردن از برخی تجهیزات و امکانات مادی و روبرو هستیم که یا نصب شده و به کار نیفتاده‌اند، یا حتی همچنان در بسته‌بندی باقی مانده‌اند. همچنین می‌دانیم که از وسایل و ابزار کار مورد بهره‌برداری هم استفاده بهینه و تمام وقت نمی‌شود. گزارشهای ملی باید در این زمینه اطلاعات جامعی را در اختیار مسئولان قرار دهند تا مدیران بتوانند برای استفاده بهینه و بهره‌وری کامل از امکانات و تجهیزات موجود برنامه‌ریزی کنند و اعتبارات سالانه را به جای آنکه صرف تهیه وسایل و ابزاری کنند که احتمالاً به اندازه کافی وجود دارد، به تهیه وسایل و ابزار جدید و یا خرید قطعات یدکی برای وسایل و ابزار گرانبهای کنونی اختصاص دهند، و بخصوص با ساماندهی مناسب، ترتیبی بدهند که اولاً استفاده از وسایل و ابزاری که از این پس تهیه می‌شوند، برای همه محققان رشته مورد نظر در هر مرکز تحقیق یا دانشگاهی که باشند ممکن باشد، ثانیاً استفاده مراکز تحقیقاتی مختلف از دستگاههای بیکار یا کم کار موجود نیز از هم اکنون میسر گردد. شاید برقراری نظام شبکه آزمایشگاهی ملی تحقیقات کشور، یکی از راههای پاسخگویی به این دو مسأله باشد.

* علاوه بر این، گزارشهای ملی، ما را به تهیه اولویتهای تحقیقاتی و اولویتهای تحقیقاتی به تدوین برنامه ملی تحقیقات، رهنمون می‌شوند. در واقع برنامه ملی تحقیقات باید کوشش کند که اعتبارات تخصیص یافته به فصل تحقیقات را متوجه زمینه‌هایی از تحقیق کند که دارای اولویت‌اند؛ یعنی بخش قابل توجه اعتبارات به زمینه‌هایی اختصاص یابد که در پیشبرد علمی و فنی کشور و گسترش مرزهای دانش بواقع مؤثرند.

* این گونه برنامه‌ریزی، تربیت نیروی انسانی لازم را برای تحقیقات می‌طلبد و توجه به آن را الزامی می‌کند، و این همه در توسعه پایدار سهم و اثری اساسی دارند.

* مسأله دیگری که لازم است جامعه، بخصوص جامعه علمی درباره آن به طرح پرسش بپردازد و پاسخ آن را بخواهد، مسأله مسلط بودن یا زیرسلطه بودن فناوری است.

آیا فن و به طور کلی فناوری باید بر انسان حکومت کند و یا انسان باید فن و فناوری را در اختیار داشته باشد؟ و اگر فن و حتی علم را به حال خود رها کنیم و از طرح این مسأله صرف نظر کنیم، آیا با نوعی سرطان فنی و علمی مواجه نخواهیم شد و آیا مسائلی که در گذشته شکافتن اتم مطرح کرد و مسائلی که فناوری کنونی داده‌ورزی مطرح می‌کند و مسائلی که در آینده نزدیک (اگر نه از هم اکنون) بیوتکنولوژی (فناوری زیستی) مطرح خواهد کرد، از این قبیل نیستند؟

* شاید حل این مسائل بدون توجه به پرسش‌های اساسی دیگر از جمله مسأله نسبت و رابطه انسان با طبیعت، باهم‌نوع خود، یعنی انسان، و با ماوراءطبیعت دشوار باشد. این نسبت و رابطه از دیر باز مورد بحث و بررسی بوده است، اما چون بشر زیاده‌خواه، همه خواستنی‌ها را با هم خواسته، نتوانسته است به انتخاب دست یازد و منافع و فواید متضاد را باهم طلب کرده و در نتیجه موضوع در ابهام باقی مانده است.

* مسأله محیط زیست و آینده زندگی بر روی کره زمین و مسأله ارتباط محیط زیست با نوع زندگی و در نتیجه نوع صنعت و در نهایت صنعتی شدن جامعه و توسعه صنعتی بدون پاسخ صریح به ارتباط انسان با طبیعت، حل نمی‌شود. البته در این پاسخ باید همه نتایج و عواقب آن را هم بیان کرد تا انتخاب واقعی باشد.

* همچنین مسأله آزادی در جامعه بدون حل مسأله رابطه انسان با انسان و اینکه آیا

انسان گرگ انسان است و یا انسان برادر انسان، بدرستی حل نمی‌شود و اگر مسئله رابطه یادشده آن‌سان که باید حل نشود، مباحث استبداد در کار حکومت و یا احترام به آراء مردم در امر حکومت و نیز استقلال در جامعه بین‌الملل جا و مقام و موقع واقعی خود را پیدا نخواهند کرد و معانی واقعی و غیر مبهم حسن و قبح ریاکاری، نفاق، دروغ‌گویی، فساد و توطئه و استکبار، معلوم نخواهند شد.

✽ سرانجام موقع و مقام ایمان واقعی و آزادی از هر قید و بند، جز بندگی حق، بدون حل مسئله ارتباط انسان با ماوراء طبیعت و امر متعال، حل شدنی نیست.

نتیجه حل ناقص این سه مسئله اصلی و یا پاسخ‌های دوپهل و ابهام آمیز، تذبذب در جامعه و به طور کلی جامعه جهانی است؛ و شاید علت بسیاری از تحلیل‌های دوپهل و مبهم و ریاکارانه، ناتوانی در حل درست این مسائل و یا تعدد در حل نکردن درست آنها باشد.

ما همین ابهام را در درجه‌ها و مرتبه‌های پائین‌تر و محدودتر در معماری امروز خود، در بی توجهی به صنایع کهن خود، در سینمای خود و در روشهای تعلیمی و تربیتی خود می‌بینیم.

✽ به نظر می‌رسد که برای یافتن جهت درست و افتادن در مسیر حل صحیح این مسائل، باید نسبت‌ها و رابطه‌هایی که بدانها اشارت کردیم بدقت تعریف شوند و اشکال مختلف آنها تبیین گردند. آثار و نتایج مربوط به هر شکل شناخته شوند و با سبک و سنگین کردن آن آثار و نتایج، آگاهانه راه و رسم نهایی انتخاب گردد و بدون گله و شکایت حاصل کار پذیرفته شود.

نکته‌هایی که مطرح شد و چند نکته دیگر، دل مشغولی‌های نویسنده در این گفتارها و نوشته‌ها بوده است. امید است که خوانندگان در آنها به عین الرضا نظر کنند و از یادآوری لغزشها نیز دریغ نورزند.

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

بنده خدا

حسن حبیبی

آبان ماه ۱۳۷۷

بخش اول

دانشگاه، آموزش و پژوهش، توسعه پایدار و فناوری

- وظایف و مأموریت های دانشگاه
- ساماندهی پژوهش ها
- تحقیق و توسعه پایدار و سازمان اداری
- فناوری، فرمانروایی یا فرمانبری؟
- جهان اسلام و علوم و فنون

وظایف و مأموریت‌های دانشگاه

وظیفه دانشگاه در قبال مصالح و منافع عمومی

از قدیم سه وظیفه اساسی برای دانشگاه مشخص شده است: تعلیمات در سطح عالی یا آموزش عالی، تحقیق علمی و خدمت رسانی به جامعه؛ این سه وظیفه را در حال حاضر نیز می توان به عنوان وظایف اصلی و اساسی دانشگاه تلقی کرد، منتهی باید محتوای این وظایف را معین ساخت و نحوه تحول آنها را بررسی کرد. در تحلیل تفصیلی از سهم و اثر و نقش دانشگاه باید به وظیفه سوم که در حقیقت چگونگی ارتباط دانشگاه را با جامعه مشخص می سازد دقیقاً توجه نمود، زیرا در حول و حوش این وظیفه سوم و میزان ارتباط مذکور است که مسیر تحول آینده دانشگاهها ترسیم می شود.

آموزش

در سالهای آینده يك امر واقع مهم به نحو گسترده ای عرض وجود خواهد کرد؛ این امر بسط و توسعه داده ورزی (انفورماتيك) است. این مطلب بدین معنی است که انبوه اطلاعاتی که در اختیار طالبان علم قرار می گیرد، حجم قابل ملاحظه ای خواهد یافت و این اطلاعات به صورت خود کار قابل پردازش است. نتیجه آنکه، آدمی از بسیاری از کارهای معمولی که ذهن را به خود مشغول می دارد و حتی از برخی کارهای فکری، که جنبه روزمره و معمولی هم ندارد، معاف می شود. بدین ترتیب در آینده قصد و غرض از آموزش فقط نباید

انتقال اطلاعات باشد (زیرا از این پس این اطلاعات بآسانی قابل دسترسی است) بلکه آموزش باید در صدد ساختن و پرداختن ذهنیت و تفکر و هوش باشد. سازمان کنونی آموزش عالی، بر اساس تقسیم به مواد و عناوین درسی مشخص استوار است؛ هر يك از این مواد درسی نیز نظام همگونی از اصطلاحات و رمزها و سمبل‌ها را به کار می‌گیرند. این سازمان و سامان به کار عرضه آگاهی‌های بازتابی و انعکاسی می‌آید و برای این شیوه مفید است. این آگاهی‌ها در يك درس معین دسته‌بندی و تنظیم و القاء می‌شوند. آموزش گیرنده بی‌آنکه بسیار بیندیشد، آنچه را معمولاً در این زمینه می‌گویند یا عمل می‌کنند می‌گوید یا عمل می‌کند. به عکس در آینده آموزش گیرندگان را باید به منظور اندیشه و تدبیر انتقادی درباره آنچه به انجام می‌رسانند تربیت کرد، و بنابر این باید آموزش گیرندگان را بیشتر به مبانی ساختارها آشنا کرد تا به امور واقع، و به روشها آشنا ساخت تا نتایج امور. هر آموزشی باید بیش از آنکه توده‌ای از آگاهیها را برای آموزش گیرنده فراهم کند، قدرت تدبیر و عمل او را بسط و توسعه دهد. بنابر این فرد را نباید به گونه‌ای آماده ساخت که با جامعه‌ای در تعادل بدون حرکت و پیشروی، تطابق و دمسازی یابد، بلکه باید وی را برای درگیر شدن و درهم آمیختن با محیطی آماده کرد که در حال تغییر و تحول است. آموزش گیرنده را باید به نحوی تربیت کرد که به طور فعال و مسئولانه در این جامعه تکلیف خود را ادا کند. اما این امر مستلزم آن است که تعلیم و تربیت دانشگاهی به عنوان فرایندی مستمر و مداوم از تغییر و تحول تلقی گردد و این تعلیم و تربیت کسانی را که آموزش می‌گیرند درگیر و متعهد سازد. در این صورت شخص آموزش گیرنده باید بتواند در متن این فرایند قرار گیرد و خود نیز به عنوان عاملی اساسی از تغییر و دگرگونی خویش تلقی گردد. این مطلب ما را به مفهوم جدیدی از نحوه اعمال روشهای تربیتی (پداگوژی) و تنظیم برنامه‌ها، راهبری می‌کند، نتیجه آنکه: دانشگاه دیگر نمی‌تواند به عنوان محیطی تلقی گردد که در آن فرد را با يك رشته علمی مشخص و ساخت یافته آشنا و آگاه می‌سازد، بلکه دانشگاه باید به صورت محیطی طراحی شود که وسایل مادی و انسانی و معنوی آن برای تربیت آدمی به گونه‌ای تجهیز گردند که پاسخگوی اهداف و به کار گیرنده استعدادهای شخص مورد تربیت باشند و نیز این شخص بتواند تصویر حیات اجتماعی را دریابد و نقش خود را در جامعه بشناسد. در واقع مسأله

بیشتر حول این محور دور می‌زند که تعلیم و تربیت، روش طرح مسائل و شیوه کلی حل آنها را مدنظر قرار می‌دهد. در این شیوه، آموزش گیرنده باید توانایی‌های زیر را به دست آورد:

الف- شناخت خود و استعداد تعیین موضع خویش بالنسبه به دیگران و عالم خارج
ب- قدرت بیان و گزارش و ایجاد ارتباط از طریق اشکال عمده زبانی که در دسترس علم است، از جمله گزارش در زبانهای نموداری (گرافیک)

ج- قدرت قضاوت آگاهانه و مسئولانه درباره حوادث و افکار و آثار
د- قدرت دریافت و تحلیل دیدگاههای گوناگون متخصصان درباره وضعیتی که آموزش گیرنده نیز بدان وضعیت می‌اندیشد و بدان می‌پردازد.

ه- قدرت دریافت و تحلیل دیدگاههای جدیدی که ممکن است مطرح شوند.
این بند آخر بیشتر ناظر به رشته‌هایی است که درباره طرز کار ذهن و فکر بحث و بررسی می‌کنند، از جمله: روش‌شناسی، بحث المعرفة (اپیستمولوژی) منطق، علم دلالت (سمانتیک) و ریاضی.

در اینجا با توجه به اهمیت مسأله اشارتی به نقش و سهم و اثر ریاضی در آموزش جدید می‌کنیم.

بی‌شک بایستی در دانشگاه آینده دو امر را در کنار هم ملاحظه کرد:
از طرفی باید يك آموزش پایه عرضه شود، بدین معنی که آموزش گیرندگان از یکسو با انواع عمده روشهای کنونی آشنا شوند و از سوی دیگر باید به آموزش گیرندگان جنبه‌های تخصصی را تعلیم داد. یعنی آنها را با طرز کار واقعی فعالیت‌های تحقیقی آشنا ساخت، به گونه‌ای که بتوانند به طور واقعی به سوی تحقیق راهبری شوند.

در این دو زمینه، ریاضی نقشی بیش از پیش مهم بازی می‌کند. همچنین توجه به ارزش تربیتی ریاضی بایسته است. اهمیت این قسمت از آن جهت است که بسط و توسعه مفاهیم ریاضی همه رشته‌های علمی را عمیقاً دگرگون ساخته است. از این پس دقت و سخت‌گیری مدل ریاضی در همه جا به کرسی می‌نشیند و آموزش گیرندگان یاد خواهند گرفت که استدلال و کشف و شهود و تجربه را در هم نیامیزند، در هر رشته، مدل و واقعیت خارجی را از هم متمایز سازند و زبان و فrazبان را از یکدیگر تشخیص دهند. همچنین یاد

خواهند گرفت به روشنی و آگاهانه از مرحله موقعیت و وضعیت متعین خارجی به «فورمالیزاسیون» و بر عکس گذر کنند، و این توانایی را پیدا خواهند کرد که آزادی تخیل و تصور را با کنترل انتقادی هم‌عنان سازند. بی‌شک برخی از رشته‌ها همچنان نمی‌توانند مدل‌های ریاضی را بپذیرا شوند، با این همه روشهای فورمالیزاسیون در تمامی قلمروها حتی در فلسفه هم ممکن است مفید واقع شود و اگر در جریان کار به نظر برسد که برخی از وجوه اندیشه از میدان فورمالیزاسیون می‌گریزند، همین امر خود موجب آن است که با روشنی و وضوح بیشتر بتوان طبیعت حقیقی آنها را باز شناخت.

تربیت شغلی

از تربیت پایه و مبنایی و تربیت اختصاصی سخن گفتیم؛ لکن در هر دو مورد مقصود تربیت و تدریس روشهای کار و فکر است. باید بدانیم که تربیت شغلی به معنی اخص را در کجا باید قرار داد. یعنی معلوم کنیم که مقام آشنا ساختن با دانش - کار که تحقیق و تدبر فکری نیست، چیست؟

چند شکل را در اینجا می‌توان عرضه کرد. مدرسه‌های تخصصی که در دل دانشگاه جای می‌گیرند. مدرسه‌های تخصصی در خارج دانشگاه‌ها و یا تربیت در محوطه کار و در قالب مشاغل و حرفه‌ها (در بیمارستانها، دادگاهها، بنگاههای اقتصادی و اداره‌ها). بی‌شک در هر شیوه‌ای که برگزیده شود باید به این نکات توجه داشت:

الف - شرایط تحدید کننده ورودی را تا آنجا که ممکن است باید محدود ساخت و پذیرفت که هر گونه تربیت مبنایی را در هر يك از تخصص‌های شغلی می‌توان به انجام رساند.
ب - مرحله آماده ساختن «در مدرسه» را باید تا حد ممکن کم کرد، زیرا آنچه اساسی است، تحصیل روشهاست، نه آگاهی‌های جزئی، که به طور کامل با کاری که باید انجام یابد مرتبط است.

البته در هر مورد به طور خاص باید حدود و ثغور کار را معین کرد. بی‌شک، مسائل مربوط به پزشکی با مسائل مربوط به حقوق و یا مدیریت تفاوت دارند و بنابراین هر يك از شیوه خاصی پیروی می‌کنند.

تحقیق

دانشگاه تا این اواخر، در بسیاری از زمینه‌ها، قرارگاه عمده سازمانی و رسمی «طرح علمی» یعنی طرح توسعه نظام یافته معرفت عقلانی مبتنی بر استدلال و بازبینی و بررسی (کنترل) عملی و تجربی بوده است و اکنون نیز دانشگاه سعی دارد که این موقعیت را همچنان حفظ کند.

با این همه ملاحظه می‌شود که مراکز تحقیق علمی در خارج از دانشگاه ایجاد می‌شوند، و البته این مراکز تحقیقی هم لزوماً در خدمت ادارات یا مؤسساتی مانند بنگاههای اقتصادی نیستند که دارای اهداف عملی‌اند. به هر حال باید ترتیبی داد تا میان تمامی واحدهایی که صرفاً به تحقیق علمی می‌پردازند، روابطی نزدیک برقرار شود. همچنین لازم است که دانشگاه قسمت مهمی از فعالیت خود را به پژوهش اختصاص دهد. این امر تنها وسیله‌ای است که می‌تواند خاصه توسعه فکری حقیقی را به تعلیم و تربیت ارزانی دارد.

آنچه به مصلحت جامعه و دانشگاه است این است که اصل و اساس فعالیت تحقیقی دانشگاه بتواند تا حد ممکن حالت استقلال خود را در قبال مؤسساتی حفظ کند که به طور مستقیم درگیر فعالیت‌های عملی هستند (بنگاههای اقتصادی، ادارات و خدمات). به نظر می‌رسد تنها راه برای تحقق این امر آن است که دولت مراکز تحقیقی را از لحاظ مالی حمایت کند. اما این امر در صورتی بخوبی تحقق می‌یابد که دانشگاه مفید باشد، هم از لحاظ خدماتی که در خصوص تربیت به انجام می‌رساند و هم از جنبه تحقیقاتی که عرضه می‌کند. طبیعتاً این امر مستلزم آن است که هم و غم این تحقیقات پاسخگویی به مصالح و منافع عمومی باشد. دانشگاه در صورتی مستقل خواهد بود که در جهت منافع و مصالح عمومی کار کند و از جهت گیری به جانب منافع خصوصی و صنفی بپرهیزد.

اما دانشگاه نمی‌تواند، شخصاً و براساس تصمیم خود آنچه را مربوط به مصالح و منافع عمومی است تعیین کند؛ انتخابها باید از سوی جامعه عرضه شود. بدیهی است که دانشگاه می‌تواند و باید در بحث و بررسی وارد شود زیرا دانشگاه نیز جزئی از جامعه است؛ اما مسلم است که نباید توقع داشته باشد که جانشین کل جامعه شود.

در زمینه تحقیق، باید به اشکال پژوهش‌های بین‌رشته‌ای نیز اندیشید، این سنخ از پژوهش‌ها، مطالعه سیستم‌های پیچیده را سامان می‌دهند (از قبیل: شهرها، محیط زیست، بنگاه‌های اقتصادی، ادارات و...). علوم انسانی در این قسمت نقش مهمی را به عهده دارند. این قبیل پژوهش‌ها می‌توانند پایه‌ها و مبانی لازم مطالعه طر‌ح‌های دسته‌جمعی را عرضه کنند.

محققان در دانشگاه

همان‌طور که در مورد آموزش گفتیم فناوری پژوهش نیز تحت تأثیر پویایی ویژه خود تحول یافته است. در اینجا هم بسط و توسعه داده‌ورزی و ریاضی حاوی نتایج قابل توجهی است. گذار تدریجی فعالیت فردی به سوی کار گروهی نیز همانند آموزش، یکی دیگر از خصائص پژوهش در این دوره است. در زمینه ماهیت و نتایج این تحول باید به بحث و بررسی پرداخت.

هر قدر پیشرفت فنون پردازش در داده‌ورزی و یا موضوع هوش مصنوعی قابل توجه باشد، و هر قدر درجه فورمالیزاسیون رشته‌های علمی بالا باشد، یک نکته ثابت و مسلم است که موتور اصلی مفاهیم جدید همچنان هوش انسانی است. کار فورمالیزاسیون و فنون، شعاع عمل هوش انسانی را گسترش می‌دهد، اما جانشین آن نمی‌شود. همواره فنون و فورمالیزاسیون، حدود و ثغور امور شناخته شده را در شعاعی دورتر می‌گسترانند و وسایل جدیدی را برای کاوش و کشف امر ناشناخته عرضه می‌دارند، اما هوش انسانی همچنان در منطقه‌ای که مرز میان شناخته و ناشناخته است حکمروایی می‌کند و در نتیجه جهت‌گیریهای تازه تحقیق را در قلمرو امر ناشناخته معین می‌سازد.

همچنین باید به این نکته مهم دقیقاً توجه کرد که مبادله مستقیم میان هوش اشخاص ضرورت خود را همچنان حفظ خواهد کرد. این مبادله، هم از آن جهت بایسته است که برخی از دانشمندان بتوانند به طور مؤثر دریافت دیگران را در قلمرو امر شناخته شده هدایت نمایند و هم از آن جهت لازم است که هر پژوهشگری، در مقام اجرای نقش خاص خود، نه تنها بتواند از آورده‌های فنون و فورمالیزاسیون بهره‌مند شود، بلکه قادر باشد که از تجربه و اشکال اندیشه و فکر بدیع و نوآورانه پژوهشگران دیگر نیز سود جوید.

بی شک مبادله اطلاعات میان پژوهشگران با پیشرفت‌های مربوط به اشکال مختلف فنون ارتباطی آسانتر می‌شود، اما باید درباره این دو حالت فکر کرد: آیا پژوهشگران باید از یکدیگر مجزایمانند و از راه دور با وسایل جدید (مانند رایانه) با هم ارتباط داشته باشند و یا آنکه پژوهشگران در گروه‌های کار گرد هم آیند تا تماس مستقیم آنها افزایش یابد و بعد انسانی در کاملترین وجه آن حفظ شود؟ اهمیت حالت دوم از آن روست که تماس‌های انسانی ممتاز تماس‌هایی هستند که با قلمرو فن و فورمالیزاسیون بیگانه‌اند و به مسائل و موضوعاتی مربوط می‌شوند که هنوز آن‌سان که باید و شاید تعریف و تحدید نشده‌اند. این وضعیت، ملاقاتها و مبادلات دانشمندان را از نزدیک (که موجب اکمال کار طرفین می‌شود و یا سبب طرح نکات پیش‌بینی نشده می‌گردد) مفید می‌سازد. بدین ترتیب پیشرفت در وسایل و ابزار کار تحقیق نیز، نمی‌تواند بعد انسانی را منتفی سازد. بلکه اهمیت آن را به کرسی تأیید می‌نشانند.

به نظر می‌رسد که در آینده هم تحقیق، خصوصاً در دانشگاه‌ها، نمی‌تواند از گروه‌های کار مشخص چشم‌پوشد و شاید این وجه، وجه ممتاز پژوهش‌های دقیق در سالهای آینده باشد. در واقع هیچگاه انسانها را نمی‌توان از یکدیگر جدا ساخت. همان‌سان که دوستی و مهر و محبت را تنها با پیام نمی‌توان اظهار و ابراز کرد، کار علمی و پژوهش‌های بنیادی را هم بدون تماس مکرر و بهره‌گیری از خصائص و خصائل انسانی و ایجاد روابط عاطفی نمی‌توان به اوج رساند.

راستی را بخواهیم، باید از ماشین بیشترین بهره را گرفت، اما نباید از سرعت و قدرت آن به هراس افتاد و حقیقت را بر زبان نیاورد. باید روشن و آشکار گفت و پذیرفت که: انسان همواره مرکز کار و تحقیق، باقی خواهد ماند.



همبستگی آموزش و پژوهش

دو مأموریت اصلی و اساسی علمی بر عهده دانشگاه‌هاست که به یکدیگر بسته و پیوسته‌اند.

۱- تدوین و تنظیم و عرضه و انتقال معارف و آگاهی‌های علمی و ادبی و هنری در سطوح عالی و به تعبیر دیگر تعلیم.

۲- دستیاری قابل ملاحظه به پیشرفت معارف و آگاهی‌های علمی و ادبی و هنری و به بیان دیگر تحقیق با کیفیتی مبدعانه و مبتکرانه.

در بیشتر از کشورهای دنیا مدتی مدید انحصار تحقیقات بنیادی در اختیار آزمایشگاه‌ها و مراکز پژوهشی دانشگاهی بود و در باره این دو هدف در فعالیت‌های دانشگاهی بحث و تردید وجود نداشت.

اما در زمان ما دوره این طرز تلقی به سر آمده است و خصوصاً پس از جنگ جهانی دوم به منظور بسط و توسعه تحقیقات تعریف شده و قابل بررسی و نظارت و بدست آوردن نتایج قابل محاسبه سازمانهای پژوهشی مستقل از دانشگاه‌ها ایجاد شده و سرعت گسترش یافته‌اند. در این سازمانها کارکنان و محققان تمامی وقت خود را صرف فعالیت‌های تحقیقی بنیادی، توسعه‌ای، یا کاربردی می‌کنند.

با توجه به توسعه رقابت‌های بین‌المللی در زمینه سرمایه‌گذاری تحقیقاتی و رسیدن

به نتایج ملموس و قابل عرضه پژوهش‌ها این بحث مطرح شده است که تا چه حد تحقیقات محققان نیمه وقت و پاره وقت بازده قابل قبول و اعتناء و مثبت دارند. گهگاه به طور قاطع گفته می‌شود، ضرورت ندارد که مراکز دانشگاهی بخشی از فعالیت‌های خود را به تحقیق اختصاص دهند و خصوصاً در انتخاب موضوع، همچون گذشته، جهت‌گیری آزاد و بی‌قید و بند را برای خود حفظ کنند.

بی‌تردید هنگامی که مرکز یا مراکز تحقیقات علمی خاص با قدرت اجرایی و امکانات کافی پایه‌گذاری می‌شوند و با نظم و نسق، بسط و توسعه می‌یابند و منحصرأ به کار تحقیق و گسترش قلمرو تحقیقات بنیادی یا کاربردی می‌پردازند، اهمیت نسبی تحقیقات دانشگاهی و دستیاری بی‌واسطه آنها به پیشرفت علمی کاهش می‌یابد، اما این وضع بدان معنی نیست که مقام و مکانت قابل اعتنای تحقیق را در فعالیت‌های دانشگاهی باید یکسره نادیده انگاشت. برنامه‌ریزان فرهنگی حداقل باید بدین نکته توجه داشته باشند که همین دانشگاه‌ها و استادان همین مراکزند که باید در زمینه راه‌اندازی و ادامه فعالیت مؤسسات تحقیقاتی پیشقدم شوند.

این تکلیف که استادان موظف‌اند بخش قابل توجهی از فعالیت علمی خود را صرف تحقیق فردی نمایند و یا در تحقیقات دسته‌جمعی شرکت جویند، باید برای هیأت علمی به عنوان تکلیفی مسلم و مهم تلقی شود، زیرا این تکلیف با طبیعت و ماهیت آموزش‌هایی که به دانشجویان عرضه می‌شود و نیز با کیفیت مطلوب این تعلیمات مرتبط است. اگر تعلیمات دانشگاهی به طور مداوم و مستمر و عمیق از سرچشمه آن قسم از فعالیت‌های فکری سیراب نگردد که به تدوین و تنظیم مفاهیم و مقولات جدید علمی می‌پردازد و روحیه نقاد علمی را قوی می‌سازد، مأموریت خود را به عنوان «تعلیمات عالی» به انجام نرسانده است. این بخش از فعالیت‌های علمی که مورد بحث است، همان است که موجب پرورش استعداد تحقیق دانشجویان می‌شود.

در مرحله کارشناسی، بسیاری از رشته‌های آموزشی دانشگاه نمی‌توانند از روش‌هایی بیگانه باشند که دانشجویان را به راه و رسم تحقیق آشنا می‌سازند. اما آنچه بیشتر باید مورد توجه باشد رشته‌های مرحله کارشناسی ارشد و خصوصاً مرحله دکتری است. در

واقع در این دو مرحله، تعلیمات از طریق تحقیق و تربیت محقق عرضه می‌شوند. تعلیمات مذکور باید بر اساس مجموعه‌ای امتحان شده و ساختاری مؤثر و فعال از نتایج تحقیق استوار باشند. آموزش دیدگان این مراحل دانشگاهی کسانی خواهند بود که مراکز تخصصی تحقیقی خواستار آنها هستند و واقع را بخواهیم اعطای درجه دکتری باید پس از داوری درباره کارهایی صورت گیرد که عمیق و ابتکاری اند و وجهه تحقیقی جدی دارند. اگر چنین وظیفه‌ای را بر عهده دانشگاه بگذاریم و بپذیریم که این سنخ از تعلیم و تربیت باید همچنان در دانشگاه باقی و برقرار باشد باید قبول کنیم که تحقیق باید از زمره دل‌مشغولی‌های اصلی و اساسی و از جمله تکالیف جدی هیأت علمی دانشگاه گردد.

بدین ترتیب باید گفت: که اگر تعلیمات و تحقیقات در دانشگاه‌ها را از یکدیگر تفکیک کنیم و یکی را پس از دیگری قرار دهیم و یا برای تحقیقات در دانشگاه اهمیتی قائل نباشیم، کاری جز این نکرده‌ایم که تعلیمات عالی را مبدل به نوعی «تعلیمات متوسطه» درازمدت نموده‌ایم؛ این تعلیمات از سرچشمه پیشرفت و حرکت مداوم به پیش جدا می‌شوند و با این جدایی شرط وجودی سطح عالی و واقعیت فعالیت دانشگاهی از میان می‌رود.

راستی را بخواهیم نمی‌توان گفت که برای معلم دانشگاه، خواندن کتابهای علمی جدید و یا بازدید از آزمایشگاه‌ها و نمایشگاه‌های علمی کفایت می‌کند.

نکته باریکتر از موی دیگر آن است که دانشگاه‌های مأمور تربیت معلم دبیرستانی در زمینه تعلیمات جدید، وظیفه‌ای سنگین تر به عهده دارند، زیرا این قسم از دانشگاه‌ها باید آگاهی‌های دانشجویان کنونی و معلمان آینده را به هنگام نمایند، تا این معلمان بتوانند کنجکاوهای دانش‌آموزان دبیرستانی را پاسخگو باشند. آخر باید دانست و توجه کرد که این قبیل دانش‌آموزان بیننده و شنونده گزارشهای مبسوط تلویزیونی و رادیویی و ماهواره‌ای در زمینه مسائل کاملاً جدیدند و با ذهنی وقادوفکری جوان در کلاس درس حاضر می‌شوند و معلمی را که توانایی کافی پاسخ به پرسش‌هایشان را نداشته باشد، به ستوه می‌آورند.

بنابراین باید به نحوی عمل کرد که تحقیق دانشگاهی، در مراکز تعلیمات عالی هم

ممکن باشد و هم بازده قابل توجهی داشته باشد.

حفظ این موقعیت به طور مداوم برای تحقیقات دانشگاهی، موجب طرح مسائل متعددی است که برای آینده دانشگاهها از اهمیت برخوردارند. این موضوع را هم نباید دست کم گرفت.

از جمله مسائل مهمی که در سالهای اخیر خصوصاً پس از پیروزی انقلاب عرض وجود کرده است و در حیات دانشگاهی نیز با قدرت و نشاط حضور و بروز دارد، تقاضای عرضه تعلیماتی است که دارای غایت و هدف حرفه‌ای و شغلی باشد؛ این تقاضا را بخصوص از آن جهت نیز باید جدی گرفت که گروهی از دانشجویان آمادگی کمتری برای تحصیلات به سبک دانشگاهی دارند و اگر مدارس عالی حرفه‌ای و فنی وجود داشته باشد به جانب آن می‌روند.

در مورد توسعه دانشگاهها و سیاست ایجاد مؤسسات جدید آموزشی باید به تعریفی دقیق دست یافت و به گونه‌ای جهت‌گیری کرد که سطح تعلیمات عالی دست کم در حد قابل قبول حفظ شود و امکان تحقیق برای استادانی که آمادگی این امر را دارند بیش و کم فراهم باشد.

تا آنجا که ممکن است باید به دانشگاهها و مراکز دانشگاهی استانها و شهرستانهایی که برای ایجاد يك محیط علمی آمادگی دارند، توجه کرد. در این مناطق امکان ایجاد تعادل و بهره‌گیری از فعالیت‌های متوازن تعلیماتی و تحقیقاتی بیشتر است. ایجاد شهرهای دانشگاهی در مناطقی از کشور که مردم آن، هرچند اندک‌اند، ولی بیش و کم به علم‌دوستی و یافتن و حرفه‌اند، به توسعه متعادل این مراکز و استفاده از امکانات شهر برای کارهای تعلیم و تحقیق کمک می‌کند. در ایجاد دانشگاهها باید به این نکته توجه داشت که محیط باید قدرت جذب معلم و محقق مقیم را داشته باشد، برای توفیق در این امر باید کوشش کرد این قبیل دانشگاهها قادر باشند زمینه کار علمی و امکان رقابت در قلمرو دانش و حفظ سطح علمی و درست‌تر بگوئیم، ارتقاء کیفی را برای معلمان فراهم آورند. خلاصه آنکه ایجاد و نگهداری و تداوم تحقیق تابع کیفیت و صلاحیت اشخاصی است که مجری امر تحقیق‌اند و نیز تابع سهمی از بودجه است که به این امر اختصاص می‌یابد. کم گذاشتن از بودجه تحقیق

دانشگاهی و کسر کردن آن بدین معنی است که برنامه‌ریزان و سیاست‌گران برنامه در خصوص مبانی و وظایف دانشگاهی و در واقع وظیفه دو وجهی تعلیم-تحقیق در مجموعه دانشگاهها تردید دارند.

البته باید اذعان کرد که تحقیق دانشگاهی نیز همواره از نظم و قرار و حساب و کتاب معین برخوردار نبوده است و گهگاه آنچنان در تلقی از آزادی قلمرو تحقیق افراط شده است که نتیجه تحقیق-اگر هم به نتیجه‌ای رسیده باشد-به هیچوجه پاسخگوی مسائل موجود در جامعه‌ای که تحقیق در آن صورت گرفته نبوده و در سطوح بین‌المللی هم حداکثر مهره‌ای بسیار ریز از يك پيچ كوچك ماشینی عظیم به حساب آمده است و بواقع در انبوه تحقیقات انجام یافته کمترین اثر از خود به جا نگذاشته است.

بنابراین در عین آنکه دست محققان دانشگاهی را باید باز گذاشت تا آزادانه موضوع تحقیق، خصوصاً تحقیق بنیادی را تعیین و تعریف کنند و بدین ترتیب روحیه ابتکار و پیشاهنگی پژوهشی را زنده نگه دارند و نیز سیاست به گونه‌ای تدوین شود که محققان جوان به مسأله بیندیشند، نه به طرحی که پولساز است، در عین حال باید حساب و کتاب را هم وارد میدان کرد و به ارزیابی پرداخت.

در نتیجه باید برنامه کار را به گونه‌ای طراحی کرد که دستگاه تحقیق دانشگاه پس از دریافت گزارش کار میزان بکارگیری وسایل و ابزار و همچنین اعتباراتی را که هزینه شده است بررسی کند و ارزیابی خود را به مراکزی بفرستد که درباره بودجه تصمیم می‌گیرند.

در دوره ما و در سالهای آینده باید کوشش کرد که از دوباره کاری و نیز تفرقه در کار تحقیق دانشگاهی پرهیز شود، اما این امر مستلزم آن است که هریک از دانشگاهها مدعی آن نباشد که قادر است و باید در تمامی میدانهای تحقیق يك رشته و در تمامی رشته‌ها به پژوهش بپردازد، بلکه دستگاه برنامه‌ریز تحقیق باید ترتیبی اتخاذ کند که هریک از دانشگاهها کوشش‌های خود را در يك یا چند زمینه معین و نزدیک به هم متمرکز سازد. برای توفیق در این امر باید برخی از ضوابط رعایت شود؛ فردگرایی در تحقیق که نتیجه آن استفاده شخصی و برای ساعات و یاروهای محدود در فاصله زمانی نسبتاً طولانی از وسایل و لوازم کار است باید موقوف شود و استفاده بهینه از ابزار و وسایل تحقیقاتی،

خصوصاً وسایل و ابزار گران قیمت یا کمیاب، به صورت روش معمول در آید. ایجاد مراکزی متشکل از افراد علاقمند نسبت به حل مسائل مشابه، نه تنها بازدهی وسایل و ابزار پرهزینه را، افزایش می دهد، بلکه موجب و موجد جلسات پربار بحث و گفتگو (سمینار) می شود که در کار تحقیق، محرکی بسیار توانمند است و سبب می شود افق های تازه در پیش روی پژوهشگران باز شود و امکان همکاری بین رشته ای را فراهم آورد.

علاوه بر این باید کوشش کرد که میان مراکز صرفاً تحقیقاتی و دانشگاهها نیز رابطه علمی جدی و مرتب برقرار شود.

نتیجه این ارتباط آن است که گذار موقت معلم دانشگاه را به مراکز تحقیق و محققان را به دانشگاه تسهیل می کند. دسته نخست یعنی معلمان اگر جوان باشند برای دوره های يك تا دو سال در مراکز تحقیق کار رساله دکتری یا مافوق دکتری خود را دنبال خواهند کرد و اگر میانسال و کار کشته باشند، نتیجه مطالعات خود را به محك تجربه و آزمایش می زنند و دسته دوم یعنی محققان نیز از لاک تخصص بسته خود به درمی آیند و در برابر خود افق های وسیع را ملاحظه می کنند و در جریان تماس با دانشجویان - و به هنگام تدریس - فرهنگ عمومی خود را غنای می بخشند.

نکته دیگر که باید به عنوان آفت تحقیق و حتی تصمیم، بدان اندیشید این است که از استاد گرفته تا مربی دست به گریبان مسئله دیگری به نام اداره دانشگاه و پرداختن به مسائل مربوط به مدیریت اند. وجود کاغذبازی و ثبت و ضبط تصمیمات جلسات و اصولاً وجود جلسات متعدد و مذاکره های مفصل از بام تا شام منجر به تهیه گزارش و یادداشت و تبدیل مطالب شفاهی مباحث به اسناد کتبی و بالعکس می شود و اوقات بالارزشی را از معلمان دانشگاهی تلف می کند. اوقاتی که بحق باید صرف تعلیم و یا تحقیق و تفکر و تدبیر شود.

این مانع را نیز دیر یاز و د باید از پیش پای هیأت علمی برداشت، البته مقصود آن نیست که امور دانشگاه به دست غیر دانشگاهی سپرده شود و یا اعضای هیأت علمی در کار اداره دانشگاه حضور نیابند، بلکه بدان معنی است که سریعاً باید طرحی در افکند که روش انجام کارها ساده شود، از تعداد جلسات و ساعات جلسات کاسته شود و بدون رودربایستی از تکرار مکررات صرف نظر گردد، و نظامی کار آ، با حداقل مقررات و آئین نامه و گردش کار، طراحی شود.

به عنوان نتیجه بحث باید گفت که: تحقیق دانشگاهی باید حفظ شود، کیفیت آن باید روز به روز بهتر شود، اما این امر مستلزم سیاستگزاری دقیق و روشنی است که اجرای آن باید با جدیت و قاطعیت پیگیری شود. وزارت فرهنگ و آموزش عالی در درجه اول و دانشگاهها در مرتبه بعد باید این سیاست را در زمینه های گوناگون از جمله زمینه های زیر تعریف و تبیین کنند:

- در زمینه انتخاب محققان و تشویق و ترغیب آنان

- در زمینه جهت گیری هریک از دانشگاهها به جانب برخی از قلمروهای تحقیق

- در زمینه توزیع وسایل و تجهیزات و امکانات و سازماندهی بازرسی و ارزیابی

گزارشها

بدین گونه است که تحقیق دانشگاهی در کنار تحقیقات مراکز دیگر می تواند به

حیات ثمر بخش خود ادامه دهد.



ساماندهی پژوهش‌ها

کلیات

به دوستان و همکارانی که در این جلسه حضور دارند خوش آمد می‌گویم و بی‌مقدمه وارد بحث می‌شوم و می‌گویم که به عقیده من باید گفتگو درباره کار شور را توسعه داد. یعنی شاید بهتر باشد که این جلسه حداقل به اجلاس یکروزه‌ای بدل شود که در آن کمیسیونهای شورا، کارها و برنامه‌های آتی خود را مطرح و جمع‌بندی کنند و گزارش خود را در جلسه نهایی مطرح سازند. بدین ترتیب هر یک از کمیسیونها در جریان کار کمیسیونهای دیگر قرار می‌گیرند و جامع‌نگری در کارها و فعالیت‌های شورای پژوهش‌های علمی کشور به وجود می‌آید.

ممکن است فعالیت کنونی شورا برای همه ما نوعی رضایت‌خاطر فراهم آورد از این جهت باید شادمان بود اما نباید این مقدار توفیق را نتیجه نهایی تلقی کرد، بلکه باید آن را به منزله شروع دانست. ظرف سالهای اخیر شورای پژوهش‌های علمی کشور توانسته است کارهایش را سرو سامان دهد و به انجام همه یا بیشتر وظایفی که طبق آئین‌نامه‌ها تعیین گردیده است بپردازد.

اما باید کاری کرد که اگر زمانی شورای پژوهش‌های علمی کشور نبود بتوان ادعا کرد که تحقیقات کشور خسارت دیده است و اصولاً اگر هر کدام از دستگاههای کشور چنین وضعی پیدا کند، که بود و نبودش فرق کند و نبودش خسارت تلقی گردد، می‌توان

گفت که دستگاه مورد بحث فایده دارد، حال اگر روزی انشاء الله کشور احساس کند که به شورای پژوهش‌های علمی کشور نیاز دارد آنگاه واقعاً می‌توان گفت که شورادر کار خود موفق است. من فکر می‌کنم مقدمات کار فراهم شده است. در این زمینه شاید مناسب باشد به چند نکته اشاره شود:

مورد اول درباره اولویت‌های تحقیقاتی کشور است. به نظر من تعیین اولویت‌های تحقیقاتی کشور از وظایف شورای پژوهش‌های علمی کشور است، زیرا در کشور باید دستگاهی باشد که تعیین کند، برای مثال، چه کارهایی را باید در ۵ یا ۱۰ سال آینده به عنوان تحقیق انجام داد و چه کارهایی را نباید کرد. زیرا در حال حاضر امکانات کشور ما، هم به لحاظ نیروی انسانی (یعنی محققان)، و هم به لحاظ امکانات مادی محدود است. با توجه به این محدودیت‌ها لزوماً باید موضوعات تحقیق را اولویت‌بندی کرد. این کاری بوده است که شورای پژوهش‌ها ظرف دو سه سال اخیر به آن پرداخته و فهرستی از اولویت‌های تحقیقاتی کشور را تعیین و فراهم کرده است. اما باید توجه داشت که این اولویت‌ها ثابت نیستند بلکه باید با توجه به تحولاتی که به وجود می‌آیند و با در نظر گرفتن الزامات و مقتضیات کشور و به صورت پویا آنها را انتخاب کرد.

از عواملی که قطعاً می‌تواند در تعیین اولویت‌ها مورد توجه قرار گیرد، برنامه پنجساله دوم است که به تصویب رسیده است و از سال ۷۴ به اجرا گذاشته خواهد شد. روشن است که توجه به برنامه دوم توسعه کمک خواهد کرد تا از امکانات درست‌تر استفاده شود و محققان و دستگاه‌های تحقیقاتی نیز راهنمایی گردند.

برنامه پنجساله دوم الزاماتی را به همراه خواهد داشت و برای پنج سال آینده مبنای تمامی جهت‌گیریهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور خواهد بود. برای مثال چون آموزش کشور بر برنامه دوم استوار است، تحقیقات کشور نیز باید در زمینه آموزش، خود به خود بر همین مبنای باشند. در مورد تولید و سایر موارد نیز همین گونه است.

اکنون به این الزامات که قانونی شده و به صورت يك سند رسمی درآمده‌اند باید از دیدگاه علمی توجه کرد. بنابراین به نظر من بد نیست که دبیرخانه شورا، دقیقاً برنامه دوم را تحلیل و بخش‌های مربوط به هر کمیسیون را به کمیسیون مربوط ارجاع کند، تا در آنجا با

توجه به مفاد برنامه، در صورت نیاز اولویت‌های تحقیقاتی هر بخش را تغییر دهند. الزام دیگری که باید بدان توجه کنیم، مربوط به الگوی مصرف است. در این خصوص شورای عالی الگوی مصرف با توجه به اقدامات شورای پژوهش‌های علمی کشور، به بحث درباره الگوی مصرف پرداخته و مبنای حرکت خود را از صرفه‌جویی‌های جزئی به صرفه‌جویی‌های کلی تغییر داده است. برای مثال ما می‌توانیم در این زمینه بحث کنیم که یک لامپ در اتاق روشن باشد یا دو لامپ و یا خوب است از کلیدهای خودکار که خودبه‌خود پس از یکی دو دقیقه خاموش می‌شوند، استفاده کنیم. این گونه بحث و بررسی درست است، اما حاصل این صرفه‌جویی‌ها رقم بالایی نخواهد بود. ولی اگر امور را طوری تنظیم کنیم که در ساعت‌های اوج مصرف برق در شبهای زمستان یا تابستان کارخانه‌های سیمان رازیر بار نبریم، آنگاه رقم‌های بالای هزار مگاوات برق صرفه‌جویی خواهد شد. به عبارت دیگر اگر کارخانه‌های کشور در ساعاتی که مصرف برق شهری اندک است، از نیروی برق استفاده کنند، ما خواهیم توانست به اندازه تولید ۲ تا ۳ نیروگاه در برق صرفه‌جویی داشته باشیم. در مورد نان نیز اگر به جای توجه به اینکه یک تکه نان خوب، در خانه‌ای بیات نشود (که البته این خود کار درستی است) بیایم و راهی برای صرفه‌جویی دو میلیون تن گندمی پیدا کنیم که در فاصله کاشت گندم تا پخت نان به هدر می‌رود، مسلماً بهتر عمل کرده‌ایم.

در واقع با توجه به دو مثال فوق، الگوی مصرف نیز علاوه بر یادآوری روشهای صرفه‌جویی خرد به طور جدی باید به صرفه‌جویی‌های کلان هم بپردازد و به آن سمت نیز سوق داده شود. انجام این امر البته نیازمند یک رشته مطالعه و تحقیق است، مثلاً تحقیق در مورد ساخت نیروگاههای آبی و صرف نظر کردن از سوختهای فسیلی، مطالعه در مورد انرژیهای تجدیدپذیر و یا مطالعه در خصوص ساخت کمباینی که بتواند بهترین برداشت گندم را انجام دهد و... اینها در واقع کارهایی هستند که باید در مورد الگوی مصرف صورت گیرند و در بسیاری از موارد صورت گرفته‌اند.

با توجه به آنچه گذشت خوب است که اولویت‌های تحقیقاتی نیز به موضوعهای مطرح شده در الگوی مصرف معطوف شود تا ظرف دو، سه سال آینده بخشی از مشکلات

الگوی مصرف کشور رفع گردد. علاوه بر این به نظر می‌رسد که کمیسیونهای علوم انسانی شورای پژوهش‌های علمی، با توجه به تکلیف قانون برنامه دوم به شورای عالی الگوی مصرف باید برای آگاهی بخشیدن به مردم و توجیه آنها برای صرفه‌جویی (که در واقع صرفه‌جویی‌های جزئی و مردمی هستند) بخشی از اولویتهای مطالعاتی و تحقیقاتی خود را اختصاص دهند.

از سوی دیگر فرهنگستانها، بخصوص فرهنگستانهای علوم و علوم پزشکی نیز خط‌مشی‌ها و راهبردهایی را در یکی دو سال آینده تعیین خواهند کرد که این بخش هم باید در بازنگریهای مربوط به اولویتهای تحقیقاتی مورد توجه قرار گیرد.

مطلب مهم دیگر، ارزیابی و نشان دادن اهمیت اولویتهای تحقیقاتی تعیین شده است. در واقع دستگاههای تحقیقاتی کشور هستند که باید این اولویتهای را بپذیرند. ممکن است برخی از این دستگاهها برنامه تحقیق خود را بدون توجه به این اولویتهای تدوین کنند. برای حل این مسأله باید بین شورا و دستگاههای تحقیقاتی تفاهم باشد و دستگاههای مزبور قبول کنند که اولویتهای تعیین شده واقعاً درست و بجا هستند.

البته برخی از مقاومت‌ها در مقابل اولویتهای تعیین شده را باید قبول کرد، چون اجرای تحقیقات اولویت‌دار اندکی دشوار است و به هر حال انسان با میل کمتری به کارهای سخت می‌پردازد. ولی در هر صورت ما باید این کار را از نقطه «الف» شروع کرده و بعد به نقاط «ب» و «ج» و... برسیم و بالطبع این کار، مشکل خواهد بود و قسمت عمده دشواری کار از این جهت است. اولویتهای، جزو مسائل اساسی و پایه‌ای هستند و در نتیجه لازم است که بخشی از نیروهای انسانی و محققان در این مسیر قرار گیرند، اطلاعات و داده‌های مورد نیاز فراهم شود و امکانات و وسایل و تجهیزات مورد نیاز تأمین گردد و پرداختن به این امور هم دشوار است.

از سوی دیگر باید يك رشته قرار و مدار و مقررات وضع شود. برای مثال اگر دستگاهی اولویتهای تحقیقاتی را نادیده بگیرد، امکانات مرتبط با تحقیقات یادشده مزبور، از آن دستگاه گرفته شود و در مقابل نیز مقرر گردد که هر کدام از دستگاهها که به این اولویتهای پیروانند، از امکانات و حمایت‌های دولت برخوردار خواهند شد. این همه در صورتی قابل

اعمال و اجراست که بپذیریم، اولویت‌های تحقیقاتی ما، پیش شرط رشد و توسعه کشورند. همچنین وقتی اعتقاد پیدا کردیم که مجموعه عناوین عرضه شده اولویت‌های کشورند باید آنها را به اجزاء تقسیم کنیم و ۱۰، ۲۰ یا ۱۰۰ موضوع مطالعه و تحقیق، برای رساله‌های دانشگاهی (کارشناسی ارشد و دکتری) فراهم سازیم و در مرحله بعد باید به دانشجویانی که موضوع رساله خود را از این موضوعات (اولویت‌دار) انتخاب می‌کنند، کمک کنیم، زیرا این گروه بر دانشجویان دیگری که موضوعات بدون نفع ملی را انتخاب می‌کنند تقدم دارند. بنابراین باید راه‌حل‌های عملی این کار را هم پیش‌بینی کرد. این موضوع خود می‌تواند یک طرح تحقیقی برای شورای پژوهش‌ها باشد. البته قسمت‌هایی از این موضوع (رساله‌ها، کتابها و...)، در جلسات شورا و جلسات کمیسیونهای خاص قبلاً بررسی شده و راه‌حل‌هایی هم پیشنهاد شده است، ولی به نظر من باید با دقت بیشتر به مبحث هدایت رساله‌ها و کتابها... به سمت اولویت‌های تحقیقاتی، توجه کرد، و برای مثال در جشنواره خوارزمی، به کار کسانی که موضوعات تحقیقاتی آنها جزو موضوعات اولویت‌دار هستند بهای بیشتری داد و اگر قرار است به شخصی جایزه داده شود، ابتدا جوایز به کسانی اهدا شود که این اولویت‌ها را انتخاب کرده‌اند. همین‌طور در مورد اعطای نشان علمی و اعطای کمک مالی و فرصت مطالعاتی و...

درواقع با اتخاذ این گونه تدابیر باید فعالیت مراکز تحقیقاتی و تهیه پایان‌نامه‌ها را به سمت اولویت‌ها سوق داد و اعتبارات تحقیقاتی را هم به این سمت هدایت کرد و توجه سازمانها و وزارتخانه‌ها را به سوی اولویت‌ها معطوف ساخت. با این اقدامات و نظایر آنها و تداومشان راه به سوی اولویت‌های تحقیقاتی باز می‌شود و با توجه به روحیات جامعه ما (که وقتی راهی باز شد، در آن حرکت خواهند کرد)، این مسیر انتخاب خواهد شد.

مورد دوم، گزارش ملی تحقیقات است. گفته می‌شود که تعدادی از دستگاهها که در سال گذشته گزارش داده بودند، امسال نداده‌اند، چرا؟ اصلاً این صحیح نیست که یک دستگاه تحقیقاتی در کشور باشد و هنگامی که از آن در خصوص تعداد محققان، تحقیقات انجام شده و موضوعات تحقیقی‌اش سؤال می‌کنند، پاسخ ندهد. دستگاههای تحقیقاتی کشور موظف به پاسخگویی هستند. برای گزارش ملی می‌توان گفت، سال اول ابتدای راه است و هنوز

آشنایی کافی با امور به وجود نیامده است، اما از سال دوم به بعد باید تعداد پاسخ‌های رسیده افزایش یابد، اما پذیرفته نیست که عده‌ای که سال قبل جواب داده‌اند، امسال جواب ندهند. به نظر می‌رسد که ارائه گزارش تحقیقات برای تمامی دستگاه‌های تحقیقاتی، باید وظیفه تلقی گردد و همه ملزم به این کار شوند. حتی دستگاه‌های تحقیقاتی بخش خصوصی و وزارتخانه‌ها باید گزارش بدهند، در غیر این صورت نمی‌توان به کارهای تحقیقاتی سر و سامان داد. در واقع اگر گزارش تحقیقات انجام شده در دسترس نباشد نمی‌توان دریافت که آیا کار تحقیقاتی در کشور انجام یافته است یا نه؟ و اگر آری چگونه و...

بنابراین وزارتخانه‌های فرهنگ و آموزش عالی، بهداشت و درمان و آموزش پزشکی و شاید وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز باید برای الزام به تدوین گزارش ملی تحقیقات راه‌های مناسب را پیشنهاد کنند و ضمانت اجرایی را هم برای موارد تخلف دستگاه‌ها بیابند.

با در دست داشتن گزارش ملی تحقیقات می‌توان دریافت که آیا چند دستگاه مختلف، همزمان مشغول انجام تحقیقات موازی هستند یا نه؟ پس از آن باید محلی را تعیین کرد که تصمیم بگیرد که آیا لازم است امکانات این دستگاه‌ها يك جا جمع شود و امکان واحدی برای تحقیق به وجود آید و یا اینکه بهتر است هريك به طور مجزا به فعالیت خود در آن زمینه خاص ادامه دهد؟ البته من نمی‌گویم که نباید کارهای موازی انجام شود، بلکه می‌گویم که باید بدانیم که چه تحقیقاتی به طور موازی و در کجاها صورت می‌گیرد، سپس در مورد انجام يك جا یا چندگانه آن تصمیم بگیریم.

بی‌شك در مورد گزارش ملی تحقیقات راه‌هایی را پیدا خواهیم کرد که بتوان کلیه اطلاعات مربوط به تحقیقات کشور را در يك جا جمع‌آوری کرد. گزارش ملی تحقیقات انشاءالله بتدریج، تبدیل به يك الگو خواهد شد و در پی آن اولاً زیر بخش‌های شورای پژوهش‌ها هم به تهیه گزارشهای ملی بخشی خواهند پرداخت و ثانیاً برای تهیه گزارش ملی در دیگر موضوعات نیز راه باز خواهد شد؛ مانند گزارش ملی آموزش عالی کشور که وزارت فرهنگ و آموزش عالی در صدد سر و سامان دادن به آن است و یا گزارشهای ملی

دیگری که عنوان تحقیق یا آموزش ندارند، ولی جنبه اجرایی یا کاربردی دارند. این گزارشها در حقیقت می توانند مبنایی برای تصمیم گیری در خصوص برنامه های ۵ ساله آتی کشور باشند. هم اکنون نیز جای خوشحالی است که گزارش ملی تحقیقات در تصمیم گیریهای کشور حتی در تصمیمات سازمان برنامه و بودجه تا حدودی مبنا و ملاک قرار گرفته است. به عبارت دیگر اولاً سازمان برنامه و بودجه در صدد اعمال جدی تریکی از کارهای اصلی خود، یعنی نظارت است و ثانیاً هم در خصوص نظارت و هم در مورد نحوه توزیع اعتبارات، گزارش ملی تحقیقات را هم به عنوان مستند مورد توجه قرار داده است.

شورای پژوهش های علمی به کار تازه ای دست زده است که خوب است دیگر دستگاهها نیز این کار را بکنند؛ بدین معنی که شورا، قراردادی برای نقد گزارش ملی تحقیقات بسته و خواسته است از گزارش ملی اش در زمینه تحقیقات، انتقاد کنند. به نظر می رسد اگر این کار برای مثال در نظام فرهنگی، آموزشی و پژوهشی کشور هم باب شود، کار مفیدی باشد.

مطلب مهم دیگر یا مورد سوم، مسأله اطلاع رسانی است. امروزه بحث بزرگراههای اطلاعاتی و اطلاع رسانی را مرتباً مطرح می کنند و قرن آینده را قرن اطلاعات می دانند. ما باید سعی کنیم که با مسأله اطلاع رسانی در حد اطلاعات جزئی برخورد نکنیم. اگر دو سه سال اخیر را کنار بگذاریم، و به سالهای قبل از آن نظر کنیم می بینیم که مجموعه امکانات رایانه ای کشور بیشتر برای ارائه فهرست حقوق و تعداد کارکنان دستگاهها به کار گرفته شده است. در سالهای اخیر تا حدودی حرکت در جهت اطلاع رسانی واقعی تحقق یافته است، اما به نظر می رسد که نظام اطلاع رسانی کشور باید هر چه زودتر راه و رسم مشخصی پیدا کند و برنامه های مختلفی را که در این زمینه وجود دارد، با هم تلفیق کند و نظام علمی و فنی استواری را بنیان نهد. اگر هم قصد نداریم که نظام اطلاع رسانی خود را با یک روش واحد سرو سامان بدهیم، حداکثر باید با دو یا سه روش مختلف این کار را به انجام برسانیم تا مطالب و اطلاعات موجود براحتی مورد استفاده قرار گیرند و قابلیت گزارش داشته باشند.

اگر هر دستگاهی یا هر نظام اطلاع رسانی خاص بخواهد اطلاعات را با ترتیب مخصوص

به خود، جمع آوری نماید، در این صورت اطلاعات موجود بایکدیگر قابل مبادله و تلفیق نخواهند بود، و هر دستگاهی باید برای استفاده از اطلاعات دستگاههای دیگر آنها را مجدداً تنظیم کند. البته این مشکل (مشکل تعدد روشهای اطلاع رسانی) نه تنها در بخش های مختلف وجود دارد، بلکه حتی ممکن است در يك دستگاه واحد نیز چند شیوه اطلاع رسانی وجود داشته باشد، که اصلاً با همدیگر سازگار نباشند و این بسیار خطرناک است، زیرا در این صورت اطلاعات موجود برای مجموعه کشور قابل استفاده نخواهد بود.

شورای پژوهش های علمی باید در زمینه نظام اطلاع رسانی کشور به يك جمع بندی کلی برسد و ترتیبی بدهد که مسئولان اصلی اطلاع رسانی کشور گردهم بیایند و در زمینه کاری خود، به يك تفاهم جمعی برسند. با انجام این کار، ما شاهد صرفه جویی های کلان در خصوص اطلاع رسانی خواهیم بود زیرا با وحدت رویه، می توان يك برنامه را که بایکی از زبانها نوشته شده است بین ۱۰ تا ۲۰ دستگاه اطلاع رسانی کشور به کار گرفت و حتی تقسیم کار کرد. بدین ترتیب نظام اطلاع رسانی بایک خط مشی واحد عمل می کند و همه اطلاعات نیز بر اساس همین روش، در هر دستگاه گردآوری و به مرکز منتقل خواهد شد. البته من در سالهای اخیر هر روز بیشتر از پیش از کارها و بحث های اطلاع رسانی دور شده ام ولی می بینم که این مشکل وجود دارد و خوب است که در این زمینه هم انشاء... اقدام شود.

مطالعه ای صورت گرفته و دسته بندی هایی در خصوص کتابها و جزوه ها به عمل آمده است که نشان می دهد برای برخی از کارهای درسی و پژوهشی چه کتابی را باید برای همه از خارج وارد کرد و چه کتابی را می توان به تعداد محدود (يك یا دو نسخه) وارد نمود و قسمت هایی از آن را ترجمه و منتشر کرد. در این زمینه هم می خواهم بگویم که اگر ما در هر يك از رشته های اصلی علوم، علوم پایه، فنی و مهندسی، علوم انسانی و... مجله ای داشته باشیم که حرفهای آخر را در آن زمینه به اطلاع محققان و معلمان و اهل اطلاع برساند، کار شایسته ای کرده ایم و به نظر می رسد هزینه چندان هم نداشته باشد. به عبارت دیگر اگر ما مجله های دست دوم و دست سوم را تعطیل کنیم و مجلات درست و حسابی را جانشین آنها بکنیم (از هر پنج مجله ای که کنار گذاشته می شود، می توان يك مجله مفید را اداره کرد)، دیگر احساس نخواهیم کرد که رونویس مقاله پنج سال پیش را بار دیگر مطالعه

می‌کنیم، بلکه مطالبی را مطالعه خواهیم کرد که در مجلات مشهور جهان و مثلاً در پنج هفته قبل منتشر شده‌اند.

در دوره‌های گذشته نیز تمدن اسلامی با دست یافتن به همه اطلاعات موجود و تلفیق و تحلیل آنها توانست تحول جهانی در زمینه علم و فرهنگ ایجاد کند. در دوره‌های اخیر نیز کشورهایی که جزو تولیدکنندگان دست اول مباحث علمی نبوده‌اند، با استفاده از همین روش توانسته‌اند در جریان آخرین و دقیق‌ترین اطلاعات قرار بگیرند و پیشرفت کنند و امروزه ما هم باید در زمینه اطلاع‌رسانی، چنین تفکری داشته باشیم؛ و البته می‌توان قسمتی از این کار را با کمک شورای پژوهش‌های علمی کشور انجام داد.



اولویت های تحقیقاتی

اگر برای فرهیختگان مفهوم اولویت تحقیقاتی تبیین و تشریح گردد و سپس گفته شود که ما تنها در این ایام اخیر به فکر افتاده ایم که اولویت تحقیقاتی را معین کنیم، شاید اندکی شگفت زده شوند. زیرا هر فرهیخته ای متوجه این نکته هست که هر کشوری با توجه به امکانات خود هر قدر هم ثروتمند باشد به هر حال باید برای کارها برنامه داشته باشد و آنها را دسته بندی کند و میان آنها اهم و مهم را تمیز و تشخیص دهد و سپس به انتخاب دست یازد و امور انتخاب شده را در دستور کار خود قرار دهد و هر چند گاه يك بار نیز آنها را ارزیابی کند و آنچه با برنامه منطبق نشده است به کنار نهد و موانع را از پیش پا بردارد و اگر کاری در جریان تحقیق نیاز به بازنگری داشت و یا هماهنگی با برنامه دیگری را طلب می کرد، بازنگری را هم در برنامه قرار دهد و یا راه هماهنگی را هموار کند.

همان طور که می دانیم در وظایف مصوب شورای پژوهش های علمی کشور به طور غیرمستقیم و در يك جا بیش و کم مستقیم به اولویت های تحقیقاتی اشاره شده است. در وظایف شورای تدوین سیاست های اجرایی پژوهشی کشور (بند الف ماده ۱ آئین نامه) و ایجاد هماهنگی در برنامه های پژوهشی کشور (بند ج) و بررسی موانع تحقیق (بند ز) سخن به میان آمده است. با توجه به این نکته ها می توان نتیجه گرفت که اگر تحقیقات درجه بندی و مرتبه بندی نشوند، اعمال سیاست ها و ایجاد هماهنگی و شناسایی موانع بآسانی صورت

نمی گیرد. در بندج ماده ۱ آئین نامه شورا «تعیین اولویت ها در تأسیس مراکز تحقیقاتی در کشور» آمده است. در واقع اولویت تأسیس مراکز را باید نتیجه بحث و بررسی درباره اولویت های تحقیقاتی دانست و تنها بدین ترتیب است که اولویت تأسیس معنی دار می شود. اینجانب مدتها در این باره اندیشه می کردم و هنوز هم به این امر می اندیشم که اگر بخواهیم در هر زمینه ای منابع مالی و نیروی انسانی را درست توزیع کنیم باید اموری را برگزینیم و اموری را واگذاریم. همه کارها را با هم و در یک زمان در هیچ نقطه از دنیا و نیز در ایران نمی توان انجام داد. نه نیروی انسانی برای همه زمینه های کار وجود دارد و نه امکانات چنین اجازه ای را می دهند. بنابراین باید به انتخاب دست یازید. مراکزی از قبیل شورای پژوهش ها، وظیفه و رسالتی از این گونه دارند. بر این اساس در هنگامی که شورای پژوهش ها مجدداً فعال شد و در سالهای ۶۹ و ۷۰ این موضوع را در شورامطرح کردم و با یاری و همکاری اعضای شورا آن را پی گرفتیم. حاصل کار در سال ۷۳، حداقل به عنوان يك پيش نویس، فراهم آمد.

بحث درباره اهمیت و نقش تحقیقات را در توسعه نمی توان و نباید پایان یافته تلقی کرد. اما در این مقام نیاز به تکرار مباحث گذشته و یا طرح مطلبی جدید نیست، چون فرض ما بر این است که اهمیت تحقیقات در زمینه های اقتصادی و ایجاد ارزش افزوده و لزوم بالابردن کیفیت تولید و مسأله روند سریع نوآوریها و لزوم همراه شدن با این روند و اهمیت تحقیقات برای حل کردن مسائل اجتماعی و این امر که حل درست و به قاعده مسائل اجتماعی زمینه ساز رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است، برای محققان و برنامه ریزان روشن است. از این رو پذیرفته شده است یا باید پذیرفته شود که در برنامه توسعه جامع الاطراف در نظر گرفتن جایگاهی مناسب و شایسته برای تحقیقات بایسته است. مطابق برنامه پنج ساله دوم در سال ۱۳۷۸ باید ۱/۵٪ تولید ناخالص داخلی (۵۰٪ دولتی و ۵۰٪ در بخش خصوصی) به تحقیقات اختصاص یابد.

اما برای آنکه برنامه تحقیقاتی کشور تدوین شود، نخست باید برنامه توسعه کشور، با توجه به دور نمای آینده تدوین و تنظیم شود؛ این برنامه باید به چند نکته عمده توجه کند:

۱- اهداف و آرمانهای نظام انقلابی اسلامی کشور، که در وضع کنونی ما را به

- تجدید نشاط و تحرك فرهنگ و تمدن اسلامی و بسط و توسعه این تمدن برانگیخته است.
- ۲- برنامه بلند مدت توسعه کشور که با توجه به آرمانی که بدان اشارت شد باید رشته‌های نورابسرعت شناسایی کند و حتی گامی فرایش نهد و به پیش‌بینی بپردازد یعنی بگوید که در سالهای بعد احتمالاً چه موضوعات و مباحثی مطرح می‌شوند و یا آنها را می‌توان مطرح کرد. باری در حال حاضر به رشته‌های نو چون بیوتکنولوژی، مباحث مرتبط با محیط زیست و داده‌ورزی (انفورماتیک) باید توجه شود و وجهه‌های اجتماعی این رشته‌ها، چون اخلاق زیستی و تدوین راه و رسم زندگی اجتماعی جدید مدنظر قرار گیرد؛ اخلاق و راه و رسمی که بتواند آدمیزاده امروز را با طبیعت آشتی دهد، تا ادامه حیات در روی زمین و حفظ محیط زیست میسر باشد. همچنین به تدوین مقررات و نظامات بواقع اخلاقی جدیدی پرداخته شود که بتواند فرهنگ و تمدن بشری را از بحرانه‌های شدید اخلاقی و فرهنگی ناشی از استفاده نابهنجار از داده‌ورزی (انفورماتیک) مصون بدارد.
- ۳- برنامه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی میان مدت (پنج‌ساله) کشور که راهگشا و زمینه‌ساز اجرای برنامه‌های بلندمدت است.
- ۴- برنامه‌های سالانه که مبتنی بر برنامه‌های پنج‌ساله است و هدف آن تحقق گام به گام هدفهای برنامه پنج‌ساله، با توجه به نشیب و فرازهای درآمدی و منابع کشور است.
- ۵- برنامه اجرایی سازمانها که عملاً در چهارچوب برنامه سالانه است. البته باید توجه داشت که این برنامه‌ها و در واقع این سازمانها نمی‌توانند و نباید برنامه‌های میان مدت و حتی بلندمدت را نادیده بگیرند و فارغ از آنها باشند؛ یعنی دستگاهها هم باید خود را بتدریج اما با گامهای مطمئن و هر قدر سریعتر بهتر، با مقتضیات برنامه‌های میان مدت و بلندمدت وفق دهند تا بتوانند به عنوان ابزار اجرای برنامه‌های میان مدت و بلندمدت به کار گرفته شوند. مشکل کنونی ما در برخی از بخش‌ها ناشی از همین امر است. یعنی برنامه‌اندیشیده بیش و کم وجود دارد، نیروی انسانی کارآمد و مناسب هم وجود دارد، اما سازمان‌آمدگی حرکت در جهت هدفهای تعیین شده در برنامه را آن سان که باید و شاید ندارد.
- روشن است که در تمامی زمینه‌های یاد شده تحقیقات میدان دارند. در مرحله‌ای که مربوط به اهداف و آرمانهای نظام و برنامه بلندمدت است باید از تحقیقات پایه بهره گرفت و

در جریان برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی میان مدت و برنامه‌های سالانه باید به تحقیقات کاربردی توجه کرد، در بخشی از برنامه‌های میان مدت و برنامه‌های سالانه و برنامه‌های اجرایی سازمانها هم باید به تحقیقات توسعه‌ای اندیشید.

راستی را بخواهیم اگر قرار باشد برای تحقیقات، يك «برنامه جامع تحقیقات» تدوین کنیم و نیز بنا داشته باشیم که دارای چنین برنامه‌ای باشیم، لزوماً باید در این برنامه پژوهش‌های آرمانی و پژوهش‌های بلندمدت و میان مدت را تعریف کنیم و مراحل اجرایی برنامه‌های میان مدت را نیز در برنامه‌های سالانه مشخص سازیم.

آیا چنین برنامه جامع‌رانی می‌تواند در خلأ و بدون داشتن برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور تدوین کرد؟ اگر پاسخ ما مثبت باشد یعنی بگوئیم آری می‌توان به کار تحقیقات پرداخت بی آنکه برنامه توسعه کشور را مدنظر داشت، یکی از دوراه پیش روی ما خواهد بود:

الف- در راه نخست تحقیقات بی هدف و پراکنده خواهند گردید و از نتیجه‌های احتمالی که به دست می‌آیند جامعه و کشور بهره‌ای نخواهند برد. یادآوری این نکته بجاست که اصولاً به علت عدم ارتباط سازمان یافته تحقیقات با یکدیگر، احتمال اینکه نتیجه‌ای قابل اعتنا به دست آید بسیار اندک خواهد بود. نمی‌گویم وضع کنونی ما از این قبیل است، اما می‌توانم گفت که در گذشته، پیش از پیروزی انقلاب در چنین وضعی بودیم و در حال حاضر نیز در بسیاری از کشورهای توسعه نیافته اگر برای تحقیقات کوشش و هزینه‌ای می‌کنند، به همین علت، کوشش‌هایشان بی‌ثمر و هزینه‌هایشان هدر رفته است.

ب- در راه دوم، تحقیقات در جریان تحقیقات کشوری دیگر و مثلاً در مسیر تحقیقات یکی از کشورهای پیشرفته (از لحاظ تحقیقاتی) ادغام می‌شود. وقتی آرمانها مربوط به جامعه دیگر بود، تحقیقات آرمانی نیز همسوی با آنها خواهند شد و انواع دیگر تحقیقات نیز حلقه‌ای از تحقیقات بلندمدت و میان مدت دیگران می‌شوند. اینکه گروهی از دانشجویان و محققان يك کشور در کشور دیگر در زمره دانشجویان و محققان برجسته می‌شوند، اما همانها وقتی به کشور خود برمی‌گردند، اگر رابطه‌شان را با محل تحصیل و یا تحقیق سابق خود قطع کنند، با فاصله چند سال از کار تحقیق و فعالیت علمی کناره

می گیرند، نتیجه همین فرایند است. دانشجو و محقق مقیم کشور بیگانه که در نظام تحقیقاتی آن کشور فعال است و تحقیقاتش در کل تحقیقات آنجا ادغام شده است، وقتی باز می گردد اگر همان راه را ادامه دهد، مقالاتش، در نشریات علمی آن کشور یا کشوری دیگر که با آن مجموعه مرتبط است چاپ می شود و حاصل کارش مورد استفاده محققانی که همکاران قدیمی اش هستند قرار می گیرد. اما در همان زمان در کشور خودش ناشناخته است. برعکس اگر رابطه اش را با آن کشور قطع کند و همزمان نتواند در برنامه کشور خود جایی پیدا کند، بکلی از محیط واقعی علمی دور می شود؛ در این حالت هر چند که ممکن است در دانشگاه به تدریس پردازد و یا برای سرگرمی به آزمایشگاه برود و یا تحقیق میدانی کند، اما نتیجه کارش در خشان نخواهد بود.

از این بحث می خواهم نتیجه بگیرم که برنامه جامع تحقیقات را نمی توان از برنامه توسعه کشور جدا کرد. این دو، اجزاء يك مجموعه بزرگترند که می توان برنامه زندگی جامع الاطراف تمدنی و فرهنگی کشور نامید.

مرجع تحقیقات و یا مراجع تحقیقاتی باید به مرجع برنامه ریز توسعه کشور بگویند که برای توفیق در برنامه ها، در چه زمینه هایی باید آگاهی داشت و یا آگاهی های تازه پیدا کرد، و مرجع برنامه ریز کشور باید از مرجع تحقیقاتی بخواهد که وضع و موقعیت آینده علم و فرهنگ و تمدن کشور را پیش بینی کند و بر مبنای آن اولاً برنامه های تحقیقاتی را فراهم آورد و ثانیاً امور و مسائلی را معین کند که آینده علم و فرهنگ و تمدن و برنامه های تحقیقاتی، صرف نظر از منابع مالی، به آنها تکیه دارند، یعنی مرجع تحقیقات باید زمینه های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی لازم را برای توسعه علمی و فرهنگی و تمدنی مشخص سازد تا برنامه ریز توسعه بتواند با توجه به مجموعه این اطلاعات، برنامه های میان مدت و بلندمدت و آرمانی را تهیه کند.

حضور فعال سازمان برنامه و بودجه در ماههای اخیر در شورای پژوهش های علمی کشور این نوید را می دهد که انشاء الله بتوان در این راه گام نهاد. اگر تاکنون آن سان که باید و شاید کوشش های شورای پژوهش های علمی جنبه اجرایی نیافته است، علت آن عدم توجه به این رابطه متقابل بوده است، که البته شورای پژوهش های علمی کشور در این خصوص

قصوری نورزیده است. همچنین این رابطه، نباید در حد يك رابطه عاطفی و اخلاقی باقی بماند و نیز نباید به صورت رابطه مسلط و زیر سلطه در آید، چون در این صورت بلافاصله این رابطه قطع می شود و وضع به صورت گذشته و یا اندکی بدتر از آن در خواهد آمد. اما اگر رابطه منظم و به قاعده باشد مسلماً، بر اثر دلگرمی ای که شورای پژوهش های علمی کشور پیدامی کند، کوشش ها افزون تر خواهد گردید.

باری در صورتی که تحقیقات کشور بتواند و بخواهد که در نظام جامعه آرمانی ادغام شود راهی جز این ندارد که در درجه اول با برنامه توسعه کشور ارتباط برقرار کند و بالعکس، اگر برنامه توسعه کشور هم نخواهد نتیجه تحقیقاتی را که مبنای فکری و نظری توسعه است از خارج وارد کند و در صدد نباشد که از محققان و سازمانهای تحقیقاتی بیگانه (و آرمان ویژه آنها) بهره بگیرد، راهی جز این ندارد که با تحقیقات خودی آشتی کند و با آن رابطه ای بسیار نزدیک برقرار کند و سفارش دهنده و متقاضی اصلی و اساسی تحقیقات به گونه ای باشد که محققان، در شرایط کنونی پرشتاب توسعه، به اصطلاح فرصت سرخارندن هم نداشته باشند.

اگر چنین شد که باید بشود، آنگاه سرنوشت اولویت های تحقیقاتی با اولویت های توسعه جامع الاطراف کشور گره می خورد. توسعه جامع الاطرافی که مبتنی بر توسعه آرمانی است و در این توسعه آرمانی برای کلیه ارزشهای والای اسلامی مقام و موقعی شایسته و درخور به گونه ای جامع، هماهنگ و معدل القوا وجود دارد و باید وجود داشته باشد.

در آنچه گفته شد، به یکی دو نکته از مبانی نظری ارتباط تحقیقات با نظام جامع کشور اشاره گردید. این نکته ها از روی قاعده جهت دهنده اولویت های تحقیقاتی از لحاظ نظری اند. اکنون به اختصار به یکی دو نکته عملی درباره اولویت های تحقیقاتی می پردازم. وقتی در توسعه کشور نتوانیم به همه آنچه در ذهن درباره توسعه وجود دارد و یا در سراسر عالم به طور عینی موجود است، دست یابیم، در تحقیقاتی هم که می خواهد خود مبنای آن توسعه باشد و یا راهگشای آن گردد، نمی توانیم به همه انواع تحقیقات توجه کنیم. در مواردی هم که لازم است به تحقیقات توجه کنیم، باید امکانات خود را از هر جهت در نظر بگیریم و براساس آن تحقیقات را مرتبه بندی و اهم و مهم نماییم و به اندازه ای که امکانات،

صادقانه در اختیار تحقیق قرار می گیرند، به تحقیقات مورد نظر و مبتنی بر درجه بندی پیردازیم. پس داشتن اولویت، مطلبی نیست که منکری داشته باشد، هر چند که شاید از فرط وضوح تاکنون به آن توجه نشده است و همین امر و بخصوص توجه نکردن به ارتباط نزدیک میان برنامه تحقیق و برنامه توسعه، موجب پراکندگی کارها و تحقیقات بی هدف گردیده است.

در اینجا بی آنکه تقدم و تأخر نکاتی که می گویم مدنظر باشد به چند نکته، که به نظر می رسد در تعیین اولویت تحقیقات همه آنها مهم اند و در واقع یکجا باید مورد توجه قرار گیرند، اشاره می کنم:

۱- در مقام تعیین اولویت ها باید توجه شود که: تحقیقات مرتبط با نظام آرمانی کشور باشند، یعنی به تجدید نشاط و تحرك اسلامی و بسط و توسعه آن بیندیشند. در مرحله بعد هم که در واقع زمینه ساز این هدف است باید این تحقیقات پاسخگوی نیازهای درازمدت و میان مدت کشور باشند. روشن است که به جد باید به امکانات موجود، هم از لحاظ وسایل و ابزار و تجهیزات و هم از لحاظ نیروی انسانی، توجه شود و از روی قاعده ساخت و طراحی وسایل و ابزار و تربیت نیروی انسانی لازم، که تربیت آنها و یا تهیه آنها با کوشش امکان پذیر است، مدنظر باشد.

۲- در تحقیقات مرتبط با آرمان و فرهنگ و تمدن چند نکته به طور خاص باید مورد توجه قرار گیرد:

الف- آنچه با استقلال کشور رابطه مستقیم دارد، از همه جهات اعتقادی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی.

ب- آنچه ما را از دشمنان و دشمنان دوست نمایی نیاز می کند.

ج- آنچه زمینه های عقب ماندگی را در آینده از میان می برد و راه توسعه جامع الاطراف را با توجه به آرمان اسلامی ما هموار می سازد.

د- آنچه جمعی از کشورها را همکار و یا نیازمند ما می سازد.

۳- در خصوص امکانات و تجهیزات و وسایل و ابزار باید کوشش کرد، در اولویت ها به گونه ای نگرسته شود که:

الف- آنچه امکانات مادی کمتر می‌خواهد و بیشتر با فکر و مغز و توانایی‌های انسانی مربوط می‌شود در مرحله اول قرار گیرد. توجه به این امر موجب می‌شود که ابزارگرایی که تا حد زیادی بر ذهن و فکر محققان خصوصاً محققان جوان بویژه تحصیل کردگان در خارج مسلط شده است، اندکی رنگ ببازد و دیگر بار مقام و موقع انسانی و فکر و ذهن بیش از این دوره مورد عنایت واقع شود.

ب- به وسایل و امکاناتی نیاز باشد که بتوان آن را در داخل کشور ساخت و فراهم آورد، و بخصوص به وسایل و ابزاری توجه شود که با تحریم و دیگر بازیهای سیاسی کمتر روبرو باشد، یا روبرو شود.

ج- باید راههای استفاده از وسایل و ابزار ساده تر را یافت (که خود موضوع تحقیقی پرمایه و وسیع است).

۴- در مورد نیروی انسانی نیز باید تربیت نظام یافته و با برنامه را مدنظر داشت:

الف- باید نیروی انسانی موجود- یعنی محققان- با توجه به اولویتهایی که تعیین می‌شوند، شناسایی شوند و در مواردی که به بازآموزی نیاز است برنامه بازآموزی تدوین گردد.

ب- نیروی انسانی، در حال تحصیل با توجه به اولویتهایی که معین شده‌اند در صورت لزوم تغییر رشته و یا تغییر مسیر بدهند و یا در برنامه درسی آنها مواد درسی تازه اضافه شوند و احتمالاً برخی مواد حذف گردند.

ج- از نیروی انسانی معتقد به این راه و رسم که در خارج از کشورند باید دعوت به کار کرد. شاید علت عدم جذب گروهی از محققان خارج آیین باشد که محل دقیقی برای تحقیق و فعالیت آنها معین نبوده است. و ما هم نمی‌دانستیم که چگونه و در کجای می‌توان از این گروه استفاده کرد.

۵- مؤسسات پژوهشی و دانشگاههای ما بدون رودر بایستی باید به دو دسته تقسیم

شوند:

الف- دسته‌ای به کارها و تحقیقات توسعه‌ای و کاربردی بپردازند.

ب- دسته‌ای دیگر که می‌خواهند و یا باید به تحقیقات پایه بپردازند. در این بخش

به نظر می‌رسد که با توجه به امکانات موجود راهی جز این نباشد که امکانات تحقیقاتی (وسایل و ابزار و نیروی انسانی) این گروه مجتمع شوند تا فایده بخش باشند.

۶- سازمان برنامه و شورای پژوهش‌های علمی کشور باید همکاری نزدیک داشته باشند تا سهم تحقیق هر دستگاه با توجه به پژوهش‌هایی که بر مبنای اولویت‌ها به انجام می‌رسند با دقت و صداقت و عدالت معین شود.

۷- باید يك دستگاه نظارتی قوی به وجود آید و پیشرفت کارها را ببیند و براساس آن هم درباره اولویت‌های معین شده نظر بدهد و هم درباره دور شدن آنها از هدفها و یا نزدیک شدنشان به اهداف بیندیشد و هم با توجه به کارهای انجام یافته، اعتبارات سال بعد را پیشنهاد کند.



درباره گزارشهای ملی تحقیقات (سالهای ۷۳-۷۱)

۱

خدای را سپاس که توفیق را رفیق شورای پژوهش‌های علمی کشور کرد تا بتواند با کوشش پژوهشگران، نخستین گزارش ملی تحقیقات را به محققان و دانش‌پژوهان و مسئولان برنامه‌ریزی کشور تقدیم کند و کار تنظیم این گزارش را برای سالهای بعد بنیاد نهد. در آبان‌ماه ۷۱ بخشنامه‌ای به امضای اینجانب خطاب به مؤسسات تحقیقاتی اعم از دولتی و غیردولتی انتشار یافت و از آنها خواسته شد تا در باره وضعیت و موقعیت و چگونگی کار خود به چند پرسش پاسخ گویند. به این پرسش‌ها با دقتی بیش و کم در خور توجه پاسخ گفته شد و همین پاسخ‌ها مبنایی برای بحث و گفتگو در دو جلسه شورای پژوهش‌های علمی کشور و پایه و مایه اندیشه تنظیم گزارش ملی تحقیقات گردید. در این بحث و گفتگو اعضای شورا به این نتیجه رسیدند که شایسته است از این پس کشور درباره تحقیقات، تصویری تمام‌نما در اختیار داشته باشد تا بتواند در باره ضعف و قوت فعالیت‌های پژوهشی بیندیشد و برنامه‌های آینده را با توجه به آنچه گذشته و نتایجی که به دست آمده است طراحی و تدوین کند. به نظر می‌رسد که همین روش را باید در امور مهم دیگر از قبیل مسائل مربوط به آموزش، صنعت، کشاورزی، فرهنگ، زبان و ادبیات، اقتصاد و دیگر امور به کار گرفت. هم‌اکنون فرهنگستان زبان و ادب فارسی

در اندیشه آن است که در باره وضع زبان فارسی در جامعه، مدارس، دانشگاهها و خارج از کشور نخستین گزارش ملی را تدوین و هر چند سال يك بار آن را تجدید کند.

به هر حال، گزارش ملی تحقیقات با همت جمعی از پژوهشگران و نقد و بررسی نهایی اعضای شورای پژوهش های علمی کشور و برخی دیگر از صاحب نظران عضو کمیسیونها و کمیته های شورا، تدوین و تنظیم شده است.

اساس این گزارش اطلاعات گوناگون و متعددی است که در پاسخ به بخشنامه بدست آمده و با گردآوری اطلاعات و پاسخ به پرسشنامه های دیگر تصحیح و تکمیل شده است.

به نظر ما، پژوهشگران و مسئولان امر تحقیقات و امور اجرایی کشور، با ملاحظه و دقت در تك تك جدولها و نمودارها و اندیشه در باره اطلاعاتی که در گزارش آمده است می توانند به نتیجه گیریهای قابل توجه و راهگشایی برسند.

اینجانب در نتیجه مطالعه ابتدایی و پیش از انتشار گزارش به نکاتی رسیده ام که برخی از آنها را به اختصار تمام و به صورت بندها و عناوین جدای از یکدیگر به نظر خوانندگان می رسانم. روشن است که این نکته های خرد و نکات مهمی که اعضای شورای پژوهش های علمی کشور بدانها توجه کرده اند باید در شورا مورد بحث و بررسی دقیق قرار گیرد. اظهار نظر صاحب نظران نیز می تواند بحث و بررسی را در شورا دقیق تر و پرمایه تر سازد و راه را برای تدوین گزارش ملی سال آینده و سالهای بعد هموار کند.

۱- پایان نامه ها

در چند بخش از گزارش به تهیه و تدوین پایان نامه ها اشاره شده است (خصوصاً فصلهای اول، پنجم و ششم). با توجه به تعداد قابل ملاحظه پایان نامه ها (۳۱۶۸ نسخه) به نظر می رسد که باید به پایان نامه های کارشناسی ارشد و خصوصاً دکتری اهمیت داد و برای تهیه و تدوین آنها برنامه ای علمی تنظیم کرد. چنانچه دانشجویان دوره کارشناسی ارشد و دکتری برای تهیه پایان نامه های خود به درستی راهنمایی شوند، می توانند کارهای خوب و ماندنی عرضه کنند. در این زمینه توجه به چند نکته بایسته است:

۱-۱- باید ترتیبی داد که برای انجام پژوهش‌های گروهی که منجر به تنظیم و تدوین رساله می‌شود، تسهیلات لازم فراهم آید و اصولاً تهیه و تدوین پایان‌نامه‌هایی که مبنایشان طرح‌ها و پروژه‌های دسته‌جمعی و طولانی مدت است، تشویق شود.

باید ترتیبی داد که طرح‌ها و پروژه‌های تحقیقاتی زمان‌بندی و مرحله‌بندی شوند و برای هر مرحله وزن تحقیقاتی ویژه‌ای در نظر گرفته شود، به گونه‌ای که هر یک از محققان هنگامی که آن مرحله را پشت سر گذاشت بتواند نتیجه آن را به عنوان رساله عرضه کند. این امر موجب می‌شود که هم پژوهش‌های درازمدت متولی پیدا کند و هم کسی که تا نیمه راه آمده است با احتمال زیاد کار را رها نکند و پس از پذیرفته شدن رساله‌اش باز هم به کار پژوهش ادامه دهد و در واقع محقق باقی بماند.

۱-۲- در آموزش‌های دوران تحصیل کارشناسی و ابتدای کارشناسی ارشد باید به روش تحقیق، دسته‌بندی انواع تحقیقات و تعریف دقیق آنها اهمیت داد و به جستجوی روش‌هایی پرداخت و آنها را شناساند که محققان جوان را به بهره‌گیری از نتایج تحقیقات قبلی رهنمون می‌شود و اهمیت تحقیقات پیوسته و زنجیره‌ای را بر آنها آشکار می‌سازد.

شاید لازم باشد که شورای پژوهش‌های علمی کشور، در این زمینه به بررسی پیردازد و راه‌های دیگری را، علاوه بر تعلیم روش تحقیق در کلاسهای درس دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد بیابد و پیشنهاد کند. روشن است که تهیه جزوه و کتابهای راهنمای دقیق و مستند برای هر یک از گروه‌های تخصصی بسیار مفید است و شورا می‌تواند در این خصوص بیندیشد.

۱-۳- ارتباط نظام‌یافته میان محققان - از جمله دانشجویانی که در مرحله تهیه پایان‌نامه هستند - با مراکز و مؤسساتی که نیازمند و خواهان نتیجه تحقیقات هستند و یا باید در کار خود به تحقیق توجه کنند، از جمله ضرورت‌ها و موجب گسترش کار تحقیق از یکسو و شکوفایی فعالیت‌های صنعتی، کشاورزی، اقتصادی، خدماتی و... از سوی دیگر است. در اینجا بحث بر سر توجه کمتر یا بیشتر به یکی از انواع تحقیق بنیادی، کاربردی یا توسعه‌ای نیست، زیرا مؤسسات و مراکز، فی‌المثل، فقط نیازمند به تحقیق توسعه‌ای نیستند تا گفته شود ارتباط میان این دو بخش موجب کنار نهادن تحقیقات بنیادی و یا کاربردی می‌شود.

مهم، مرتبط بودن دو بخش علمی و عملی در کشور است تا هر دو بخش بتوانند به طور مستمر در جریان کارهای یکدیگر باشند و نیازهای خود را برای هم تعریف و تبیین کنند و راه حل بجویند.

۱-۴. از جمله نکاتی که به نکته پیشین مربوط می شود این است که نه تنها در دانشگاه های ایران بلکه در بسیاری از دانشگاه های مهم جهان نیز دانشجویان در مرحله تهيئه پایان نامه خود، مدت قابل توجهی را برای یافتن موضوع، صرف تحقیق و گفتگو و پرس و جو می کنند، حتی اگر بپذیریم که موضوع های انتخابی دانشجویان کلاً مورد علاقه خودشان و قابل استفاده هم هست، نمی توان یکجا پذیرفت که همه این موضوعات با یکدیگر ربط منطقی دارند و در زنجیره ای از تحقیق و تتبع بنیادی یا کاربردی یا توسعه ای قرار می گیرند و حلقه های نایافته و نادانسته موجود را کامل می کنند. این مطلب اهمیت برنامه ریزی را برای تهیه و تدوین فهرست جامعی از موضوعات تحقیق نشان می دهد. در این فهرست هر چند سال يك بار باید تجدید نظر اساسی شود تا فهرست همواره همراه و همگام با نیازهای پژوهشی کشور باشد. تهيئه این فهرست، با پروژه های تحقیقاتی، (غیر از پایان نامه ها) نیز مربوط می شود و بنابراین در پایان بحث مربوط به پروژه ها هم بدان اشاره می شود.

۲- پروژه های تحقیقاتی

۲-۱. با توجه به ارقام مربوط به تعداد پروژه های پایان یافته (۶۷۳۲ نسخه)، در حال اجرا (۷۷۴۸ نسخه) و معوق (۲۷۳ نسخه) می توان گفت که نسبت ها بیش و کم پذیرفتنی است و افت موجود چندان زیاد نیست. لکن درست آن است که گزارش سالهای بعد، علت معوق ماندن پروژه ها را بررسی و تحلیل کند. علاوه بر این باید بررسی کرد که آیا سهمی که هر يك از گروه های تخصصی در پروژه ها دارند با سهم و اثری که باید در امر تحقیق داشته باشند انطباق دارد یا نه؟

۲-۲. چنانچه این نکته که همواره بدان اشاره شده است در این بحث نیز مورد قبول باشد که: باید برای علوم پایه مقام و موقع بیشتر و جدی تری در نظر گرفت، تعداد کل پروژه های گروه علوم پایه (۱۴۷۰) به نسبت دیگر رشته ها کم است. آیا علت این امر وقت

بیشتری است که برای به نتیجه رسیدن پروژه‌ها در علوم پایه، صرف می‌شود؟ در این صورت، با توجه به ارزش وقتی که صرف می‌شود، باید دقت بیشتری در انتخاب موضوع و بهره‌گیری از نتایج به عمل آید. همچنین این پرسش بجاست که چرا تعداد پروژه‌های تحقیقاتی پزشکی (۱۲۶۱) حتی کمتر از علوم پایه است؟

۲-۳. مهمترین نکته‌ای که گزارش به علت کمی اطلاعات بدست آمده، نتوانسته است بدان پیردازد و باید در نظام تحقیقاتی کشور برای تحقق آن اندیشه‌ای کرد، مسأله نظارت علمی بر جریان تحقیق و سنجش عملکرد و ارزیابی نتایج تحقیقات پایان یافته و آگاه شدن از سرانجام آنهاست. باید دید که تحقیق پایان یافته به هدفی که هنگام شروع کار برایش تعیین شده بود رسیده است یا نه؟ اگر آری تا چه حد و اگر نه چرا؟ و نیز باید دانست که نتیجه تحقیق در کجا و چگونه به کار گرفته شده است و آیا نتیجه کار، مقدمه کار بعدی شده است و استمرار وجود دارد یا نه و چه کسانی و یا چه محیط‌های علمی و دانشگاهی از این نتیجه آگاه شده و چگونه با آن روبرو شده‌اند و ارزیابی‌شان چیست؟

۲-۴. در فصل پنجم گزارش که از فعالیت‌های علمی و فنی سخن به میان آمده است، علاوه بر بحث پروژه‌ها موضوع مقاله‌ها، کتابها و گردهمایی‌ها هم مطرح شده است. به نظر می‌رسد آنچه در مورد ارزیابی پروژه‌ها در ۲-۳ گفته شد، در این بخش نیز باید تکرار شود. در واقع باید روشن کرد که آیا مقاله‌ها و کتابها و گردهمایی‌ها، گزارش مجدد و تدوین شده نتایج پروژه‌های تحقیقاتی اند و یا حاصل تحقیق و تتبعی جداگانه هستند؟ در صورت اول، کمیت فعالیت‌های تحقیقاتی کشور کمتر از صورت دوم خواهد بود.

۲-۵. از جمله نکات یاد شده در جمع‌بندی این است که در ازای هر پروژه فقط ۰/۶ مقاله به چاپ رسیده است و یکی از دلایلی که برای این امر ذکر شده است، ناکافی بودن آموزشهای زمان تحصیل در مورد چگونگی تهیه مقالات علمی است. اما شاید بتوان عکس این مطلب را گفت، بدین معنی که چون برخی پروژه‌ها آن‌سان که باید و شاید نکته تازه‌ای را به دست نمی‌دهند از آنها در تهیه مقالات استفاده نمی‌شود. به هر حال در این زمینه باید بررسی دقیق‌تری به عمل آورد.

۲-۶. در خصوص پروژه‌ها و گردهمایی‌هایی که جنبه جمعی آنها بیشتر است و

شوراهای تحقیقاتی در باره آنها تصمیم می گیرند، باید روش دقیق و برنامه ریزی شده ای را درپیش گرفت. یعنی بایسته است که اولویت های تحقیق و بررسی را به لحاظ تحقیقات بنیادی و کاربردی و توسعه ای، با مشورت کامل مجموعه دستگاههای پژوهشی و نیز اجرایی و صنعتی و کشاورزی و اقتصادی کشور تعیین کرد و براساس آن اولویت ها، فهرست بیش و کم مفصلی از موضوعات تحقیق، که در عین حال با یکدیگر پیوستگی داشته باشند، فراهم آورد و برای همه موضوعات تا حدودی اهداف را مشخص ساخت و به عنوان نمونه در هر بخش، یکی دو پروژه را نیز تعریف کرد و این فهرست را که حاوی همه این نکته هاست در اختیار مراکز تحقیقاتی، دانشگاه ها و دانشجویان دوره های کارشناسی ارشد و دکتری قرار داد.

باتوجه به کوششی که پیش از این شورای پژوهش های علمی کشور در زمینه تعیین اولویت ها به انجام رسانده است، شاید بتوان از شورا خواست که این مطلب را به صورت يك طرح در آورد و نتیجه را که تهیه يك فهرست از اهم موضوعات تحقیقی است ارائه دهد و حتی با کمک برخی از دستگاههای پژوهشی بخشی از منابع و مدارك مهم را هم ذیل هر عنوان یادآوری کند. چنانچه شورا متصدی این کار شود باید توجه خود را علاوه بر مسائل روزمره به موضوعاتی معطوف کند که در ده- بیست سال آینده به عنوان موضوع تحقیق مطرح خواهند شد.

۳- نیروی انسانی

۳-۱- دانشجویانی که در دوره کارشناسی ارشد و دکتری تحصیل می کنند، می توانند از محققان آینده کشور به شمار آیند. باید ترتیبی داد که حداقل تعداد قابل توجهی از این گروه به کارهای تحقیقی بپردازند. فراهم کردن امکانات تحقیق برای دوره تحصیل و بخصوص برای تهیه رساله، آنها را تشویق می کند که به تهیه و تدوین رساله های تحقیقی توجه کنند و در نهایت به کار تحقیق دل ببندند.

۳-۲- از بانوان باید در امر تحقیق، کارشناسی و پژوهشگری بیشتر استفاده کرد. محیط تحقیق، محیطی آرامتر، محفوظ تر و کم جنب و جوش تر از محیط های اداری و

اجرایی و حتی آموزشی است و بنابراین برای بانوان محیطی مناسب است. مضافاً اینکه برخی از دقت نظرها و نظم و ترتیب‌هایی که بانوان دارند یاریگر امر تحقیق و بررسی است.

۳-۳- اصولاً مراتب دانشگاهی استادی و دانشیاری در امر تحقیق معنی و مفهوم و اهمیت دارد. آشنایی بیشتر به روش تحقیق، اطلاعات گسترده‌تر و تجربه بیشتر، جزئی از کوله بار علمی استادان و دانشیاران است. بنابراین باید کوشش کرد تا از این پس کسانی که به این مراتب دانشگاهی می‌رسند و در کار تحقیق هستند از آن دست نشینند و حتی گروهی از استادیاران که در کار آموزش هستند، به کار تحقیق هم بپردازند و یا کلاً به این بخش منتقل شوند. البته همه محققان باید چند ساعتی هم از وقت مفید خود را در کار آموزش صرف کنند تا بتوانند محققان آینده را از میان دانشجویان جوان خود بیابند و آنها را به گام نهادن در راه پژوهش تشویق کنند.

۳-۴- در کار پژوهش نمی‌توان گروه دیپلم‌ها و فوق دیپلم‌ها را جزو کارکنان پژوهشی (جز در موارد خاص) به حساب آورد. باید کوشید که این وضع اصلاح شود و خصوصاً تا آنجا که ممکن است کارکنان پژوهشی از میان کارشناسان و کارشناسان ارشد ورزیده انتخاب شوند. در عین حال باید راه را به گونه‌ای هموار کرد که از میان این دستیاران کسانی که استعداد پیشرفت دارند شناخته شوند و به آنها کمک کرد تا در زمره پژوهشگران در آیند.

۳-۵- کمی تعداد کارکنانی که در گروه‌های علوم پایه و کشاورزی مدرک دکتری دارند، قابل تأمل است. اصولاً اگر می‌خواهیم علوم پایه رونق بگیرد و تحقیقات کشاورزی در خدمت مسائل کشاورزی کشور باشد باید به این دو قسمت توجه شود. در سراسر گزارش و در موارد متعدد کمبود مربوط به این دو رشته را بروشنی می‌توان دید.

۴- اعتبارات تحقیقاتی

با توجه به گزارش که اولاً رقم کلان اعتبارات تحقیقاتی را در حد اطلاعات موجود تعیین کرده است و ثانیاً ارقام و اعداد و در صد اعتبارات را بر اساس امور و فصول و برنامه و نیز جاری و عمرانی و در نظر گرفتن مراکز تحقیقاتی و دانشگاه‌ها و سازمانها و دستگاههای اجرایی به دست داده است، باید چند نکته را مورد تحلیل قرار داد و درباره آنها تصمیم گیری کرد:

- ۴-۱. آیا میزان اعتبارات با توجه به وزن و سهم آن از بودجه کل کشور و نیز با توجه به سهم آن از تولید ناخالص ملی، کافی است یا نه، و رشد آن در سالهای آینده باید چگونه باشد؟
- ۴-۲. چگونه باید بخش خصوصی را تشویق به سرمایه گذاری در این زمینه کرد؟
- ۴-۳. عناوین امور و فصول و برنامه و تفکیک جاری و عمرانی، تا چه حد موجب دوباره کاری در بخش های مختلف فعالیت ها می شود و تا چه حد عنوان عمرانی و جاری ما را به هزینه کردن در اصل تحقیق یاری می کند و برای مثال اعتبارات عمرانی که صرف خرید و یا ساختمان می شوند تا چه حد می توانند با اصل تحقیق مرتبط باشند؟

۵- رابطه دانشگاهها با دستگاههای اجرایی

- ۵-۱. رابطه دانشگاهها، با دستگاههای اجرایی و مؤسسات و مراکزی که نیازمند کارهای تحقیقاتی هستند، آن سان که باید و شاید نظام یافته و مستحکم نیست. در واقع چگونگی این رابطه در عمل - نه در بیان و حتی آئین نامه - بدرستی تعریف نشده است و بنابر این رابطه استواری میان دستگاههای اجرایی، دانشگاه، اعضای هیأت علمی و تکتک این اعضاء به وجود نیامده است.
- ۵-۲. به طریق اولی، دانشگاه و نیز آن بخش از دستگاههای اجرایی که کار تحقیقاتی می کنند، با بخش غیر دولتی نیز رابطه تعریف شده و نظام یافته ای ندارند.
- ۵-۳. با توجه به تنایبی که از فعالیت های تحقیقی گرفته شده است و با عنایت به جایگاه تحقیقات در این زمان و با توجه به دشواریهایی که بر سر راه تحقیق وجود دارد و نیز نبودن رابطه ای که در ۵-۱ و ۵-۲، بدانها اشاره شد می توان نتیجه گرفت که مدیریت تحقیقاتی کشور - چه آن بخش که مربوط به دانشگاههاست و چه بخشی که مربوط به دستگاههای اجرایی و دیگر مراکز پژوهشی است - آن سان که باید و شاید در استفاده از منابع و نیروی انسانی فعال نیست و نیازهای تحقیقاتی کشور اعم از بنیادی و کاربردی و توسعه ای را با دقت برای همگان تعریف نکرده است.
- ۵-۴. با در نظر گرفتن آنچه گذشت می توان پیشنهاد کرد که برای هدایت امور تحقیقاتی، برنامه ریزی شود. شاید شورای پژوهش های علمی کشور بتواند طرح این کار

را فراهم کند. در این طرح باید برای «مدیریت تحقیقات» و تربیت مدیران با توجه به این دیدگاه برنامه‌ریزی شود.

۶- منابع اطلاعات، مدارک و اسناد

از گزارش چنین برمی‌آید که وضع اطلاع‌رسانی ما در کارهای تحقیقاتی به سامان نیست و در این زمینه کمی و کاستی وجود دارد.

۶-۱- باید کوشش کرد که مجلات علمی ما به زبان فارسی - نه تنها از جنبه کمی بلکه از لحاظ کیفی - ارتقاء پیدا کنند.

۶-۲- همچنین باید روشی را در پیش گرفت که همه محققان از محتوای همه مجله‌های علمی - تحقیقی داخلی و خارجی آگاهی یابند.

۶-۳- باید کوشش کرد که تغییر قیمت ارز در سال جاری و بخصوص سالهای آینده به خرید کتاب و مجله و روابط علمی بین‌المللی و در نهایت فعالیت‌های تحقیقاتی لطمه نزنند.

۶-۴- همزمان با کوشش برای جبران کمبودهای اعتباری برای تهیه منابع و مدارک و اسناد، باید راههایی اندیشید تا کتابها و مجله‌های گرانی که از این پس تهیه نسخه‌های فراوان از آنها مقدور نیست، از طریق تهیه چکیده، مبادله، نسخه برداری از مقاله مورد نظر، ترجمه به فارسی و انتشار تمامی یا برخی از مقالات آنها در مجله‌های فارسی موجود، در دسترس عموم محققان قرار گیرند.

بی‌شک مطالعه اصل گزارش ملی تحقیقات سال ۱۳۷۱، پژوهشگران و صاحب نظران را به نتایجی مهمتر و عمده‌تر از آنچه در این سطور بدانها اشارت شد، راهبر می‌شود.

۲

دومین گزارش ملی تحقیقات جمهوری اسلامی، مربوط به سال ۱۳۷۲ است. این گزارش همانند گزارش نخست به همت گروهی از پژوهشگران تهیه شده است و پس از بحث و بررسی در کمیسیون خاص شورای پژوهش‌های علمی کشور، اکنون به محققان و

مسئولان برنامه‌ریزی و دیگر علاقمندان پژوهش و آموزش عرضه می‌شود. در این گزارش از تجربه تدوین گزارش نخستین بهره گرفته شده است و برخی از نقص‌ها برطرف گردیده‌اند. امیدواریم که بیشتر آموخته‌های گزارش نخستین و آن بخش از نقدهای گزارش دوم که پیش از شروع به تدوین گزارش سوم به شورای پژوهش‌های علمی کشور می‌رسد، در گزارش سوم مورد استفاده قرار گیرند.

هنگامی که به پیشنهاد اینجانب، شورای پژوهش‌های علمی کشور تصمیم گرفت که نتیجه بخشنامه شماره ۴۲۸۱۲ مورخ ۱۳۷۱/آبان/۱۲ را اساس کار تدوین گزارش ملی تحقیقات قرار دهد، نویسنده این یادداشت و نیز اعضای محترم شورای پژوهش‌های علمی کشور گمان نمی‌بردند که نتیجه گزارش به گونه‌ای باشد که ما را به تدوین گزارش ملی تحقیقات در سالهای بعد تشویق کند و علاوه بر آن، با استفاده از گزارش یاد شده زمینه برای تدوین گزارش ملی اختصاصی و تخصصی رشته‌های مختلف فراهم آید (تدوین هشت گزارش ملی تحقیقات توسط کمیسیونهای تخصصی شورای پژوهش‌های علمی کشور در بخش‌های انرژی، صنعت، علوم پایه، آب، زلزله، علوم پزشکی، کشاورزی، روان‌شناسی و علوم تربیتی) و نیز شورا بتواند با توجه به نتایج گزارش به مسائل و روشهای تازه‌ای هم بپردازد که راه را برای انجام بهتر تحقیقات هموار می‌سازند.

در پیشگفتار گزارش نخست، اینجانب با بهره‌گیری از متن آن به چند نکته اشاره کرده‌ام که بحث و بررسی آنها در دستور کار شورای پژوهش‌های علمی کشور قرار گرفته است. در اینجا به تأکید مجدد یکی دو نکته از آن پیشگفتار که به علت کامل نشدن اطلاعات هنوز به مرحله اجرا در نیامده‌اند می‌پردازم و به برخی از آموزشهای این گزارش نیز به اختصار اشاره می‌کنم:

۱- باید به روش تحقیق اهمیت لازم داده شود، روشهای نو شناسایی شوند و در مقدمه هر تحقیق صرف نظر از بیان روش، نکته‌های مهم مربوط به آن با تفصیل بیشتر ذکر گردند و نوآوریها بیان گردند. شاید بجا باشد که نشریه‌ای برای عرضه اطلاعات این زمینه و دستاوردهای مراکز تحقیقاتی ایران و جهان، اختصاص یابد و یا فصلنامه‌ریافت انجام این مهم را به عهده گیرد.

۲- ماهنوز نتوانسته ایم سازوکاری مؤثر برای نظارت علمی بر جریان تحقیق و سنجش عملکرد آن و ارزیابی نتایج تحقیقات پایان یافته و آگاهی از سرانجام آنها بیابیم. به طور دقیق معلوم نیست که تحقیق انجام یافته آیا به مرحله عمل و اجرار سیده است یا نه و دست کم آیا تحقیق یاد شده انتشار یافته و مورد بهره برداری محققان دیگر قرار گرفته است یا نه؟

به نظر می رسد که شورای پژوهش های علمی کشور باید برای این امر سازوکار بایسته ای را بیابد و تدوین کنندگان گزارش ملی تحقیقات در حد امکان، در گزارش سوم، به این موضوع بسیار مهم، هر چند به صورت مقدماتی بپردازند.

۳- نکته بسیار مهمی که گزارش حاضر بدان پرداخته است، تعداد پژوهشگران دوره تکمیلی تحصیلات است. گزارش می گوید که پنجاه درصد از کل پژوهشگران را دانشجویان دوره تکمیلی تشکیل می دهند و نود درصد آنها دانشجویان کارشناسی ارشدند. نظام تحقیقاتی کشور و دانشگاهها و وزارتخانه های مسئول آموزش عالی باید هر چه سریعتر ترتیبی بدهند که از این نیروی عظیم در امر تحقیقات به بهترین وجه استفاده شود. برخی از اقدامات عبارتند از:

- سرمایه گذاری در زمینه تدوین پایان نامه ها

- آماده کردن برخی از مؤسسات تحقیقاتی برای هموار ساختن راه تحقیقات

دانشجویان

- استفاده بهینه و شبانه روزی از تجهیزات موجود

- آماده کردن آزمایشگاهها و کتابخانه ها برای دادن خدمات علمی و فنی به صورت

شبانه روزی و بخصوص در روزهای تعطیل

- پرداختن برخی از هزینه های تحقیقاتی به دانشجویان

- بستن قرارداد با دانشجویانی که به تحقیقات کیفی دست می یازند

- اختصاص جوایز متعدد و تشویق دانشجویانی که رساله های باارزش عرضه

می کنند.

این اقدامات و اقدامات مفید دیگر می توانند جوانان محقق را به کارهای تحقیقی جدی تشویق و آنها را به آینده فعالیتشان امیدوار کنند و کشور را از این نیروی شایسته و

کارآمد بهره‌مند نمایند و دامنه کار تحقیق را گسترده‌تر سازند.

۴- تعریف شاخص‌های اصلی گزارش ملی تحقیقات، از دو سه منبع گرفته شده است؛ گرچه این تعریف‌ها بیش و کم با یکدیگر همخوانی دارند، اما بهتر است که همه آنها از مبنای واحدی پیروی کنند، بخصوص که در مجموعه تعریف‌های عرضه شده تا این زمان، برای مطالعات و تحقیقات حوزه یا حوزه‌های علمیه تعریف دقیقی به دست داده نشده است، همچنین در خصوص اعتبارات تحقیقاتی باید تعریف کم و بیش جامع و مانعی یافت تا بیهوده برخی از ارقام، که قابل توجه هم هست، از بخش تحقیقات کنار گذاشته نشود. یکسان ساختن این تعریف‌ها کوشش صاحب‌نظران و برنامه‌ریزان را طلب می‌کند. نظر به اینکه بخش مهمی از این تعریف‌ها را پیش از این شورای پژوهش‌های علمی کشور به دست داده است، شایسته است که همین شورا کار تنظیم و تدوین و یکسان‌سازی این تعریف‌ها را هم با یاری و همکاری مراجع مسئول و دیگر صاحب‌نظران عهده‌دار شود.

۵- نخستین گزارش ملی تحقیقات، شورای پژوهش‌های علمی کشور را بیش از پیش متوجه این امر کرد که وضع اطلاع‌رسانی در زمینه تحقیقات، آن‌سان که باید و شاید به سامان نیست؛ در نتیجه شورا نظم و نسق بخشیدن به برنامه‌های اطلاع‌رسانی در امر تحقیقات را در دستور کار خود قرار داده و در این باره پیشرفت‌هایی کرده و پیشنهادهایی را هم عرضه نموده است (تدوین راه‌های مناسب تهیه و عرضه اطلاعات به محققان و متخصصان توسط شورای پژوهش‌های علمی کشور) و علاوه بر اینها کار تهیه و تدوین گزارش ملی داده‌ورزی (انفورماتیک) را هم آغاز کرده است.

اطلاعات موجود در خصوص «اطلاع‌رسانی»، که از جزوهای تحقیقاتی یا تبلیغاتی و نمایشگاه‌ها و حاصل تحقیقات و مطالعات به دست آمده‌اند، نشان می‌دهند که هم در زمینه برنامه‌نویسی و تهیه نرم‌افزارها و هم در زمینه حاصل کار، دوباره کاری و کارهای موازی بسیار وجود دارند. هزینه‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری داده‌ورزی (انفورماتیک) بسیار بالاست و در شرایط کنونی و اصولاً در هر وضعیت و موقعیتی، روا نیست که بی‌جهت و به صرف نداشتن اطلاع از کارهای دیگران و یا فقط به علت شتابزدگی و نظایر آن، برای يك کار و يك نتیجه یا نتیجه مشابه، از منابع دولتی یا غیردولتی، و به هر حال ملی، چندبار هزینه

شود. برای حل این مسائل نیز باید بایاری و همکاری صاحب نظران در امر اطلاع رسانی، بویژه اطلاع رسانی در زمینه مطالعات و تحقیقات و امور آموزش، راه و روش درست را یافت. مقدمه این کار، شناسایی دقیق مراکز مهم و غیر مهم اطلاع رسانی بخصوص نظامهای داده ورزی و برنامه های انجام یافته و طرحهای در دست اقدام است. امیدواریم که گزارش ملی داده ورزی (انفورماتیک) به بخشی از این مهم بپردازد.

۶- هنگام آن رسیده است که گنجینه ای اطلاعاتی شامل نام و نشان محققان (مطابق تعریف گزارش ملی) و آثار هریک از آنها تهیه شود. ممکن است هریک از مؤسسات مهم تحقیقاتی و علمی نظیر فرهنگستانها و مراکز پژوهشی و یا برخی از انجمن های علمی با همکاری شورای پژوهش های علمی، بخش های مختلف این کار را به عهده گیرند و بایک روش واحد این گنجینه را فراهم آورند. با در دست داشتن اطلاعات مربوط به محققان می توان به کارهای تحقیقی که از این پس بدانها پرداخته می شود سرو سامان بهتری داد و با آگاهی از نام و نشان و کارهای هر محقق، شایسته ترین پژوهشگران را برای انجام تحقیق مورد نظر دعوت به همکاری نمود.

۳

تدوین گزارش ملی، که از سال ۱۳۷۱ آغاز گردید، سبب شد که بیش و کم توانایی ها و امکانات پژوهشی کشور بر دست اندر کاران امر روشن شود و شاید بتوان گفت که اندیشه کردن در باره برخی از نکته های مندرج در گزارشهای اول و دوم در تصمیم گیریه و تحولاتی بعدی تأثیر نبوده است.

با توجه به آنچه در گزارشها آمده بود، مسأله ارتباط جدی تحقیقات و برنامه توسعه جامع الاطراف کشور مطرح گردید. خصوصاً طرح برنامه توسعه همه جانبه کشور در چشم انداز سال ۱۴۰۰ و به بیان دیگر «ایران ۱۴۰۰» لزوم ارتباط حساب شده و اندیشیده دو امر پژوهش و توسعه پایدار و همه جانبه را بیش از پیش نمودار ساخت.

اینجانب در نخستین و دومین پیشگفتار گزارشهای ملی تحقیقات کشور نکته هایی را به عنوان اصول و اساس کار و همچنین نتیجه گزارشها مطرح کرده ام. برخی از موارد

سرو سامان یافته‌اند و به نظر می‌رسد که موارد دیگر نیز با توجه به فعلیت و اهمیتشان باید به انجام برسند. بنابراین یادآوری مجدد آنها ضرورت ندارد. در دو گفتگو، یکی در کارگاه پژوهشی تدوین روش تعیین اولویت‌های تحقیقاتی (۳ خرداد ۱۳۷۵) و دیگری در نشست عمومی شورای پژوهش‌های علمی کشور (۱۱ تیرماه ۱۳۷۵) چند نکته تازه را باز گفته‌ام که چون برخی از آنها جهت‌گیریهای تحقیقات را در آینده معین می‌کنند، یادآوری آنها همراه با نکته‌های نویی فایده‌نیستند:

۱- بحث در باره اهمیت، سهم و اثر پژوهش در توسعه نباید پایان یافته تلقی شود و تعیین جایگاهی مناسب و شایسته برای تحقیقات بایسته است. البته در این زمینه باید به این نکته اساسی توجه داشت که: اولاً باید پژوهش به معنی تام و تمام کلمه تعریف و تبیین شود و فرق اساسی و بنیادین آن با تتبع و جمع‌آوری اطلاعات، هرچند سخت‌کوشانه و موشکافانه و دقیق، روشن گردد. ثانیاً نتیجه تحقیق الزاماً باید به ابتکار و ابداع و اختراع راهی نو و تازه بینجامد و مسأله‌ای را که تاکنون حل نشده بوده است حل کند و یا گامی در حل مسأله فرایش دهد و یا حداقل ما را به این نتیجه برساند که تا فراهم آمدن وسایل و ابزار خاص - که فعلاً در دسترس نیستند - و یا تا پیدا شدن عوامل و شرایط مخصوص، نباید انتظار حل شدن مسأله را داشت و بنابراین باید نخست در اندیشه فراهم آوردن وسایل و ابزار و یا ایجاد عوامل و شرایط ویژه بود و...

۲- برنامه توسعه کشور در چشم‌انداز ۱۴۰۰ نیز باید با توجه به امکانات موجود و در عین حال با توجه به امکان و عدم امکان فراهم ساختن امکانات جدید تدوین گردد. روشن است که این برنامه تابعی از متغیر پیشرفت تحقیقات خواهد بود؛ یعنی هر قدر اطلاعات، توسط تحقیقات، کامل شوند برنامه توسعه به مرحله تحقق نزدیک‌تر خواهد شد. در واقع پیش‌نویس برنامه توسعه، پیش‌نویسی از خواسته‌ها و الزامات توسعه کشور است که با توجه به امکانات بالقوه و بالفعل به گونه‌ای کلی و گهگاه مبهم، توسط برنامه‌ریزان احساس و سپس ادراک می‌شوند و با بررسی عملی بودن بخش تحقیقات مربوط به برنامه توسعه مورد نظر شکل نیمه‌نهایی و سپس نهایی به خود می‌گیرد. به گونه‌ای که برنامه‌نهایی توسعه با برنامه‌نهایی تحقیقات همراه و هم‌عنان می‌شود و با هم در برنامه جامع‌الاطراف درج می‌گردند.

۳- برنامه توسعه و به تبع آن و هم‌عنان و همراه و گهگاه پیشاپیش آن برنامه تحقیقات باید متوجه تجدید حیات و در معنای دیگر شکوفا کردن تمدن و فرهنگ اسلامی باشند.

۴- در تحقیقات مرتبط با آرمان و فرهنگ و تمدن ما چند نکته به‌طور خاص باید مورد توجه قرار گیرند:

الف- آنچه با استقلال کشور، از همه جهات اعتقادی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، رابطه مستقیم دارد.

ب- آنچه ما را از دشمنان و دشمنان دوست‌نمایی نیاز می‌کند.

ج- آنچه زمینه‌های عقب ماندگی را در آینده از میان می‌برد و راه توسعه پایدار و جامع‌الاطراف را، با توجه به آرمان اسلامی ما، هموار می‌سازد.

د- آنچه جمعی از کشورها را همکار و یا نیازمند ما می‌سازد.

۵- روشن است که فصل تحقیقات چنین برنامه‌ای باید متوجه رشته‌های نو و پیش‌بینی رشته‌های آینده باشد. شناسایی و پیش‌بینی در مورد رشته‌های نو، شرط اصلی و اساسی توسعه تحقیقات و توسعه به معنی عام در آینده است. ایران اسلامی نمی‌تواند و نباید در تحقیقات دنباله‌رو باشد. در واقع اگر ایران اسلامی بخواهد سخن تازه‌ای داشته باشد، لزوماً باید در تحقیقات پیشرو باشد.

۶- با توجه به اهمیت امکانات و تجهیزات و وسایل و ابزار باید به گونه‌ای برنامه‌ریزی کرد که:

الف- آنچه امکانات مادی کمتر می‌خواهد و بیشتر با فکر و مغز و توانایی‌های انسانی مربوط می‌شود در مرحله اول قرار گیرد. توجه به این امر موجب می‌شود که ابزارگرایی که تا حد زیادی بر ذهن و فکر محققان خصوصاً محققان جوان و بویژه تحصیل‌کردگان در خارج مسلط شده است، اندکی رنگ ببازد و دیگر بار مقام و موقع انسانی و فکر و ذهن بیش از این دوره مورد عنایت واقع شود.

ب- در تحقیق مورد نظر به وسایل و امکاناتی نیاز باشد که بتوان آنها را در داخل کشور ساخت و فراهم آورد و بخصوص به وسایل و ابزاری توجه شود که با تحریم و دیگر بازبای سیاسی کمتر روبر و باشند، یا روبر و شوند.

ج- باید راههای استفاده از وسایل و ابزار ساده تر را یافت (که خود موضوع تحقیقی پرمایه و وسیع است).

۷- در مورد نیروی انسانی:

الف- باید نیروی انسانی موجود- یعنی محققان- باتوجه به اولویتهایی که تعیین می شوند، شناسایی شوند و در مواردی که به بازآموزی نیاز است برنامه بازآموزی تدوین گردد.

ب- نیروی انسانی در حال تحصیل باتوجه به اولویتهایی که معین شده اند در صورت لزوم تغییر مسیر بدهند و یا در برنامه درسی آنها مواد درسی تازه اضافه شوند و احتمالاً برخی مواد حذف گردند.

ج- از نیروی انسانی معتقد به این راه و رسم که در خارج از کشورند باید دعوت به کار کرد. شاید علت عدم جذب گروهی از محققان خارج این باشد که محل دقیقی برای تحقیق و فعالیت آنها معین نبوده است و ما هم نمی دانستیم که چگونه و در کجای می توان از این گروه استفاده کرد.

۸- شایسته است که برنامه مؤسسات پژوهشی و دانشگاههای ما به دو دسته تقسیم

شوند:

الف- در يك بخش به کارها و تحقیقات توسعه ای و کاربردی بپردازند.

ب- در بخش دیگر نیز به تحقیقات پایه بپردازند. در این بخش به نظر می رسد که باتوجه به امکانات موجود راهی جز این نباشد که امکانات تحقیقاتی (وسایل و ابزار و نیروی انسانی) این گروه مجتمع شوند تا فایده بخش باشند.

۹- سازمان برنامه و شورای پژوهش های علمی کشور باید با یکدیگر همکاری نزدیک داشته باشند تا سهم تحقیق هر دستگاه، باتوجه به پژوهش هایی که بر مبنای اولویتهای انجام می رساند، با دقت و صداقت و عدالت معین شود.

۱۰- باید يك دستگاه نظارتی قوی به وجود آید و پیشرفت کارها را ببیند و بر اساس آن، هم در باره اولویتهای معین شده و دور شدن و نزدیک شدن آنها به هدفها اعلام نظر کند و هم با توجه به کارهای انجام یافته، برای اعتبارات سال بعد پیشنهاد بدهد.

۱۱- نکته مهم دیگر و شاید مهمترین نکته، تدوین يك برنامه ملی تحقیقات، با توجه به برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی کشور و به طور کلی برنامه توسعه همه جانبه «ایران ۱۴۰۰» است. این برنامه که پایه و اساس آن در بودجه کل کشور سال ۷۶ از طرف دولت پیشنهاد شده است، خط مشی اصولی و اساسی تحقیقات را برای سالهای آینده روشن می کند. مبانی فکری این طرز تلقی در سخنرانی اینجانب در جلسه عمومی شورای پژوهش های علمی کشور (۷۵/۴/۱۱) مطرح گردید و سپس در شورای پژوهش های علمی و کمیسیونها و کمیته های آن مورد بحث و بررسی قرار گرفت و سرانجام در لایحه بودجه سال ۷۶ در هیأت دولت تصویب و به مجلس تقدیم گردید. چنانچه این برنامه به طور دقیق و حساب شده و منظم در طول چند سال پیگیری و اجرا شود، قسمت اعظم نزدیک به تمامی تحقیقات را می توان در این جهت قرار داد. تحقیقات در این معنی هم کاربردی و هم توسعه ای و هم بنیادی است، و اگر درست برنامه ریزی کنیم باید بخش قابل توجهی از آن جنبه بنیادی داشته باشد تا بتواند پاسخگوی نیازهای دراز مدت توسعه پایدار و همه جانبه کشور باشد.

۱۲- به نظر می رسد که هنگام آن رسیده است که با دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی دیگر کشورها و بویژه دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی کشورهای همجوار و نیز کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، همکاریهای مفیدی در زمینه تحقیقات آغاز شود. زمینه های مشترک که مورد نیاز چند کشور منطقه باشد کم نیستند و چه بهتر که توانایی علمی و امکانات مادی به جای آنکه به طور پراکنده و چند بار برای يك هدف و برنامه تعریف شده به کار روند، در يك برنامه جامع و با تقسیم کار درست و به قاعده به کار گرفته شوند. بدین ترتیب زودتر و در بسیاری از موارد بهتر می توان به مقصود رسید.



بی شك گزارش ملی تحقیقات سال ۱۳۷۶، نخستین ارزیابی را از اجرای برنامه ملی تحقیقات کشور به دست خواهد داد و شاید مناسب باشد که در گزارشهای ملی تحقیقات سالهای ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ و بعد از آن به چند نکته جدید از جمله چگونگی برخورد مراکز تحقیقات با مسائل مربوط به امکانات مادی و توانایی های انسانی و نفی ابزارگرایی و ساخت

داخل وسایل و ابزار و بهره‌گیری از ابزارهای ساده‌تر (مذکور در بند ۶ این یادداشت) و نیز موارد مذکور در بند ۴ توجه شود و همچنین اولویت‌های تحقیقاتی، که از مدتی پیش در زمینه تحقیقات مطرح شده‌اند، مدنظر قرار گیرند و میزان دوری و نزدیکی تحقیقاتی که در جریان‌اند با «اولویت‌ها» تعیین گردند و نشان داده شود که تحقیقات تا چه حد به اولویت‌ها، که در واقع نیازمندیهای اطلاعاتی کشورند، توجه کرده‌اند. این بررسی راه را برای اجرای برنامه ملی تحقیقات کشور هموار می‌کند و نیز تجربه‌ای خواهد بود برای چگونگی ارزیابی تحقیقاتی که در چهارچوب برنامه ملی به انجام می‌رسند.



تحقیق و توسعه و سازمان اداری



هماهنگی دو مفهوم و دو برنامه تحقیق و توسعه

به همه همکاران شورای پژوهش‌های علمی و کمیسیونهای آن و دیگر حاضران در این مجلس خوش آمد می‌گویم و امیدوارم که گفتگوهای امشب مفید فایده باشد.

راستی را بخواهیم در چند سال اخیر با کوشش‌های گوناگونی که به عمل آمده است، هم از سوی وزارتخانه‌ها و مرکزهای دست‌اندر کار تحقیقات و هم از جانب شورای پژوهش‌های علمی کشور، موضوع تحقیق به عنوان یک امر مستقل از آموزش - در عین ارتباط با آن - و نیز اهمیت پژوهش مورد توجه قرار گرفته است و در قوانین نیز نام و عنوان تحقیق جای خود را باز کرده و احکامی را برای پیشبرد کارهای مربوط به خود گرفته است. در گفتار دیگری که به مناسبت شروع کار جلسه بحث درباره روش تعیین اولویت‌های تحقیقاتی داشتم برای گروهی از همکاران شورای پژوهش‌های علمی گفتم که چون همه کارها را با هم و در یک زمان در هیچ نقطه از دنیا و نیز در ایران نمی‌توان انجام داد بنابراین باید به انتخاب دست یازید و بر این اساس پس از شروع فعالیت مجدد شورا این مطلب از سوی اینجانب در شورا مطرح شد و بایاری و همکاری اعضای شورا حاصل کار تعیین اولویت‌ها به عنوان یک پیش‌نویس در سال ۷۳ فراهم آمد. در کنار بحث مربوط به اولویت، و اسناد مربوط به آن سند دیگری را هم که دارای اهمیت اجرایی است و دستمایه مهمی برای تحقیقات و تعیین اولویت‌های آن است و نام و عنوان «الگوی مصرف» را دارد،

در اختیار داریم. این سند مصوب شورای عالی الگوی مصرف است که با تأیید ریاست محترم جمهوری به دستگاههای اجرایی کشور نیز ابلاغ گردیده، و در برخی از موارد به مرحله اجرا نیز درآمده است. سند مهمتر از لحاظ قانونی و آثار فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی، برنامه پنجساله دوم است. علاوه بر اینها، برنامه‌های میان مدت و آینده‌نگریهای دستگاهها و وزارتخانه‌هایی چون صنایع، کشاورزی و شهرداری، نکته‌های مهمی را درباره مسائل مهم تحقیقاتی القاء می‌کنند و از همه مهمتر اندیشه بلند مربوط به تکیه نکردن به درآمد نفت برای امور عادی و جاری کشور است که تکلیف اساسی و عمده‌ای را به منظور یافتن راههای دیگر برای دستیابی به درآمدهای کلان بر عهده مجریان می‌گذارد و روشن است که یافتن چنین راههایی بدون تحقیق آن‌سان که باید و شاید عملی نیست.

این مجموعه اطلاعات، چشم‌انداز و میدان وسیعی از کارهای عمده و مهم تحقیقاتی را در برابر ما می‌گسترده و ما را در خصوص انتخاب محورهای مهم تحقیقات به اندیشه وامی‌دارد.

در اینجا یادآوری دو نکته مهم بایسته است:

۱- فهرست اولویت‌های تحقیقاتی و بخصوص فهرست الگوهای مصرف و برنامه پنجساله، که می‌توانند و باید راهنمای تحقیقات باشند، لزوماً و منحصرأ پیشنهادکننده و خواستار تحقیقات کاربردی و یا حتی توسعه‌ای نیستند و با اندکی دقت در همین فهرست‌ها، الزاماتی مشاهده می‌شوند که تنها تحقیقات بنیادی می‌توانند پاسخگوی واقعی و نهایی آنها در فاصله‌های زمانی متوسط و بلند (میان مدت و بلندمدت) باشند.

۲- در خصوص انتخاب زمینه‌های تحقیقاتی و به بیان دیگر - بخصوص با توجه به امکانات موجود کشور - اهم و مهم کردن در همین فهرست اولویت‌ها، راه منحصر بفرد هماهنگی و همکاری میان دستگاه مسئول برنامه‌ریزی، یعنی سازمان برنامه و بودجه و دستگاههای مسئول تحقیقات کشور است. در این زمینه هر دو طرف باید با مسئولیت‌پذیری در معنی عام و جامع آن و با توجه به يك تعهد واقعی ملی به این همکاری و هماهنگی تن بسپارند.

یادآوری این نکته بجاست که ریاست در هر دو طرف باریس جمهور است؛ از يك طرف مسئول اصلی دستگاه برنامه‌ریز کشور یعنی سازمان برنامه و بودجه رئیس جمهور است و از

سوی دیگر رئیس جمهور با توجه به ریاستی که بر شورای عالی انقلاب فرهنگی دارد در رأس دستگاه سیاستگذار آموزش و پژوهش و فرهنگ کشور قرار دارد. بنابراین مسئولان دیگر این دو طرف پس از رئیس جمهور هستند که باید کارها و کوشش‌ها را هماهنگ سازند.

سازمان برنامه و بودجه:

اولاً: اگر بخواهد توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی کشور بر اساس برنامه‌های پنج‌ساله، به نتیجه مطلوب برسد و اصولاً برنامه‌ها با توجه کامل به نتایجی که به دست می‌دهند و با حساسگری عالمانه مد نظر قرار گیرند باید به دو نکته توجه کند، یکی آنکه نتایج برنامه‌ها نباید تك تك و پراکنده، یعنی به صورت طرح فرعی، طرح عمده و اصلی، برنامه و فصل و بخش دیده شوند، بلکه باید به گونه يك كل جامع هماهنگ و معدل القوا مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرند. دوم آنکه در این زمینه سازمان برنامه‌راهی جز این ندارد که برای كل برنامه، از طریق تحلیل بخش‌ها و اجزای آن تا مرحله طرح فرعی، نیازهای تحقیقاتی را مشخص سازد و برای گرفتن پاسخ، در پی پاسخ دهنده باشد.

ثانیاً: اگر سازمان برنامه و بودجه بخواهد اعتباراتی را که برای تحقیقات به دولت و مجلس پیشنهاد می‌کند و به تصویب می‌رساند بجا هزینه شوند و نتیجه‌ای که برای آن هزینه پیش‌بینی شده است با اندکی کسر و اضافه به دست بیاید، باید برای تحقیق‌های تعریف شده برنامه، که توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی کشور را بر اساس آرمانها و ارزشهای مطلوب نظام اسلامی تحقق می‌بخشند، بودجه‌ریزی کند و مراکز تحقیقاتی را برای انجام آن تحقیقات فراخواند و آنها را در وظیفه‌ای که به عهده می‌گیرند یاری کند.

اگر چنین شد، همان‌طور که در جلسه دیگر گفتیم: «سرنوشت تحقیقات و به دیگر سخن اولویت‌های تحقیقاتی با اولویت‌های توسعه جامع‌الاطراف گره می‌خورد: توسعه جامع‌الاطراف که مبتنی بر توسعه آرمانی است و در این توسعه آرمانی مقام و موقعی شایسته و درخور برای کلیه ارزشهای والای اسلامی، به گونه‌ای جامع، هماهنگ و معدل القوا وجود دارد و باید وجود داشته باشد».

با توجه به آنچه گذشت، این سؤال مطرح می‌شود:

اکنون که پذیرفته‌ایم و یا خواهیم پذیرفت که همه موضوعهایی را که به ذهن

می‌رسد، یکجا نمی‌توان مورد تحقیق و بررسی قرار داد و نیز از بن دندان بپذیریم که جفای به کشور و مردم است که منابع مالی محدود آن را در حالی که خود نیازمند آن هستیم، صرف بررسی‌ها و پژوهش‌هایی کنیم که خود نمی‌توانیم از آن بهره‌ای بگیریم و از سرنوشت آنها هم بواقع آگاه نمی‌شویم و با توجه به اینکه پذیرفته‌ایم یا خواهیم پذیرفت که تحقیقاتمان باید راهگشای توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مبتنی بر آرمان کشورمان باشد، می‌خواهیم بدانیم تا چه حد راه و روش موجود در نظام تحقیقاتی کشور و موضوعات آن با این روش کار همخوانی دارند؟

راستی را بخواهیم، پاسخ به این پرسش خود نیازمند پژوهشی میدانی است که باید بدان پرداخت، البته وقت و هزینه زیادی هم نمی‌طلبد، اما آنچه در اینجا می‌توان گفت آن است که برنامه‌های تحقیقاتی ما تاکنون آن‌سان که باید و شاید با برنامه توسعه کشور، با این روش مورد بررسی و ارزیابی و تصمیم‌گیری واقع نشده‌اند. البته بعید نیست که اگر این تطبیق صورت گیرد، معلوم شود که در بسیاری از موارد مراکز تحقیقاتی کشور، آماده پاسخگویی به نیازهای برنامه توسعه هستند و تحقیقاتی هم که انجام می‌دهند در همان جهت است و یا با اندکی اصلاح مسیر، همان خط و ربط را پی می‌گیرند و بالعکس برنامه توسعه نیز با تصحیح‌هایی که مبتنی بر نتیجه تحقیقات است، می‌تواند در خط مطلوب قرار گیرد. اما به هر حال این کار باید انجام یابد و این هماهنگی و همکاری باید به‌جا آغاز شود و سریعاً به نتیجه برسد.

برای رسیدن به این نتیجه و نیز هماهنگی و همکاری‌هایی که مقدمه این نتیجه‌اند چه باید کرد؟

پیش از پرداختن به این پرسش و در دنباله مطلبی که درباره اهمیت تعیین اولویت‌های بیان شد، اشاره به برخی از فواید حاصل از این گونه تحقیقات و در گستره این چشم‌انداز بایسته است.

اگر بتوانیم با بهره‌گیری از پژوهش‌هایی که تعریف شده بنیاد و مبنای توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، آرمانی کشور را استوار و مستحکم سازیم و به توسعه عادلانه و پایدار اسلامی - انسانی شتاب بخشیم و راه مبادی و اصول توسعه بعدی را هموار

کنیم، بی‌هیچ گفتگو موفق شده‌ایم که عمده‌ترین اموری را که مانع توسعه جامع و هماهنگ و معدل‌القوا هستند شناسایی کنیم و بسیاری از آنها را در چند برنامه پنج‌ساله تحقیق از سر راه برداریم و راه تجدید حیات تمدن اسلامی را هموار سازیم و الگوی مناسبی برای کشورهای خواهان پیشرفت و بخصوص کشورهای اسلامی عرضه کنیم.

نکته مهم در این خصوص آن است که حل و فصل مسائل عمده و رفع موانع، تنها و تنها حاوی صرفه‌جویی مادی نیست. متأسفانه در ارزیابی‌های ماحتی هنگامی که آمار و ارقام با دقت و بدرستی مطرح می‌شوند، فقط وجه مادی عدد و رقم مورد توجه قرار می‌گیرد و مسائل و نتایج عمده‌ای که اندکی روی پوشیده هستند و اهمیتی چند برابر اگر نه صد چندان از لحاظ فرهنگی و اخلاقی و اجتماعی و در يك کلام انسانی و معنوی دارند، مورد غفلت قرار می‌گیرند. حتی وجه مادی و صرفه‌جویی‌های اعتباری و بودجه‌ای نیز تنها از دیدگاه مطلق اعداد و ارقام مدنظر قرار می‌گیرند و به این نکته توجه نمی‌شود که برای مثال اگر همین اعداد و ارقام که گزارشگر صرفه‌جویی‌اند در زمینه تعلیم و تربیت، یا کارهای عام‌المنفعه دیگر، یا بهبود زندگی مردم و نظایر آنها به کار گرفته شوند چه نتایج اجتماعی و اخلاقی و فرهنگی و... در پی دارند.

به هر حال ذکر چند مثال با توجه به یادآوری بالا، مطلب ما را روشن‌تر می‌کند و اهمیت هماهنگی و همکاری میان دو گروه برنامه‌ریز توسعه و برنامه‌ریز تحقیقات و تأثیر متقابل تصمیم‌گیری‌های آنها را بر یکدیگر آشکارتر می‌سازد.

۱- اگر بتوان با انجام يك رشته تحقیق بنیادی، توسعه‌ای، کاربردی که چند وجهی نیز هستند در زمینه آب و مواد غذایی از یکسو به تولید بیشتر با هزینه کمتر - و خصوصاً تولید بیشتر ولو با هزینه مطلوب، در محدوده امکانات موجود - پیردازیم و زمین‌هایی را که ظاهراً در وضع فعلی حاصلخیزی کم دارند و یا آب اندك دارند (و یا زمین‌هایی را که حاصلخیزی و آب آنها هر دو اندكند) به حاصلخیزی مطلوب برسانیم و از سوی دیگر از هدر رفتن آب و مواد غذایی به طور کامل پرهیز کنیم، در کار تجدید حیات تمدن اسلامی گامی بزرگ فرایش نهاده‌ایم.

بحث مربوط به کمی آب و امکانات غذایی در قرن آینده، بحثی جدی است و در این

مقام نیاز به توضیح بیشتر ندارد. اگر جامعه اسلامی ما بخواهد بدون وابستگی به کشورهای دیگر روی پای خود بایستد، در این دوزمین باید کارهای سترگی را به انجام برساند و به نتیجه رسیدن در این زمینه هم نیازمند تحقیق جدی و سریع است.

۲- روشهای یادگیری و کوتاه کردن مدت تحصیل در نظام آموزش و پرورش ابتدایی و متوسطه در عین حفظ و درست تر بگوئیم گسترش و ژرفا بخشیدن بیش از پیش آگاهی‌ها، قدرت تحرک و سازندگی بیشتر و طولانی تری را از لحاظ زمانی به نسل جوان کشور می‌دهد.

۳- پرداختن به رشته‌های جدید دانشگاهی ما را با تحولات علمی و عملی جهان هماهنگ می‌کند. رشته‌هایی نظیر بیوتکنولوژی و نیز مسائل تعلیماتی و تربیتی را که هم اکنون بدانها اشارت کردیم، باید جدی گرفت.

در همین زمینه از لحاظ اخلاقی، انسانی و دینی باید مسئله بیواتیک نیز، از اهمیت بالایی برخوردار باشد. در جهانی که حیثیت انسانی با توجه به اصول اعتقادی ما در معرض خطر قرار گرفته است، توجه به این امر بایسته است.

بیواتیک (Bioethic = Bioethique) زاده نگرانی بشر از پیشرفت سریع علم و تکنولوژی در دهه اخیر است؛ بدین معنی که بشر متوجه گردیده است که پیشرفت علمی امری دویعدی و شمشیری دولبه است و در صورت کنترل نکردن آن می‌تواند موجب تخریب بشریت گردد. بدین لحاظ به مجموعه‌ای از ملاحظات اخلاقی، اجتماعی و انسانی در برابر پیشرفت تحقیقات در زمینه بیولوژی و ژنتیک به منظور حفظ شرافت انسانیت، آزادی افراد و اقوام و ملل، مسئولیت‌پذیری، همبستگی و جلوگیری از منزوی نمودن و حذف افراد اقوام نیاز است و به این مجموعه ملاحظات اصطلاحاً «Bioethique» اطلاق می‌شود.

با توجه به پیشرفت‌های خارق‌العاده بیولوژی ملکولی، بیوتکنولوژی و ژنتیک، دنیای آینده بی‌شک شاهد تغییرات عمیقی خواهد بود که برخی از آنها می‌تواند برای بشریت پر مخاطره باشد.

نتایج برخی از دخالت‌های انسان در ژنهای گیاهی و حیوانی در کشورهای مختلف بویژه آمریکا وارد بازار هم شده است. نتایج تحقیقات در مورد ژنوم انسانی هر چند ممکن

است زمینه مداوا (و خود مداوایی) برخی از بیماریهای وحشتناک و لاعلاج را به ارمغان بیاورد (مانند سرطان، ایدز، هیپاتیت و...) و از برخی از بیماریهای موروئی و یا افزایش خطر آنها جلوگیری کند، ولی می تواند تبعات منفی نیز داشته باشد. مانند منزوی نمودن افراد و یا اقوامی که پیش زمینه برخی از بیماریها را دارند و یا تغییرات ژنتیکی در حیوانات، به صورتی که آنها را قادر سازد تا بیماریهای انسان را دارا شوند و از این رهگنر تحقیقات دانشگاهی را آسانتر کنند، یا تغییرات ژنتیکی بر روی نطفه انسانی و... نظر به اینکه تبعات این تحقیقات فقط متوجه کشورهای پیشرفته نمی باشد، لذا تعداد قابل توجهی از کشورها مراجعی ملی را موظف به تهیه مقررات و قوانین لازم برای حفاظت نوع بشر و تدوین یک چهارچوب برای این گونه تحقیقات نموده اند. به نظر می رسد که ما نیز با توجه به آرمانها و اعتقاداتمان باید در این بحث ها و بررسی ها دخالت و حضور فعال داشته باشیم.

۴- پرداختن به بسیاری از مسائل اقتصادی می تواند راهگشای ما در زمینه توسعه اقتصادی آرمانی باشد. برای مثال تحقیق بیشتر و ژرفانگر در زمینه بانکداری اسلامی و حضور فعال بانکهای اسلامی در اقتصاد و بازار سرمایه می تواند به بهره گیری بهینه و فارغ از دغدغه های شرعی از سرمایه های کوچک و نیروهای کار پراکنده بینجامد و رونق اقتصادی بی نظیری را برای جامعه اسلامی ایران و دیگر جامعه های مسلمان فراهم آورد.

۵- مسائل مربوط به جوانان از اهمیت بالایی برخوردارند و امکانات فراوانی را از لحاظ بهره گیری های اقتصادی و اجتماعی و سازندگی برای جامعه جوان، عرضه می کنند.

۶- مسأله معماری و شهرسازی جزو مهمترین مسائلی است که در سالهای اخیر از آن غفلت کرده ایم.

در زمینه شهرسازی و نیز ساختن بناهای بزرگ و عمده، هم در بخش دولتی و هم در این اواخر در بخش خصوصی، اقدامات فراوان و در خور توجهی به عمل آمده است.

ایجاد خیابانها و کوچه های بزرگ و کوچک جدید، احداث جاده ها، پل های بزرگ شهری و پل های بزرگ در مسیر راه آهن و جاده ها، ایستگاههای راه آهن، کارخانه های بزرگ و متوسط، ساختمانهای دولتی (بیمارستانها، دانشگاهها و اداره های دولتی و...) همگی طالب طرح و نقشه معمارانه بوده هستند. اما طرح و نقشه اندیشیده برای

هیچکدام از آنها وجود ندارد. مقصود از طرح و نقشه در این مقام، طرح و نقشه ساختمان یا معماری داخلی و یا نمای خارجی هر ساختمان به تنهایی نیست، بلکه طرح و نقشه‌ای است که از روی اندیشه در هر ساختمان و بنا، مرتبط با دیگر ساختمانها باشد و يك کل جامع را به وجود آورد و یا از خشونت و برهنگی پل‌های بزرگ و یا بنای کارخانه‌ها بکاهد و خط و ربط مشخص و معینی را القاء کند و گزارشگر این معنی باشد که ساختمانهایی که برای مثال در تهران هست با اصفهان و شیراز و مشهد رابطه دارند و بیان کننده نوعی دریافت و تلقی از زندگی، هنر، معماری، شهرسازی هستند. تلقی و دریافتی که حتی در صورت تقلید، براساس يك تصمیم جدی صیغه ایرانی گرفته‌اند و بنابر این هرگاه مجموعه‌ای از این قبیل و کم و بیش يك دست دیده شود بآسانی می‌توان قضاوت کرد که در میان جامعه‌هایی که این سبک معماری را پذیرفته‌اند، ایران نیز جای دارد و بنابر این مجموعه یاد شده متعلق به ایران است و یا احتمال دارد به ایران تعلق داشته باشد و یا ایران نیز نظیر همین مجموعه معماری را دارد. البته این چند نکته مربوط به تقلید صرف است، در غیر این صورت نیز سبک معماری اندیشیده می‌تواند بیانگر خط و ربط معماری ایرانی در قرن حاضر و در حضور انقلاب اسلامی باشد.

با توجه به اینکه در حال حاضر با چنین وضعی روبرو نیستیم، بی‌شک باید به جستجو برآئیم و با بهره‌گیری از نتیجه پژوهش‌های جدی که در این زمینه به انجام خواهد رسید، راه تازه‌ای را بگشائیم و در طول چند سال آن را هموار سازیم.

اکنون که روشن شد تا چه اندازه تحقیق در کار توسعه راهگشاست، باید هماهنگی و همکاری میان دو گروهی را که پیشتر گفتیم طلب کرد.

پیشنهاد ما که از این پس بیشتر باید درباره آن اندیشه کرد و سخن گفت و زود نیز به نتیجه رسید، به ترتیبی که آثار آن در بودجه سال ۱۳۷۶ ظاهر شود، آن است که دو طرف، به گونه‌ای علمی، مقدمات گفتگو و بررسی دوجانبه را آغاز کنند. در حال حاضر و بخصوص برای یکی دو سال آینده، با توجه به اینکه تحقیقات نیمه کاره‌ای در دست داریم و نباید به هیچ دلیل و بهانه‌ای آنها را رها کرد و نیمه تمام گذاشت، نمی‌توان همه اعتبارات تحقیقاتی را صرف برنامه‌ای که پیشنهاد می‌شود کرد، اما می‌توان در صدی از آن را (که شاید برای

اینجانب و برخی از همکارانم کم و بیش روشن باشد، اما چون نمی‌خواهیم در جمع‌بندی علمی از پیش دخالت کرده باشم به آن اشاره نمی‌کنم) به این برنامه جدید اختصاص داد. برنامه جدید می‌تواند تحت عنوان «برنامه ملی تحقیقات» یا نامی از این قبیل باشد و تعدادی طرح عمده و مهم با طرح‌های فرعی تعریف شده و زمان‌بندی شده را در بر بگیرد. این برنامه در ظرف ۵ تا ۷ سال یعنی پس از پایان یافتن تدریجی طرح‌های کنونی می‌تواند بخش عمده‌ای از اعتبارات تحقیقات را در بر گیرد.

«برنامه ملی تحقیقات» در زمینه‌های اصلی توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و آرمانی کشور خواهد بود.

مجری این تحقیقات باید مراکز عمده دانشگاهی و مراکز عمده تحقیقاتی کشور باشند؛ مراکزی که دارای امکانات و تجهیزات و نیروی انسانی قابل ملاحظه‌ای هستند و باید از نیروی انسانی مراکز کوچکتر نیز بهره‌گیرند.

يك دستگاه نظارتی باید بر جریان تحقیق و نتیجه آن اشراف داشته باشد و کارها را پیگیری کند و با توجه به اینکه از امکانات موجود هم نیروی انسانی و هم امکانات خیلی کم استفاده می‌شود باید راهکارهایی اندیشید. در واقع برخی از امکانات آن طور که باید شناسایی نشده و یا در دسترس نیستند، باید این امکانات را دقیقاً باز شناخت و در تمامی ۲۴ ساعت مورد استفاده قرار داد؛ از جمله راه‌حل‌ها یکی هم ایجاد مؤسساتی است که آورده دانشگاه و مراکز تحقیقاتی، امکانات و تجهیزات و فضاها را آنها به طور ۲۴ ساعته باشند و آورده محققان هم علم و نیروی کارشان باشد. از بهره علمی-فنی کار کشور استفاده می‌کند. از بهره اقتصادی آن دانشگاه برای گسترش فعالیت‌ها سود خواهد جست و محققان نیز از منافع اقتصادی حاصل برای شکوفایی هر چه بیشتر توان علمی و نیز زندگی مادی‌شان بهره‌مند خواهند گردید.

*

پژوهش در کشاورزی

اینجانب از گذشته با بخشی از فعالیت‌های تحقیقی وزارت کشاورزی در زمینه‌های مختلف آشنایی دارم. امروز نیز هنگام معرفی بعضی از استادان که سالهای طولانی در این مرکز تحقیق و مطالعه کرده‌اند و همچنین بازنشستگان و رؤسای قدیمی اینجا به این فکر افتادم که حضور این عزیزان در واقع می‌تواند در تداوم کار این مجموعه مؤثر باشد.

ما قطعاً در گذشته‌های دور بی‌برنامه نبوده‌ایم و در خصوص مسائل اجتماعی و سیاسی با حساب و کتاب کار می‌کرده‌ایم؛ انسان وقتی به تاریخ ایران رجوع می‌کند می‌بیند که بخشی از کارها با اندیشه انجام یافته است و این امر مجموعه ایران را در طول هزاران سال نگه داشته است. ما اگرچه در یکی دو قرن اخیر استقلال سیاسی مان را از دست ندادیم و همواره مستقل بودیم ولی بسیاری از تسلط و ارتباطهای غیر مستقیم موجب شدند که نظام برنامه‌ریزی و حساب و کتاب کشور از هم گسیخته شود.

خوشبختانه بعد از پیروزی انقلاب و بعد از گذراندن دوره جنگ تحمیلی فکر برنامه‌ریزی در کشور رواج یافت و به صورت یک ارزش جدی درآمد. در حال حاضر همه مسئولان اجرایی کشور، مسئولان قضائی، مجموعه نظام اداری و دولتی کشور، بخش خصوصی و افراد غیر وابسته به دستگاههای دولتی به برنامه اشاره می‌کنند: به برنامه اول می‌پردازند و نظر می‌دهند که تا چه اندازه موفق بوده و چند درصد کار را جلو برده است،

برنامه دوم چگونه است و در برنامه‌های بعدی چه باید کرد. در واقع برنامه‌ریزی ارزش عمومی پیدا کرده است و این امر جای شکرگزاری دارد.

دو سه نکته هست که فکر می‌کنم باید در زمینه تحقیقی و علمی مطرح شود. نباید توقع داشت که يك شورای علمی بتواند همه کارها را انجام بدهد، بلکه باید يك موج عمومی در بین محققان به وجود آید و طرح برخی از اصول و مبانی صورت خواست عمومی محققان به خود بگیرد تا به یمن این «خواستن»، کارهای پیش برود، در سالهای اخیر بحث مربوط به تحقیقات اهمیت و عنوانی پیدا کرده است ولی اهمیت اجرایی و جنبه‌های مالی این بخش آن‌سان که باید و شاید از لحاظ عملی مورد توجه قرار نگرفته است. البته موفقیت‌هایی به دست آمده است، بدین معنی که در برنامه اول و دوم مقرراتی وضع شده و تبصره‌هایی هم در بودجه‌های سالانه پیش‌بینی شده است تا در صدی از اعتبارات تحقیقاتی در دانشگاه‌ها هزینه شوند. طرح‌های تحقیقاتی اندک اندک به مرحله اجرا در می‌آیند، اینها نتایج مثبت جهت گیری سالهای اخیرند اما این اقدامات باید بیشتر توسعه یابند.

ما در زمینه توسعه تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی نیازمند علم و اطلاعات بالا هستیم، یعنی نیروی انسانی باید در حد قابل قبول و مطلوبی تقویت شود. در تحقیقات پایه‌ای هم نیازمند متخصصان و محققانی در سطوح بالا، یعنی کارشناسی ارشد و دکتری و فوق دکتری هستیم. به نظر من این مطلب که بارها بر آن تأکید شده است مطلب درستی است، یعنی باید در زمینه کشاورزی چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور به تربیت متخصصان کشاورزی بپردازیم و اگر مانعی بر سر راه وجود دارد این مانع باید هر چه زودتر برطرف شود.

تقویت نیروی انسانی در تمامی سطوح کارهای جدی کشاورزی از مسائل مهم است. از لحاظ توسعه کشور تعداد کسانی که در زمینه‌های مهم و مورد توجه دارای علم و اطلاع باشند آن‌طور که باید و شاید زیاد نیست. اینکه یکی دوبار در گوشه و کنار گفته شده است و گفته می‌شود که تعداد کسانی که دارای تحصیلات عالی هستند زیاد است، مطلب درستی نیست. اگر در برخی از زمینه‌ها از کسانی که اطلاعات تجربی یا در حقیقت اطلاعات متوسطی دارند استفاده می‌کنیم و به ظاهر کارهایمان می‌چرخد دلیل نمی‌شود که در آن

بخش‌ها یا زمینه‌ها و وضع‌مان خیلی خوب است. ما بسیاری از کارها را با افرادی سامان می‌دهیم که دارای تحصیلات دیپلم هستند و فکر می‌کنیم که کارمان خوب سامان یافته است، اما دقیقاً حساب نکرده‌ایم که اگر این افراد دارای سطح اطلاع بالاتری باشند وضع بهتر خواهد شد یا نه؟ در ترویج کشاورزی ما نمی‌دانیم که اگر به جای فارغ‌التحصیل‌های هنرستانهای کشاورزی، فارغ‌التحصیل دانشکده کشاورزی بگذاریم چه اندازه مؤثر است. در واقع ما در این مورد به یک بررسی و مقایسه جدی نپرداخته‌ایم، باید بین دو یا سه تن مدیر ترویج کشاورزی که مهندس کشاورزی هستند و دو سه تن مروج کشاورزی که دارای مدرک دیپلم هنرستان هستند با شرح وظایف یکسان مقایسه به عمل آید و نتیجه بررسی و ارزیابی شود. اگر دیدیم که فاصله نتایج زیاد است و با تحصیلات بالاتر نتیجه‌ای مطلوب‌تر به دست آمده است آنگاه باید بگوئیم که همه مروجان کشاورزی باید مهندس باشند. به هر حال من فکر می‌کنم می‌توان به طور نظری گفت که نتیجه این مقایسه آن خواهد بود که حاصل کار مزرعه‌ای که مروج آن یک کارشناس کشاورزی است چندین برابر بیشتر از حاصل کار مزرعه‌ای است که مروج آن یک دیپلمه است. بنابراین در زمینه تقویت نیروی انسانی در دو سطح کارشناسی و کارشناسی ارشد از یکسو و عالی یعنی دکتری و فوق دکتری از سوی دیگر و بخصوص در زمینه تحقیق باید به صورت جدی سرمایه‌گذاری کرد.

مطلب دیگر آن است که در کتابها نوشته می‌شد که ایران یک کشور کشاورزی است، بعضی هم در مقاله‌ها یا کتابهایشان می‌نوشتند که ایران یک کشور صنعتی است و باید صنعتی بشود. این بحث و این گونه طرح مسأله غلط است؛ بعضی از مباحث نظری، جامعه‌شناسی و اجتماعی به صورت غلط مطرح می‌شوند. یکی از مسائل غلط هم همین است که درباره توسعه کشورها از جمله ایران بگویند ایران یک کشور کشاورزی است یا کشوری صنعتی است و ایران باید کشوری کشاورزی یا صنعتی بشود. طرح مسأله به صورت صحیح بدین گونه است که ایران باید کشوری توسعه یافته بشود و به توسعه‌ای پایدار برسد. در فرض توسعه پایدار، ایران نه می‌تواند از کشاورزی غافل بماند و نه از صنعت رو بگرداند. مضافاً اینکه کشاورزی امروز، بدون صنعت، پایدار نیست و صنعت امروز هم بدون کشاورزی نمی‌تواند پایدار باشد. چون قسمتی از مواد اولیه قابل توجه در صنعت را بخش

کشاورزی تولید می‌کند و يك قسمت از وسایل و ابزار مورد نیاز کشاورزی از تولیدهای بخش صنعت است. امروز دیگر نمی‌شود خرمن را با دست یا با وسایل معمولی جمع کرد. یکی از مشکلاتی که حل آن هم کار ساده‌ای است و در روستاها با آن روبروئیم، مسأله جمع کردن گندم از مزارع است و افتی که داریم به خاطر همین است که مقدار زیادی از گندمها به هنگام درو در زمین باقی می‌مانند. در حقیقت قسمتی از این دو میلیون و خرده‌ای کسری گندم را باید به حساب همین کار بگذاریم. به هر حال این دو بخش به همدیگر مربوط هستند، هم به لحاظ ابزار و وسایل و هم به لحاظ نیازهایی که به همدیگر دارند و هم اینکه کشوری مثل کشور ایران که دارای امکانات است باید از آنها استفاده کند. به اضافه اینکه ما در زمینه مواد غذایی تا حد قابل قبول برای مواقع بحرانی باید به خود متکی باشیم و به میزانی که با بحران روبرو نشویم باید مواد غذایی را در داخل کشور تولید کنیم، ولو اینکه بخواهیم صنعتی صرف باشیم. این توجه حداقل به کشاورزی يك تکلیف جدی است چون اگر بخواهیم ایران مستقلاً داشته باشیم باید استقلالمان را در خصوص مواد غذایی در حد قابل قبول حفظ کنیم. به اضافه اینکه برای ما برخی از سرمایه‌گذارها در بخش کشاورزی سوددهی بالاتر از صنعت دارد. اشکالی که در این زمینه وجود دارد این است که این موضوعات به طور نظام یافته مورد بحث و بررسی قرار نگرفته‌اند و ما خلأ اطلاعاتی داریم. اگر تحقیقات راه خودش را برود و توسعه کشور هم راه خود را در پیش بگیرد ما به توسعه پایدار نمی‌رسیم. باید دید که در چه بخش‌هایی خلأ اطلاعاتی داریم. برخی از این اطلاعات هم اطلاعاتی نیست که در دنیا موجود باشد، بلکه باید آنها را خودمان به صورت مسأله طرح کنیم و با تحقیق راه و رسم تهیه اطلاعات را بیابیم. اگر محقق در مقابل ۵ یا ۶ مسأله قرار بگیرد و همه آنها به نظرش مهم باشند، چنانچه با توجه به وقت و امکانات و تجربه بداند که بیش از يك یا دو مسأله را نمی‌تواند حل کند، راهی جز انتخاب ندارد. و در این انتخاب نیز باید ببیند که حل کدام يك از مسائل بیشترین سود را به معنی کامل آن، یعنی از لحاظ علمی و توسعه پایدار و... به مردم می‌رساند، این نکته ملاک و معیار برای انتخاب است. با قرعه‌کشی یا خوش آمدن نمی‌توان به این پرسش پاسخ داد، بلکه باید مسأله‌ای را انتخاب کرد که پاسخگوی برخی از نیازهای جامعه یعنی پاسخگوی مسائل توسعه باشد.

بدین ترتیب توسعه و برنامه تحقیقات با یکدیگر ارتباط پیدا می کنند، ما در حال حاضر آن طور که باید و شاید این ارتباط را نداریم. این مطلب را در شورای پژوهش های علمی کشور مطرح کرده ایم. باید بدانیم که برنامه توسعه کشور برای سالهای آینده چیست؟ نظام برنامه ریزی کشور چگونه است؟ از لحاظ اطلاعاتی در کجا خلأ داریم؟ بهترین راه این است که محققان ما به این پرسش ها پاسخ دهند. بیشتر بحث های مربوط به آینده و قسمت اعظم نزدیک به تمامی تحقیقات ما می توانند و باید در چهار چوب برنامه توسعه کشور قرار گیرند. مطلب مهم دیگری که امروز می خواهیم برای اولین بار مطرح کنیم، موضوع برنامه علمی تحقیقات مرتبط است؛ بدین بیان که تحقیقات یک بخش نمی توانند کاملاً مستقل و منفک از بخش های دیگر باشند. تحقیقات در کشاورزی نمی تواند در برنامه توسعه کشور فقط پاسخگوی بخش کشاورزی باشد، بلکه باید با بقیه بخش ها نیز هماهنگ شود.

در بازدید کوتاه امروز دوسه مطلب به همین ترتیب برای اینجانب مطرح شد. گفته شد که بسیاری از گونه های بومی به دلایل مختلف از بین رفته اند و یا آنها را از بین برده ایم، گونه هایی که بعضی از آنها گونه های مقاوم در برابر برخی از آفات بوده اند. اکنون ما نمونه جدیدی را تولید می کنیم که در یک هکتار چند تن محصول می دهد، اما، برای مثال در مقابل سیاهک یا آفات دیگر مقاومت ندارد. اگر در این قسمت بین برخی از سازمانها با تحقیقات یا بخش اداری کشور هماهنگی بود این گونه ها از میان نمی رفت. از این مهمتر برخی از اطلاعات هستند که جنبه تحقیقی دارند و هنوز هم می شود آنها را به دست آورد. برخی از گیاهان و گونه های گیاهی هستند که به عنوان آفت کش مورد توجه هستند و اهالی یک روستا آنها را می شناسند و برای مثال می گویند که از این آفت کش در سی سال پیش استفاده می کرده اند و می گویند با کشت این آفت کش ها فلان آفت را نداشته ایم. این موارد را با تحقیق می توان یافت. در واقع اولین جرقه باید از طریق اطلاعات محلی زده شود. بنابراین اگر زمینه مردم شناسی در کشور قوی باشد و در هنگام گردآوری اطلاعات مردم شناسی سر مزرعه، همان طور که شکل بیل و خیش را ترسیم می کنند خاطرات و مطالب زارع را هم یادداشت می کردند یا یادداشت بکنند نتایج با ارزشی به دست می آمد یا خواهد آمد. پس به ارتباط نزدیک بین بسیاری از مباحث کشاورزی و مردم شناسی و جامعه شناسی باید توجه کرد. مباحث متعدد دیگری هستند که با

بخش بازرگانی و گمرک، هم از جنبه اداری و هم از لحاظ فنی و علمی ارتباط پیدا می کنند. اگر ارتباط نزدیک باشد نیاز به این نیست که کشاورزی در گمرک حضور داشته باشد. ما فهرستی از آفت ها را به گمرک می دهیم و يك نفر هم مسئول در گمرک می گذاریم که خودش تصمیم بگیرد و اجازه ورود این آفت ها را ندهد. به هر حال در برنامه های تحقیق باید بابتی برای گفتگوهای بین رشته ای باز کرد. در واقع باید يك جدول ماتریسی فراهم ساخت و ارتباط برخی از رشته ها را با برخی دیگر تعیین کرد و آرام آرام به بحث های بین رشته ای در رشته هایی پرداخت که نزدیک هم هستند. در این قبیل بحث ها است که می توان به امکانات علمی موجود کشور بیش از پیش آگاه شد و از آنها در رشته ها و بحث ها و تحقیق های دیگر بهره گرفت. موزه گیاهان کشور از جمله پستوانه های علمی کشور و از دریای نور و یاقوتها و جواهرهای دیگر با ارزش تر است. کتابخانه ها نیز جزو جواهرات این کشور محسوب می شوند. اگر سیاح فرهیخته ای را که به کشور ما می آید ببرید و در کتابخانه ها نسخه های خطی را به او نشان بدهید متوجه می شود که چه نیروی عظیمی در این کشور برای توسعه دانش در دورانی صرف شده است که در جاهای دیگر بسیاری از مردم هنوز بالای درخت زندگی می کردند در حالی که شما در متن يك تمدن پویا زندگی می کرده اید و از هر کتابی ۱۰، ۱۵، ۲۰ یا ۵۰ نسخه داشتید.

در واقع یکی از مشکلاتی که در کشور هم در زمینه تحقیقات و هم زمینه های دیگر وجود دارد، ناشناخته ماندن مجموعه امکانات و تحقیقات کشور حتی برای خود محققان است. ما باید برای این مسأله فکری بکنیم. باید روشن کنیم که اگر قرار است يك موزه حشره شناسی کامل داشته باشیم هر کدام از موزه ها چگونه می تواند مکمل دیگری باشد. به هر حال شناختن امکانات، برقرار کردن ارتباط میان بخش های تحقیقاتی کشور، تنگ نظری نکردن و امکانات موجود را در اختیار یکدیگر قرار دادن و از اطلاعات همدیگر برای پیشبرد تحقیق های در دست اجرا بهره گرفتن، می تواند کارهای تحقیقی را زودتر و بهتر به سامان برساند.

*

امور اداری دولتی و توسعه پایدار

بحث «امور اداری دولتی و توسعه پایدار» در شرایط کنونی جهان، دارای اهمیت بسزایی است. دو مفهوم تشکیل دهنده موضوع بحث، یعنی: «توسعه پایدار» و «اداره امور دولتی» از مفاهیم مهمی هستند که در عین حال در معرض تحول اند. چگونگی تحول و تجدید نظر در آنها نیز بحث و گفتگوی علمی را طلب می کند و ارتباط این دو با یکدیگر هم که پدید آورنده مفهومی جدید است مسأله را تا حد زیادی پیچیده تر می کند.

راستی را بخواهیم از نیمه دوم قرن نوزدهم به این سو باید دید آمدن تحولات شگرف در امور صنعتی، که بلافاصله با مسائل و مفاهیم اقتصادی درهم آمیخت و بیش و کم یکی شد، و نیز با حضور فلسفی و سپس تبلیغاتی - نظامی - اقتصادی مارکسیسم و کمونیسم و همچنین دگر دیسی های نظام های دولتی غربی، در اشکال توتالتر، به شکل عام، و تظاهرات مشخص آن، در گونه های فاشیسم و نازیسم و کلونیالیسم و امپریالیسم، دولت، به صورت دستگاهی پر دامنه و کثیر الوظیفه در آمد که بر قسمت اعظم و در برخی از کشورها بر تمامی امور سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، حاکم شد و بنابر این در تمامی وجوه از جمله توسعه دخالت کرد و دخالت می کند.

تحولات صنعتی - اقتصادی قرن نوزدهم، مفهوم توسعه را یک بعدی کرد. در تمامی کشورها تحت تأثیر مباحث اقتصادی قرن نوزدهم و خصوصاً مارکسیسم و با برداشت و

رویکردی دیگر کاپیتالایسم و در مستعمره‌ها نیز زیر سیطره و نفوذ استعمار و استعمار نو، اقتصاد زیربنای تمامی امور و راه حل همه مسائل تلقی شد و بنابراین مفهوم توسعه هم‌عنان توسعه اقتصادی گردید، در نتیجه هر گاه از توسعه سخن گفته می‌شد و تا این زمان سخن گفته می‌شود، مقصود همان توسعه اقتصادی است. بدین جهت مفاهیم دیگر توسعه حتماً باید صفت مربوط یا عنوانهای فرهنگی یا اجتماعی را به دنبال داشته باشند و توسعه فرهنگی یا اجتماعی خوانده شوند، تا مفهوم فرهنگ و یا اجتماع را به عنوان عنصر مؤثر در توسعه به ذهن شنونده و یا مأمور اجرا و عمل نزدیک سازند.

نکته مهمتری که از نظر مباحث شناسایی و معرفت اهمیت دارد این است که در منطق قدیم، توجه به کلیات اساس کار شناخت را تشکیل می‌داد و به جزئیات توجه نمی‌شد و یا توجه بدان اندک بود. در تحول بعدی روش استقرایی، همراه با انحرافی که پیدا کرد، موجب شد که قطعه قطعه کردن امور و جزئی نگری مسند نشین شود و جامع‌نگری نسبت به مسائل مورد توجه قرار نگیرد. همین امر باعث گردید که در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم اجزاء موضوع شناسایی، به صورت موضوع کامل معرفت و عنصر غالب یا عنصر منحصر بفرد مؤثر در تمامی امور، خصوصاً امور اجتماعی و مسائل انسانی، در آیند. عنصر غالب با جنبه‌های زیست‌شناختی، محیطی، جغرافیایی، تاریخی، اقتصادی و نظایر اینها، در تحلیل تحلیل گران اجتماعی و جامعه‌شناسی اساس کار شد و حتی ارتباط شعبه‌های مختلف يك علم با یکدیگر قطع شد.

همین گسستگی، در مسائل مربوط به توسعه هم راه پیدا کرد و توسعه يك سويه و يك جانبه گردید و به طور منحصر در مفهوم توسعه اقتصادی خلاصه شد و در نتیجه همه مفاهیم توسعه در این مفهوم ادغام گردید. علت این فاجعه هم آن بود که دنیای کمونیستی و مارکسیستی بر اساس مبانی فلسفی و عملی خود اقتصاد را مبنای قرار داده بود و تمامی توسعه را در توسعه اقتصادی خلاصه می‌کرد. دنیای خارج از سیطره عملی کمونیسم و مارکسیسم هم توسعه را در توسعه اقتصادی می‌یافت، زیرا در این عرصه یعنی اقتصاد، گرایش سرمایه‌داری نیز، هم به لحاظ فلسفی و هم به عنوان عکس العمل در برابر مارکسیسم، خصوصاً به علت حضور احزاب مارکسیستی، باز هم به اقتصاد بود و آن را زیربنای دانست و هنوز هم می‌داند.

بدین سان تقریباً تمامی جهان از توسعه فرهنگی و اجتماعی غافل ماند. فروپاشی نظام مارکسیستی و کمونیستی نشان می‌دهد که ملت‌هایی که زیر سلطه این نظام بودند از جهات فرهنگی و اجتماعی توسعه، کمتر بهره‌برده‌اند و در نظام رقیب نیز مسائلی که در حال حاضر مطرح‌اند بخوبی بیان می‌کنند که فقر اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی، بخش قابل توجهی از این جامعه‌ها را دربر گرفته است و یکسوگیری در توسعه اقتصادی، نتیجه مورد ادعا یا انتظار این جامعه‌ها، یعنی توسعه جامع را به ارمغان نیاورده و عدالت اجتماعی را حکمفرما نساخته است.

ناکامی کنونی در حل مسائل مردم در کشورها و منطقه‌های گوناگون و پیچیده‌تر شدن مسائل و مشکلات جهانی نشان می‌دهد که اگر جهان بخواهد از این موقعیت ناهنجار بیرون بیاید باید توسعه را در معنای توسعه جامع‌الاطراف و همه‌جانبه تلقی کند تا بتواند پاسخی برای معضلات جهان بیابد. در این مفهوم توسعه نباید به لحاظ موضوع یک بعدی باشد و فقط اقتصاد، فرهنگ، سیاست یا اجتماع یا... را در نظر بگیرد، بلکه باید بر تمامی موضوعات و مسائل اشراف یابد و شکوفایی آنها را مد نظر قرار دهد. همچنین توسعه نمی‌تواند محدود به مرز یک کشور یا چند کشور باشد، زیرا در دنیای کنونی که ارتباطات حکومت دارد و انتقال اطلاعات به سرعت برق انجام می‌پذیرد، دشواریهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی جابجا می‌شوند.

از این رو باید برای ایجاد تعادل، توسعه را در متن جغرافیای جهان قرار داد و آن را جهانی کرد. مطلب مهمتر آن است که جهان و سرنوشت آن را نمی‌توان و نباید محدود به زمان نسل کنونی کرد، بلکه باید به آینده هم نظر داشت.

پس توسعه هم به لحاظ موضوع، هم به لحاظ مکان و هم از نظر زمان، باید جامع‌الاطراف و همه‌جانبه باشد تا برای مسائل و مشکلات جهان پاسخ کافی را عرضه کند. چنین مفهومی از توسعه است که باید در «توسعه پایدار» مد نظر باشد.

نکته مهم دیگر آن است که در حال حاضر دولت را باید مسئول مستقیم این «توسعه پایدار» دانست، اما حتماً باید در مفهوم و معنای دولت تجدید نظر کرد و آن را از وضعی که هم‌اکنون در همه جا دچار آن است و دربرگیرنده همه وظایف و انحصارگر همه امکانات

است خارج ساخت تا بتوان کل جامعه را هم در کار توسعه به کار گرفت. در واقع در بحث «امور دولتی و توسعه پایدار» باید به این نکته مهم توجه کرد که اگر قرار باشد مفهوم توسعه پایدار، تحقق عملی و خارجی پیدا کند و مصداق دقیق و روشن بیابد، عامل اصلی و اساسی توسعه که انسان و نیروی انسانی است باید به طور کامل و تمام عیار به میدان بیاید و به کار گرفته شود و این امر به تنهایی از دست دولت بر نمی آید. اما اگر دولت بخواهد دیگران را به کار توسعه وادارد، نمی تواند تمامی امکانات را در اختیار خود بگیرد و از مردم نیز به صورت عامل بی اراده استفاده کند.

بنابراین در بحث کنونی هنگامی که حدود و ثغور توسعه پایدار روشن شد، برای آنکه همه هدفها تحقق یابد لازم است جستجو شود که چه میزان از کارها و چه بخش هایی از امر توسعه باید توسط مردم انجام یابد و به چه ترتیب این کارها و بخش ها را دولت باید رها کند؟

اگر واقعاً می پذیریم که مفهوم توسعه باید مفهومی جامع الاطراف باشد و نظام هماهنگ و معدل القوایی را در زمینه های گوناگون اقتصادی-مالی، تجاری، انرژی، کشاورزی، صنعتی، فرهنگی، زیست محیطی، اجتماعی، بهداشتی-درمانی، آموزشی و... مسند نشین گرداند و اگر می پذیریم که باید به جغرافیای جهان توجه داشت و نسل های آینده را هم مد نظر قرار داد و اگر می پذیریم که باید دولت را به گونه ای محدود کرد که برای مردم نیز امکان فعالیت و ابتکار عمل فراهم گردد، عملاً باید به تنوع فرهنگ ها و نیز استقلال حکومت ها و کشورها بیندیشیم.

فاجعه ای که در قرن نوزدهم با حضور استعمار در بسیاری از کشورها رخ داد و سپس با حضور مارکسیسم در بسیاری دیگر از کشورها عرض وجود کرد، این بود که عملاً و نظراً يك يا دو فرهنگ غربی: یونانی-رومی-مسیحی-و یا یونانی-رومی-مسیحی-هگلی، مارکسی به عنوان فرهنگ های غالب و تمدن زا و تمدن بخش و متمدن ساز شناخته و تحمیل شدند و حتی سازمانهای اداری نیز بر اساس نظامهای اداری این فرهنگ ها در سراسر جهان شکل گرفتند و توسعه یافتند و در نتیجه ارزشها و اعتقادهای ملل دیگر نادیده گرفته شدند.

در حال حاضر نیز نظم نوین جهانی می‌خواهد جانشین دولت‌ها شود و به جای آنها حکمروایی کند و بدین ترتیب حتی اجرای فرهنگ غربی را هم از دست مسئولان کشورها در آورد و خود مجری همه ارزشهای غربی باشد. بدین ترتیب به جای آنکه دولت‌ها، بخشی از کارها را به مردم واگذار کنند خود و مردم را باید به نظم نوین جهانی واگذار نمایند و از صحنه خارج شوند. این دریافت مسلماً با مفهوم واقعی توسعه پایدار در تناقض است و روشن است که توسعه پایدار را به جایی نخواهد رساند. بخش عمده مشکلاتی که در مدیریت کشورهای تازه استقلال یافته و یا آزاد شده از قید کمونیسم پس از فروپاشی شوروی پدید آمده است ناشی از همین طرز تفکر است. مردم این کشورها می‌خواهند فرهنگ و تمدنی را که از آن خود می‌دانند و بیش و کم در مدت هفتاد سال سرکوب شده است مجدداً به کرسی بنشانند، اما جریان عمومی حاکمیت دنیا که اکنون یک قطبی شده است نمی‌خواهد این واقعیت عرض وجود کند و با آن سر ناسازگاری دارد و بنابراین به مقابله با آن برآمده است و چون مردم نمی‌خواهند تسلیم شوند عملاً مردم در برابر این طرز تفکر قرار گرفته‌اند و در نتیجه در این قلمروها جنگ و جدال و زد و خورد پدید آمده است. نمونه روشن و پر معنای این ماجرا در قلب اروپا و در بوسنی مشاهده می‌کنیم.

به هر حال اگر در توسعه پایدار به توسعه فرهنگی هم توجه داریم، باید در کار مدیریت عمومی کشورها و اداره امور دولتی آنها به مفاهیم اساسی فرهنگی، روش زندگی، رفتار اجتماعی مردم و اعتقادات و آداب و رسوم ریشه‌دار آنها و مذهب و ارزشهای انسانی و اخلاقی و طرز تلقی شان از جهان و هستی نیز توجه کنیم و همه این نکات را در مدیریت و اداره عمومی مد نظر داشته باشیم.

امکان دارد که در برخی از فرهنگ‌ها بتوان نظم و ترتیب آهنین و مبتنی بر زور و خشونت را به گونه‌ای بیش و کم مردمی و مردم‌پسند برقرار ساخت و نتایجی از این روش گرفت، اما در جامعه‌هایی نظیر جامعه ایران با توجه به فرهنگ و تمدن کهن آن و با توجه به اعتقادات و ارزشهای اسلامی، مردم زیر بار خشونت و زور اداره نمی‌روند و آنچه را برخلاف حق و عدالت ببینند نمی‌پسندند و از پذیرفتن آن به انحاء مختلف خودداری می‌کنند و هنگامی که نتوانند در برابر آن به طور مستقیم بایستند بایستی مقاومت منفی و

پیدا کردن راه فرار از آن می‌گیرند. تجربه پیش از انقلاب اسلامی به صورت مقاومت منفی و برخورد های خرابکارانه با اداره و تجربه رویارویی با مدیریت غیر مردمی کشور در جریان شگفت‌انگیز شکل‌گیری انقلاب اسلامی نشان داد که فرهنگ جامعه ما در نظام اداری پیشین مورد توجه نبوده است. رفتارهای مدیران و روشهای مدیریتی ناشی از مفاهیم مدیریت غربی پاسخگوی مناسبات اداری و زندگی فرهنگی-اجتماعی ما نیست. اصلاحات اداری کنونی ما هم با توجه به فرهنگ خودی باید صورت پذیرد تا کارآ و مؤثر باشد. همچنین نظام اداری نمی‌تواند بدون مشورت با کسانی که صاحب نظرند و در عین حال بدون در نظر گرفتن سلسله مراتب و قبول ارشدیت، پس از تصمیم‌گیری مبتنی بر مشورت، قوام و دوام یابد.

ارزش ندادن به نظر کارکنان و یابی توجهی به ارشدیت و مدیریتی که باید کلام آخر را بگوید و عدم توجه به زمان کوتاهی که حتماً باید این دو امر را به یکدیگر متصل کند موجب بحران در مدیریت می‌شود. در نظام اداری ما، قبل از انقلاب مشورت و توجه به نظر صاحب نظران معمول نبود و اگر در برخی از سازمانهای کنونی ما نیز با مواردی برخورد کنیم که ببینیم مدیر نمی‌تواند بر اساس مشورتها تصمیم بگیرد و این بی‌تصمیمی ناشی از ضعف وی نیست، بلکه ناشی از نوعی بی‌انضباطی و عدم توجه به سلسله مراتب و ارشدیت است، باید بپذیریم که در آن موارد ارزشهای فرهنگی-اجتماعی نظام اسلامی و اسلام نادیده گرفته شده‌اند.

ارزشهای اخلاقی، خصوصاً در زمینه احترام به مردم، که موجب تسریع در کارهای اداری مرتبط با مراجعان می‌شود و از کم‌کاری و غیبت جلوگیری می‌کند و نیز حفظ اموال عمومی که موجب جلوگیری از اسراف و تغییر و تبدیلهای بی‌مورد و هزینه‌های غیرموجه و یا اختلاس اموال دولتی و یار شوه‌خواری و نظایر اینها می‌شود، همزمان با تقویت ارزشهای فرهنگی، در صورتی به‌طور مطلوب عملی است که نظام اداری نیز خود را با این ارزشها هماهنگ سازد. یعنی برای جلوگیری از اسراف و هزینه‌های بی‌مورد در نظام اداری بالاترین مقامات باید در این امر پیشقدم باشند. در مورد حیف و میل اموال دولتی به صورت اختلاس نیز اولاً نظام اداری باید مراقبت‌های علمی دقیقی را برقرار سازد و

کارکنانی را که بدون نیاز واقعی مادی و صرفاً برای توسعه در زندگی شان به این امور دست می زنند از سازمان اداری دور کند و ثانیاً در مواردی که این قبیل سوء استفاده ها ناشی از کمی در آمد کارکنان است کمی در آمد را بر طرف کند. در زمینه رشوه خواری و یا ساز و کارهای نظیر آن، که خصوصاً ناشی از ارزش مادی امضاءها و یا تصمیمات کارکنان در بخش های مختلف است، باید ترتیبی داد که پیچ و خم های اداری و دیوان سالاری، که از عوامل اصلی این فاجعه اند، به حداقل ممکن تقلیل یابند و کارها نه با امضاءهای متعدد که هر کدام قدر و قیمتی پیدا می کند، بلکه از طرف يك تصمیم گیرنده، که به طور نسبی باید بی نیاز و در عین حال پرهیزگار و معتقد به مردم باشد، انجام یابد. خلاصه آنکه در زمینه مسائل ارزشی و فرهنگی هم نباید یکسو نگر بود، بلکه باید به مسائل اقتصادی و روشهای مدیریتی نیز توجه داشت.

گفتیم که در نظامهای مدیریتی تحت تأثیر فلسفه های فردگرا، به نام فرد، و یا توتالیتیر به نام جامعه، دولت به صورت مجموعه بسته ای تجلی می کند که حافظ منافع گروهها یا افراد خاص است. این مجموعه بسته باید شکسته شود و شیوه هایش در چند زمینه اصلاح گردد: اولاً بخش قابل توجهی از امور که انجام آن توسط مردم و با ابتکارهای شخصی یا گروهی امکان پذیر است به خود آنها واگذار شود.

ثانیاً در مواردی که در سطح روستا و شهر و استان و کشور تصمیم گیری با توجه به آراء مردم عملی است، این امور به ترتیب مذکور در اختیار آنها قرار گیرد. در ایران صرف نظر از اداره عمومی کشور که توسط مجلس شورای اسلامی و یا قوه مجریه با رجوع مستقیم به آراء مردم صورت می گیرد و نیز رهبری که با يك واسطه رأی مردم در انتخاب مؤثر است و نیز انتخاب وزراء که از طریق اظهار نظر نمایندگان مردم صورت می گیرد، قانون اساسی اداره امور شهرها و روستاها را به عهده شوراهایی گذاشته است که قانون مربوط به برخی از آنها به تصویب رسیده است. علاوه بر این در نظام اداری و نیز توسعه مردمی باید به افزایش نقش زنان توجه کرد. در حقوق اسلامی، آنچه را که زن در اثر کار در جامعه و یا سرمایه گذاری به دست می آورد، بدون هیچگونه قید و بند و یا دخالت پدر و مادر و شوهر و فرزند، از آن او و در اختیار اوست. بنابر این باید ترتیبی داده شود که از این نیروی بالقوه که

نیمی از نیروی کار اجتماع است، برای توسعه فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی جامعه به بهترین وجه و با در نظر گرفتن تمامی اصول و ضوابط ارزشی اسلامی بهره گرفت. به نظر ما نظامهای مدیریتی در کشورها در صورتی که بخواهند همه نیروها به کار گرفته شوند باید توجه به این مسأله مهم یعنی اهمیت حضور زنان را در فرایند توسعه سازماندهی کنند.

نکته مهم دیگری که در مفهوم توسعه پایدار باید به آن توجه شود و شاید بتوان گفت که مفهوم توسعه پایدار با توجه به آن، اصولاً شکل و معنای جدید خود را یافته است، مسأله محیط زیست و تصمیمهای مدیریتی در این زمینه است. بدون دخالت فعال نظام اداری کشور به عنوان نماینده جامعه و حافظ منافع عموم در نسل حاضر و نسلهای آینده، نمی توان مطمئن شد که محیط زیست بتواند از دخل و تصرف افراد و گروهها محفوظ بماند. حتی اگر سوء نیتی در کار نباشد، افراد یا گروهها نمی توانند مصالح مربوط به محیط زیست را به طور جامع، هم در کوتاه مدت و میان مدت و بنابراین برای نسل خود، و هم در دراز مدت که مربوط به نسل آینده است تعریف کنند و آن را رعایت کنند. مسأله محیط زیست از تأثیر و تأثر آب و هوا و خاک و صدا و محیط زیست گیاهان و جانوران بر یکدیگر گرفته تا مسائل مربوط به آلودگی محیط، به طور طبیعی و یا مصنوعی - یعنی با دخالت انسان - مسائل متعدد و پیچیده ای را پیش می آورد که بدون مطالعه دقیق و جمع بندی علمی و نیز تصمیم گیری در زمینه استفاده بهینه و متعادل محیط توسط يك سازمان مدیریتی قوی، حل آنها ناممکن است. مدیریت هر کشور صرف نظر از انتخاب بین راههای مختلف که در عین نگهداری محیط زیست، اصل توسعه و زندگی جامعه را هم به خطر نیندازد، باید بتواند سیاستی را در پیش بگیرد که منافع کشورش را در سطح بین المللی نیز حفظ کند. بنابراین اداره امور دولتی در شرایط کنونی و با توجه به مسائل زیست محیطی باید به گونه ای تعریف و تحدید شود که بتواند این وظیفه عمده و اساسی را عهده دار باشد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصل پنجاهم خود به اهمیت محیط زیست به گونه ای بارز توجه کرده است.

پیچیدگیهای اداره کشور در زمان حاضر خصوصاً با توجه به مسائل مربوط به توسعه فرهنگی - توسعه سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و نیز اهداف زیست محیطی، بدون داشتن يك نظام اطلاعاتی قوی و کارآمد، عملی نیست. تمدن اسلامی از همان آغاز کار با

یادآورهای مکرر قرآن در زمینه علم، نظر به طبیعت و تفکر درباره آن و نیز با امر به پیروی نکردن از آنچه انسان به آن آگاهی ندارد، زمینه توجه اساسی و مبنایی به علم و اطلاع را فراهم کرده است و این امر در سراسر جامعه اسلامی موجب عنایت دقیق صاحب نظران به مسائل طبیعی و خصوصاً آشنایی با کشورها و جغرافیا و تاریخ و گردآوری اطلاعات مهم و گوناگون شده است. بنابراین فرهنگ و تمدن اسلامی و به طور کلی شرقی نه تنها با گردآوری اطلاعات بیگانه نیست، بلکه برعکس به اهمیت آن واقف است. از این طرز تلقی و دریافت نیز سازمانهای اداری امروز باید حداکثر استفاده را بکنند و نظامهای اطلاعاتی مربوط به مدیریت و اداره دولت و کشور را توسعه بخشند.

توجه به تربیت نیروی انسانی کارآمد نیز از عوامل مؤثر و دقیق تر بگوئیم مهمترین عامل توسعه پایدار در هر کشور است. بهترین و زبده ترین این نیروها باید در اداره امور دولتی که مربوط به عموم جامعه است حضور داشته باشند.

توسعه پایدار با یاری اداره فعال و کارآمد و آگاه و اداره فعال با بهره گیری از مفاهیم توسعه پایدار، در پیشبرد جامعه به سوی زندگی بهتر و سازندگی افزون تر مبتنی بر عدالت، بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند و جامعه را برای بهره گیری از مواهب به پیش خواهند برد.

*

سازمان اداری و شهروندان

اداره به معنی اعم کلمه، نهادی هزار چهره است. بایکی از وجوه خود که وجههٔ اعضای عالیرتبه دولت است، چهرهٔ با عظمت و مهم حکومت را عرضه می‌کند، اما از نظر گاه دیگر این نهاد، ریشه در اعماق زندگی ملت و حیات روزمره آن دارد. از طریق اداره است که تصمیمات قانونگذار و سیاست‌های کلی تعیین شده از جانب رهبری در قالب سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی و خط‌مشی ترسیمی ریاست جمهوری و دولت و هماهنگی امور صورت اعمال مشخص به خود می‌گیرند و در بافت اجتماع استقرار می‌یابند.

حقوق اداری از این واقعیت غافل نیست. لکن در مقام بحث از اعمال قدرت عمومی کشور نظرش به آئین‌ها و ساخت‌های مشخصی است که چهارچوب این حقوق را تشکیل می‌دهند، و بنابراین بیشتر توجهش به عمل یا اعمال حقوقی است، تا مسألهٔ چرخش امور در عالم خارج.

اما رشته‌ای که به مطالعه ساخت، وظایف و طرز کار نهاد اداری - به معنی اعم - یا نهادهای اداری می‌پردازد، باید به واقعیت مورد زندگی روزمرهٔ دولت و تأثیرات اجتماعی آن توجه داشته باشد. البته هر یک از شهروندان دل در گرو طرز عملی دارد که دولت بر اساس آن سیاست خارجی را سازمان می‌دهد و نیز دربند چگونگی راهبری سیاست اقتصادی حکومت است. ولی آنچه بیشتر بدان می‌اندیشند و با آن سروکار دارند، مسألهٔ اداره روزمرهٔ

خدمات عمومی است. در واقع شهروند در زندگی همه روزه خود با این مسأله روبرو می شود و این مسأله همان است که می توان نهاد اداری «باجه» و «گیشه» و «میز» نامید. روشن است که این چهره، غیر از آن چهره پرابهت و با عظمت است. یعنی چهره ای معمولی است که هر روز دولت خود را بدان گونه عرضه می کند. با توجه به این نکته، بررسی نهادهای دولتی تنها در صورتی عملی است که سرنوشته خاص ادارات اجرایی روشن شود و وظیفه این نهادها به طور خلاصه سازماندهی و راه اندازی آن قسم از خدمات عمومی است که «محیط و میدان تماس» بسیار بزرگ و گسترده ای را در اختیار دارند.

در حقیقت طرحها و عملیات اجرایی در محدوده این میدان شکل می گیرند. این مطلب که دولت باید شهروندان را از طرحها و عملیات و اعمال خود مطلع سازد و سهم و اثر و نقشی فعال در ارتباط اجتماعی داشته باشد، قولی است که جملگی برآند و این کار نه تنها از آن جهت بایسته است که دولت بدین وسیله چهارچوب حقوقی طرحها و اعمال خود را تثبیت کند و سازماندهی صحیح و منظم و اجرای هماهنگ آنها را تأمین کند، بلکه چون دولت یکی از منابع و مآخذ اطلاعات موثق تلقی می شود باید آگاه ساختن شهروندان را از اخبار تکلیف خود بداند. بواقع در عصری که شایعات، از جانب افراد ناآگاه، دوستان نادان و نیز دشمنان در برنامه ها اختلال ایجاد می نمایند و در بسیاری از اوقات مبنای توطئه علیه نظام سیاسی و اقتصادی کشور قرار می گیرند، روشن ساختن مردم و جلوگیری از انحراف افکار آنها از جمله وظایف اصلی و اساسی دولت، به عنوان حافظ مبنای حکومت و در نظام ما به عنوان حافظ انقلاب و دستاوردهای آن است.

گاهگاه برخی از مسئولان گمان می کنند که توجه مردم به آنان، لزوماً موجب می شود که بدون گفت و شنود در ارتباط با مردم قرار بگیرند و این قسم ارتباط شهودی برای حل و فصل مسائل کفایت می کند. از تفصیل در این باره بگذریم و بگوئیم که به هر حال آنچه باید بدان توجه داشت، روشی است که سازمانهای اداری و دولت و وابستگان به آن باید در خصوص نیازهای ارتباطی جدید در پیش بگیرند. باید کوشش کرد که ارتباط با مردم برقرار شود و نظام ارتباط با همگان به عنوان نوعی خدمت رسانی به استفاده کنندگان از امور حکومت تلقی گردد و بنابراین یکی از عناصر مهم خدمت عمومی

به حساب آید. اگر بدین نتیجه رسیدیم خواهیم پذیرفت که «پیام» اداره بایستی به گونه‌ای تنظیم گردد که عملاً مخاطبان پیام آن را بروشنی دریابند. بسیاری از سازمانهای اداری در جهان کنونی هنوز آن‌سان که باید و شاید این طرز فکر را به طور کامل و تمام عیار مورد توجه قرار نداده‌اند.

شیوه رفتار اداره در قبال عامه مردم، و چگونگی عرضه پیشنهادها و اعلام تصمیمات اداره از لحاظ برقراری ارتباط جنبه فعال ندارد. در حال حاضر هر يك از ما اگر بخواهد يك فرم اداری را پر کند، زیر لب با خود زمزمه خواهد کرد که تنظیم کنندگان و پیشنهاددهندگان این فرمها هیچگاه نخواسته‌اند خود را ولو برای يك لحظه به جای پاسخگویان به آنها بنشانند. شاید مدیران گمان می‌کنند که در اختیار داشتن اطلاعات مربوط به يك امر و بی اطلاع بودن یا بی اطلاع نگه داشتن مردم یکی از عناصر قدرت اداری آنهاست.

اما همه می‌دانیم که طرز تفکر و تلقی اسلامی توصیه می‌کند که مسائل و امور عمومی با مردم در میان گذاشته شود و حتی وظایفی از این قبیل را برای مسئولان تعیین کرده است؛ وظیفه‌ای که بر عهده خطیب به هنگام القای خطبه‌های نماز جمعه است در این جهت پرمعنی است. روش مسئولان اجرایی کشور در طول سالهای گذشته نیز نشان داده است که عرضه اطلاعات به مردم از وسایل و ابزار ارتباط با آنها تلقی شده است.

در سراسر جهان وجود رسانه‌های همگانی و خصوصاً توسعه رادیو و تلویزیون، علاوه بر مسئولان عالیرتبه دیگر مدیران را هم وادار ساخته است که ساده‌تر و بایبانی واضح و قابل دسترس و فهم عموم سخن بگویند. بدون شهروندان مطلع نمی‌توان اداره‌ای مردمی داشت، و کار اداری مؤثری به انجام رساند و بدون روشن سخن گفتن و صراحت داشتن برقراری ارتباطات اداره و مردم میسر نیست.

روش امام حکیم امت قدس سره الشریف در ارتباط فراوان با همه مردم و زبان و بیان ساده و بدون پیچیدگی ایشان، هم در آنچه شفاهاً بیان می‌فرمودند و هم در پیامها و نامه‌ها و احکام، بهترین دستور العمل برای سازمانهای اداری کشور و مسئولان امور و مدیران دولتی و وابستگان به دولت است.

با توجه به آنچه گذشت، در خصوص اطلاعات مربوط به اداره کشور نکاتی چند را

باید مورد بحث و بررسی قرار داد. از جمله جمع آوری اطلاعات و آگاهی‌ها - استفاده از انفورماتیک در این زمینه - مسأله اطلاع رسانی به عنوان یکی از وجوه خدمات عمومی و نهایتاً، نحوه دخالت دولت در امر ارتباط اجتماعی. در این گفتگو ما قسمت سوم این بحث را که مربوط به اطلاع رسانی به عنوان یکی از الزامات دستگاه اداری و خدمات عمومی است، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

سازمان اداری کشور موظف است شهروندان را درباره حقوق و تکالیفشان آگاه سازد و برای این کار باید به فنی که مرتباً تحول پیدا می‌کنند و تازه و نو می‌شوند توسل جوید. استفاده از این وسایل گزارشگر این تصمیم است که سازمان اداری کشور می‌خواهد نظر خود را بهتر به مردم برساند. در این مقام روشهایی که به کار گرفته می‌شوند، از لحاظ اهمیت و ارزش، یکسان نیستند و مسائل متعددی را در خصوص هماهنگی و چگونگی جریان اخبار و اطلاعات مطرح می‌سازند.

۱- تجدید فنون سنتی اطلاع رسانی

۱-۱- یکی از مهمترین نکات در این زمینه ساده کردن زبان اداری و صریح کردن و روشن ساختن مفاهیم مورد استفاده است. محجور بودن الفاظ و کلمات، یکی از علل نامفهوم بودن و حتی شگفت‌انگیز نمودن برخی از دستورالعمل‌ها و آئین‌نامه‌هاست. غالباً ادارات قدیمی و به تبع و تقلید از آنها، ادارات نوپیا از سنت‌ها و روشهای معمولی اداری پیروی می‌کنند و این تقلید ناگزیرشان می‌سازد که متون جدید را با نسخه‌پردازی نسبتاً کامل از متون قدیمی تنظیم کنند. این روش موجب شده است که هنوز هم در متون اداری آثار و علائم زبان اداری اواخر دوره قاجاریه و اوایل حکومت رضاخان دیده شود. پس از شهریور ۱۳۲۰ نیز زبان اداری نه تنها آثار و علائم قبلی را ترك نکرد، بلکه آشفتگی‌های زبانی و بیانی پس از شهریور را نیز با نثری پر غلط و مشوش به هم آمیخت و متون اداری را بیش از پیش نامفهوم ساخت.

البته باید پذیرفت که تجدیدنظر و نوسازی زبان اداری کار چندان آسانی نیست. علاوه بر اینکه باید به مسأله سبك نگارش و وضوح و روشنی آن اندیشید، باید به مسأله

الزامات و اقتضات ناشی از دقت نظرهای حقوقی هم توجه داشت، زیرا مقتضیات حقوقی را باید در کلیه متونی که جنبه امری و حکومتی دارند رعایت کرد.

۱-۲- مطلب دیگری که باید بدان توجه داشت، مربوط به فنون و شیوه‌های انتشار متون و دستورالعمل‌های اداری است. روزنامه رسمی و به طور کلی خبرنامه‌های رسمی دولتی که تصمیمات رسمی مدارک و اسناد، آراء و توصیه‌ها و توضیحات اداری را منتشر می‌سازند معمولاً به دست همه کسانی که مخاطب این گونه اطلاعاتند نمی‌رسند. تعداد این تصمیمات و مدارک و اسناد و حجم زیاد آنها به اندازه‌ای است که حتی خاطر متخصسان حقوقی را هم که با این قبیل مدارک و اسناد سروکار دارند آشفته می‌سازد. تلفیق و تطبیق حقوقی این مدارک و اسناد با یکدیگر مستلزم آشنایی سلسله مراتب و تقدم و تأخر آنها از لحاظ ارزش حقوقی و تغییرات و نسخ و تخصیص و تقیید مرتب آنهاست و لازمه این آشنایی پرداختن به تحقیقاتی است که تنها حقوقدانان کارگشته قادر به انجام آن هستند. بنابراین باید با استفاده از رسانه‌های همگانی یعنی مطبوعات، رادیو و تلویزیون، اطلاعات لازم را به مردم عرضه کرد، اما این کار نیز برای در دسترس نهادن متون اداری روزانه سازمانهای مختلف کفایت نمی‌کند.

۱-۳- روش قدیمی و قابل استفاده دیگری که برای حل مشکل وجود دارد تنظیم مجموعه‌های مقررات و قوانین به طور کلی، یعنی مجموعه ضوابط، آئین‌نامه‌ها، دستورالعمل‌ها و قواعد قانونی و... است. البته در برخی از موارد تدوین چنین مجموعه‌هایی دشوار یا ناممکن است. بسیاری از متون قانونی در یکدیگر پیچیده‌اند و مرتباً تغییر می‌کنند. در برخی از ادارات باید مأمورانی را تعیین کرد که تخصصشان، به هنگام کردن مقررات باشد، اما غالباً این مجموعه‌های اداری، زیر کلید همین مأموران قرار می‌گیرند و یا باخست زیاد توزیع می‌شوند. به هر حال به نظر می‌رسد که باید کمیسیون‌های مطالعه و اقدام در مورد تدوین و ساده کردن متون قوانین و مقررات به وجود آورد و درست‌تر بگوئیم بر وظیفه اداره تنقیح و تدوین قوانین و مقررات کشور ساده کردن این مجموعه‌ها را هم اضافه کرد.

۱-۴- به نظر می‌رسد که باید ترتیبی داد تا کیفیت انتشار مقررات اداری بهبود یابد و در روزنامه‌های کثیرالانتشار و همچنین رادیو و تلویزیون مدارک و اسناد مربوط به مقررات

را نشر داد و در زمینه قابل فهم کردن مقررات و نیز نشر اطلاعات تجاری و صنعتی ایران و جهان کوشید و جزوهای راهنمای قابل استفاده منتشر ساخت.

۵-۱. باید اداره‌ای برای گردآوری اطلاعات مربوط به دولت و نشر آنها، به وجود آورد که علاوه بر قابل دسترس نمودن اطلاعات و اسناد قابل انتشار دولت، در خصوص هماهنگ ساختن ادارات مسئول اطلاعات عمومی مردم و نشر مقررات و قوانین فعال باشد.

این اداره باید آگاهی‌های مورد نیاز عموم را در خصوص اطلاعات مربوط به سازمانهای اداری به صورت ساده و دقیق در دسترس مردم قرار دهد، همه ماهه تغییرات حاصل در مقررات و قوانین را در اختیار مطبوعات بگذارد، و مجموعه‌هایی به صورت راهنماهای امور اداری تدوین نماید و در ضمن راهنمایی برای راهنماهای اختصاصی اداری تنظیم نماید، تا در عین آگاه ساختن مردم، از دوباره کاریها نیز اطلاع پیدا کند.

به طور کلی کار این اداره را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

الف - اطلاع‌رسانی در زمینه مسائل مربوط به وزاراتخانه‌ها

ب - کمک فنی به ادارات دولتی و هماهنگ ساختن فعالیت‌های آنها در زمینه توضیحات و اطلاعاتی که به مردم عرضه می‌کنند.

ج - انتشار اخبار و اطلاعات لازم در زمینه فعالیت‌های اجرایی دولت و به طور کلی سیاست دولت برای مسئولان و مطبوعات

د - مطالعه نظرها و افکار عمومی و نظرسنجی

بدین ترتیب از طریق این اداره می‌توان اقدامات اقتصادی و تصمیمات مهم را به اطلاع مردم رساند، بدون آنکه از روش تبلیغاتی و شعار گونه استفاده کرد.

۶-۱. می‌توان اداره‌های اطلاع‌رسانی تلفنی به منظور دادن اطلاعات لازم در خصوص مسائل اداری، آموزشی و تربیتی دائر کرد.

۷-۱. بی‌شک اکنون که انفورماتیک وارد زندگی اداری سازمانهای اجرایی کشور شده است، این فن باید در بهبود بخشیدن کارهای اداری و اجرایی کشور نقش خود را بازی کند.

اما اینها همه، تنها قسمتی از مسأله را حل می‌کند و سد اسرار اداری در برابر این فنون

همچنان مقاوم و استوار و پابرجاست. در این زمینه هم باید تغییراتی را در نظر گرفت و ترتیبی داد که ارتباط میان اداره و اداره‌شوندگان با این قبیل بهانه‌ها قطع نشود.

۲- مسائل مربوط به ارتباط میان اداره و مردم

علی‌الاصول کلیه وزارتخانه‌ها باید راههای ارتباطی میان خود و مردم را بیابند. این راهها را می‌توان در مطبوعات، انتشار خبرنامه‌های مربوط به فعالیت‌ها و تصمیماتی که به مردم مربوط می‌شوند و استفاده از رادیو و تلویزیون جستجو کرد. تنظیم راهنمای استفاده از سازمان اداری مورد نظر و یا مقررات این سازمان به زبان ساده نیز از جمله این راههای ارتباطی است. باید کوشش کرد که نظام اطلاع‌رسانی وزارتخانه‌ها به منظور حضور بیشتر در استانها از حالت متمرکز در آید و در عین حال کلیه اطلاعات مربوط به دولت در ستاد عالی دولت که در واقع نهاد ریاست جمهوری است حالت تألیفی به خود بگیرد. این نهاد می‌تواند و باید کار پیشگامی در امر اطلاع‌رسانی تألیفی یا ترکیبی و هماهنگ ساختن این امور و کوشش در زمینه نزدیک ساختن ادارات عمومی مختلف و مردم را به عهده بگیرد.

باید وسایل ارتباط بین بخش‌های مختلف اقتصادی دولتی و تعاونی و خصوصی را با این روش فراهم ساخت. شاید بجا باشد که در هر يك از وزارتخانه‌ها و سازمانهای مستقل، گروه کار کوچکی تشکیل شود و وظیفه آن مطالعه و بررسی روابط میان اداره و مراجعان به آن و ساده کردن امور اداری مربوط و بهسازی روابط میان اداره و مراجعان آن باشد و کمیته‌ای نیز در نهاد ریاست جمهوری این مطالعات را تلفیق کند و مدل‌های بهسازی روابط اداری و ساختار اداره را عرضه نماید.

علاوه بر این امور باید به نقش تبلیغات توجه داشت. دولت به منظور آگاه ساختن مردم باید از مطبوعات و رادیو تلویزیون، به مثابه يك مشتری استفاده کند و با اختصاص بودجه به این امر، آنچه را برای آگاه ساختن مردم از مقررات و قوانین لازم می‌داند به اطلاع مردم برساند و نیز به منظور توجیه و تبیین تصمیمات و سیاست‌های خود، از این وسایل بهره بگیرد.

پیامهایی که از این طریق فرستاده می‌شود دارای جنبه اطلاع‌رسانی و تربیتی است و

از جهت سیاسی نیز آگاهی بخش است. برخی از این تبلیغات، برای مثال توصیه به رعایت مقررات راهنمایی و رانندگی، صرفه‌جویی در مصرف آب و برق، حفاظت از محیط زیست، کنار گذاشتن برخی از لوازم مصرفی، و نظایر اینها که هر چند وقت يك بار باید تکرار شوند اثر تربیتی و اطلاع‌رسانی بسیار قوی دارند. توجه به نکات روان‌شناختی و جامعه‌شناختی و شیوه‌ها و فنون تبلیغی که باید به کار گرفته شوند بایسته است. به عنوان آخرین کلام باید گفت: حق آن است که سازمانهای اداری، در این زمینه، از متخصصان فن و همکاری آنها بهره‌مند شوند تا کارها آن سان که باید و شاید به نتیجه برسد و کوشش‌های مسئولان دارای بالاترین حد بازدهی باشد.



برنامه سوم و توسعه جامع الاطراف

در بحث برنامه و بخصوص برنامه پنج ساله توسعه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، ما با مفاهیم متعدد و پیچیده‌ای روبرو هستیم. این مفاهیم با یکدیگر ارتباط متقابل، تعامل و درهم نفوذی دارند، و از منطق حرکتی گسترده و در عین حال ژرفی پیروی می‌کنند؛ عوامل خارجی، منطقه‌ای داخلی، ملی، منطقه‌ای خارجی و بین‌المللی نیز در آنها تأثیر فراوان دارند. مضافاً اینکه صبغه ملی هر گونه حرکت اقتصادی و اجتماعی دارای اهمیت بسیار است، به گونه‌ای که اگر بخواهیم رویکرد و برخوردی علمی با مسأله داشته باشیم، باید بپذیریم که از هیچ گره و مدلی که مربوط به يك جامعه دیگر، هر چند شبیه و نزدیک به جامعه خودی باشد، نمی‌توان پیروی کرد و حتی در صد قابل قبولی از آن را به جامعه خودی انتقال داد. البته می‌توان گره‌ها و مدل‌های گوناگون جامعه‌های دور و نزدیک به خود را بررسی و مطالعه کرد، روش‌های طراحی آنها را تجزیه و تحلیل کرد، از ساز و کار چگونگی بکارگیری آنها آگاه شد و احتمالاً از برخی نکات جزئی و شاید کلی بهره گرفت، اما اگر قرار بر توفیق در کار و اجرای قابل قبول برنامه باشد، نمی‌توان مدل‌ها را بدون دخل و تصرف فراوان به کار گرفت. این مطلب از آن رو اهمیت دارد که به محض آنکه از سطح و حد برخی از مباحث انتزاعی مانند ریاضی و برخی از بحث‌های فیزیک به سطح و حد و ساحت مسائل و مباحث دیگر گذر می‌کنیم، عوامل مؤثر در ایجاد، استمرار و حرکت و

اثر گذاری و اثر پذیری هریک از وقایع اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی آنچنان گونه گون و پر شمار اند و هریک از آنها حامل تحولات و تطورات تاریخی در بطن خود هستند و همه آنها در ارتباط با انسان و امور انسانی قرار دارند، که هیچ دو جامعه ای را از این جهات نمی توان شبیه یکدیگر دانست، بنابراین روشها و راه حل هایی که در يك جامعه بیش و کم کار ساز است، در جامعه دیگر، کار سازی مشابه ندارد. از این رو ما بی آنکه بخواهیم و یا اصولاً بتوانیم از تجربه ها، راه حل ها و مدل های دیگر جامعه خود را بی نیاز بدانیم، باید به تجربه های خودی بیشتر و بهتر توجه کنیم و راه حل های ملی بیابیم و مدل های خاص خودمان را طراحی کنیم، بنابراین: از يك سو ما باید به اندازه کافی، کارهای جدی دیگران را در جامعه های دیگر که از جهات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی از ما دور هستند، یا نه دور و نه نزدیک اند و نیز جامعه هایی که از برخی جهات به ما نزدیک اند، مطالعه کنیم و روشهای طراحی و بررسی و مدل سازی و مدل های آنها را بشناسیم.

از سوی دیگر نیز باید، عوامل تأثیر گذار بر مسائل عمده و اساسی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی جامعه خود را شناسائی کنیم و دو تجربه مهم: یعنی تجربه حداقل ده سال قبل از پیروزی انقلاب و تجربه بیست سال پس از آن را، در بخش های مختلف، جمع بندی کنیم و با توجه به نتایجی که به دست می آید و بر اساس ضوابط و اصول و سیاست های کلی که به عنوان مرجع پذیرفته ایم برنامه های خود را در زمینه های مختلف تنظیم کنیم.

نخستین سؤال این است که آیا آنچه را هم اکنون در مورد طراحی و مدل سازی و روش برنامه ریزی گفته شد، می پذیریم؟

اگر پذیرفته ایم یا می پذیریم، آیا به همین روش یا روش نظیر آن عمل کرده ایم و یا عمل خواهیم کرد؟ و اگر در حال حاضر زمان و وقتی که برای این کار لازم است، تنگ است، چه راهی را برای اجرای این روش از هم اکنون به بعد در پیش می گیریم و راه حل جبرانی برای اقدامهای فعلی چیست؟ اینها يك بخش از مسائلی است که شاید این همایش بتواند برای آنها بیش و کم فکری بکند و یا این نکته ها را نقد کند و به کنار بگذارد و راه دیگری را پیشنهاد کند.

در این گفتار، از تعریف و تحقیق دربارهٔ دو مفهوم اصلی و اساسی «برنامه» و «توسعه» درمی‌گذرم و فرض را بر این می‌گذارم که همهٔ ما در طول سالهای پس از انقلاب و بخصوص پس از تدوین و تصویب و اجرای دو برنامه پنجساله، به هر حال مفهومی بیش و کم واضح از برنامه و توسعه در ذهن داریم. این فرض را جهت گیری سازمان برنامه در بحث برنامه سوم تا حدودی تأیید می‌کند، زیرا در برنامه سوم سازمان برنامه هم در پیش نویس خود و هم در دولت موضوع «حدتفصیل برنامه» و «مضامین برنامه» را مطرح کرد و در این همایش نیز در ضمن دو سخنرانی به بحث دربارهٔ «محورها و مضامین و نظام برنامه ریزی» و «قلمرو و مضامین و حد تفصیل برنامه» پرداخته می‌شود و در واقع مفهوم برنامه و تعریف آن مفروض گرفته می‌شود. در خصوص توسعه نیز کمتر به تعریف و تحدید و بیشتر به مضامین و بخش‌های مختلف توسعه پرداخته شده است و به هر حال اگر هم تعریف و تحدیدی لازم باشد در این مباحث به صورت فرعی مطرح خواهد شد.

آنچه اهمیت دارد این است که برنامه باید به منظور رسیدن به هدف یا هدفهای معین تدوین شود و چنانچه برنامه‌ای بیش از یک هدف را پیگیری کند، باید ارتباط و تعامل و درهم نفوذی دو هدف به بالا را مدنظر قرار دهد و الگو یا مدل را برای تحقق همهٔ هدفها، تهیه کند. به نظر می‌رسد که یکی از موانع برنامه ریزی در ایران و عدم توفیق در کار برنامه ریزی و به نتیجه نرسیدن کار در گذشته این بوده است که اصولاً سازمان برنامه، در ابتدا فقط برای تهیه برنامه‌های صنعتی و تولیدی ایجاد شد و یا تنها در همین راه گام برداشت، از نشانه یا آرم سازمان برنامه گرفته تا مدیران نخستین این سازمان در سالهای ۲۷ به بعد می‌توان گرایش اصلی و اساسی سازمان برنامه را دریافت و هدفی را که تعقیب می‌کرد، شناخت. نمی‌خواهم بگویم که سازمان برنامه در همان سالها یا بعدها به مسائل دیگر توجه نکرده است، اما می‌خواهم بگویم دل مشغولی و دغدغهٔ خاطر اصلی سازمان امری دیگر بوده است و همین جهت گیری موجب شده است که به برخی از هدفها، کمتر توجه شود و پس از آنهم که تدوین بودجه به سازمان برنامه محول گردید، به این بخش‌ها بیشتر از درجه و نظرگاه کمی و عدد و رقم و اعتبار توجه شد.

نکتهٔ دیگری که باز هم مانع برنامه ریزی و بخصوص اجرای برنامه و بالاخص نظارت

بر اجرای برنامه بوده است و هست، این است که سازمان برنامه به علت آنکه بودجه را هم تهیه می‌کند و اجرای آن را هم تا تخصیص و حتی ابلاغ تخصیص و پیش و پس کردن ابلاغ به وزارت امور اقتصادی و دارایی به عهده دارد، عملاً در بیشتر ایام سال گرفتار جمع و تفریق اعداد است، مضافاً اینکه اجرای بودجه بیشتر مسئولان سازمان برنامه را گرفتار جلسه‌های طولانی در همه روزهای هفته می‌کند، و در هیأت دولت و شورای اقتصاد نیز مسائل جاری کمتر برای سازمان برنامه و بودجه فرصت، یا برای دیگران حوصله‌ای باقی می‌گذارد که به مسائل کلان و نکته‌های مربوط به اجرای واقعی برنامه بپردازند و گزارش سازمان برنامه از ضعف‌ها یا تنگناهای دستگاههای اجرایی در تحقق برنامه و همچنین گزارش دستگاههای اجرایی را درباره کم و کسری‌ها و خلأهای برنامه یا تداخل‌ها و عدم توازن در امور برنامه مدنظر قرار دهند. تا هنگامی که مجموعه سازمان برنامه در گیر بودجه و بودجه‌نویسی و اجرای آن است، بویژه در سالهایی که منابع مالی کم است و یا رو به کاهش می‌رود و درآمدها تحقق پیدا نمی‌کند، مسأله اجرای برنامه تحت الشعاع بودجه قرار می‌گیرد و حتی در اصل برنامه و تدوین آن نیز چنانچه دقت نشود اثر می‌گذارد.

از سؤالهای مهم این است که آیا می‌توان سازمان برنامه را به گونه‌ای سازماندهی کرد که امر تهیه بودجه و اجرای آن تا این حد بر دوش مجموعه سازمان سنگینی نکند و در عین حال بودجه و برنامه با هم هماهنگی داشته باشند و برنامه جزئی نگر نباشد؟ ارتباط تنگاتنگ بودجه سالانه و اعتبارات هر دستگاه با برنامه، بخصوص هنگامی که بیشتر امور در بخش دولتی متمرکز باشد، همان‌طور که تاکنون در ایران، متمرکز بوده است، موجب می‌شود که برنامه جزئی نگر، بخشی و حتی دستگاهی و سازمانی و شاید طرحی و پروژه‌ای شود. برنامه اول و دوم با این وضع روبرو شدند، تراز فیزیکی در برنامه اول و عدم تطبیق ارقام برنامه با واقعیات در همان سال اول اجرای برنامه دوم و اختلاف آن ارقام با اعداد و ارقام لازم و لحاظ شده در بودجه‌های سالانه ناشی از این ارتباط تنگاتنگ و یا حداقل بخشی از آن، ناشی از این ارتباط تنگاتنگ بود. شاید مقتضیات بازسازی و نوسازی و فرایند سازندگی پس از پذیرش قطعنامه و توقف جنگ تحمیلی، موجب اتخاذ چنین روشی بود و بی‌فایده هم نبود و نیز منشأ عدم تطبیق ارقام و اعداد با واقعیات بعدی، تغییر نرخ ارز در محاسبات بود،

اما به نظر نمی‌رسد که چنین روشی صرف نظر از جهات دیگر از این جهت مفید باشد که برنامه تخته بند اعداد و ارقام بودجه سالانه گردد.

به هر حال، اگر برنامه را به جانب جهت گیرها سوق دهیم و البته جهت گیرها هم در آن حد دقیق و تفصیلی باشند که هم سازمان برنامه و هم دستگاه مجری بتوانند اهم و مهم را در امور، اعم از جاری و عمرانی، تشخیص دهند شاید بتوان دشواریهای جزئی نگری را پشت سر گذاشت. در واقع هنگامی می‌توان گفت حد تفصیلی که فعلاً (در برنامه سوم) مورد نظر سازمان برنامه و بودجه هست، دقیق و متناسب تنظیم شده است که اولاً در همه بخش‌ها این حدود بایکدیگر همخوانی داشته باشند و همدیگر را کامل کنند و ثانیاً سلسله مراتب و اهم و مهم و اولویت‌ها را به گونه‌ای مشخص کرده باشد که نه تنها سازمان برنامه، بلکه دستگاه مجری نیز خود بتواند هنگامی که در منابع کسری مشاهده می‌شود، آهنگ کار را در يك یا چند امر و فصل کند و یا متوقف سازد. در این صورت بحث و گفتگو میان سازمان برنامه و دستگاه مجری به حداقل می‌رسد و بیشتر بحث‌ها، جنبه مشاوره‌ای پیدا می‌کند که چه کنیم تا با وجود کاهش منابع بتوان حداکثر بهره را از اعتبارات موجود به دست آورد.

گرچه مطلبی که هم اکنون عنوان می‌کنم به بحث ساختار اداری مربوط می‌شود. که در جای خود باید بدان پرداخت. اما چون مسأله با حد تفصیل برنامه ربط می‌یابد همین جا به آن اشاره می‌کنم. بدین بیان که:

ساختار اداری و اجرایی باید به گونه‌ای طراحی شود که در صورت محدود شدن فعالیت‌ها از در صدی معین به بالا بتوان دستگاه مورد نظر را کوچک کرد، در غیر این صورت همان طور که تجربه سالهای طولانی نشان داده است بیشترین بخش اعتبار موجود صرف امور اداری و حقوقی و دستمزد می‌شود، و به علت کمبود اعتبار در فصول مربوط به هزینه‌های سرمایه‌ای و یا عملیات عمرانی، نمی‌توان از نیروی کار کارکنان که به واقع آماده خدمت هستند بهره گرفت.

شایسته است که به طور مختصر به موضوع توسعه اشاره شود. همان طور که گفتیم، سازمان برنامه در گذشته بیشتر به وجه صنعتی و سپس اقتصادی به معنی عام توجه داشت،

در دانشکده‌ها هم بیشتر در بحث‌های اقتصادی مفهوم رشد و توسعه مورد بحث و گفتگو، هر چند مختصر یا ناقص، قرار می‌گرفت، محیط اجتماعی و سیاسی هم در پیش از پیروزی انقلاب طرح مسائل توسعه‌ای را در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی اجازه نمی‌داد و حتی با چنین برنامه‌هایی بشدت برخورد می‌کرد، در نتیجه از لفظ و مفهوم توسعه، بیشتر توسعه اقتصادی متبادر به ذهن می‌شد و هنوز هم گهگاه همین معنی به ذهن می‌آید. پس از پیروزی انقلاب هم، با تأکیدهای مکرری که در خصوص فرهنگی بودن انقلاب می‌شد و می‌شود و با توجه به اینکه انقلاب خود گزارشگری کامل از نوعی توسعه سیاسی و اجتماعی ذهنی و تحقق آن در عالم خارج بود، همچنین با توجه به تدوین و تصویب قانون اساسی و تعدد و تنوع انتخابات که حاکی از توسعه سیاسی است و نیز شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی که بیانی دیگر از قدرت و توان تحرك مردم در زمینه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی بوده و هست، عملاً مفهوم نظام یافته توسعه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ارتباط آنها با توسعه اقتصادی به طور جامع‌الاطراف کمتر مورد بررسی و تحقیق قرار گرفت. در نتیجه در ایام اخیر، هنگامی که توسعه فرهنگی و یا توسعه سیاسی عنوان می‌شود، برخی تصور می‌کنند که مقصود کنار نهادن مسائل و مباحث و دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌های اقتصادی و یا عدم توجه به برخی از ارزشهای آرمانی و انقلابی است. در صورتی که انقلاب اسلامی و مقتضیات آن به گونه‌ای است که بدون توسعه همه جانبه و جامع‌الاطراف نمی‌توان به همه اهداف آن رسید. هر گونه تقدم و تأخیری که به معنی مورد غفلت قرار دادن یکی از این اهداف برای مدتی، حتی کوتاه باشد، نقض غرض است و توسعه پایدار و جامع‌الاطراف را به خطر می‌افکند. بنابراین در برنامه سوم، توسعه جامع‌الاطراف و معدل‌القوایی باید مدنظر باشد که دربرگیرنده عناوین اصلی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی است و در ذیل هر يك از این عناوین، دل‌مشغولی‌ها و دغدغه‌های عمده‌ای که سنخیت بیشتری با عنوان اصلی دارند، باید گردآوری شوند، و اگر عنوانی قابل درج در ذیل یکی از عناوین اصلی نبود باید، خود به صورت عنوان اصلی در آید و در ردیف بقیه عناوین اصلی قرار گیرد. برای مثال چنانچه توسعه علمی و فنی را نتوان ذیل عنوان توسعه فرهنگی توجیه و تبیین کرد، لازم است این مفهوم را جداگانه مورد توجه

قرارداد و ذیل عنوان توسعه علمی و فنی، عناوین فرعی توسعه تحقیقات، آموزش ابتدایی و متوسطه و عالی و حتی اطلاع رسانی را لحاظ کرد.

نکته دیگری که یادآوری آن بایسته است، این است که در طول سال گذشته و امسال برای ساماندهی اقتصادی طرحی تهیه شد و به تصویب رسید و مورد تأیید مقام معظم رهبری هم قرار گرفت. این طرح باید مبنای مباحث مربوط به برنامه سوم در زمینه توسعه اقتصادی باشد. در زمینه های فرهنگی و سیاسی و اجتماعی هم نیازمند طرحی کم و بیش با همین روش و محتوی هستیم، بدین معنی که باید دغدغه ها و دل مشغولی ها معین، و سیاست ها با توجه به آن دل مشغولی ها تنظیم و تدوین شود.

ممکن است گفته شود که آنچه در این قبیل طرح ها عنوان می شود، مطالبی است که گفته شده و یا حتی بارها گفته شده است. این مطلب از این جهت و نظر صحیح است که زیر آسمان جهان هیچ مطلبی تازه و نو نیست، لکن چگونگی قرار گرفتن مطالب و مباحث کنار هم، جهت دادن ها و تعیین اولویت ها فضای جدیدی را برای عمل و اجرا فراهم می کند، البته شرط عملی شدن طرح که موجب می شود بتوان به ارزیابی آن پرداخت و از موفق یا ناموفق بودن طرح سخن گفت، این است که اولاً تصمیم به اجرای طرح، حتی در میان کسانی که به لحاظ نظری کم یا بیش با آن موافق نیستند، صادقانه موجود باشد و ثانیاً وسایل و ابزار کار نیز در حد مقدور فراهم گردد تا بتوان به اجرای طرح امیدوار بود، زمان بندی را هم باید رعایت کرد و نیز هر چند گاه یک بار پیشرفت طرح را هم ارزیابی کرد. در مباحث فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و علمی و فنی هم باید به طرحی که مبنای کار است رسید. در هر چهار مورد نیز مسئله تربیت نیروی انسانی از اهمیت بالایی برخوردار است، هیچگونه طرح فرهنگی یا سیاسی و اجتماعی و علمی و فنی، که قرار است مبنای توسعه مربوط به هر یک از آنها قرار گیرد، بدون توجه کامل و حساب شده به تربیت نیروی انسانی و بخصوص کارشناسان ورزیده و آشنا به روش های تحقیق و تتبع و اجرای امروزی و نیز مسلط به مباحث و تجربه های مربوط در ایران و جهان به سامان نمی رسد در جهت گیری های کلی برنامه سوم باید به این مسئله به طور خاص توجه کافی بشود. به نظر اینجانب در سال های گذشته هم باید به طور نظام یافته به رشته های اساسی علوم و فنون، و بویژه رشته های رو به رشد و یا در حال

رشد و یا در حال شکل گیری بیشتر توجه می کردیم، به گونه ای که در این سنخ رشته ها و نیز تخصص های بین رشته ای تعداد کارشناسان دکتر و فوق دکترای مسلمان به آن اندازه بودند یا باشند که در حل مسائل با دید جامع الاطراف با کمبود روبرو نشویم.

در این زمینه، جهت گیریهای برنامه سوم، به مبحث زیربنایی اطلاعات باید به اندازه کافی توجه کند. در حال حاضر شاید با توجه به بحث های پر شور و حرارتی که درباره بزرگراه های اطلاعاتی و عصر اطلاعات و اینترنت و داده ورزی و... می شود ما هم در گردونه اطلاع رسانی قرار گرفته باشیم و چون کلمات و جملاتی سنگین و نامفهوم - برای افراد غیروارد و یا نیمه وارد - به طور مرتب تکرار می شود و از جعبه های رایانه ای مطالبی کم و بیش پیچیده بیرون می آید شاید گمان کنیم که بر مسائل مربوط به نظام های اطلاع رسانی وقوف و تسلط کافی داریم اما راستی را بخواهیم چنین نیست. ما باید بر پایه سیاست کلی اطلاع رسانی، سیاست های اجرایی و کاربردی و برنامه های عملی، ایجاد نظام یا نظام های اطلاع رسانی و مهمتر از آن برنامه همه جانبه چگونگی بهره برداری و تلفیق انبوه سرسام آور اطلاعات را در زمینه های مختلف تدوین کنیم. در واقع توسعه اطلاعاتی یا توسعه اطلاع رسانی را باید با توجه به وجوه اهم و مهم بهره گیری از اطلاعات تعریف کنیم و وسایل تحقق آن را فراهم کنیم. هزینه تهیه اطلاعات هم به لحاظ سخت افزار و هم از جهت نرم افزار بسیار است، حتماً باید برنامه ها را به گونه ای تدوین کرد که توسعه مورد نظر با توجه به منابع محدود مالی عملی باشد، راه گرفتن اطلاعات بی فایده از طریق هزینه نکردن در خصوص آن، و نه منع های قانونی و مقرراتی و جریمه سد شود و اطلاعات مفید نیز دسته بندی شوند و در درجه اول اطلاعات دست اول و به روز، در مهمترین بخش هایی که توسعه علمی و فنی و دیگر توسعه ها، در گرو داشتن آن اطلاعات است، تهیه شود و بلافاصله نیز مورد استفاده و نتیجه گیری قرار گیرد، به گونه ای که از يك مرحله به بعد بتوان، همپای اطلاعاتی که در دنیا در آن زمینه تولید می شود پیش رفت و کوشش کرد که در زمره تولید کنندگان اطلاعات همان زمینه ها به حساب آمد.

در خصوص اطلاعات و نیز در خصوص تحقیقات علمی و فنی، با توجه به آنچه گذشت یعنی با توجه به حجم عظیم اطلاعات و نیز موضوعات تحقیقاتی و هزینه هنگفتی

که این امور طلب می کنند، راهی جز تعیین اولویت، باتوجه به امکانات مادی موجود در کشور و مزیت های نسبی نیست. ما که می دانیم بیش از درصد معینی از تولید ناخالص ملی یا درصد مشخصی از بودجه سالانه را نمی توانیم در امر تحقیقات هزینه کنیم. آیا این درصد را مانند مقداری آب در يك دشت وسیع پراکنده کنیم که البته سطحی وسیع را نمناک می کند و با يك جریان باد و تابش يك نیمروز آفتاب تبخیر می شود و یا به گونه ای دیگر عمل کنیم و چند باغ و بوستان سرسبز به وجود آوریم؟ اگر کشور بخواهد در زمینه مسائل بنیادی یا توسعه ای و کاربردی تحقیق سخنی بگوید شاید جز این راهی نداشته باشد که در جهت گیرهای برنامه سوم به برخی از اولویت ها بیندیشید. توجه کنیم که توسعه اقتصادی و صنعتی تنها به تحقیق کاربردی و حل مسائل روز صنعت و کشاورزی نیازمند نیست، تحقیقات پایه هم، از عوامل مؤثر و بلکه لازم توسعه جامع الاطراف است. عمل زدگی نباید ما را از پرداختن به تحقیقات پایه که بازده فوری ندارند اما در واقع امر، زیربنای توسعه پایدارند، غافل کند.

به هر حال برنامه سوم می تواند، اگر نگوئیم باید- در چند مورد- و البته با آینده نگری جدی، در بخش تحقیق، موضوعها یا جهت گیرهای دارای اولویت را معین کند. آیا اطلاع رسانی، بیو تکنولوژی، پتروشیمی پیشرفته، ریاضیات پیشرفته، فناوری ماهواره، گداخت هسته ای، انرژیهای نو و نظایر اینها از اولویت های تحقیق اند، یا فناوریهایی که از اوایل یا اواسط قرن بیستم در جهان صنعتی و علمی توسعه یافته اند و تکمیل شده اند و جز در موارد معین، مشکل بنیادی توسعه اقتصادی و علمی و فنی ما را حل نمی کنند؟

هنگامی که اولویت ها در زمینه علوم و فنون معلوم شدند، از يك طرف اولویت ها در خصوص اطلاع رسانی و ایجاد شبکه های خاص اطلاعات معین، که مرتبط با علوم و فنون هستند، تعیین می شوند و از سوی دیگر، تحقیقات باتوجه به اولویت ها حول محورهای معین تمرکز می یابند و «برنامه ملی تحقیقات» شکل نهایی خود را پیدامی کند و در ظرف يك برنامه، یعنی برنامه سوم، همه اعتبارات مربوط به تحقیقات یا قسمت اعظم نزدیک به تمامی آن در «برنامه ملی» هزینه می شود، نظارت آسان تر انجام می یابد و عملکرد روشن تر و صریح تر خواهد شد و کشور نیز در برخی از زمینه ها دارای حرف و سخنی

می‌شود که مورد پسند دنیای علم و فن است. توجه کافی و کامل به تحقیق نیز موجب تحول بی‌چون و چرا در آموزش عالی کشور می‌شود.

مادر زمینه توسعه کیفی آموزشی عالی کشور نیز باید راه درست‌تری را در پیش بگیریم. اصولاً باید دید در آموزش عالی چه اطلاعاتی و چه مفاهیمی و چه روش‌هایی از استاد به شاگرد منتقل می‌شود، مگر نه این است که این دستاوردها، بیشتر نتیجه تحقیق و بخشی نیز نتیجه و حاصل تتبع است؟ و مگر نه این است که این تحقیق و تتبع در هر جا که صورت بگیرد، نتیجه آن به صورت مقاله و جزوه و کتاب در دسترس استادان و دانشجویان قرار می‌گیرد؟

اگر چنین است - که از روی قاعده به همین گونه و ترتیب است - و اگر بنای ما بر این است که دانشگاه مستقل و خودی و ملی و زاینده و زایا داشته باشیم، مگر می‌توانیم حاصل تحقیق و تتبع دیگران را از کتاب‌هایشان ترجمه کنیم و یا ترجمه فصول و عبارات چند کتاب را، هنرمندانه و گهگاه نیز با دقت و ظرافت کمتر کنار هم بگذاریم و تلفیق و تألیف کنیم و مدعی و یا متوقع باشیم که دانشگاه و دانشکده، ورشته و درس و بحث ابتکاری و زاینده و ملی داریم؟

از این بحث مختصر شاید بتوان به این نتیجه رسید که، در برنامه‌های پنج‌ساله، دست کم از این پس، باید برای تحقیق و وظیفه‌ای مهم‌تر و جدی‌تر تعریف کنیم و برای تحقق آن نیز وسایل و ابزار کار را فراهم آوریم. به هر حال مهم‌ترین مسأله جهت‌گیری در این زمینه است یعنی برنامه باید تحقیق را پایه و اساس آموزش و به يك معنی مقدمه لازم یا از جمله مبادی آموزش بداند و در این مسیر گام بردارد.

در آموزش عالی نیز باید به تحرك و آینده‌نگری و نوآوری بیشتر توجه کرد. تنها کتابها و روش تدریس نیست که باید نو شوند و به آینده نظر داشته باشند، نقش محتوای دروس و اصولاً رشته‌ها باید در معرض ارزیابی و نقد قرار گیرند، شاید برخی از رشته‌ها، باید جای خود را به رشته‌های دیگر تحصیلی دانشگاهی بدهند، در حال حاضر در دانشگاه‌های علوم پزشکی و گهگاه در دانشگاه‌های وزارت فرهنگ و آموزش عالی از تعداد دانشجویان مازاد یا بیشتر از نیاز دستگاه‌های دولتی و یا جامعه سخن گفته می‌شود.

نخست باید به این پرسش اساسی پاسخ گفت و البته ممکن است این پاسخ برای يك یا دو برنامه پنجاه ساله و نه پاسخ قطعی و ابدی باشد که آیا دانشگاه در رشته‌های مختلف باید به همان اندازه که در جامعه کار و اشتغال وجود دارد، دانشجو داشته باشد و به آنها مدرک تحصیلی کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکتری بدهد، و آیا ممکن نیست که هنگامی که شخص درس دانشگاه را به اتمام رساند خود بتواند کار آفرین باشد و آیا نمی‌توان دانشگاه را تنها موظف به انتقال دانش روز و اطلاعاتی از علم گذشته دانست و وظیفه ایجاد شغل و کاربایی را از آن نخواست. خلاصه آنکه کار و وظیفه دانشگاه نسبت و رابطه مستقیم با شغل و کار آینده دارد و یا دانشگاه با عنوان اول و وظیفه اصلی، و بدون ارتباط با مسائل مهم دیگر از جمله کاربایی، مکلف به انتقال علم است، چه این علم، موجب ثروت بشود یا نشود.

مسئله دیگر این است که اگر واقعاً دستگاه برنامه‌ریز همراه با دستگاه‌های متولی آموزش عالی به این نتیجه رسیدند که رشته‌ای معین، به صورتی که در دانشگاه به انتقال دانش می‌پردازد هم از لحاظ محتوای مطالب کهنه شده است و هم از نظر پاسخگویی به هدفهای تعریف شده برای رشته و پاسخگویی به نیازهای علمی پایه‌ای و یا کاربردی جامعه ناتوان گردیده است، آیا نباید آن رشته را با رشته‌ای نزدیک یا دور با آن رشته جابجا کرد؟ و با تغییر اندک یا بسیار در محتوای دروس آن رشته، برای دارندگان مدارک دانشگاهی آن، وظایف تازه‌ای را تعریف کرد. آیا نباید همان طور که قانون اساسی در اصل سی‌ام خواسته است، بررسی شود که در کدام يك از رشته‌های تحصیلات علمی، کشور به «سرحد خود کفایی» رسیده است؟

در دانشگاه‌های علوم پزشکی دو سه سالی است این مطلب عنوان می‌شود که ما به اندازه کافی پزشک و برخی دیگر از متخصصان علوم پزشکی را داریم. البته نخست دستگاه برنامه‌ریز کشور باید تحقیق کند که این امر را می‌توان خود کفایی تعریف کرد یا نه؟ و البته ممکن است خود کفایی در برخی از قسمت‌ها و تخصص‌ها باشد و در برخی از قسمت‌ها و تخصص‌ها نباشد، و یا در برخی از مناطق پزشک زیاد باشد و در برخی دیگر از مناطق پزشک عمومی یا متخصص نباشد. همان طور که در عمل هم می‌بینیم وضع کاملاً روشن نیست و هنوز هم تعداد زیادی از بیماران به خارج از کشور می‌روند و بسیاری از

بیماران نیز در نوبت اند (که شاید به علت نداشتن اتاقهای عمل و نه متخصص بیکار باشد) در مرحله بعد دستگاه برنامه ریز باید بگوید آیا پزشکان در سراسر کشور به گونه ای توزیع شده اند که هیچ نقطه از کشور بدون پزشک نباشد، و یا آنکه تمرکز پزشکان در چند شهر ما را در این توهّم قرار داده است که پزشک به اندازه کافی وجود دارد در حالی که واقعاً چنین نیست. اگر حالت دوم باشد، یعنی تمرکز پزشک در چند نقطه چنین اندیشه ای را به وجود آورده است باید برنامه سوم راهی را در پیش پای ما بگذارد که بر اثر آن این توزیع انجام گیرد تا توسعه اجتماعی مورد نظر که ثمره اش بر خورداری «از خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبت های پزشکی» به عنوان حق همگانی، به استناد اصل بیست و نهم قانون اساسی، است تحقق یابد.

و به هر حال اگر به سطح خود کفایی در پزشکی عمومی و یا تخصص های مرسوم رسیدیم آیا باید آموزش پزشکی را محدود کنیم و یا راههای دیگری را برای استفاده از خدمات پزشکان باید در پیش بگیریم؟ و اگر مسأله نرفتن پزشکان به شهرهای کوچک و متوسط ناشی از طرز تلقی اجتماعی، در خصوص مقام و موقع پزشکان در جامعه کنونی است آیا نباید برای این طرز تلقی نیز فکری کرد؟ در گذشته چون پزشکان حکیم بوده اند، و با سلامت مردم و در واقع با جان آنها سروکار داشتند مورد احترام بوده اند، از زمانی هم که گرفتن حق القدم و یا ویزیت در مطب را حق خود دانستند و پرداخت وجه را به عهده بیمار و بضاعت و عدم بضاعت او در اکثر موارد و نه همه موارد (یعنی با توجه به استثناءهای بسیار بالارزش و گهگاه شگفت انگیز و قابل ستایش و احترام) واگذار نکردند، چون تعدادشان کم بوده است از در آمد قابل توجهی برخوردار شده و زندگانی مرفه یا نسبتاً مرفهی نیز پیدا کرده اند. اکنون که تعداد پزشکان در بسیاری از کشورها، به علت توجه به بهداشت، افزایش یافته است به طور طبیعی در آمد پزشکان کاهش یافته است و یا کاهش خواهد یافت، در این شرایط سلامت و توسعه بهداشت در جامعه اقتضاء می کند که طرز تلقی جامعه در خصوص در آمد بالای پزشکان دگرگون شود، همان طور که در گذشته نزدیک کسانی که دارای تصدیق ششم ابتدایی یا سوم متوسطه بودند به علت اندک بودن تعداد باسوادان در مقامهای بالاتری قرار می گرفتند، حال آنکه در زمان ما چنین توقعی از جانب آنها بی جااست. به

هر حال در مورد پزشکان خوشبختانه اکرام و احترام همچنان از جانب بیماران و خانواده آنها محفوظ می ماند، لکن در مورد درآمد باید فکری کرد و طرز تلقی را دگرگون ساخت نه اینکه جامعه را از دسترسی آسان به پزشک محروم ساخت.



جامعه مرکب از افراد انسانی است و این انسان در متن کلیه طرح های توسعه و بخش های مختلف اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و امنیتی و اطلاع رسانی حضور فعال دارد. این حضور را باید محترم شمرد، بدین معنی که «کرامت و ارزش والای انسان» را که قانون اساسی در اصل دوم به آن توجه داده است، ارج نهاد، و مطابق همین اصل ستمگری و ستم کشی و سلطه پذیری را نفی کرد و مطابق اصل سوم قانون اساسی برای این انسان و جامعه ای که تشکیل داده است محیط مساعدی را فراهم آورد که فضایل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوی رشد کند، با کلیه مظاهر فساد و تباهی مبارزه شود، تبعیضات ناروا رفع گردد، عدالت اجتماعی مستقر و حقوق همه جانبه افراد از زن و مرد تأمین شود، امنیت قضایی عادلانه برای همه برقرار باشد، عموم مردم در برابر قانون مساوی باشند و تعاون عمومی بین همه مردم استقرار یابد. قانون اساسی برای انسانی که در جمهوری اسلامی ایران زندگی می کند چنین کرامت و ارزش والایی را در قالب نکته هایی که گفته شد و نکته های مهم دیگر، در بسیاری از اصول قانون اساسی، تعریف و تشریح کرده است. به این کرامت و ارزش و این نکته ها در تمامی طرح های ساماندهی، چه اقتصادی، چه سیاسی و چه فرهنگی و اجتماعی و امنیتی و ... باید توجه شود. و این مهمترین و اساسی ترین مطلبی است که برنامه سوم و همه برنامه ها باید در قلمرو مضامین و جزئیات برنامه به آن بیندیشند و جهت گیرها را به گونه ای تعیین کنند که نتیجه اش احترام به انسان و ارزش و کرامت والای وی باشد.



فناوری، فرمانروایی یا فرمانبری؟

داده‌ورزی در برابر یست نکته و سؤال

در بحث و گفتگو از «سلطه فناوریانه (تکنولوژیک)» مسأله نسبت میان تغییرات فنی و دگرگونی‌های اجتماعی مطرح می‌شود. در این باره، سه نظر یا طرز تلقی وجود دارد که به طور خلاصه عبارتند از:

الف - تغییرات اجتماعی و تغییرات فنی با یکدیگر سروکاری ندارند، مستقل از هم هستند و تأثیری بر یکدیگر نمی‌گذارند.

ب - تغییرات فنی همواره حامل و دربردارنده و موجد دگرگونیهای اجتماعی اند. به این نظر گهگاه نام و عنوان «فن سالارانه (تکنوکراتیک)» می‌دهند.

ج - باید واقعیت رابطه بین این دو دگرگونی را پذیرفت و درعین حال باور داشت که عوامل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در این دگرگونی‌ها جنبه و نقش تعیین کننده دارند. حضور داده‌ورزی (انفورماتیک) یکی از واقعه‌های فنی در زندگی اجتماعی - فرهنگی جامعه‌ها و از جمله جامعه ماست و اگر بخواهیم به طور علمی با این واقعه روبرو شویم باید تأثیر یا عدم تأثیر حضور آن را بر تغییرات اجتماعی - فرهنگی بررسی کنیم و نتایج این بررسی را به بحث بگذاریم.

۱- از جمله تأثیرهای قابل بررسی، نتیجه ورود رایانه یا به طور کلی داده‌ورزی در زندگی خصوصی است.

گفته می‌شود که با استقرار يك رایانه در خانه، کار مطالعه و تحقیق آسان می‌گردد و از رفت و آمدهای بیهوده پرهیز می‌شود. شکی نیست که این تدبیر از لحاظ کار و تحقیق مثبت است، اما آیا استقرار استفاده‌کننده رایانه در خانه سبب نمی‌شود که در زندگی خانوادگی اختلال پدید آید و اختلافهایی میان همسر و فرزندان و صاحب رایانه پیش آید؟

در میان گروه متخصصان برنامه‌های ماهواره‌ای که سعی داشته‌اند در صف مقدم اطلاعاتی باشند و برای این منظور تمامی مقالات مربوط به تخصص خود را برای خواندن به خانه می‌بردند، شماره طلاق، از رقم محیط‌های دیگر بالاتر بوده است. اگر این امر در جامعه‌هایی که به نظر ما اهمیت خانواده در آنها کمتر از جامعه ماست دارای این چنین تأثیری است، آیا نباید در باره تأثیر آن در جامعه ایرانی اندیشه کرد؟

۲- به دنبال این مطلب می‌توان این سؤال را مطرح کرد، که اگر در سالهای آینده هریک از افراد يك رایانه در خانه خود داشته باشد، در خانه و خانواده و به دنبال آن در جامعه، چه تحولی پدید می‌آید؟

۳- در حال حاضر بسیاری از افراد که با این فن سروکار دارند و خصوصاً کسانی که این فن در برابر آنها روز و شب به کار گرفته می‌شود و به اطلاعاتش استناد می‌شود، با طرز کار واقعی آن آشنایی ندارند و از کم و کیف کار آن سر در نمی‌آورند، در نتیجه حضور این ابزار نوعی اضطراب و دلهره در آنها پدید می‌آورد. این اضطراب از نوع دلهره در برابر وسیله‌ای است که در عین مؤثر و مفید بودن، اسرار آمیز است.

۴- رایانه به گونه‌ای اسرار آمیز در حالات عاطفی تأثیر می‌گذارد و برای مثال مسئولیت شخص را در اداره تقلیل می‌دهد. گفتن این مطلب برای کارمند که مدیرش اشتباه کرده است و یا بیان این امر برای مدیر که کارمندش در اشتباه است، همواره نامطلوب است و گهگاه نیز نتایج بدی به بار می‌آورد. اما اگر میان این دو، رایانه واسطه باشد، گفتن این مطلب که رایانه اشتباه کرده و اطلاع‌مورد نظر را به طور صحیح به دست سؤال‌کننده و یا صاحب حق رسانده است، آسانتر است و بار عاطفی کمتری دارد.

۵- بررسی آثار و نتایج روان‌شناختی استفاده از داده‌ورزی، در آموزش شایسته و مفید

است. شخصی که در تنهایی با رایانه کار می‌کند، از زمینه عاطفی موجود میان استاد و شاگرد دور می‌ماند و از تعامل حاصل از این رابطه نه سود می‌برد و نه زیان می‌بیند. در واقع رایانه از این جهت خنثی است و تأثیر مثبت یا منفی ندارد. در این حالت فرایند روان‌شناختی جالب توجهی بروز می‌کند: یعنی برای کسی که با رایانه کار می‌کند آگاهی و استشعار بر مجموعه برنامه‌ای که در دست دارد سریعتر حاصل می‌شود و پس از مدتی برای کار گروهی با کمک رایانه آمادگی بیشتری پدید می‌آید.

در کار با رایانه برنامه‌نویس مبتدی که دیگری در کارش دخالت نمی‌کند به محض آنکه کارش را با ماشین آغاز می‌کند، نخست ماشین را متهم به اشتباهی می‌کند که در برنامه‌اش وجود دارد، اما پس از مدتی که با ماشین کار کرد از این اندیشه صرف‌نظر می‌کند و به محض برخورد با نابسامانی به جستجوی اشتباه خود بر می‌آید. این رفتار نتیجه همان آگاهی و توجهی است که به کمک رایانه حاصل می‌شود و این آگاهی یعنی توجه شخص به اشتباه خود و تحلیل دقیق کارهای خویش لازمه کار در گروه است. در کارهای رایانه‌ای دسته‌جمعی بدون این تحلیل و همکاری نمی‌توان به نتیجه رسید.

۶- می‌توان ورود داده‌ورزی را در زندگی فرهنگی-اجتماعی با اختراع چاپ و ورود آن در زندگی فرهنگی مقایسه کرد.

۷- یکی از اختلافات میان این دو آن است که نتیجه چاپ، یعنی کتاب و بهره‌گیری از آن و خواندن کتاب علی‌الاصول در انزوای صورت می‌گیرد و جنبه فردی دارد. حال آنکه صرف‌نظر از استفاده‌های فردی از رایانه بیشتر اطلاعات علمی که حاصل کار داده‌ورزی است به منظور بررسی‌ها و فعالیت‌های گروهی فراهم می‌آیند و نمی‌توان طرحی بزرگ را در افکند بدون اینکه دهها نفر را برای تهیه آن دست‌اندر کار ساخت.

۸- با ظهور چاپ، تمدنی مبتنی بر کتاب پدید آمد که دامنه بسیار گسترده‌ای یافته است. این سؤال را می‌توان مطرح کرد که آیا داده‌ورزی پایان این تمدن و سرآغاز تمدنی دیگر را تدارک می‌بیند؟ فرهنگ مبتنی بر داده‌ورزی دریایی از معلومات و اطلاعات بین‌رشته‌ای را به کار می‌گیرد.

۹- با اینهمه آیا در آینده‌های دور نیز کتاب برای فرهنگ شخصی و فردی لازم

نیست؟ و حداقل وجود آن برای چاپ و انتشار کتابهای مربوط به برنامه‌نویسی رایانه‌ها هم ضرورت دارد یا نه؟

۱۰- در فرهنگ‌ها و تمدنهای موجود تغییراتی که در روحیه‌ها و اذهان آدمیزادگان پدید آمده‌اند با فنون ارتباطی از قبیل زبان و خط و سپس چاپ و گسترش آنها مرتبط بوده‌اند، آیا می‌توان گفت که داده‌ورزی تغییراتی عمده و دگرگون‌کننده در ذهن و روحیه آدمیزادگان به وجود می‌آورد؟ ظاهرً چنین به نظر نمی‌رسد، با اینهمه داده‌ورزی در مفهوم کتاب و چگونگی بهره‌گیری از آن تغییراتی خواهد داد.

۱۱- در مقام ایراد و انتقاد به داده‌ورزی گفته می‌شود که مطالب متخصصان داده‌ورزی بیشتر حول «اهمیت روش شناختی» داده‌ورزی و مسأله تحلیل دور می‌زند و تحلیل‌گر داده‌ورزی مدعی است که برای تحلیل مسأله از دیگران مجهز تر است.

۱۲- کار رایانه در زمینه مدارك و اسناد علوم انسانی خودکار نمودن، گردآوری و بازپس دادن اطلاعات و مدارك و اسناد است. در واقع داده‌هایی را که ثابت و تعریف شده‌اند ماشین تنظیم می‌کند. اما همه آنچه مربوط به روش گردآوری اطلاعات، انتقاد از این اطلاعات و سازماندهی و بهره‌برداری از آنهاست، در قلمرو فن یا علم خاص انسانی باقی می‌ماند.

۱۳- درست است که هیچکس داده‌ورز و در نتیجه تحلیل‌گر از مادر به دنیا نمی‌آید اما علی‌الاصول افرادی هستند که برای تحلیل مسأله کاری را که باید بکنند نمی‌کنند، لکن داده‌ورز سعی می‌کند این تحلیل را با یاری قالب خاصی انجام دهد که برای کار به او تحمیل یا عرضه می‌شود. در واقع درگیری و تعهدوی در زمینه تحلیل چون سامان‌پذیرفته و ساخت یافته است قوی‌تر از درگیری و تعهد کسی است که در زمینه تحلیل چنین احساسی را ندارد.

۱۴- درست است که همه اطلاعات با روشی که متخصص علوم انسانی تعیین می‌کند، به ماشین داده می‌شود اما انواع و اشکال متعدد ترکیبات و تلفیق‌های سریع توسط ماشین به ذهن روشن متخصص کمک می‌کند تا در نظرگاهی جامع قرار گیرد و به استنتاج بپردازد، در واقع ماشین می‌تواند عامل زمان را - که گهگاه موجب تفرقه ذهن است - از میان بردارد. اگر عامل زمان را یکی از عوامل و شرایط کار بگیریم مسلماً حذف آن در

نتیجه گیریهای بی تأثیر نخواهد بود. آیا این امر یعنی اختلاف سرعت عادی کار با دست، و سرعت خارق العاده کار با ماشین، اختلاف را از سطح اختلاف درجه به سطح اختلاف ماهیت منتقل نمی کند؟

۱۵- نکته عمده دیگر مربوط به نتایج حضور فعال و بی قید و شرط داده ورزی در جامعه آینده است. یکی از این نتایج، تخصصی شدن مفرط کارها، کنار رفتن کامل روحیه جامع نگر و ذهنیت عام و شامل است. آیا چنین نتیجه ای نگران کننده هست یا نه؟

۱۶- در تعلیم و تربیت اگر رایانه جای معلم را بگیرد و روابط عاطفی معلم و شاگرد گسسته شوند، چه پیش خواهد آمد آیا این نتیجه مثبت است یا منفی؟

۱۷- در تمامی فعالیت های انسانی، «جهت» استفاده از فنون مختلف ممکن است نامناسب و غیر صحیح باشد. داده ورزی هم ممکن است در این راه گام بنهد و بنابراین استعداد فراوان خود را در راه تزویر و تقلب و ویرانگری و حداقل مردم آزاری به کار اندازد و یا استعدادهای تازه ای را برای طرح مسائل با وضوح بیشتر و روشن بینی فراوانتر به ما ارزانی دارد.

۱۸- داده ورزی باید شرایط کار و به طور کلی شرایط زندگی آدمی را بهبود بخشد. اگر ثابت شود که داده ورزی می تواند در این جهت درگیر شود، آنگاه باید پرسید که تحت چه شرایطی می توان به این نتیجه، که بهبود شرایط کار و زندگی باشد، دست یافت؟

در واقع مسأله اساسی این است که ببینیم داده ورزی چه نتایجی را می تواند عرضه کند، سپس باید این نتایج را سبک و سنگین نمود و به تصمیم گیری پرداخت و آنگاه به شناسایی شرایطی دست یازید که تحت آن شرایط، داده ورزی ما را به این یا آن نتیجه می رساند.

۱۹- به طور خلاصه اگر بکارگیری داده ورزی در هر یک از نظامهای اجتماعی و سیاسی تنها به یک سنخ نتیجه برسد، که مآلاً به درد بهبود شرایط زندگی نمی خورد، آیا مطلوب و معقول نیست که از هم اکنون اعلام شود که با داده ورزی نمی توان به سر منزل امن رسید؟ اما اگر داده ورزی می تواند به نتایج گوناگون- از جمله بهبود شرایط کار و زندگی- برسد ولی تاکنون نرسیده است باید پرسید چرا؟

۲۰- در اینجا است که پاسخ اصلی و جدی را می‌توان گرفت بدین معنی که:

فنون به خودی خود تعیین کننده نیستند. نتایج بکارگیری فن داده‌ورزی با اهدافی که برای آن معین می‌شود، نسبت و ارتباط دارند، پس باید گفت نباید فن داده‌ورزی را محل بحث و گفتگو و مورد ایراد و انتقاد قرار داد، بلکه سؤال را باید در برابر کل نظامی مطرح کرد که در آن داده‌ورزی به کار گرفته می‌شود. جامعه بنا دارد با داده‌ورزی چه بکند و بدون داده‌ورزی چه خواهد کرد؟

داده‌ورزی يك مدل اجتماعی جدید را که مبتنی بر همکاری نزدیک بین معارف بشری است به وجود می‌آورد و همکاری بین رشته‌ای را توسعه می‌دهد و رابطه میان عمل و اطلاع را پرمایه می‌سازد. این جامعه است که باید معین کند در کدام رشته‌ها و بین چه معارفی طالب همکاری بیشتر است و بنا دارد از اطلاعاتی که به دست می‌آورد در کدام يك از میدانهای عمل استفاده کند و برای رسیدن به چه نتیجه یا نتایجی.

آنچه گفته شد، يك دسته از مسائلی هستند که در زمینه استفاده از داده‌ورزی باید حل و فصل شوند. بر اساس انتخابهایی که به عمل می‌آیند، داده‌ورزی از لحاظ انسان یا به يك بازیچه بی‌فایده بدل می‌شود و یا به صورت وسیله‌ای درمی‌آید که در راه سوء استفاده‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و به طور کلی ضد انسانی، به کار گرفته می‌شود و یا وسیله و ابزاری هیجان‌انگیز و انسانی می‌شود که مقصد و مقصودش خدمت به خلق و جستجوی حقیقت و حق است. نیز بر اساس این انتخابهاست که داده‌ورزی را بیشتر دانشمندان یا رهبران جامعه یا فن‌سالاران و یا تولیدکنندگان مورد استفاده قرار می‌دهند و بهره‌برداری هریک نیز در جهتی خواهد بود که آگاهانه به آن توجه می‌کنند. به طور خلاصه انتخابها و جهت‌گیریها مسأله‌ای سیاسی- اجتماعی و مربوط به کل جامعه، یا به اصطلاح جامعه‌شناسی «جامعه کل» است. پس از تعیین هدف است که داده‌ورزی می‌تواند بی‌دغدغه راه خود را در پیش گیرد. آیا در حال حاضر ما چنین هدفی را تعیین کرده‌ایم؟ اگر نه چرا؟

*

پیش‌بینی وقوع زلزله؟ یا مقابله با حوادث و سوانح ناشی از آن؟

پیش‌بینی وقوع زلزله تاکنون مبنای علمی و روشنی پیدا نکرده است، یعنی نمی‌توان با دقت و صراحت، مشخص و معلوم کرد که در چه زمان و در چه محلی زلزله به وقوع می‌پیوندد. از مجموع چند زلزله شدید که در ده - دوازده سال اخیر در سراسر دنیا رخ داده، ظاهراً تنها درباره یک زلزله، آنهم در چین، پیش‌بینی صحیح صورت گرفته است و این امر نیز با بسیج امکانات فراوان و مشاهدات قبل از وقوع، انجام یافته است.

آنچه در حال حاضر مورد توجه زلزله‌شناسان و دانشمندان مربوط به این رشته است، برنامه‌های مقابله با حوادث و سوانح زلزله است. یعنی چه کارهایی را قبل از وقوع زلزله می‌توان انجام داد تا حوادث و سوانح مربوط به زلزله در مجموعه اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی و انسانی اثر کمتری داشته باشند. بنابراین اهمیت بررسی‌های شما در این سمینار روشن است. مخصوصاً توجه به مسائلی نظیر زمین‌شناسی، سازه‌ها، معماری، شهرسازی و ژئوتکنیک که جزو مباحث این سمینار هم هست.

از روی قاعده هدف سمینار مطالعه درباره این مفاهیم و پیش‌بینی کارهایی است که باید به صورت کاربردی و به منظور کاهش ضایعات انجام گیرد. در زمان حاضر مطالعات مربوط به زلزله‌شناسی باید به بررسی خواص دینامیکی و مکانیکی زمین بپردازد، که البته بنا بر گفته دانشمندان این رشته‌ها هنوز آن طور که باید و شاید پاسخی دقیق از این بررسی‌ها

به دست نیامده است. اما همواره در مباحث مربوط به فیزیک، متافیزیک، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی این بحث هست که شناخت علت‌ها و به طور کلی شناخت امور، راهنمای ماست تا بتوانیم حدود و ثغور معلول را به مقدار زیاد معلوم کنیم. بنابراین هر قدر بتوانیم رابطه علی را با دقت و با سرعت بیشتر کشف کنیم بیشتر می‌توانیم پیش‌بینی کنیم. در حال حاضر، بخصوص در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی درباره پیش‌بینی ناپذیری مسائل و موضوعات این رشته‌ها بحث می‌شود. طرح این مطلب نیز از آن روست که رابطه علی را آن طور که باید و شاید - یعنی همانند فیزیک - تشخیص نمی‌دهیم.

به هر حال در مورد مسائل مربوط به زلزله که جزو مسائل فیزیک و عالم طبیعت است، هر قدر شناخت بیشتر شود، خودبخود ما به طرف شناخت معلول که زلزله باشد، نزدیکتر می‌شویم. این مطلب از این جهت هم اهمیت دارد که مباحث سمینار را بیشتر به طرف شناسایی علت‌ها ببرد تا آنکه در صدد پیدا کردن معلول باشد. نکته‌ای که در این دوره از زمان برای ما مطرح است و من از جنبه اجتماعی به آن توجه می‌کنم این است که در طول سالهای گذشته برای مردمان نسبت به زلزله يك زمینه روان‌شناختی تقریباً قوی پدید آمده است. با توجه به وقوع مکرر زلزله‌های اخیر در دنیا و خسارات سنگین آن می‌توان گفت که این زمینه روان‌شناختی و عاطفی در بسیاری از نقاط دیگر دنیا هم وجود دارد؛ یعنی همه نگران آن هستند که ممکن است در آینده نزدیک زلزله‌ای به وقوع بپیوندد.

بنابراین بحث و روشن کردن این مطلب که تا چه حد می‌توانیم زلزله را پیش‌بینی کنیم از این جهت اهمیت دارد که مردم در نقاط زلزله‌خیز دنیا، از جمله ایران، دریابند که آیا زلزله به معنای علمی و واقعی قابل پیش‌بینی هست یا نه و یا تا چه حد پیش‌بینی‌پذیر است؟ اگر این نکته برای مردم روشن شود آنگاه توجه به شایعات کمتر می‌شود و زمینه روانی برای اختلالات و آشفتگی‌ها در جامعه کاهش می‌یابد.

ما در همین اواخر نیز با این مسأله روبرو بودیم. لذا این نکته به نظر من اهمیت دارد که سمینارهایی از این قبیل، در مورد این مسأله اظهار نظر کنند و روشن سازند که تا چه اندازه می‌توان به این نکات بها داد و در مورد پیش‌بینی‌پذیر بودن زلزله تا چه حد به ضرس قاطع می‌توان سخن گفت؟

نکته دیگر این است که ما باید توجه داشته باشیم مباحث علمی به دو دسته عمده تقسیم می‌شوند؛ یک دسته مباحثی هستند که جنبه انسانی آنها یا ارتباط آنها با مسائل انسانی و عاطفی کم است. بسیاری از مسائل علمی از این قبیل هستند. برخی از فعل و انفعالات شیمیایی و اتفاقاتی که در فضا پیش می‌آید یا مسائل مربوط به کهکشانها، مسائل علمی بسیار مهم و جالب توجه برای دانشمندان هستند. مباحث کوآتوم در فیزیک یا مباحث نسبیت از لحاظ علمی از جمله مسائل بسیار مهم و سرنوشت سازند. یعنی هر کدام از این فرضیه‌ها، مبنای بسیاری از اکتشافات و اختراعات و ابتکارات یا فرضیه‌های جدید شده‌اند و می‌شوند. برخی از مباحث ریاضی و به طور کلی علوم پایه هم این گونه هستند. اما چون با انسان ارتباط نزدیک و عاطفی ندارند مباحثشان توجه مردم را جلب نمی‌کند و احتمالاً نکته‌های غیر علمی در آن باب نیز تأثیرات اجتماعی جدی ندارند و مردم را دل مشغول و جامعه را آشفته نمی‌کنند. اما برخی مسائل هستند که در همین حد علمی‌اند و دانشمندان با همان شور و شوق در مورد آنها مطالعه و کار می‌کنند، اما ارتباط نزدیکی با انسان دارند. این ارتباط هم ارتباط تابعی است؛ یعنی چون این مسائل در زندگی روزانه بشری حضور دارند با تغییرات و تحولات حاصل در زندگی روزمره موقعیتشان تغییر می‌کند. در نتیجه این ارتباط موجب می‌شود که زمینه روانی و عاطفی برای مردم ایجاد کند تا آنجا که نسبت به تمامی نکات مربوط به هر یک از آن مسائل حساس باشند. بسیاری از مسائل مربوط به پزشکی از این قبیل‌اند. مثلاً در مورد بیماری‌ها همه انسانها نظر و توجه دارند. چون هر انسانی در معرض این واقعه یعنی روبرو شدن با بیماری قرار دارد خودش یا یکی از عزیزان یا نزدیکانش؛ انسان در طول سال با مسأله بیماری و خطر ناتوانی و مرگ بر اثر بیماری، مواجه است و به علت برقراری این ارتباط انسانی میان پزشکی و فرد فرد انسانها توجه به مسائل مربوط به این علم زیاد می‌شود.

نکته جالب توجه این است که زلزله در عین اینکه یکی از مباحث بسیار فنی زمین‌شناسی و فیزیک است چون امری است که بی‌فاصله و یا با یک فاصله چند ثانیه‌ای با انسان روبرو می‌شود و ارتباط پیدا می‌کند، مردم نسبت به آن حساسیت دارند و نمی‌توانند نسبت به اطلاعات مربوط به آن بی‌اعتنا باشند، بنابراین از وظایف دانشمندان در این مباحث

و این رشته است که مطالب خود را برای مردم قابل فهم کنند و آنچه را که به درد مردم می خورد با زبان و بیانی مفهوم به مردم عرضه کنند.

در گذشته دور اگر در يك نقطه از کشور زلزله ای روی می داد، شاید مردم قسمت دیگر کشور، از آن اتفاق آگاه نمی شدند زیرا مبادله اطلاعات به سختی صورت می گرفت. اما در حال حاضر به محض اینکه زلزله ای رخ می دهد با فاصله چند دقیقه تمامی دنیا از آن با خبر می شوند. این امر ارتباط نزدیک زلزله را با انسانها بیشتر می کند و از این جهت است که به نظر من، قابل فهم کردن مسائل مربوط به زلزله اهمیت بیشتری می یابد و همین اهمیت نشان می دهد که مباحث این سمینار تا چه اندازه مهم است و امید ما این است که مباحث یاد شده تا حدی که ممکن است به اصطلاح جنبه عامه فهم هم پیدا کنند. البته نه اینکه جنبه علمی آنها کم شود، بلکه بایستی کوشید مطالب به صورت قابل توجه و قابل فهم برای مردم عرضه شوند.

نکته بسیار مهم از لحاظ روان شناسی این است که هر قدر آشنایی انسان با مسائل طبیعی زیادتر و ارتباط بین امر طبیعی و انسانی بیشتر شود، آن مطلب با انسان نزدیکی بیشتری پیدا می کند و وضعیت نگران کننده و ترس آمیزش از بین می رود.

در مورد زلزله «برگسن» بحث جالب توجهی را در کتاب «دو سرچشمه اخلاق و دین» خود مطرح می کند و می گوید انسان همواره از مسائلی که با آنها ناآشناست می ترسد و با ترس با آنها روبرو می شود. هر قدر با این مسائل نزدیکتر شویم و ارتباطشان را با خود بیشتر کنیم، ترس مان می ریزد و می توانیم در مقابل آن حالت دفاعی معقولی پیدا کنیم.

بنابراین با توجه به این بحث روان شناختی اگر بتوانیم زلزله را که غافلگیر کننده ترین سوانح طبیعی است بشناسیم و برای خودمان روشن کنیم که زلزله چیست و با آن باید به چه ترتیب برخورد کرد بیشتر آسوده خاطر خواهیم شد، یعنی مردم ما و همه کسانی که با زلزله روبرو می شوند در حدی که شرایط روانی شان اجازه دهد، با آن کمتر به صورت يك امر وحشتناک و دهشت آور برخورد می کنند و در نتیجه بر خودشان مسلط تر خواهند بود و بهتر می توانند بر حوادث و اتفاقات پس از وقوع زلزله تسلط یابند و آن را اداره کنند. این مطلب یکی از نکات مهم مدیریت بحران است، یعنی اگر موفق شویم که مردم را آماده کنیم،

می‌توانیم بحران پس از وقوع زلزله را اداره کنیم و آن را در اختیار بگیریم. در این حالت تنها یک دسته از مدیران کشور نیستند که می‌توانند زلزله و بحران را اداره کنند، بلکه همه مردم با همدیگر هستند که می‌توانند این کار را بکنند.

قسمتی از مباحث این سمینار بحث‌های اجتماعی، اقتصادی و تحقیقی است. مباحث مربوط به آموزش و تحقیق و مسائل اجرایی باید بیش از پیش مورد توجه قرار گیرند.

اولین مطلب افزایش آگاهی مردم در زمینه سوانح طبیعی و بویژه زلزله است. در این قسمت سهم و اثر رسانه‌های همگانی بسیار زیاد است. زیرا رسانه‌ها هستند که می‌توانند این اطلاعات را به بهترین وجه به مردم بدهند و در عین حال آنها را متوجه این مسأله کنند که به راهنمایی‌های غیر علمی و پیشگویی‌ها توجه نکنند.

مطلب دیگری که باید آموزش داده شود روش‌های کاهش خطرات است؛ این امر هم باید در آموزشگاه‌ها و دبیرستانها مورد توجه قرار گیرند. زیرا به علت ناتوانی، کودکان و نوجوانان بیشتر از دیگران در معرض خطرند و باید آموزشهایی در این سطوح داده شود. مسأله دیگر گسترش گروه‌های آموزشی و تخصصی در زمینه زلزله شناسی و مهندسی زلزله در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی است. در قسمت پژوهش، شبکه لرزه‌نگاری در هر کشور و از جمله ایران و در منطقه بایستی گسترش پیدا کند و همکاری و هماهنگی منطقه‌ای و بین‌المللی توسعه یابد تا بتوان در شناختن رفتارهای طبیعی زمین پیشرفت کرد.

نکته دیگر که ما باید به آن توجه کنیم، تعیین محل‌های به اصطلاح زلزله‌خیز و یا لرزه‌خیز در کشورمان است. با مشخص نمودن میزان شدت و بزرگی زلزله‌هایی که در گذشته روی داده و خساراتی که به بار آورده است و نیز احتمال وقوع زلزله در آینده، در این مناطق، می‌توان به نتایج قابل توجهی به منظور تعیین میزان خطر زلزله و درجه آسیب‌پذیری آن مناطق دست یافت. در نتیجه این کار نیز باید توسعه بیشتری بیابد. با توجه به اینکه در قسمت‌هایی از کشور شهرهای بزرگ با بافت پیچیده شهری و جمعیتی وجود دارند و برخی از این شهرها نیز قدیمی هستند (و از لحاظ دسترسی به بخش‌های مختلف

خدماتی بافت منظمی ندارند) باید به شناسایی وضعیت و موقعیتشان از جهت آسیب پذیری پرداخت تا مشخص شود که در موقع خطر چه باید کرد.

مطلب دیگر ناظر به گسترش تحقیقات مربوط به ایمنی ساختمانها و تأسیسات صنعتی و شهری است، تدوین دقیق روشهایی که کاهش خطرات زلزله را به همراه دارد باید در دستور کار قرار گیرد. مطالعه دیگری نیز باید در مورد ایمن سازی شریانهای حیاتی که به اصطلاح تأسیسات شهری اند انجام یابد. برنامه های اجرایی مؤسسات و مراکز تحقیقاتی در مورد زلزله باید تقویت شوند. خوشبختانه در طول این سه چهار سال اخیر، با توجه به زلزله ای که اخیراً در ایران اتفاق افتاده است مؤسسات تحقیقاتی فعالیتشان را بیشتر کرده اند و همکاری شان را با یکدیگر افزایش داده اند. به نظر می رسد که این سه، چهار مرکز باید به توسعه همکاریهای میان خود بپردازند. در این زمینه شورای پژوهش های علمی کشور، مبتکر هماهنگی و همکاری این مراکز با یکدیگر شده است و البته این همکاری را باید بیش از پیش گسترش داد. مراکز امداد رسانی باید تقویت شوند. یعنی باید برنامه مدونی برای امداد رسانی در هنگام حادثه داشته باشند که با امداد رسانی در وضعیت معمول فرق دارد. برای مقابله با خطرات زلزله باید به مردم آموزش داد و تأسیسات شهری را بر اساس مطالعاتی که انجام می یابند ایمن سازی کرد.

ساختمانها و مراکز دولتی، مدارس و دانشگاهها که از جمله محل های پرجمعیت محسوب می شوند باید از لحاظ ایمنی تقویت شوند. در مورد شهرها و شهرکهای جدیدی که ساخته می شوند از ابتدای کار و در طرحهای جامع فنی آنها باید این مسأله به عنوان يك مسأله عمده در نظر گرفته شود. وزارتخانه هایی که مسئول ایجاد این شهرها و شهرکها هستند، از این جهت باید رعایت ضوابط معین و دقیقی را تحمیل کنند. در واقع طراحی و ایجاد شهرهای جدید باید با توجه به مطالعات زلزله شناسی و نکات مربوط به ایمنی زلزله، به عنوان يك امر حکومتی مورد بررسی قرار گیرند. برنامه ریزی دیگری هم باید برای تربیت مدیران انجام داد؛ یعنی باید يك نوع مدیریت را به عنوان مدیریت بحران به هنگام وقوع زلزله و پس از آن تعریف کرد، مدیریتی که از جمله خصوصیاتش این است که وجود ندارد و در ظرف يك ساعت می تواند به وجود بیاید. از زمانی که يك چنین حادثه ای اتفاق

می‌افتد تا زمانی که این مدیریت تشکیل می‌شود و به امر و نهی کردن و دستور دادن و در اختیار گرفتن دستگاههای اجرایی و تصمیم‌گیری می‌پردازد، باید فاصله کوتاه باشد. البته این امر نیازمند پیش‌بینی نظام و ساختار خاصی است که از جمله مقدمات آن اولاً هماهنگی بین دستگاههای تحقیقاتی و هماهنگی بین دستگاههایی است که اصولاً مأمور رسیدگی به این امور در زمانی هستند که زلزله به وقوع می‌پیوندد. این همکاری و هماهنگی در رأس مسائل است. در واقع پیشاپیش باید طراحی و الگوسازی شده باشد و حتی تمرین‌هایی هم صورت بگیرد. از همه اینها مهمتر، افزایش آگاهی‌های مردم و آموزش آنهاست. تا در این قبیل مواقع به جای اینکه مغلوب ترس شوند و با واقعه به عنوان مددجو برخورد کنند، به عنوان مددکار وارد صحنه شوند و دلداری دهنده به دیگران باشند. این امر هم نیاز به آموزش مردم دارد. این فکر را باید به مردم القاء کرد که در این گونه اتفاقات آنچه اهمیت دارد رعایت نظم و ترتیب و قبول فرماندهی و تمرین فرمانبری است. ایجاد حس همکاری بین همه مردم موجب يك حالت عاطفی شدید برای همکاری و کمک می‌شود و اجازه می‌دهد که مدیریت بحران با سرعت عمل کند. پس از آن حمایت‌های اقتصادی، اجتماعی و روانی باید به نحوی وارد میدان شوند و عمل کنند که در ظرف مدتی نسبتاً کوتاه که نباید از يك سال تجاوز کند، همه آثار خسارت بار و مربوط به يك زلزله شدید را از میان بردارد. اینها نکاتی است که شاید بد نباشد که سمینار برای آنها پاسخ‌هایی بیابد و به مردم عرضه کند.



فناوری^۳ فرمانروایی یا فرمانبری؟

تاریخ زندگی بشر، تأثیر و تأثر فرهنگ و تمدن و حیات معنوی و زندگی مادی وی بر یکدیگر، تاریخی پر نشیب و فراز و سرشار از مباحث و مسائل قابل تأمل و تدبر است. بشر در طول تاریخ زندگی خود بر روی زمین، مراحل گوناگونی را در زمینه علم و فن پشت سر گذاشته است. تحول زندگی مادی وی، همواره همراه با تحول و تطور در فناوری (تکنولوژی) مورد استفاده او بوده است. یادآوری این تاریخ طولانی در این فرصت کوتاه مورد نظر نیست، علاوه بر آنکه آگاهی گسترده‌ای را طلب می‌کند. برای ورود در بحث خود تنها بدین نکته اشارت می‌کنیم که در زمان ما فناوری دست به دامن انرژی هسته‌ای زده و ماشین‌های حسابگر - اردیناتور = کامپیوتر یا رایانه را به خدمت گرفته است و این دو تغییرات و دگرگونی‌های سرسام‌واره عصر اتم و ما بعد این عصر را باعث گردیده‌اند. در طول تاریخ زندگی بشر تحول در فناوری مورد استفاده سبب گردیده است که آدمیزاده به جستجوی اشکال تازه ساختن و ویران کردن آثار خود بپردازد، و حتی این بحث در جامعه‌شناسی و در زمینه‌ای گسترده‌تر در علوم انسانی به جد مطرح شده است که مبادا فناوری و اداره آن یعنی فن‌سالاری آدمیزاد را پشت سر بگذارد و بر آثار فرهنگی و تمدنی بشر چیره شود و حرف آخر از جانب آن به کرسی بنشیند و به گونه‌ای آشکار یا پنهان آدمی

را در قید و بند خود در آورد و ماشین، حاکم بر سر نوشت بشر گردد و اسباب و آلاتی که به دست خود بشر فراهم آمده اند و ساخت‌هایی که بشر خود طراحی کرده است وی را به ورطه نابودی بکشانند. مگر نه این است که این آلات و ابزار و تجهیزات محیط زیست او را تا آخرین حد آلوده ساخته‌اند و مؤسسات و نهادهای اجتماعی و فرهنگی و سیاسی مبانی ارزشهای عقیدتی و معنوی وی را به بازی گرفته و از سازمان انداخته‌اند.

آنچه بیشتر از همه در این وسایل و ابزار موجب وحشت و دهشت است، نیروی ویرانگری است که انسان از طریق انرژی هسته‌ای در اختیار دارد؛ نیرویی که به طور قطع استفاده از آن به از میان رفتن بشر منجر می‌گردد.

با این همه می‌توان به استعداد بشر در خصوص دریافت اوضاع و احوال و قدرت ارزیابی‌اش از خطر امیدوار بود و در عین قبول اهمیت عوامل فناوریانه در تحول اجتماعی-فرهنگی بشر، از جبرگرایی مبتنی بر فناوری پرهیز کرد و بدین بیان رسید که تحول زیستی-فرهنگی آدمی فراگردی بسیار پیچیده است و تنها به يك عامل معین بستگی ندارد و خصوصاً مقام و موقع منطق و عقل و معنویت را می‌توان و باید در محاسبات به جد دخالت داد.

به نظر می‌رسد که مسأله تحول و تطور فناوری و بکارگیری‌اش را باید از دیدگاه‌های گوناگون مورد بحث و مذاقه قرار داد. باید برخی از نوآوریهای فنی را که در زندگی سالهای اخیر تأثیر فراوان داشته‌اند با دقت و از سر صبر و حوصله مطالعه و تحقیق کرد، و این جستجوهارا به گونه‌ای طراحی و تعریف کرد که بتوان به تدوین و تنظیم مدلهایی برای پیش‌بینی و طراحی راه آینده رسید. یکی از هدفهای اساسی و عمده این گونه تحقیقات باید عرضه اطلاعات و تحلیل‌هایی باشد که براساس آن بتوان در خصوص فناوری موجود و آینده و نحوه بهره‌گیری از آنها به تصمیماتی خردمندانه و عقلانی رسید.

در این قسم از تحقیقات می‌توان به برخی از نکات به شرح زیر توجه کرد:

۱- بررسی آثار و نتایج فناوری‌های عمده

در مواردی که سروکار با فناوری‌های عمده است (از قبیل سدسازی، کارخانه‌های بزرگ و شهرهای جدید و...) همواره «برنامه‌ریزان و طراحان» و «مسئولان حکومت» و

اشخاص و سازمانهایی حضور دارند که با اجرای برنامه، این پروژه‌ها را راه‌اندازی می‌کنند و مدیریت آن را برای به ثمر رسیدن، به عهده می‌گیرند.

تغییراتی که فناوریهای عمده در محیط پدید می‌آورند به گونه‌ای است که مستلزم توزیع مجدد و برنامه‌ریزی شده برخی از منابع محلی است. این منابع گهگاه نیز نادر و کمیاب‌اند. برای ایجاد کارگاه، زمین لازم است و اغلب اوقات تغییرات حاصل در زمین در منابع آبی تأثیر می‌گذارند.

در خصوص سدها، موانعی که ایجاد می‌گردند موجب آن می‌شوند که برخی از اراضی مورد استفاده زیر آب بروند، و هنگامی که شهر جدیدی بنامی شود، مطابق مقررات زمین‌های داخل طرح از اهالی منطقه گرفته می‌شود و منابع محلی متحمل صدمات و یا آثار و نتایج خاصی می‌شوند. برای مثال آب موجود باید مجدداً توزیع شود و سهمی از آن به اهالی شهر جدید اختصاص یابد. غالباً ابداعات فناوری عمده، مستلزم تحرکات جمعیتی قابل ملاحظه است. وقتی با ایجاد سد، قسمت‌هایی از اراضی به زیر آب می‌روند، اهالی محل باید جابجا شوند و دورتر از محل قبلی خود استقرار یابند.

یکی دیگر از اختصاصات مشترک این نوع از تحولات فناوریانه، پدید آمدن نظامهای اجتماعی تازه است که در نگهداری و بهره‌برداری کارها و تأسیسات ایجاد شده رخ می‌نمایند. سدها، کارخانه‌ها و دیگر تأسیساتی که همین طبیعت و ماهیت را دارند (کارخانه برق و...) مستلزم سامانها و نظامهای مراقبتی نگهداری و نیز دقت و توجه مستمر و مداوم‌اند. بدین ترتیب است که همواره هر یک از آثار ناشی از فناوریهای عمده با خود یک نظام اجتماعی تازه را به ارمغان می‌آورد که دارای ارتباط مستقیم با مرکزی است که فناوری مذکور ناشی از آن است. در نتیجه در عمل می‌توان مشاهده کرد که برنامه‌ریزان دولتی یا حتی بخش خصوصی بندرت این تأسیسات را به دست افراد محلی می‌سپارند. و بنابراین با سر زدن مداوم و مستمر خود به این تأسیسات به گونه‌ای مستقیم و دائم خود را به اهالی محل تحمیل می‌کنند.

در اجرای طرحهای عمده، معمولاً فرق مهمی میان برنامه‌ریزان دولتی و بخش خصوصی وجود دارد. تصمیماتی که بخش خصوصی می‌گیرد، به طور عمده با الزامات و

مقتضیات اقتصادی و پولی مرتبط اند. این بخش در جستجوی سود است و بنابراین کارخانه‌های خود را با توجه به این نکات مستقر می‌کند. البته بیش و کم نیز برخی از مقررات سازمانهای حکومتی را باید رعایت نماید.

بعکس، سازمانهای دولتی سیاست پیچیده‌تری را اتخاذ می‌کنند، و اتفاق می‌افتد که بر مبنای سیاست متخذه بنگاهها در مناطقی استقرار یابند که از لحاظ اقتصادی چندان مستعد نیستند. علت این امر هم آن است که عوامل غیر اقتصادی در این قضیه نقش عمده‌تری دارند و تصمیم مربوط بر اساس سیاست ملی اتخاذ شده است. در اینجا ماهیت تغییرات عمده‌ای که در محیط صورت می‌پذیرد، به گونه‌ای است که معمولاً امکان کار را برای برخی از افراد به وجود می‌آورد و ممکن است نیروی انسانی را به محل، جذب و وارد نماید، و مجموعه جدیدی که به وجود می‌آید، موجب نوعی بسط و توسعه امکانات اقتصادی و فنی گردد. این مطلب علی‌الاصول بایکی از عوامل تصمیمی مرتبط می‌شود که برای ایجاد مجموعه اتخاذ شده است و عبارت است از لزوم بهبود بخشیدن به شرایط اقتصادی منطقه.

بی‌شک برخی از تأسیسات موجب ایجاد کار دائم در منطقه می‌شوند، اما برخی از کارهای عمده که از لحاظ فناوریانه دارای ابعاد بزرگ است، (از قبیل سد، راه، انتقال آب و...) تنها در مرحله ساخت، نیروی انسانی فراوان می‌طلبند و پس از آن نیاز به این نیروی انسانی کاملاً تقلیل می‌یابد. این وضع موجب تربیت تعداد قابل توجهی نیروی انسانی متخصص کارآمد و نیمه متخصص می‌شود که بتدریج پس از پایان یافتن طرح گرفتار بیکاری می‌شوند. در این حالت باید مواظب برخی از نتایج حاصل از این امر بود، و به فعالیت آینده این گروه اندیشید. برای مثال باید منتظر آن بود که مهاجرت به سوی شهرها آغاز شود و همچنین امکان آن هست که پس از آنکه برخی از امیدها ناامید شد، و کارگران گرفتار بیکاری شدند، برخی تحریکات سیاسی وارد میدان شوند. در بسیاری از مناطق دنیا، وضعیت محیط کار گاهی‌ای را که کار عمده آنها در شرف خاتمه است زمینه مساعدی برای تحریکات می‌دانند.

به هر حال جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان مسائل مربوط به آثار و نتایج فناوری‌های عمده را آسانتر مورد توجه می‌دهند، اما آنچه مربوط به فناوری خرد (میکرو تکنولوژی)

می‌شود، به دلیل تعداد زیاد و استفاده روزمره از آنها کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، حال آنکه مطالعه این گروه دارای اهمیت فراوان است، هم از جهت آشنایی به آثار و نتایج مفید یا مضر آنها به لحاظ فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و هم از جهت آگاهی به مدل‌های مصرفی در جامعه، و احتمالاً آندیشیدن در خصوص الگوی مصرف.

در واقع با توجه به اینکه حاصل فناوری خرد، علی‌الاصول جنبه مصرفی دارد، چنانچه بخواهیم درباره الگوی مصرف مطالعه کنیم و احتمالاً جهت‌گیری نمائیم، ابتدا باید آثار و نتایج فناوری خرد را در زمینه تولیدات آن، که جنبه مصرفی دارند بررسی نمائیم و با آشنایی از زیربوم نتایج و میزان وابستگی و ناوابستگی مردم به هر یک از آنها، برای تغییر الگوی مصرف برنامه‌ریزی کنیم بنابراین قطعاً می‌توان گفت، اگر تاکنون آنچه در خصوص الگوی مصرف و تجدیدنظر در آن، سخن گفته‌ایم کمتر به نتیجه رسیده است، از آن روست که ما با آثار و نتایج الگوی مصرف کنونی آن‌سان که باید و شاید آشنا نیستیم و نمی‌دانیم که حاصل فناوری خرد در نظام فرهنگی ما مورد قبول و حمایت ما - یعنی فرهنگی که بنا داریم آن را به جامعه‌های دیگر نیز عرضه کنیم - چه اثری داشته و نتایج آن مفید بوده است و یا به‌ظاهر یا اساس و بنیان این فرهنگ لطمه زده است. خلاصه آنکه تاکنون استشعار به این امر که برخی از کالاهای مصرفی دارای آثار و نتایج عمده فرهنگی و اجتماعی‌اند، حاصل نشده است. در اینجا به چند نمونه قابل ملاحظه و مطالعه اشارت می‌کنیم:

در میان کالاهای مصرفی، دسته‌ای هستند که مربوط به لوازم خانگی‌اند. مثلاً برخی از ماشین‌هایی که در آشپزخانه مورد استفاده قرار می‌گیرند و احتمالاً موجب صرفه‌جویی در وقت غذا پختن می‌شوند: اجاق گاز، مخلوط‌کن، ماشین بافندگی، ماشین لباسشویی و ماشین ظرفشویی، یخچال و یخ‌زن (فریزر) اینها بخشی از کالاهای لوازم خانگی هستند که آثار و نتایج فرهنگی و اجتماعی آنها، قابل ملاحظه و مطالعه‌اند.

رواج وسایل و ابزار جدید در روستاها، اره برقی، تلویزیون و رادیو و دیگر کالاهایی از این گونه قابل مطالعه است و به طور خلاصه استفاده این کالاهای آثار عمده‌ای در تحول شیوه زندگی و ساخت اجتماعی گروه‌ها و حرفه‌های گوناگون دارد.

۲- تحول فناوریانه و اقتصاد پولی

تقریباً در تمامی مواردی که تحول فناورانه ظهور و بروز می کند، این تحول همراه و هم عنان تحول در اقتصاد پولی است، بدین معنی که مردم محل نیاز بیشتری به درآمد پولی پیدا می کنند.

در مواردی که فناوری عمده میداندار است، نیاز کارگاه به نیروی انسانی - که گهگاه نیز دائمی است - همراه با پرداختن مزد به کارگران و در نتیجه توسعه خرید کالاهای مصرفی و حرکت صعودی نیاز به پول است. طبیعت فناوری خرد هم که اصولاً مولد کالاهای مصرفی است، مستلزم پرداخت پول نقد است. چراغ برق، تلویزیون، دوچرخه، موتورسیکلت و بسیاری دیگر از کالاهای مصرفی در میان اشیایی قرار دارند که کارگران جوان طالب آنها هستند و به خاطر داشتن اهمیت همین اقلام است که کشاورزان نیز تولیدات خود را برای بدست آوردن پول، ارزان به فروش می رسانند. این پدیده دارای نتایج قابل پیش بینی و گهگاه نیز غیر قابل پیش بینی است. در موارد متعدد این امر موجب افزایش مهاجرت به اماکن و مناطقی می شود که مزد کار به پول نقد پرداخت می شود، و در بسیاری از کشورها و مناطق، همزمان با این قبیل مهاجرتها می توان افزایش دزدی و جنایات دیگر را ملاحظه کرد، زیرا برخی از اعضای گروه نمی توانند از راههای قانونی نیازمندیهای بوجود آمده را برآورده سازند. همچنین همواره می توان توسعه فعالیت های تجاری را از طریق ایجاد مغازه ها و دکانهای تازه و انواع جدید فروشندگان دوره گرد و کالاهای جدید ملاحظه کرد.

برای آنکه بتوان نظریه قابل قبولی عرضه کرد، باید در این زمینه به مطالعه ای همه جانبه دست یازید اما تاکنون آثار و نتایج این «پولی ساختن» عمومی اقتصاد و ادامه و استمرار آثار مذکور در زمینه های دیگر، بدقت و با توجه به جزئیات امر تنظیم و تدوین نشده اند. و این سؤال مطرح است که آیا این نوع از مبادلات را باید با نظر مثبت یا منفی ارزیابی کرد و تاچه حد این نوع از مبادلات در دگرگون ساختن روابط خانواده های گسترده مؤثر است؟

به علاوه، مهاجرت به طرف مراکز صنعتی و شهری، یکی از آثار عمده تحول فناورانه است. این مهاجرت گاه به دلیل نیاز به پول، و یا پیدا کردن کار منظم است، که پس از یک دوره کار موقت در سدسازی و راهسازی پدید می آید و گاه نیز سبب به زیر آب رفتن اراضی در محل سد است، و به هر حال این مهاجرت رابطه جامعه صغیر را که در روستاست

و جامعه کبیر شهری تقویت می کند. بسیاری از کارگران بین شهر و روستا در حرکت اند تا بدین ترتیب میان کار شهری و الزامات اجتماعی و فرهنگی زادگاه خود نوعی آشتی برقرار کنند. کارگرانی که یکسره در شهر اقامت می گزینند باز هم به مناسبت های گوناگون (جشن های محلی یا عقد و عروسی و ...) به روستا باز می گردند، هدایا و پول به روستا می فرستند و گهگاه نیز خویشان نزدیک و دور خود را برای آمدن به شهر ترغیب می کنند. این نوع ارتباط و مهاجرت قاعدتاً موجب پیشرفت و حضور فنون در روستا می شود و نتایج دیگر اجتماعی و فرهنگی و روان شناختی را با خود همراه دارد.

۳- تحول فناوریانه و محیط زیست

در موارد متعدد نوآوریها یا تأسیسات جدید فناوریانه تغییرات عمده ای را در محیط اطراف آن پدید می آورند. مسلم است که سدسازی و ایجاد یک دریاچه بزرگ در پشت سد، آثار چشمگیری بر محیط زیست اطراف دارد و برخی از مسائل غیر قابل پیش بینی را مطرح می سازد. برای مثال حضور نوع جدیدی از حشرات یا آثاری که در زمین های اطراف باقی می گذارد و تغییرات قابل ملاحظه ای که در خاک به وجود می آورد، تغییرات ناشی از سوبات، گیاهان، جانوران و حتی جمعیت و مسائل بهداشتی از جمله نکات و مسائل مهم تطابق با محیط جدید است.

گهگاه ایجاد یک صنعت جدید به طور مستقیم در محیط اثر نمی گذارد، لکن با توجه به ایجاد آن، دولت یا اهالی محل، در استفاده از زمین های اطراف تجدید نظر می کنند و زراعت محیط را تغییر می دهند. که نتیجه آن، تغییرات عمده در نوع گیاهان بومی و جانوران منطقه و دیگر عوامل محیط زیست است (کشت و صنعت نیشکر و ...). پدید آمدن وسایلی که به مدد آن باسانی می توان به مناطقی راه یافت که قبلاً قابل دسترسی نبوده اند، ایجاد تله اسکای و نظایر آنها موجب شده اند که این قبیل محیط ها نیز آلوده شوند، جانوران موجود و کمیاب در آن اماکن در معرض خطر نابودی قرار گیرند و سروصدایی که ایجاد می شود احتمالاً در مورد رفتار جانوران این مناطق تأثیر گذار و اهالی این مناطق را مضطرب و نگران سازد.

توجه به محیط زیست و بررسی اوضاع و احوال آن با متخصصان محیط زیست است. این گروه با توجه به آگاهی های خود می توانند تغییرات محیط زیست را ارزیابی کنند، اما در مورد تحولات فناوریانه و آثار آن بر محیط زیست، جامعه شناسان و مردم شناسان هم

می‌توانند و باید از جهت اجتماعی و فرهنگی در این مطالعه شرکت جویند و خصوصیت‌های پیچیده عوامل اجتماعی و فرهنگی را مدنظر و بررسی قرار دهند. برای آنکه جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی بتوانند به گونه‌ای قابل قبول در مطالعه فرایندها و فراگردهای فناوریانه شرکت کنند باید به روش سخت گیرانه و دقیقی مجهز گردند. اطلاعات مربوط به قیمت تمام شده و سود حاصل، تغییراتی که در استفاده از اوقات پیش می‌آید، و انتخابهایی که در کار و زمان به عمل می‌آید باید با دقت کمی شوند. بتدریج که محقق از آثار و عواقب و نتایج فرعی و پیچیده مسأله آگاه گردید باید به آثار و نتایج ابداعات فناوریانه در قلمروهای مختلفی، که کمتر قابل دسترس هستند، توجه نماید. در واقع پیچیدگی نتایج تحول فناوریانه به گونه‌ای است که مطالعات طولانی را طلب می‌کند.

هر چند که ارقام و آمار دقیق به منظور مطالعه و بررسی وجوه مختلف تحول فناوریانه لازم‌اند، اما این بررسی آماری مبنای کافی برای مطالعه تعامل میان فراگردهای اجتماعی و فرایندهای فناوریانه نیست. در نتیجه باید به بررسی‌های توصیفی دقیق پرداخت تا بتوان «بافتی» را پیدا کرد که در متن آن ارزیابی روابط و مناسبات میان پیشرفت‌های فناوریانه و فرهنگ و جامعه ممکن باشد. برای روشن کردن وجهه انسانی تحول فناوری، خصوصاً در مورد اشخاص یا جوامعی که به طور مستقیم با این امر برخورد دارند، باید ابعاد روان‌شناختی طرهارا هم مطالعه کرد. غالباً مطالعات مربوط به فناوری که ناظر به مسائل اقتصادی سود و زیان و «مردنیزاسیون» است از خارج و بیرون انجام می‌یابند و در نتیجه به تفسیرها و تعبیرهایی توجه نمی‌کنند. که مردم درگیر این تحول از وضعیت خود و چگونگی مطابقتشان با تحول مذکور به عمل می‌آورند، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی باید به بررسی و مطالعه این «نظرگاه» درون گروهی بپردازد. اگر این نظرگاه درونی دقیقاً با ملاحظات کمی تلفیق شود، بعد انسانی لازم به مطالعات فناوریانه ارزیابی می‌شود. به طور خلاصه باید توجه داشت که بررسی فرایندهای فناوریانه که تنها به نتایج فنی و اقتصادی توجه کند، خاصه جامع نگر نخواهد داشت و بدون این جامع‌نگری نمی‌توان نظر گاهی فراگیر از بحران محیط انسانی به دست آورد.



جهان اسلام و علوم و فنون

جهان اسلام و علوم و فنون

قضاوت درباره توسعه علوم و فنون در عرصه يك فرهنگ و تمدن معین، بدون عنایت به برنامه فرهنگی جامعه و بدون توجه به نیازهایی که این علوم و فنون باید بر آورند، قضاوتی متین و استوار نیست و اگر به این پرسش نپردازیم که مقصد و هدف این علوم و فنون چیست، بررسی، کامل نخواهد بود. در واقع طراحی و ایجاد و فهم و بکارگیری علوم و فنون را در هر جامعه ای نمی توان مستقل از مفهومی دانست که جامعه یادشده از انسان و زندگی او دارد و می خواهد علوم و فنون را به خدمت وی در آورد.

به این نکته هم باید توجه داشت که مقید بودن به هدفی معین و کوشش در این جهت، راه را بر شکوفایی و گسترش آن نمی بندد. ولی ممکن است که در تمدن و فرهنگی خاص، برخی از رشته ها و شاخه های علم بسط و توسعه یابند و برخی توسعه نیابند، از آن رو که این فرهنگ و تمدن نمی خواهند بخش مورد نظر را از غایت و معنایی که به هستی می دهند جدا کنند و در نتیجه همین امر یا از پرداختن بدان سر باز می زنند و یا در بسط و توسعه اش تلاش می کنند.

برای فهم خصوصیت و معنای علوم در جامعه اسلامی در ایامی که از شکوفایی نظر گیر برخوردار بوده اند نمی توان و نباید جدای از امر دیگری که غایات و اهداف این جامعه را معین می کرده است به بررسی پرداخت. این امر نیز ایمان و اعتقاد اسلامی است.

نمی‌توان علوم جامعه اسلامی را بدون دریافت اسلام بدرستی فهم کرد، زیرا اسلام نیروی زنده و جانمایه این علوم بوده است.

اصل توحید که مفتاح دروازه تجربه اسلامی از حقیقت الهی است، انفکاک میان علم و ایمان را نفی می‌کند. نظر به اینکه هر چیز در طبیعت، آیه‌ای از آیات و نشانه‌ای از حضور حضرت حق است، شناخت طبیعت نیز نوعی عبادت و نیایش و وسیله‌ای برای تقرب آدمی به خداوند محسوب می‌شود. قرآن و سنت معصوم مشحون از تجلیل علم و تشویق و ترغیب به تحقیقات علمی است، و این معنی موجب شده است که اسلام نقشی زاینده در علوم داشته باشد و به یمن گسترش اسلام در مناطق عمده جهان در تجدید بنای آن واجد سهم و اثری شگفت‌انگیز گردد.

علوم جامعه اسلامی، با استفاده از روحیه دانش‌طلبی و سعه صدر کار خود را با کوششی منظم در راه تلفیق و جذب بخش عمده‌ای از میراث فرهنگی گذشتگان آغاز کرد. نکته جالب توجه آن است که وقتی آنکارا به دست مسلمانان افتاد و یا امپراتور بیزانس (میشل سوم) مغلوب شد، فاتحان به عنوان غرامت جنگی، خواستار نسخه‌های خطی قدیمی آثار یونانی شدند و در بغداد نیز کاری عظیم در زمینه ترجمه آغاز گردید.

مسلمانان در اوایل قرن نهم یعنی تقریباً ۱۷۰ - ۱۶۰ سال پس از هجرت، فن کاغذسازی را از چینی‌ها آموختند و نخستین کارگاه کاغذسازی در حدود سال ۱۷۵ هجری در بغداد تأسیس شد. چهار قرن پس از این دوره است که این فن در غرب به کمک مسلمانان مورد استفاده قرار گرفت. در تمامی دنیای اسلام، تأسیس کتابخانه‌ها یکی پس از دیگری آغاز شد. در حدود ۱۹۰ هجری در آن هنگام که مردم اروپا خواندن نمی‌توانستند، در بغداد بیت‌الحکمه‌ای بنیاد نهاده شد که دارای یک میلیون کتاب بود. در حدود سال ۲۶۶ یکی از جهانگردان در شهر بغداد، صد کتابخانه عمومی را شمارش کرده است. در قرن دهم میلادی (قرن سوم هجری) شهر کوچک نجف (که تازه بنیاد گرفته بود) چهل هزار کتاب داشت. خواجه نصیرالدین طوسی در رصدخانه مراغه مجموعه‌ای حاوی چهار صد هزار کتاب گردآورده بود. در قرن سوم هجری در گوشه دیگری از دنیای اسلام یعنی در اندلس (اسپانیای مسلمان) «الحاکم»، خلیفه قرطبه، کتابخانه‌ای با چهار صد هزار جلد کتاب داشت،

حال آنکه چهار قرن پس از آن، شارل پنجم، پادشاه فرانسه که به حکیم و عالم شهرت داشت، به زحمت نهصد جلد کتاب گردآوری کرده بود. با اینهمه کتابخانه‌های یادشده هیچکدام نمی‌توانستند با کتابخانه «العزیز» خلیفه مصر (قاهره) کوس رقابت بزنند، زیرا کتابخانه‌وی حاوی یک میلیون و ششصد هزار جلد کتاب بود که از این تعداد شش هزار جلد کتابهای ریاضی و هیجده هزار کتابهای فلسفی بودند.

کتابدوستی تا این حد، و کار و کوشش منظم در زمینه دریافت و گردآوری اطلاعات موجود در جهان برای رونویسی و استفاده التقاطی از آنها نبود، بلکه ابتدا در حد ممکن کلیه این اطلاعات گردآوری شد و سپس در پرتو بینش خاص اسلامی، کار تدوین و تجدید بنای آنها آغاز گردید.



مسلمانان به یمن ایمان و اعتقاد اسلامی خود در بسط و توسعه فرهنگ و تمدن جهانی فعالیت قابل توجهی داشته‌اند. تعصب و خام طبعی، به مدت چند قرن، اروپائیان را در حال سکون و در جازدن نگاه داشت، حال آنکه مسلمانان که فاتح شهرها و کشورها بودند به جای آنکه میراثهای فرهنگی را درهم بکوبند و ویران کنند، توانستند با بهره‌گیری از آنها زمینه شکوفایی فرهنگ خود را فراهم آورند، فرهنگی که در تمامی وجوه از بینش توحیدی قرآن الهام می‌گرفت. همین بینش است که می‌تواند گزارشگر نظام تعلیماتی و تربیتی خاص اسلام باشد.

مبدأ حرکت، در تمامی زمینه‌های تعلیماتی، قرآن است. قرآن در مدرسه مورد تعلیم و مطالعه قرار می‌گیرد. حکمت ایمانی تمام علوم را در مجموعه‌ای سازمان‌یافته و در حقیقت در یک سازواره بسامان جذب و ادغام می‌کند، زیرا موضوع تمامی این علوم، جهانی است که در تمامیت و جامعیت و کلیت خود بیانگر آیات الهی‌اند.

«وفی کل شیء لسه آیه تدل علی انه واحد»

یکی از خصوصیات اساسی و ذاتی علم مسلمانان که منبعث از اصل وحدت است، وابستگی علوم به یکدیگر است. میان علوم طبیعی و علوم مشهود از یکسو و الهیات و هنر از سوی دیگر تفکیک و جدایی وجود ندارد. و میان علوم مختلف نیز از قبیل

ریاضیات و جغرافیا و... هم مانع غیر قابل عبور موجود نیست. همین طرز تلقی است که می تواند وجود نوابغی را در جهان اسلام تبیین کند که اطلاعات آنها جنبه دائرةالمعارفی داشته است و در علوم گوناگون تبحر یافته اند. در غرب تنها «لئوناردو داوینچی» را می توان دانشمندی جامع علوم دانست، حال آنکه دهها تن در جهان اسلام دارای چنین مقام و موقعی هستند. «کندی»، «رازی»، «بیرونی» و «ابن سینا» و «فارابی» و... که در آن واحد هم در طب و هم در ریاضیات و هم در الهیات و هم در جغرافیا چیره دست اند و غالباً نیز در شعر و شاعری - مانند «عمر خیام» ریاضی دان و یا «ابن عربی» فیلسوف - دستی دارند و حتی مانند «رازی» و «فارابی» در موسیقی استادند.

نیز همین بینش موجب شده است که عالمان مسلمان و تمدن اسلامی برای طبقه بندی علوم اهمیت قائل شوند. وحدت جهان که مظهر آن نظام طبیعت است، یکی از راههای تفکر و تدبیر درباره وحدت الهی است. بر این اساس بی آنکه انقطاعی در طرز رفتار و شیوه عمل مسلمانان ایجاد شود، عبور از مسجد به مدرسه و بالعکس تحقق می یابد. مسجد و مدرسه ای که در آن سخن از وحدانیت حق و وحدت نظام طبیعت، به عنوان مبنا و اساس هر گونه علم و آگاهی است. مسجد و مدرسه «فیروان» در فاس، «زیتونه» در تونس، «ازهر» در قاهره، مدارس سمرقند و قرطبه و بغداد و نیشابور و جامع دمشق و دیگر نقاط گزارشگر وحدت ساختار و وظایف مدرسه و مسجدند. همین فکر و مفهوم وحدت در اماکن دیگر از قبیل رصدخانه ها و بیمارستانها (که در عین حال مدرسه طب نیز بوده اند) وجود دارد. در خارج از دنیای اسلام نیز دانشکده های پزشکی عمده مانند «سالرن» (در سیسیل) و بولونی و مونیلیه، با تقلید از دانشکده ها و مدارس طب اسلامی و تحت تأثیر تعلیمات آنها ایجاد شده اند. دانشگاه های اروپایی نیز مانند پاریس و اکسفرد با دو تا سه قرن تأخیر بر اساس مدل دانشگاه های مسلمانان ایجاد گردیده اند.

به طور خلاصه آنچه مربوط به علم اسلامی است نباید به پیروی از مورخان کنونی علوم به عنوان باستان شناسی علوم تلقی شود. راستی را بخواهیم این علوم حاوی بینش و حکمتی هستند که تنها به گذشته تعلق ندارند، بلکه راه و رسمشان می تواند روشنگر راه آینده علوم باشد. پیشنهاد ما این است که در این بحث علوم اسلامی را فقط از آن جهت که

امور واقع تاریخی هستند و به کرسی تحقق نشسته اند مورد توجه قرار ندهیم، بلکه درباره روح و جانمایه آنها نیز به جد و با دقت بیندیشیم. این طرز تلقی و دریافت یاریگر ما خواهد بود تا از علم گرایی این عصر کناره بگیریم. این علم گرایی علم و حکمت را از هم جدا ساخته است، و علم را از ساحت و میدان اصلی اش که تربیت و شکوفایی آدمی و اعتلاء و ارتقاء وی در عرصه انسانی و ملکوتی می باشد، دور کرده است. علم گرایی با انحصار طلبی و اطلاق خود هر امری، جز مؤثر بودن را نفی و هر ارزشی را جز قدرت و رشد و توسعه کمی اقتصادی رد می کند.

باری در چشم انداز علوم مسلمانان، ریاضیات گذرگاه میان امر محسوس و امر معقول و معبر عالم صیوررت و عالم ابدیت و سرمدیت است. در همه علوم و فنون (از معماری گرفته تا موسیقی)، هندسه و روابط ریاضی حاکم اند و بدین ترتیب ریاضیات راه علوم و فنون را به جانب وحدانیت هموار می سازد.

نجوم نیز عنان بر عنان اهداف نهایی مورد جستجوی اسلامی پیش رفته است. منجمان آن دوره معتقد بودند که انسان به یاری علم نجوم به دلیل وحدانیت خداوند دست می یابد و به حکمت آثار وی معرفت پیدا می کند.

این علم برخلاف آنچه در یونان بوده، نزد مسلمانان جنبه تجربی و ترصدی داشته است. مأمون در بغداد رصدخانه ای بنیاد نهاد. در قرن هفتم هجری نیز رصدخانه مراغه ساخته شد. این رصدخانه زیر نظر خواجه نصیرالدین طوسی اداره می شد و نخستین نمونه از رصدخانه هایی است که رصد و محاسبه را تلفیق کرده اند. رصدخانه سمرقند هم که «الغریک» با توجه به مدل رصدخانه مراغه ساخته بود سال شمسی را با ۱۴ ثانیه اختلاف، در مقایسه با محاسبات کنونی، اندازه گیری کرده است.

یادآوری این مطلب بجاست که خصوصیت اساسی طب مسلمانان و نحوه برخورد این رشته، با مسائل پزشکی ناشی از بینش اسلامی از جهان است. طب مسلمانان، یکی از پراج ترین شاخه های علوم است و برخلاف طب جالینوسی که جنبه نظری داشته، بر اساس روشهای تجربی بنا گردیده است. یعنی تعلیم طب بر مشاهده و طرز عمل بالینی استوار شده است. مبنای این روشها در طب نیز توجه دانشمندان مسلمان به مفهوم وحدت

است، در واقع وحدت در این رشته آشکارا تحقق عینی خارجی و مستقیم پیدا کرده است. وحدت سازواره زنده در ضمن وابستگی اجزاء و کل سازواره به یکدیگر، وحدت میان موجود زنده با محیط و با مجموعه جهان و همچنین، وحدت روح و جسم (نفس و بدن) که مقدمه‌ای برای بحث‌های مربوط به پسیکوسوماتیک است. بدین ترتیب مفاهیم تعادل و هماهنگی که در اسلام از جمله مفاهیم اصلی و مرکزی هستند در نظریه و عمل پزشکی در مرتبه اول از اهمیت واقع می‌شود.

این نظریه طبی که با متافیزیک و جهان‌شناسی و فلسفه اسلامی مرتبط است، آدمی را به مثابه عالم صغیر تلقی می‌کند که کلیه درجات و مراتب وجود را در خود خلاصه کرده است، و این نظریه با همه ابعاد خود کاملاً با عمل مرتبط است. از این روست که تعلیمات پزشکی در بیمارستان انجام می‌یافته است. توجه نظریه مذکور بیشتر معطوف به جانب پیشگیری است. غسل‌ها و شستشوی مکرر و نظافت بدن، پرهیز از الکل و نیز روزه‌داری موجب شده است که ابومروان بن زهر نخستین اثر علمی را در خصوص رژیم غذایی در اندلس (قرن پنجم) بنویسد. در اواسط قرن دوم هجری طب اسلامی تمامی میراث گذشته را گردآوری کرده بود و در پایان قرن سوم هجری طبای هند و ایران و مصر در جندی‌شاپور گرد آمده بودند. در اروپا، کلیسای مسیحی مانع بسط و توسعه طب بود. سال ۱۲۱۵ (۵۹۰ هجری) پاپ اینوسان در شورای لاتران اعلام کرد که:

«اطباء حق ندارند مریضی را که قبلاً اعتراف نکرده است معالجه نمایند» با توجه به این طرز تفکر دانشکده طب پاریس در ۶۰۰ سال پیش تنها یک اثر طبی در اختیار داشت. این اثر هم خلاصه‌ای از تمامی علم پزشکی جهان از عصر عتیق تا سال ۹۲۵ میلادی (۳۰۰ هجری) بود. طرفه آنکه این کتاب هم از آن رازی طبیب مسلمان است.

دائرة المعارف پزشکی رازی اثری علمی است که مدت ده قرن از سندیت برخوردار بوده است. رساله رازی در مورد آبله و سرخک، که در آغاز قرن دهم میلادی نوشته شده از سال ۱۴۹۸ تا ۱۸۶۶ چهار بار به چاپ رسیده است. آثار رازی که در سال ۱۲۷۹ توسط «فاراگوت» به لاتین ترجمه شد تا زمان کلود برنارد، یعنی در حدود هزار سال راهنمای پزشکی تمامی غرب بود.

تأثیر ابن سینا از رازی هم فراتر رفته است. قانون طب ابن سینا، که «ژراردو کرومون» ترجمه کرده است، در رنسانس دائرةالمعارف بزرگ طب تلقی می‌شده و صراحت و روشنی طبقه‌بندی امراض و مطالعه نظام یافته علائم آنها زبانه زد بوده و برخی از روشهای تشخیص بالینی (دیاگنوستیک) وی مدت هشت قرن جنبه کلاسی داشته است.

ابن هیثم که در مغرب زمین شهرت فراوان دارد در حدود سال ۳۴۰ متولد شده است. وی ریاضی‌دان و منجم و مهندس بود و مطالعات مربوط به اپتیک وی راه علوم تجربی را هموار ساخت. ابن هیثم به عنوان چشم پزشک نخستین توصیف تشریحی دقیق را از چشم به انجام رسانده است.

ابن سینا اثر روان بر تن را در معالجات به حساب می‌آورد و می‌نویسد: «باید توجه کنیم که یکی از بهترین معالجات و مؤثرترین آنها افزایش و تقویت قوای دماغی و روانی بیمار و تشویق و تشجیع وی بر مبارزه با بیماری و ایجاد محیطی مطبوع در اطراف اوست. باید برای وی موسیقی دل‌انگیزی نواخت و او را با اشخاصی که دوست می‌دارد، در تماس قرار داد».

طبیعی‌دانهای بزرگ قرون وسطای اروپا نیز وامدار آثار مسلمانان هستند. در دانشگاه پاریس «روژه باکون» (۱۲۹۴-۱۲۱۴) آثار دانشمندان مسلمان را تدریس و تفسیر می‌کرد. بدین ترتیب این دانشگاه خود را از زیر بار نظریه پردازی‌های اسکولاستیک آزاد ساخت. روژه باکون تربیت شده دانشگاههای اسلامی اسپانیاست. وی در قسمتی از اثر مهم خود، که او را در غرب به عنوان پیشگام روش تجربی و علم جدید مشهور ساخته است، کتاب مناظر و مریای ابن هیثم را رونویسی کرده است.

به هر حال یادآوری این نکات از آن رو بایسته است که معلوم شود غرب یکسره از علم یونانی به علم جدید نرسیده است و علوم مسلمانان نیز با دریافت و تلقی خاص از عالم موفق شده است، آثار قابل توجه و عمیق و دقیقی را عرضه کند.

بنابر این اگر این مطلب نادرست را به کناری بنهیم که اروپا مرکز عالم و تمامی تاریخ بشریت است باید بپذیریم که از قرن هفتم تا قرن چهاردهم میلادی نه تنها بشر از فعالیت نایستاده است، بلکه یکی از درخشانترین تمدنهای تاریخ یعنی تمدن اسلامی را به وجود

آورده و علم را شکوفا و دامنه‌اش را گسترده ساخته است. تمدن اسلامی، گذشته را بارور و راه آینده را هموار کرده است و از طریق اسپانیا و سیسیل، تمدنی را که پرچمدار آن بوده به غرب انتقال داده است.

در دیدگاه مسلمانان، علم و فن برای پاسخگویی به اهداف و غایاتی برتر به خدمت گرفته می‌شوند، و بنابراین همانند سنت غربی پس از رنسانس، فقط به خود نمی‌اندیشند و علم برای علم و فن برای فن تلقی نمی‌شوند.

بیماری تمدن غربی که «نوگرایی» خوانده می‌شود، موجب وارونه کردن رابطه میان وسایل و اهداف است. در نظرگاه غربی وسایل خود به صورت هدف درآمده‌اند. علم و فناوری با محیط زیست تطابق و توافق و دمسازی ندارند و در خدمت آدمی نیستند. به عکس، انسان و محیط زیست اطراف اوست که تابع بسط و توسعه کمی و سرخودی هستند که علوم و فنون را در خود هضم می‌کند و نابود می‌سازد.

نتیجه این وارونه ساختن رابطه آن است که دو قرن پس از انقلاب صنعتی که پیامبران دروغین آن، شکوفایی نامحدود انسان را به عنوان دستاورد این انقلاب نوید می‌دادند، حداقل نیمی از جمعیت دنیا برای زنده ماندن و بدست آوردن حداقل غذا سخت گرفتارند در سال ۱۹۸۰ دست کم پنجاه میلیون آدمیزاده در دنیای سوم از گرسنگی مرده‌اند.

آیا برای برنامه «رشد و توسعه کمی» غرب حکم محکومیتی واضح‌تر از این می‌توان صادر کرد. غربی که علوم و فنونش هیچیک از مسائل حیاتی کره خاک را حل و فصل نکرده است. کار جستجوی کمیت، اداره معطوف به قدرت، و اداره معطوف به رشد کمی و فردگرایی به ورشکستگی کشیده است. و هیچ تمدنی را نمی‌توان بر این اساس بنیان نهاد. علم و فن در آینده باید به صورت وسایل و ابزاری نیرومند در خدمت اهداف انسانی و نه حیوانی و ماشینی باشند. اگر «علم»، یعنی سازماندهی وسایل از حکمت، یعنی تفکر و تأمل و تدبیر در مورد اهداف و غایات، جدا باشد، ویرانگر اصل و ذات انسان خواهد بود. از این روست که مادر این بحث اهمیت سهم و اثر اکتشافات علوم مسلمانان را به عنوان «پیشگام» علوم غربی کمتر از اهمیت خصوصیات این علوم در زمینه تبعیت وسایل انسانی از اهداف الهی می‌دانیم.

در واقع مسلمانان به مدد ایمان و اعتقاد خود، و در درجهٔ اول با به کرسی نشاندن بی‌قید و شرط امر متعال، بیشترین خدمت را به علم جهانی کرده‌اند. از نظر گاه علوم این مطلب بدان معنی است که علوم و فنون را باید تحت حکومت اهداف و غایاتی برتر و فراتر از مسألهٔ رشد کمی و قدرت قرار داد. همچنین این مطلب بدان معنی است که می‌توان از عقل بشری به گونه‌ای دیگر استفاده کرد و آن را به کار گرفت. در نظر گاه تمدنی امروز غرب، عقل از يك علت به علت دیگر و از آنجا نهایتاً به معلول می‌رسد. اما راه دیگری فراروی عقل قرار دارد، بدین معنی که عقل می‌تواند از يك هدف و غایت به جانب هدف و غایت دیگر فرارود و نهایتاً از غایت ادنی به غایت اعلیٰ برسد. در این زمینه عقل بشری آنکه بتواند به پایان خط برسد، در مسیر خویش همواره وحدت اعلائی را مدنظر خواهد داشت، که به همهٔ امور عالم معنا می‌بخشد.



بخش دوم

در سفر و حضر

با

فرهنگ و هنر و آثار تمدنی

در حضر

- ۱- سنگ و خشت، یا باغ بهشت
- ۲- جام جهان بین
- ۳- سینمای کودک و نوجوان
- ۴- صفای دل در صفای خط
- ۵- چیست به گیتی به از این کیمیا
- ۶- این همه نقش عجب

در سفر

- ۱- سه رابطه انسان: با طبیعت، با انسان، با
ماوراء طبیعت
- ۲- تمدن مشترك، علم و آینده آن
- ۳- ایران شناسی در روزگار ما
- ۴- زبان و ادب فارسی
- ۵- بادوستان و یاران

در حضر

سنگ و خشت یا باغ بهشت

برگزاری سمینار سیاست‌های توسعه مسکن در ایران همزمان با هفته جهانی اسکان بشر، این فرصت را برای استادان معمار و شهرساز فراهم آورده است که در خصوص امور مربوط به مسکن در ایران به طرح مسائل و تبادل نظر بپردازند. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران داشتن مسکن متناسب با نیاز را حق هر فرد و خانواده ایرانی می‌شناسد و در برنامه دوم توسعه اقتصادی اجتماعی فرهنگی، ساخت نزدیک به سه میلیون واحد مسکن پیش‌بینی گردیده و در تبصره‌های بودجه سالهای اخیر برای «بهسازی مسکن روستایی» روشهای اجرایی اندیشیده شده است.

توسعه شهرها و مهاجرت‌های نسبتاً قابل توجه از روستا به شهر در سالهای قبل و بعد از پیروزی انقلاب و کند شدن آهنگ آن در سالهای اخیر و حتی فرایند بازگشت به روستا در برخی از موارد، مسائل مهم مربوط به انبوه‌سازی، مسکن‌های اجتماعی و حمایتی و به طور کلی الگوی مصرف، و نیز نکته‌های عمده و اساسی فرهنگی، تمدنی قابل طرح در معماری و ارتباط همه این مسائل با مسئله شهرسازی و شهرهای اقماری و شهرکها، بخشی از مسائل بنیادی و عمده‌ای هستند که باید در بحث مربوط به مسکن مورد بررسی و تحقیق

قرار گیرند و برنامه‌ای جامع، هماهنگ و قابل اجرا را عرضه کنند.

در این گفتار ما به اهمیت مسکن در زندگی بشر و آثار عمده آن در کلیه جوانب و جنبه‌های زندگی نمی‌پردازیم؛ غذا، پوشاک، مسکن و بهداشت و فرهنگ از جمله نیازهای ضروری و ابتدایی بشرند و بنابراین مدیران جامعه و راستی را بخواهیم کل جامعه در طول تاریخ در گیر آن بوده‌اند و برای بهبود وضع آنها همواره تلاش کرده‌اند.

از دیرباز، خانه یا مسکن کوچکترین عنصر کالبدی شهر تلقی شده است و در زمان ما نیز همین دریافت، با توسعه این مفهوم به روستا باید مدنظر و توجه باشد. بنابراین، پرداختن به مسأله مسکن و بخصوص توسعه آن نباید و نمی‌تواند از مفهوم و مقوله شهر و شهرسازی و احداث و ایجاد شهرکها و شهر جدید و یا بهسازی، نوسازی و دخل و تصرف در شهر قدیم جدا باشد و به طور مجزا از آن مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

با توجه به دستاوردهای علمی دهه‌های اخیر، دو مسأله مسکن و شهرسازی را از مسائل کلی و عمومی و در عین حال عمده زیست محیطی نیز نمی‌توان جدا کرد و این همه باید در يك طرح جامع و کلی ملاحظه شوند.

مسکن به عنوان يك عنصر مستقل از لحاظ عملکرد درونی و نیز به عنوان يك عنصر کالبدی از مجموعه عناصر شهر و با توجه به عملکرد بیرونی یا خارجی خود می‌تواند و باید مورد توجه و بحث و بررسی قرار گیرد. و بنابراین معماری آن با عنایت به عملکرد درونی و بیرونی خود دو وجه متمایز و در عین حال مرتبط با یکدیگر را مطرح می‌کند. همچنین بخشی از عملکرد درونی مسکن که به برخی از مسائل رفاهی مربوط می‌شود بدون ارتباط آن با شهر یا سطح مناسبی را نمی‌یابد زیرا شهر است که پاسخگوی این بخش از نیازهای درونی مسکن است.

با توجه به آنچه گذشت ما در این گفتار، بی آنکه تقسیم‌بندی قاطعی را پیگیری کنیم درباره دو بحث عمده، مسکن با لحاظ عملکرد درونی و مسکن با توجه به ارتباط آن با شهر و در نتیجه شهرسازی، به یادآوری چند نکته می‌پردازیم:

۱- «مسکن» محل سکون و آرامش و آسایش فرد و خانواده اوست؛ محیطی است که افراد وابسته به يك خانواده فارغ از برخی دغدغه‌ها و نظارت‌های اجتماعی بخشی از ساعت‌های زندگی خود را در آن می‌گذرانند و به امور خصوصی تر و عاطفی زندگی خود در

برابر جنبه‌های عمومی و صرفاً عقلانی سروسامان می‌دهند و کمتر در قید و بند پوشش خاص اجتماع یا بیرون از خانه هستند و برخی از آداب و رسوم اجتماعی را هم، بی آنکه از دائرة اجتماعی بودن خارج شوند، کنار می‌گذارند. در عین حال مسکن نه تنها با اجتماع جامعه کنونی و مقررات و باید و نبایدهای آن، بلکه با فرهنگ و تمدن و به طور کلی هویت مذهبی، اعتقادی و ملی و تاریخی جامعه که فرد جزئی از آن است ارتباط نزدیک دارد، یعنی هر يك از باید و نبایدهایی که بنا به اقتضای ذاتی خود در درون خانه حضور دارند و یا با اجازه صاحب خانه به درون خانه وارد می‌شوند و یا بنا به مقتضیات شهری و همسایگی نفوذ می‌کنند، موجود ارتباط دائمی یا موقت جامعه با درون خانه و اهالی آن می‌شوند. بنابراین مسکن باید به گونه‌ای طراحی شده باشد که حضور این باید و نبایدها در عین فعالیت، به آسایش و آرامش اهالی خلل وارد نسازد. یعنی در واقع اهالی خانه بتوانند با این نبایدها و نبایدها به گونه‌ای همزیستی داشته باشند که راحتی‌شان نیز تأمین باشد. همچنین برخی از شیوه‌های رفتار و چگونگی زندگی در خانه که جزئی از فرهنگ يك قوم است، در طول تاریخ و در زمان مانی نیز همچنان پابرجا و فعال است، و مسکن باید پاسخگوی این شیوه‌های رفتار به گونه‌ای ضابطه‌مند باشد و اهالی خانه را به هنگام عمل دچار مشکل نسازد.

مسکنی که ما در اینجا به عنوان الگوی کلی و پاسخگوی نیازهای یادشده در گذشته مطرح می‌کنیم مسکن مردم با درآمد متوسط و یا اندکی کمتر از متوسط است که در سی و چهار سال پیش هنوز در تهران و برخی از شهرهای بسیار بزرگ به طور چشمگیر وجود داشت و هم اکنون در شهرهای متوسط کم و بیش وجود دارد و شهرهای کوچک نیز از آن خالی نیست. این مسکن که با توسعه خانواده، در خدمت خانواده گسترده و یا دو خانواده نزدیک و آشنای با هم قرار داشت و قرار دارد، دارای برخی از آسایش‌ها و آرامش‌هایی است که آبار تمانهای امروزی از آن محرومند. این مسکن پاسخگوی مسائل عمده مذهبی، فرهنگی، اعتقادی، تمدنی از قبیل اشراف به خانه همسایه، رعایت ضوابط محرم و نامحرم - به گونه‌ای که دشواری کمتری برای زنان ایجاد کند - استفاده بهینه از فضاهای موجود، سهولت بیشتر در طبخ غذا، بخصوص غذاهای ایرانی، رعایت بهتر مسائل بهداشتی، امکان داشتن فضای سبز اختصاصی هر چند به مقدار کم، بهره‌وری از سایه و آفتاب در تابستان و

زمستان، استفاده از فضای باز برای خواب در ایام بهار و تابستان، بوده و هست اما بیشتر یا تمامی این مسائل در مسکن‌های کوچک امروزی ساخته شده با ضوابط کنونی و نیز در آپارتمانهای فعلی، هر چند وسیع، بی پاسخ می ماند.

مسأله اشرف، از معضلات معماری چند دهه اخیر هم در ساختمانهای تك واحدی و یکی دو طبقه و هم در آپارتمانهای موجود در بر جها و نیمه بر جهاست. موضوع داخل و خارج بودن، در ساختمانهای حیاط دار، بخصوص در ساختمانهای شمالی و نیز در آپارتمانها تقریباً حل ناشدنی است. هر کس وارد هال خانه ای می شود عملاً همه خانه را زیر نظر دارد و از تمامی اعمال ساکنان خانه کم و بیش آگاه می شود. اختصاص برخی از اتاقها به خواب عملاً استفاده از آنها را تقریباً غیر ممکن می سازد و کارپذیری از میهمانان زن و مرد را در صورتی که تمایل به تفکیک باشد، دشوار می نماید. آشپزخانه باز عملاً مدیره خانه را هم از جهت راحت بودن هنگام کار در تنگنا قرار می دهد و او و دستیارانش را به رعایت پوشش سنگین و امی دارد و هم میهمانان را که در اتاق پذیرایی کنار آشپزخانه قرار دارند آسوده نمی گذارد.

صدای ریزش آب و سیفونهای خانه ها و سرو صدای خانه های مجاور و مرتبه بالاتر مسلماً، راحتی و آسایشی را که از خانه طلب می شود، به هیچیک از ساکنان خانه ارزانی نمی کند. فضای سبز و سایه و آفتاب و بهره وری از بهار خواب و حیاط و پشت بام و صبحانه در هوای آزاد، همزمان با طلوع آفتاب و گردهم آمدن در خنکای غروب و اول شب در کنار حوض و از این قسم امور وجود ندارد. در واقع معماری کنونی آنها را به صورت تجملی و هوسبازانه در آورده و تحمیل کرده است.

در این زمینه از آنچه صرفاً جنبه عافیت طلبی دارد می توان صرف نظر کرد اما بخشی از این نکات به امور مذهبی و اعتقادی مربوط می شود که چون صرف نظر کردن از آنها ممکن نیست عملاً، آسودگی خیال و آرامش را از ساکنان خانه می گیرد و اندك اندك آنها را به مردم گریزی و حذف رفت و آمدها و تنگ کردن حلقه روابط عاطفی می کشاند و یا در برخی از موارد، و با دریغ و افسوس، گروهی از مردم را به بی مبالاتی و کم توجهی به ضوابط اخلاقی و اعتقادی سوق می دهد. بخش دیگر نیز که مربوط به آسایش و آرامش مطلوب در مسکن و ایجاد ارتباط خانوادگی است، بر اثر استفاده نکردن بهینه از فضاها از یکسو و

سروصداها و اشرافها و دخالت‌های عمدی و غیر عمدی همسایگان در امور شخصی اهالی خانه، از سوی دیگر کاملاً مختل می‌شود و تنش‌ها و عصبانیت‌ها و آشفتگی‌های خارج خانه که بنا به تعریف باید با ورود به محل امن و آسایش خانه تخفیف بیابند و به آرامش بگرایند، عملاً تشدید می‌شوند و در نتیجه نه تنها اهل خانه که جامعه روز به روز عصبی‌تر و متشنج‌تر می‌گردد.

قصد ما بر این نیست که از آنچه گفته شد نتیجه گرفته شود که بدون قید و شرط باید به معماری گذشته بازگشت و به ایجاد خانه‌هایی دست یازید که دارای هشتی و اتاقهای هفت دری و پنج دری و سه دری و زاویه و حیاط متوسط با حوض وسط آن و نیز زیرزمین و حوضخانه و آشپزخانه و حمام و دیگر بخش‌های بهداشتی در کنج حیاط و یازیرزمین و احتمالاً بیرونی و اندرونی هستند. این کار مسلماً در شهرهای بزرگ و متوسط عملی نیست. اما آنچه این بحث در صدد مطرح کردن آن می‌باشد، این است که:

اولاً- برای ساختمانهایی که در شهرهای بزرگ ساخته می‌شوند اعم از كوچك و متوسط و بزرگ، راههایی اندیشیده شود که مسائلی را که باز گفته شد خصوصاً دو بخش مسائل مذهبی- فرهنگی و مسائل مربوط به آرامش و آسایش را، نه در بحث‌های فنی و روی کاغذ بلکه در عمل، تا آنجا که ممکن است حل و فصل کنند. قطعاً آشپزخانه باز و اتاق پذیرایی مشرف بر کل خانه، مسأله اشراف را در داخل خانه حل نمی‌کند. و می‌دانیم که این مسأله را با آسانی می‌توان حل کرد. برای مسائل دیگر هم باید فکری کرد. این سؤال هنوز بجاست که آیا در همین شهرهای بزرگ و برای ساختمانهای متوسط نمی‌توان حیاط مرکزی با وظایفی کم و بیش نظیر گذشته طراحی کرد؟

ثانیاً- در شهرهای كوچك و متوسط تا آنجا که ممکن است باید از تبدیل طراحی ساخت خانه‌هایی که پاسخگوی دو نکته عمده مورد نظر یعنی مسائل فرهنگی- مذهبی و مسائل مربوط به آرامش و آسایش اند، به خانه‌هایی که اهالی خانه را در این زمینه با مشکل روبرو می‌کنند، پرهیز کرد.

ثالثاً- بهسازی و نوسازی در روستاها، با توجه به فضای کافی باید به گونه‌ای باشد که خطوط اصلی معماری گذشته را احیاء کند و در تبدیل خانه‌های روستایی به خانه‌های

جدید، تقلید از کارهای دهه‌های اخیر راهنما و الگو قرار نگیرد. روستاها و بخش‌های ما که به شهر تبدیل می‌شوند، در اثر افزایش درآمد روستائیان آمادگی بهسازی و نوسازی را پیدا می‌کنند و ایجاد فضاهای اداری و اجتماعی و خدماتی از یکسو و ساختن مسکن‌های جدید از سوی دیگر از مقتضیات شهر و شهرستان شدن دهستانها و بخش‌هاست. از این فرصت باید استفاده کرد و با مطالعه دقیق نیازهای روستایی - که به دلیل موقعیت محل و مشاغل کشاورزی و دامپروری - هر چند صنعتی، همچنان پابرجاست، و نیز با توجه به فرهنگ و اعتقادات مردم، معماری منطبق با این نیازها را عرضه کرد. در این طراحی مجدداً می‌توان و باید به خصوصیات و مقتضیات اقلیمی ایران، گرما و سرما و کویری بودن و کوهستانی بودن و... توجه کرد و نظیر گذشته به این مقتضیات از طریق معماری بخوبی و با هوشمندی پاسخ گفت و بدین‌سان بار دیگر جان‌مایه معماری کهن ایران را زنده کرد. شاید یکی از راههای بازگشت به شهرهای کوچک و روستاها را بتوان در این روش کار جستجو کرد و پاسخ‌هایی در خور و بیش از حد انتظار دریافت نمود.

در مسکن‌های کوچک شهری، در مواردی که فرض داشتن اتاق خواب و استفاده از تخت‌خواب و اتاق پذیرایی و استفاده از صندلی وجود دارد، چرا نباید راه‌حلی‌هایی را به گونه‌ای سامانمند و نظام‌یافته و فراگیر جستجو کرد که اتاق خواب، نظیر گذشته به هنگام روز اتاق نشیمن و پذیرایی و به هنگام شب اتاق خواب و استراحت باشد. در این صورت باید در اندیشه طراحی اتاقها به گونه‌ای بود که جای تخت‌خوابهایی که در دیوار قرار می‌گیرند پیش‌بینی شود و نیز مبل‌های قابل تبدیل به تخت‌خواب و همچنین مبل‌ها و صندلی‌های تاشو طراحی شوند، البته در همه این موارد باید در طراحی‌ها و ساخت‌ها با دوام بودن آنها مهمترین مسأله تلقی شود و کیفیت این قبیل وسایل همانند تخت‌خوابها، مبل‌ها و صندلی‌ها عادی و شاید بهتر از آنها باشد.

نکته دیگری که در مسکن‌های کوچک و متوسط باید آنها را، هم در آپارتمانها و هم در خانه‌های کوچک حل کرد مسأله چند مرکز تجمع است که مهمترین آنها برای مجتمع‌های آپارتمانی که مخصوص فرهنگیان است، تالار مطالعه و کتابخانه و نیز دو تالار یا اتاق بزرگ در همکف برای مطالعه و مشق شب و کارهای فوق برنامه دانش‌آموزان خانواده‌های ساکن

در این آپارتمانهاست. برای مجتمع‌های آپارتمانی که سایر قشرها در آن ساکن هستند، اگر از تالار مطالعه و کتابخانه بتوان صرف نظر کرد نمی‌توان از دو تالار مطالعه و مشق شب دانش‌آموزان چشم پوشید. در واقع با توجه به محدود بودن فضای هر آپارتمان می‌توان مسأله مطالعه و کتابخانه فرهنگیان را به صورت ایجاد یک کتابخانه و تالار مطالعه برای آنها در خارج از آپارتمان و نیز مشکل دانش‌آموزان هر خانواده را با ایجاد این دو تالار (برای دختران و پسران) حل کرد و احتمالاً با تعیین سرپرست برای هر تالار از میان ساکنان مجتمع و یا خارج از مجتمع به بازدهی بیشتر این طرح افزود. در کنار هر بیست یا سی واحد کوچک نیز شاید ایجاد دو تالاری که بدانها اشاره شد مناسب باشد. با یادآوری لزوم محکم ساختن و با دوام بودن ساختمانها و پرهیز از خراب کردن بی‌جهت آنها، یعنی تنها به قصد سودجویی، به هماهنگی میان برنامه‌ریزی مسکن و طراحی شهر می‌رسیم. در واقع چون مسکن کوچکترین عنصر کالبدی شهر است، در چگونگی شکل یافتن بافت شهر، مهمترین و مؤثرترین عامل است و البته این اثر دوسویه است یعنی چگونگی بافت شهر نیز در ساختن و پدید آوردن مسکن‌های جدید تأثیر می‌گذارد.

۲- از این مرحله به بعد ما از محیط درونی مسکن به محیط بیرونی، یعنی کوچه و کوی و خیابان و بازار یا می‌گذاریم و با فضاهای عمومی، یعنی میدانها، بازارچه‌ها، باغچه‌ها، باغهای شهری و بوستانها و مسجدها، تکیه‌ها و حسینیه‌ها، فرهنگسراها، سینماها و تئاترها و دیگر اماکن و مراکز فرهنگی، اداری، اجتماعی و خدماتی روبرو می‌شویم. روشن است که همگی اینها با مسکن فردی رابطه دارند و در بسیاری از موارد نیز این رابطه عمده و سرنوشت ساز است. بدین ترتیب است که برنامه‌ریزی مسکن با طراحی محیط بیرونی مسکن یعنی با طراحی شهر به معنی کامل و جامع الاطراف آن پیوند دارد و در نتیجه باید به طور همزمان مورد توجه و تدوین قرار گیرد.

اگر شهرها نظیر گذشته به گونه‌ای طراحی شوند که در هر کوچه و پس کوچه آن نظارت اجتماعی فعال باشد، بسیاری از ناهنجاریهای شهرهای بزرگ کنونی برطرف می‌شود. مراکز اعتقادی و مذهبی باید در شهر فعال باشند، همچنین باید مراکزی ایجاد گردند که اوقات فراغت جوانان را به بهترین وجه و با بهره‌وری مطلوب پر کنند. اگر ایجاد

شهر یا توسعه شهر اندیشیده باشد، طراح، پیشنهاد خود را به گونه‌ای عرضه خواهد کرد که در عین عملی بودن، از توسعه ناخواسته و نامطلوب آن در آینده، به صورت عینی و خارجی جلوگیری کند. ایجاد فضای سبز مترکم اطراف هر شهر که در طول چند سال باید بشدت از آن مراقبت شود، همراه با تهیه مقدمات اجرایی احداث یا توسعه شهر باید مد نظر قرار گیرد. و در درون شهر نیز از ساخت و سازهایی که مطابق اصول و ضوابط نیست باید بشدت جلوگیری شود. در واقع درست است که داشتن مسکن حق فرد فرد ایرانیان است اما وجود شهری هم که بتواند خدمات خود را به فرد فرد ساکنان آن بدهد و امنیت، سلامت، رفاه و آسایش آنها را تأمین کند و از دارایی مردم در جامعه حمایت و حفاظت کند، از حقوق مردم است و ساخت و سازهای نابسامان همه این حقوق را پایمال می‌کنند.

ساختمانهای اداری، اجتماعی، فرهنگی باید از دوام و استحکام کافی برخوردار باشند و در نقطه‌های عمده و مهمی که پاسخگوی نیازهای عمومی و نظارت اجتماعی است ساخته شوند و پراکندگی مطلوبی نیز داشته باشند، توجه به ساخت و ساختار شهرهای عمده اسلامی از گذشته دور تا یکی دوسده اخیر، راهنمای بسیار با ارزشی در این زمینه است.

نکته مهمی که در خصوص شهرسازی و توسعه شهرهای ایران باید مورد توجه جدی قرار گیرد، بافت قدیم شهرهای موجود ایران است. این بافت هم از لحاظ طراحی شهری و هم از جهت وجود خانه‌هایی با معماریهایی قابل توجه از دوره‌های مختلف، اهمیت دارند. نگهداری آنها و از میان بردنشان هر دو دارای اهمیت‌اند. اگر به این نتیجه برسیم که بافت شهری قدیم از آن رو باید نگهداری شود که گزارشگر تاریخ چند قرن و هویت فرهنگی و ملی و در بسیاری از موارد اعتقادی ماست و بسیاری از خانه‌ها و عمارتهایش، نشاندهنده ذوق و هنر و ظرافت‌های روح ایرانی و توجه به مبانی اعتقاد و ایمانی اوست، این سؤال بلافاصله مطرح می‌شود که حفظ این بافت چگونه و به چه ترتیب باید صورت گیرد؛ و آیا حفظ بافت و نگهداری مسکن‌های آن و یا حداقل مسکن‌های عمده و بالورزش آن، در بازپیرایی آن خلاصه می‌شود و یا مقولات مرمت و بهسازی و بازسازی و نوسازی را هم در بر می‌گیرد و اگر همه یا برخی از این مقولات را شامل می‌شود، این کار با چه

سرمایه‌ای و توسط کدام بخش - خصوصی یا دولتی - باید انجام پذیرد.

در واقع ما در بافت قدیم شهرها با سه نوع یا سه دسته بافت روبرو هستیم:

اول - بافت کهنی که به مرور زمان در چند دهه اخیر، کم و بیش به صورت متروک درآمده است، یعنی ساکنان آن، محل را ترک کرده و خانه‌ها و اماکن عمومی را عملاً به خدمات فرعی، از قبیل انبار و محل دفع زائده‌های ساختمانی و یا مسکن مردم مهاجر و آواره سپرده‌اند. دوم - بافت قدیمی و فرسوده‌ای که به علت فرسودگی و ندادن پاسخ کافی به نیازها از شور و نشاط افتاده و برخی از ساکنان محل و بخصوص جواترهای خانواده‌های بزرگ، آن را ترک کرده‌اند. در نتیجه بافت مذکور در عین آنکه همچنان بر جای ایستاده است اما از درون احساس ناتوانی می‌کند و خدمت کافی را به ساکنان خود عرضه نمی‌نماید.

سوم - بافت کهنی که نه تنها ایستاده است، بلکه ساختار و استخوان‌بندی استوار و محکمی دارد و هر چند از همه خدمات امروزی کاملاً استفاده نمی‌کند، اما از همه آنها نیز بی‌بهره نیست و کوشش می‌کند - و گهگاه با تخریب بی‌دلیل یا با دلیل بافت - که از بقیه خدمات نیز بهره بگیرد.

بر خلاف برخی از موضع‌گیرها که با استدلال نیز همراه نیست به نظر ما در باره بافت‌های قدیم شهری هنوز طرحی روشن و مبتنی بر اصول و ضوابط شهرسازی و مباحث جامعه‌شناختی ارائه نشده است و بیان این مطلب که از بافت‌های قدیم باید صرف نظر کرد، از لحاظ فرهنگی و اجتماعی و نیز از جنبه و جهت اقتصادی و فنی درست نیست.

بافت‌های قدیم، گوشه قابل توجهی از میراث تاریخی و فرهنگی ما و گزارشگر بخشی از هویت ملی ما هستند و بآسانی نمی‌توان از آنها چشم پوشید. حتی از بافت‌های نوع اول که به صورت متروک و انبار مانند و آواره نشین درآمده‌اند بآسانی نمی‌توان دست کشید و در بافت‌های نوع دوم که فرسوده و کم شور و نشاط هستند نمی‌توان از بازگرداندن شور و نشاط ناامید بود. تجربه بازسازی بخشی از محله فهادان و بسیاری دیگر از خانه‌های قدیمی در یزد، مرمت و نوسازی در بافت قدیم شیراز و شروع به بازسازی خانه‌های عامریها و نیز بازسازی خانه طباطبائی‌ها و برخی دیگر از خانه‌ها در کاشان، مرمت خانه همائی در اصفهان و برخی از خانه‌ها در تهران و یا تغییر برخی از کاربرها در کرمان نشان می‌دهند که

می‌توان کارهای عمده و بالارزشی از لحاظ معماری در بافت‌های قدیمی نوع اول و نوع دوم به انجام رساند که سرنوشت محله‌ها و بافت‌ها را نه تنها در بخش فرسوده و آسیب دیده دگرگون می‌سازد، بلکه حرکت قابل توجهی را از لحاظ معماری با در نظر گرفتن اصول و مبانی گذشته موجب می‌شود. آثار این جریان را که با توجه به برخی از بهسازیها و نوسازیها پدید آمده است، می‌توان در کاشان ملاحظه کرد.

به هر حال می‌توان گفت که نادیده گرفتن این خط‌مشی زیان‌بار است و به عکس بازپیرایی و در صورت لزوم بازسازی بافت‌ها و بویژه خانه‌های قدیمی در این بافت‌ها و حتی نوسازی آنها بر مبنای اصول ابتدایی و اصلی کاری شایسته است این گونه بافت‌ها و بخصوص عمارت‌های متوسط و عمده آن گزارشگر معماری کهن و نیمه کهن ایران عزیز و پیام‌رسان بسیاری از آداب و عادات و باورها و اعتقادات و ارزشهای انسانی و اسلامی مردم فرهیخته ایران زمین‌اند. اگر در گذشته دور دل مشغول مرمت و یا نگهداری برخی از بناها نبوده‌اند شاید بدان سبب بوده است که صاحب خانه و یا متولی بنا در اندیشه بنایی بهتر و معماری پرمایه‌تر ساختمان‌را رها می‌کرده و دست به کار بنایی جدید می‌شده است که همه لطیفه‌ای کهن را همراه با نکته‌های تازه در بر می‌گرفته است و اگر نه همواره، در بیشتر موارد نیز موفق به این کار می‌شده است، اما از هنگامی که ما معماری کهن خود را رها کردیم، با گذشته ارتباطمان گسسته شده و همه لطیفه‌ها و نکته‌های کهن بیش و کم از دستمان بدر رفته است. معماری جدید در بیشتر اوقات هیچ پیامی از معماری گذشته در بر نلدرد و هیچ ارتباطی را با گذشته و «آن» آن برقرار نمی‌کند و تا به جایی پیش رفته است و همچنان پیش می‌رود که در ساختمانهای قدیم، تنها مشتی خشت و گل و تعدادی در و پنجره نامربوط با زندگی امروز و چند نقش و نگار بی‌حال و بی‌رمق بر در و دیوار می‌بیند و از صفا و آرامش و طمأنینه و نجابت و عفت و خلوت و جلوت و فروتنی و گهگاه - در صورت لزوم - خاکساری که در جای جای این بناها چه کوچک و چه بزرگ دیده و احساس می‌شود نکته‌ای در نمی‌یابد و بنابراین از انعکاس آنها در کار امروزی ناتوان است. معماری امروز صدای صاحبخانه قدیمی را در ضمیر خود نمی‌شنود که می‌گوید:

به چشم تو این خانه سنگ است و خشت مرا قصر فردوس و باغ بهشت
 چه لرزده به پیش تو؟ يك مشمت سیم مرا خویش و پیوند و یار و ندیم
 به هر خشت از آن باشدم صد هزار به دل از زمان پدر یادگار
 نبینم که اندر نظر ناورم به هر گوشه صدر آفت مادرم

باری اگر بخواهیم دیگر بار با گذشته پیوند برقرار کنیم و بر اثر بی توجهی و سهل انگاری در آینده به افسوس و دریغ نپردازیم شایسته است که برای بافت های قدیمی که به طور کلی نیز در مرکز شهر و اقعدند طرحی نو در افکنیم و راه هایی را که دیگران در بسیاری از کشورها رفته اند بررسی کنیم و ببینیم چگونه است که محل های قدیمی و بافت های بالارزش کهن از لحاظ تاریخی و اجتماعی و یا فرهنگی و معماری در کشورهای مهم اروپا و برخی از کشورهای آسیایی پابرجا و استوار و پرنشاط و فعال باقی مانده اند و گزارشگر هویت تاریخی و ملی آن کشورها و ارزشها و معیارهای زندگی گذشته آنان هستند و نه تنها هزینه ای را بر بودجه عمومی کشور تحمیل نمی کنند که بیش و کم در آمدزاین هستند. در این تحقیق چگونگی حل مشکلات بافت های قدیم و مسکن های موجود در این بخش ها و امور رفاهی از قبیل آب و گاز و فاضلاب و حل مسائل گرما و سرما باید بررسی گردد و راه حل های عملی عرضه شود.

نکته مهمی که مورد توجه بسیاری از اهل نظر قرار گرفته است، این است که با وجود تعدد بناهایی که جزئی از میراث فرهنگی کشورند و همواره به مرمت آنها پرداخته اند، مقوله «مرمت بناها» از دایره فعالیت سازمان میراث فرهنگی خارج نشده و «مرمت» به عنوان یکی از مفاهیم و مقولات و عملیات مسکن سازی و شهر سازی مورد توجه دستگاه های اجرایی قرار نگرفته است. تعمیر و مرمت بسیاری از ساختمانهای دولتی هزینه های اضافی را حذف می کند و به استحکام و ماندگاری بنا می افزاید. اگر این مقوله به عنوان يك مقوله اساسی وارد جریان اجرایی کشور، نهادها و بخش خصوصی شود بسیاری از بافت های قدیمی بسرعت برای يك زندگی پر شور و نشاط جدید آماده خواهد شد. در این زمینه به نظر ما شایسته است که مدیریت خاصی در سازمان برنامه و بودجه ایجاد شود و برای «مرمت» نیز همانند ساختمان سازی «فهرست بها» و مقررات و ضوابط معین تدوین شود.

شاید مناسب باشد که وزارت مسکن و شهرسازی نیز به این مقوله به صورت يك مقوله مستقل بنگرد و برای مرمت اماکن - اعم از مسکن و عمارت‌های دولتی و بناهای فرهنگی و خدماتی روش کار و سامان خاصی را تدارك کند. همچنین در دانشکده‌های معماری و شهرسازی سرفصل‌های وجوه مختلف مرمت خانه‌ها و عمارت‌های قدیمی خارج از حیطه میراث فرهنگی، به صورت واحدهای درسی متعدد تدوین و در يك یا دو ترم تدریس شود. البته باید توجه داشت که مرمت آثار باستانی و تاریخی مقوله‌ای جداست و در حال حاضر نیز تدریس می‌شود.

در خارج از بافت قدیمی شهرها در حال حاضر مسأله توسعه عمودی شهر و بلندمرتبه‌سازی مطرح است و پاسخ مثبت و یا منفی به درست بودن یا نادرست بودن این مطلب آن‌سان که باید و شاید داده نشده است.

هر دورا حل مقتضیاتی دارد که در صورت تعیین تکلیف درباره هر کدام به صورت قاطع و یا تعیین محدوده جغرافیایی برای هر يك از راه‌حل‌ها در بخشی از سطح شهر می‌توان و باید آن مقتضیات را شناخت، فهرست کرد و ملتزم به آنها ماند. در غیر این صورت رشته پیوند دهنده ضوابط و اصول هماهنگ کننده شهر و شهرسازی گسسته می‌شود، و ناموزونی که گزارشگر آشفتگی است در هر کوی و برزن رخ می‌نماید.

وجهی دیگر از این ناموزونی را به عنوان آخرین نکته این گفتار در خصوص معماری شهرها باز می‌گوئیم و سخن را به پایان می‌بریم.

بی‌شك معماری درونی هر مسکن آثار خود را در وجه بیرونی معماری نمودار می‌سازد. نمای خارجی ساختمانها، بخصوص عمارت‌های بزرگ دولتی و خصوصی مربوط به امور اداری و اجتماعی و فرهنگی و همچنین معماری درون این عمارت‌های بزرگ، مسأله‌ای نیست که بآسانی بتوان از سر آن گذشت.

هر دوره‌ای از تمدن و فرهنگ و هر زیرمجموعه‌ای از مجموعه يك دوره تمدنی و فرهنگی بخشی از خصوصیات و هویت خود را در معماری که ماندگار است متجلی می‌سازد و برای آیندگان به یادگار می‌گذارد.

معماری پس از پیروزی انقلاب، هنوز راه ورسم خود را نیافته است. انقلاب بزرگ

اسلامی در همهٔ احوال يك انقلاب فرهنگی تمام عیار است، و با جستجوی هویت اسلامی و ایرانی به ثمر نشسته است. این انقلاب باید در معماری نیز این جستجوگری و در نهایت این هویت را به کرسی بنشانند و البته در بیان این هویت باید از میراث پربار و غنی و قویم گذشته هم بهره بگیرد، اما تاکنون با نمونه‌هایی نظر گیر از این معماری و این گزارشگری هویت انقلابی و اسلامی و ایرانی روبرو نیستیم. در طول سالهای اخیر ابنیهٔ فراوانی ساخته شده و پل‌های بزرگ و عمده‌ای طراحی و بنا شده‌اند و حتی مسجدهای متعددی نیز ساخته شده‌اند. توقع نیست که مسجدهای ساخته شده، به مسجد امام یا مدرسه شیخ لطف‌الله، یا مسجد اردستان و یا... پهلوی بزنند و یا پل‌های ما، باسی و سه پل رقابت کنند، اما به هر حال معماران باید فکری بکنند و طرحی بیفکنند که چند سال دیگر بتوان از معماری دوران انقلاب اسلامی نشانها و نشانی‌های روشن و سرراستی عرضه کرد. بی شک توصیه نمی‌شود که به معماری سنتی باز گردیم، چرا که در تعریف معماری سنتی و تعیین دوره‌ای که این معماری سنتی را در خود جای داده است و سبکی که مورد نظر این معماری سنتی است دچار مشکل می‌شویم. اما توصیه می‌شود که راهی برای بیرون رفتن از این نیمه موزه در هم ریخته و تقلیدی ناهمگونی پیدا کنیم که از معماریهای گوناگون در تهران و برخی از شهرها فراهم آمده است و به جای آن مجموعهٔ هماهنگ و همسازی عرضه کنیم که متناسب با دریافت‌های خودمان از انسان مسلمان و جامعه اسلامی‌ای باشد که حیثیت و کرامت انسانی را پاس می‌دارد و آن نوع معماری شهری را عرضه می‌نماید که طرز تلقی ما را از فرهنگ و محیط زیست و آسایش و امنیت و زیبایی و خانه و خانواده و همسایه و اهل محل گزارش می‌کند و در عین حال با فن روز و نوآوریهای هنرمندانهٔ معمار ایرانی نه تنها آشناست، بلکه از لحاظ فنی و بیان هنری پیشتاز و پیشرو است.



جام جهانی

اجلاس مسئولان رادیو تلویزیونهای آسیا و اقیانوسیه فرصت مغتنمی را برای طرح برخی از مسائل بنیادی مربوط به هدف و وظایف رادیو تلویزیون در زمان معاصر و حکومت ماهواره‌ها عرضه می‌کند و اینجانب نیز از این فرصت برای بیان برخی از دل‌مشغولی‌های خود در این زمینه بهره می‌گیرم.

ادبیات داستانی - افسانه‌ای ما از جام کیخسرو و جام جم سخن گفته‌اند. یکی از راههای ورودی به سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران و یکی از ساختمانهای عمده آن نام جام جم را بر خود دارند. جمشید و کیخسرو از بزرگان افسانه‌ای - تاریخی مرز و بوم ما هستند و جامی که از آن یاد می‌شود و نامهای دیگرش، جام جهان‌نما، جام گیتی‌نما، جام جهان‌آرا، جام جهان‌بین و جام عالم بین است، جامی بوده که همه عالم در آن نموده و «هفت فلک در او معاینه و مشاهده» می‌شده و نیز «احوال خیر و شر عالم از آن معلوم» می‌گردیده و یا «تمام احکام و حوادث نجومی در آن درج» بوده است.

اعم از اینکه آنچه درباره جام کیخسرو و جام گیتی‌نمای در ادبیات ما گفته شده است، حقیقت و یا افسانه محض و یا ترکیبی از حقیقت و افسانه و خواب و خیال باشد، آنچه اکنون همانند آفتاب روشن است این است که در زمان ما این خواب تعبیر شده و این خیال به

واقعیت عینی و خارجی پیوسته است و با پیشرفت کار ماهواره‌ها روز بروز دامنه این واقعیت گسترده‌تر هم می‌شود. اندک اندک نیز سیارات و سپس کهکشان‌ها یا کهکشانها در تلویزیون معاینه و مشاهده می‌شوند و خواهند شد و هم مدتهای مدید است که احوال خیر و شر عالم به گونه‌های مختلف و از این پس گسترده‌تر در آن معلوم می‌گردند و با ارتباط مستقیم با مناطق مختلف جهان و با کمک ماهواره به تعبیری همه عالم را می‌توان در يك لحظه در آن نمودار ساخت، و رادیو نیز با امکان تصویری کمتر و شاید با گستره عمل و خبر بیشتر گزارشگر خیر و شر عالم است.

اکنون این شماست و این وسیله‌ای که شبانه‌روز با آن سروکار دارید و برزیر و بالایش آگاهید و بآسانی به کارش می‌گیرید و چون ارتباط شما با آن این چنین مستقیم و بی‌واسطه است شگفت‌انگیزی و توان بی‌مانندش را در برهم زدن عالم آن سان که باید و شاید بروشنی نمی‌بینید، نه از آن رو که بر این واقعیت آگاه نیستید و یا به هنگام بحث و گفتگو و یا بررسی نتایج کارتان از آن غفلت دارید، بلکه از آن جهت که اگر به طور خاص درباره چنین قدرت شگفتی اندیشه نکنید، از فرط آشکاری و وضوح از دید شما می‌گریزد، همانند هوایی که استنشاق می‌شود و اگر آدمی متوجه نباشد نمی‌داند که هوایی هست و وی در حال تنفس کردن است.

اما شما در این مکان گرد آمده‌اید که با هم درباره این توانایی بیندیشید و بنابراین با توجه به قدرت شگفت این وسیله و با دقت در محتوایی که باید عرضه کند شایسته است راه و رسم کار روزمره خود را در این رسانه‌ها کاملاً برنامه‌ای و نظام‌واره کنید تا بتوانید وظیفه‌ای را که جامعه خودتان و جامعه جهانی بر دوش شما گذاشته است، به بهترین وجه به انجام برسانید.

راستی را بخواهیم درباره هدف و وظیفه این دور رسانه شگفت‌انگیز و وظیفه دست‌اندرکاران آن، همواره باید اندیشید تا روزمرگی گریبانگیر آنها نشود.

از نخستین ایامی که آدمیزادگان به تفکر پرداخته و درباره روابط گوناگون خود با خویشان، با جامعه و با جهان و آفرینش و آفریننده اندیشه کرده‌اند مفهوم اخلاق و مسائل اخلاقی مطرح شده‌اند و هیچگاه نیز این بحث پایان یافته تلقی نشده و مباحث اخلاقی از دور

عمل و نظر خارج نگردیده‌اند. به هر حال باید و نبایدهای مربوط به سلوك آدمی همواره وجود داشته‌اند و وجود خواهند داشت. در سال ۱۹۶۸ گروهی در پاریس، در برابر بایدهای موجود قد برافراشتند، بر در و دیوار پاریس برای حذف بایدها، آگاه یا ناآگاه به باید و توسل جستند و نوشتند که «ممنوع کردن ممنوع است».

ما و شماراهی جز این نداریم که در آنچه با این وسیله عرضه می‌کنیم به این بایدها و نبایدها بیندیشیم، و بایدها و نبایدهایی را برگزینیم که به هر حال مورد قبول و تأیید گروهی معین است. این گروه ممکن است خود تهیه‌کنندگان باشند و فارغ از آنچه جامعه آنها قبول دارد یا قبول ندارد محتوایی را عرضه کنند. ممکن است این گروه سفارش‌دهندگان محتوی، یعنی دست‌اندرکاران اصلی و اساسی این رسانه‌ها باشند که به نام اجتماع خود چنین می‌کنند و ممکن است کل جامعه باشد یا قدرتها و ابرقدرتهای خارج از جامعه ملی. اما راستی چه باید کرد؟

پیش از جستجوی پاسخ به این پرسش باید به يك نکته مهم در زمینه خصوصیت اطلاع‌رسانی از طریق رادیو و تلویزیون و فرق و اختلاف آن با دیگر رسانه‌های همگانی و یا به طور کلی رسانه‌ها و وسایل اطلاع‌رسانی فردی یا جمعی اشاره کرد. کسب اطلاع صوتی یا تصویری و یا سمعی و بصری، از طریق مراجعه به کتاب، روزنامه، سینما و تأثر و حتی نوارهای صوتی و تصویری، کنفرانس‌ها و... همه و همه، نیازمند دخالت فعال اراده، تصمیم گرفتن و به جستجو برخاستن است و در همه این موارد، حضور جامعه‌ای که فرد وابسته به آن است به نسبت و بیش و کم احساس می‌شود. این جامعه در موارد بسیار تشویق‌کننده و یا مانع و رادع است. بنابراین صرف نظر از اعتقادهای شخصی - و بجز مواردی که فرد یکسره سر به عصیان برداشته و همه باید و نبایدهای جامعه خود را نفی می‌کند - اخلاق عمومی و ملاحظات اجتماعی، در تعیین رفتار آدمی و انتخاب اطلاع مؤثر است. هر کس به خود اجازه نمی‌دهد که به برخی از سینماها که فیلم‌های خاص را نمایش می‌دهند و یا به محل برخی از نمایش‌ها برود یا مجله و روزنامه و کتاب و یا نوار صوتی و تصویری معینی را بخرد و به خانه بیاورد و از محتوای آنها مطلع شود. اما وجود تلویزیون و یا رادیو در خانه که عرضه‌کننده انواع و اقسام مطالب است، کافی است که با يك حرکت سریع آدمی را در

معرض سیل آن گونه اطلاعاتی قرار دهد که اگر غرقه در آن اندکی می‌اندیشید و با خود به گفتگو می‌نشست در معرض آنها واقع نمی‌شد.

این اختلاف ماهوی، که با کمک ماهواره، شدتش ده چندان می‌شود، سبب می‌گردد که درباره محتوای این دو رسانه خصوصاً تلویزیون به طور جداگانه بیندیشیم و مباحث آن را، هر چند که از لحاظ عناوین شباهت فراوان موضوعی با دیگر رسانه‌ها و با مراکز اطلاع‌رسانی دارند، با توجه به دو نکته اساسی و عمده (که موجب اختلاف ماهیت و نه فقط اختلاف درجه با دیگر رسانه‌ها می‌شوند) با ژرف‌یابی بیشتر و به طور کامل و بیرون از حال و هوای مربوط به دیگر رسانه‌ها بررسی کنیم:

۱- دسترسی بدون نظارت اجتماعی و یا با نظارت بسیار بسیار کم‌رنگ و بی‌اثر اجتماعی به اطلاعات رادیو و تلویزیون که تقریباً بدون دخالت اراده و همراه با تصمیم سریع است به طوری که می‌توان اندیشه را در آن غیرفعال تلقی کرد.

۲- گستردگی جامعه مخاطبان از هر قوم و قبیله، و با هر سن و سال و به هر میزان اطلاع خصوصاً در زمینه دسترسی به آنچه مربوط به تصویر و بخصوص تصاویر گویا و مورد فهم عموم می‌شود آن هم در يك لحظه معین و با پوشش سراسری جهان.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چه باید کرد؟ آیا بر اساس هر دین و اعتقادی که تابع آن هستیم و بر پایه هر اخلاقی که از آن پیروی می‌کنیم - جز اباحی‌گری و نیست‌انگاری مطلق - می‌توان هر آنچه را که در عالم وجود دارد و یا می‌توان تصور کرد به بیان یا تصویر کشید و به این جامعه جهانی عرضه کرد؟

به نظر نمی‌رسد که حتی با تردید بتوان به این پرسش پاسخ مثبت داد. به هر حال هر يك از ما - جز آنها که طرفدار اباحی‌گری هستند و یا نیست‌انگار (ونیهیلیست) می‌باشند - برای خود باید و نبایدهایی داریم و در اکثریت و اقلیت جامعه خویش نیز - حتی اگر با آنها مخالف باشیم - باید و نبایدهایی را می‌شناسیم و از آنها آگاهیم.

احترام به انسان در جامعه جهانی که می‌تواند يك اصل اخلاقی تلقی شود، بی‌شک به ما حکم می‌کند که چهارچوب عرضه مطالب باید به گونه‌ای طراحی شود که موجبات نگرانی و آشفته‌خاطری را در جامعه‌های مختلف به وجود نیآورد و بنابراین راهی جز این

وجود ندارد که وقتی رادیو و یا تلویزیونی از مرزهای يك جامعه فراتر می‌رود چه این فرارفتن آگاهانه و با قصد و عمد فرستنده باشد و چه ناآگاه و فقط براساس کوشش گیرنده، تمهیداتی اندیشیده شود که راه را فقط برای پرداختن به مباحث و مسائل مشترك باز کند و برای حریم‌های فردی و اجتماعی جامعه‌ها احترام قائل گردد. و بخصوص در ارسال تصویرها - و بالاخص تصویرهایی که حتی بدون لفظ و شاید با اندکی کوشش گویا و معنی دارند - دقت شود. به نظر می‌رسد که ما در این زمینه باید خواستار «تنظیمات و مقررات حرفه‌ای» و (دئوتولوژی) جدی باشیم، زیرا تقریباً همگان - حتی کسانی که معتقد به بی‌بندوباری و رها کردن امور هستند - معتقدند و قبول دارند که ارسال تصویرهای نامناسب و برنامه‌هایی که مفاهیم مربوط به امور جنسی، خشونت، دعوت به ستیزه‌گری و رعایت نکردن حریم‌های مورد قبول عموم مردم فرهیخته جهان را، رواج می‌دهند در هر حال به درهم ریختن روابط اجتماعی، تزلزل مبانی خانواده، ناامیدی و نیست‌انگاری و بحران و جنگ و از میان رفتن احترام به انسان می‌انجامد، منتهی اباحیان و نیست‌انگاران بر این ماجرا صحنه می‌گذارند.

با توجه به قبول این واقعیات و خطرات ناشی از آن باید این نکته عاقلانه را هم پذیرفت که در این امور میزان اندك و یا فراوان مطلب و برنامه نمی‌تواند مبنای ارسال یا عدم ارسال آنها باشد، چون خصوصیت این امر به گونه‌ای است که مقدار فقط در فاصله تأثیر مؤثر است نه در اصل اثر، بدین معنی که مقدار اندك این مسائل انگیزه‌ای برای جستجوی آنها و افزایش سرسام آور آنها در مدتی کوتاه است و بنابراین بیش و کم با تأخیر، همان نتیجه را که عرضه انبوه دارد خواهد داشت.

به عکس این وسیله در شرایط کنونی جهان که بسیاری از اصول اخلاقی و اجتماعی در معرض خطر قرار گرفته‌اند و آینده جهان را تهدید می‌کنند باید به یاری خواست عمومی مردم جهان و آرمانهای اشخاصی بیاید که به بایدها و نبایدهای اخلاقی معتقدند و قسمت اعظم نزدیک به همه مردم جهان را تشکیل می‌دهند. در واقع پیروی از خواست اکثریت مردم جهان نیز حکم می‌کند که این حقایق عرضه شوند و برای تحقق آنها کوشش شود. به چند مورد از این حقایق اشاره می‌کنیم و سخن را به پایان می‌بریم:

۱- جنگ از جمله خانمانسوزترین و دهشتناك‌ترین حوادثی است که بشر، با آن از دیرباز روبرو بوده است. در گوشه و کنار جهان کنونی، جنگ‌های كوچك و بزرگ وجود دارد که به قول «برگسن» همواره مقدمه جنگ‌های اصلی و بزرگ‌اند.

و باز به قول برگسن «نکنه‌ای که جالب توجه و شگفت‌انگیز است، آن است که در ده‌ها و رنج‌های جنگ در زمان صلح زود فراموش می‌گردند».

بنابراین همواره باید درباره اهمیت و ارزش صلح و تفاهم میان ملت‌ها و احترام به یکدیگر پای فشرده و ریشه‌ها و علل جنگ‌های تحمیلی را باز یافت و شناساند.

۲- باید با ظلم و بهره‌کشی و استعمار به ستیزه برخاست و عدالت را تبلیغ و راه‌های استقرار آن را بیان داشت.

۳- چگونگی گزارش از تروریسم و حاصل آن نباید به گونه‌ای باشد که تروریست‌های موفق به صورت قهرمان و تروریسم به عنوان راه‌حل مسائل يك گروه یا يك طرز فکر خاص در آید. در این زمینه پرده‌ها را باید کنار زد و بررسی کرد که چه سازمان‌هایی و چگونه پشتیبان تروریسم و سرنگون ساختن حکومت‌ها و تسلط بر منابع ملت‌ها هستند و روشن کرد که برخی از تبلیغات علیه تروریسم خود نوعی وسیله برای انحراف افکار عمومی از تروریسم واقعی و دولتی در جهان است.

۴- زن در طول تاریخ بشر متأسفانه بیشتر به عنوان وسیله کامجویی و برانگیزنده زندگی مبتنی بر بی‌اعتنایی به کار و کوشش و تبلی و تن‌پروری تلقی شده و مورد استفاده قرار گرفته است. جامعه‌ها و ی راه‌گونه‌ای تربیت کرده‌اند که موجودیت خود را در گرو خوش آمدن مرد و خواست‌هایش قرار دهد. این طرز تلقی منشأ بسیاری از بی‌بندوباری‌ها و در نهایت رهایی از هر گونه قرار و قاعده در امور جنسی گردیده است و آثار دهشت‌بار آن با سینما و رواج فیلم‌های ویدئویی و یا تبلیغات تلویزیونی روز به روز بیشتر نمودار می‌شود. رادیو و تلویزیونی که در برابر جامعه جهانی متعهد است می‌تواند مقام و منزلت واقعی و انسانی زن را گزارش کند و از هر آنچه که موجب تحقیر روی پوشیده زن، حتی به عنوان تجلیل از وی می‌شود، خود را مبری سازد.

۵- امکانات موجود در جهان برای زندگی بشر، خصوصاً با توجه به جمعیت کنونی و آینده جهان اندك است و خطر کمبود این امکانات در آینده، جهان را تهدید می‌کند. رادیو و

تلویزیون می‌توانند و باید به این امر بیندیشند و حداقل در کم شدن این خطر و به تعویق افکندن آن سهم و اثر اساسی داشته باشند. با حفاظت از محیط زیست بخشی از این امکانات محفوظ می‌ماند، اما مهم‌تر از آن پیدا کردن شیوه‌های مؤثر زندگی ساده و بازگشت به این طرز زندگی و مقابله با مصرف‌زدگی و اسراف است.

۶- در کنار گزارش بی‌بند و باریهای جنسی، به تصویر کشیدن خشونت و بازگشت به دورانی که در روابط اجتماعی قرار و قاعده‌ای وجود نداشته و تنها زور و قهر فرمانروا بوده است، جامعه‌ها را در معرض خطر و بحرانی‌های درمان‌ناپذیر روانی قرار می‌دهد. باید گزارش این ماجراها نیز از تلویزیون جهانی حذف و طرد شود.

۷- قسمت اعظم قریب به اتفاق همه مردم و اندیشمندان جهان خانواده را واحد بنیادین جامعه و کانون اصلی رشد تعالی و تربیت ابتدایی انسان می‌دانند و حفاظت اخلاقی و اجتماعی آن را از وظایف کل جامعه می‌شمارند. رادیو و تلویزیون می‌تواند به این طرز تفکر و توسعه آن کمک کند و از این طریق سلامت جامعه را تأمین نماید. تلویزیون باید برنامه‌های خاصی را در زمینه تربیت کودک و راه و رسم ایجاد محیط سالم در خانواده، وظایف پدران و مادران و چگونگی صیانت خانواده در برابر ناهنجاریها، فراهم نماید و تلویزیونهای جهانی باید به اعتقادات و آداب و اخلاق مردم جهان در این زمینه احترام بگذارند و باید و نبایدهای مربوط به این محیط را مدنظر داشته باشند و رعایت کنند.

اینها بخش کوچک و در عین حال مهم کارهای شگرفی است که از دست این رسانه‌ها که دانشگاه واقعی اند برمی‌آید، دانشگاهی که می‌تواند آرزوی همگان را برای بدست آوردن آگاهی از گهواره تا گور برآورده کند و دوستی میان ملت‌ها، شکوفایی در درون يك جامعه، آگاهی همه ملت‌ها از وقایع علمی و فرهنگی جهان و شناساندن مردم جهان و راه و رسم و آداب و رسومشان را به یکدیگر، سرلوحه کار خود قرار دهد و تربیت کودکان و نوجوانان، آرامش و آسایش در خانواده، ایجاد شوق و ذوق به کسب علم و بر شدن به مدارج علمی و اخلاقی و تربیت جسم و جان را اوج همت سازد.

*

سینمای کودک و نوجوان

بچه‌ها و بزرگترها سلام

سلام به شما کوچولوها، کودکان و نوجوانان که چند روزی است عده زیادی را از شهرهای مختلف به اینجا کشانده‌اید و شهر کرمان را شلوغ کرده‌اید.

من مطالبی کمی قلمبه و سلمبه در باره سینمای شما دارم که می‌خواهم در اینجا بگویم و بخوانم. اما بهتر دیدم که اول کمی با شما حرف بزنم. در این چند روز عده‌ای از شما و شاید همه‌تان يك یا چند فیلم و کارتون را دیده‌اید، گاهی ترسیده‌اید و دستتان را روی صورت خود گرفته‌اید و گاهی خوشتان آمده و بلند بلند و گرو گرو خندیده‌اید. بعضی وقت‌ها هم رفته‌اید توی فکر و سوار ابرها شده‌اید و به پرواز درآمده‌اید. ممکن است بعضی وقت‌ها با خودتان بگوئید چرا این بزرگترها که برای ما فیلم تهیه می‌کنند اینقدر يك مطلب را طول می‌دهند و چند بار تکرار می‌کنند. مگر فکر می‌کنند ما وقت زیادی داریم که مدت‌ها صبر کنیم تا بفهمیم آخر قصه چه شده است، ما که خودمان آخر قصه را فهمیده‌ایم.

نوجوانها هم دلشان نمی‌خواهد مرتب آنها را در فیلم‌ها نصیحت کنند و شاید دلشان بخواهد که بدانند آنها که هنرمند، یا دانشمند یا نویسنده یا معلم خوب و خیلی خوب‌های دیگر شده‌اند، چگونه رفتار کرده‌اند، چطور نوجوانی‌شان را گذرانده‌اند، به چه چیزهایی

علاقه داشته‌اند. شاید می‌خواهند بدانند نوجوانهای خوب امروزی چگونه کار و رفتار می‌کنند و خیلی چیزهای دیگر از این قبیل.

نمی‌دانم بزرگترها که برای شما قصه می‌نویسند، فیلم تهیه می‌کنند، کارتون می‌سازند تا چه اندازه جواب سؤالهای شما را می‌دهند و یا چه اندازه شمار اراضی می‌کنند. نمی‌دانم تا چه حد شما یواشکی آنها را برای اینکه نتوانسته‌اند شمار اراضی کنند، دست انداخته‌اید. اما می‌دانم که همه دلشان می‌خواهد برای شما فیلم‌های خوب و قشنگ بسازند. باید به آنها کمک کنید. من فکر می‌کنم بعضی از شما از همین حالا دلتان می‌خواهد وقتی بزرگ و بزرگتر شدید، برای کودکان و نوجوانان فیلم و کارتون بسازید. اگر این طور است و یا چون ممکن است، بعداً چنین فکری به سر شما بزند، برای اینکه در آنوقت بدانید که بچه‌ها، کودکان و نوجوانان، چطور فکر می‌کنند، دنبال چه چیزهای خوبی هستند، دلشان می‌خواهد چه چیزهایی را بدانند و برای اینکه در آنوقت بدانید بچه‌ها از چه فیلم‌هایی خوششان می‌آید خوب است، حالا تجربه‌های خودتان و فکر و خیال‌های روزانه خودتان را به خاطر بسپارید و بخصوص یادداشت کنید، تا مثل خیلی از ماها وقتی بزرگ شدید یادتان نرود که در عالم بچگی و نوجوانی چه آرزوهای خوب و قشنگی داشتید. اگر این کار را بکنید، وقتی خواستید قصه بنویسید یا فیلم درست کنید حتماً قصه‌های خوب می‌نویسید و فیلم‌های خوبی درست می‌کنید. حالا من با اجازه شما کودکان و نوجوانان می‌خواهم در حدود ۲۰ دقیقه هم با کسانی که شمارا از ته دل دوست دارند و به همین دلیل هم برای شما قصه و فیلم‌نامه می‌نویسند و فیلم تهیه می‌کنند و کارتون می‌سازند و همچنین با علاقمندان دیگران که اینجا هستند در باره شما صحبت کنم. البته از قول شما حرف نمی‌زنم، اما بعضی چیزها را در باره فیلم‌ها و کارتون‌های متعلق به شما با آنها در میان می‌گذارم. نمی‌دانم حرف‌هایم تا چه اندازه با نظر شما یکی است. به هر حال اگر حوصله داشتید این حرف‌ها را گوش کنید و اگر هم دلتان نخواست می‌توانید برای خود تا آخر صحبت من سرگرمی دیگری پیدا کنید.

و اما حرف‌های من با علاقمندان و دوستان شما:

هنرمندان و دوستداران و علاقمندان به سینمای کودک و نوجوان و صاحب‌نظران

دل مشغول زندگی و سرنوشت حال و آینده کودک و نوجوان، چندروزی است که در این جشنواره به نظاره و بحث و بررسی نشسته‌اند. در این فرصت، بی‌شک در اندیشه کار و بار سینمای کودک و نوجوان بوده‌اند، اما بعید نیست که گهگاه نیز به نقد حال خویش پرداخته باشند.

گوینده این کلمات، نه به عنوان کار مداوم و حرفه‌ای، بل به گونه‌ای تفریحی و گه‌گاه، از آغاز سالهای جوانی، یعنی سی و اند سال پیش، در باره ادبیات کودکان مطلب خوانده و گاه و بیگاه در باره این آفریده بی نظیر الهی اندیشه کرده است. نمی‌خواهم بگویم که پژوهشگران و اندیشمندان هر چه بیشتر به جستجو برخاسته‌اند، کمتر یافته‌اند، اما راستی را بخواهیم، دامنه کار و بررسی در باره زوایا و خفایای زندگی و روح و روان کودک و نوجوان آنچنان گسترده شده است، که توفیق پیمودن بخش قابل توجهی از این میدان نصیب هیچکس نشده و رمز و راز این لطیفه نهانی بر هیچیک از پژوهشگران به گونه‌ای آشکار نگشته است که بتواند دریافت مطلوبی از این معنای ژرف داشته و راه و رسم همدلی و همراهی با این دو موجود بی‌مانند، یعنی کودک و نوجوان، را یافته و در طریق همدلی و همراهی با آنها گامهای استواری برداشته باشد.

در واقع بخش عمده‌ای از مطالب بیان شده و کارهای انجام یافته بر پایه روش آزمایش و خطا و دست به عصا و تقریبی و ذوقی است.

به نقطه مقابل کودک و نوجوان که پیرمردی کم‌تاب و توان و بی‌حوصله و با کولباری از تجربه‌های تلخ و شیرین و خاطراتی خوش و ناخوش و یادگارهای فراوان ذهنی از غم‌ها و شادیهای دور دست است نیندیشیم و تنها جوانان پا به سن گذاشته و میانسالانی را در نظر بگیریم که هنوز هم در گیرودار زندگانی روزمره و زود و خوردهای آن هستند و در اندیشه پرداختن به مسائل کودکان و نوجوانانند.

فاصله این گروه دوم با موجودی که در ملکوت کودکی به سر می‌برد و یا نوجوانی که در عرش سیر می‌کند و پای بر زمین ندارد و از آرامش و قرار بی‌خبر است، شگفت‌آور است. کودک همراه با رؤیاهایی شیرین و تخیلی بیش و کم پرمایه که مرز آن با واقعیت نیز چندان و یا اصلاً روشن نیست سروکار دارد و نوجوان در گیرودار سیر و سلوک در دنیایی

است که راهی به دنیای رؤیا و تخیل و راهی به سوی واقعیت دارد و همه تلاش و کشش و کوشش و افتادن و برخاستن نفس گیر نوجوان صرف آن می شود که چنین دنیایی را همواره نگاهبانی کند و نگذارد که از دست وی بدرود.

کودک از کم و کاستی ها و محدودیت ها، بی خبر است و اگر رهایش کنند، تمامی روز و پاسی از شب را به بازی و همگامی با رؤیاهای خویش می گذراند و نوجوان که با واقعیت آشنا شده است، به طور خستگی ناپذیر در جستجو و آزمایش راههایی است که به دنیای واقعیت هایی که نمی پسندد، و در موارد متعدد همان سان که بعداً خواهیم گفت حق با او است، وارد نشود و این واقعیت ها را به رسمیت نشناسد. در عین حال چون توجه دارد که دنیایی هم که نمی خواهد از آن پای به میدان واقعیت بگذارد، دیر یا نیست و دولتی مستعجل دارد، با رنج و درد و دریغ و اندوه دست به گریبان است و در نتیجه همزمان با سرخوشی و بی خیالی و شور و شر و جنب و جوش فراوان با غمی پنهان و افسردگی های فرساینده سروکار دارد. نگرانی رسیدن خزان او را از بهره گیری همراه با آرامش، از زیبایی و لطافت بهار باز می دارد و بنابر این بسیاری از موقعیت های خوش زندگی را در این دل افسردگی ها از کف می نهد.

با کودک و همچنین نوجوان در طول تاریخ به روشهای مختلف گفتگو شده است و با پیشرفت فنون نیز روشها توسعه یافته اند. بی آنکه تقدم و جودی و معرفتی و تاریخی را در نظر داشته باشیم، به لالایی و قصه گوئی، بازی با کودک، بازی کودکان با یکدیگر، کتاب و داستان و نمایش و خیمه شب بازی، نقاشی متحرک و فیلم کوتاه و بلند و فیلم های ویدئویی اشارت می کنیم که از همه آنها کودکان و از بخشی از آنها نوجوانان بهره می گیرند. این مجموعه وسیع نیازمند پشتوانه های فرهنگی و آفرینشی است. به برخی از آنها هم اگر توجه نشود، کم کم از دایره فعالیت بیرون می روند و در جریان پر نشاط موارد دیگر اثر می گذارند و سیر آنها را کند می کنند.

در تمامی این زمینه ها کودک و نوجوان را نمی توان به حال خودشان رها کرد. هر دو گروه نیازمند همراهی و همدلی و هم سخنی و گفتگو، و بگو مگو هستند.

در این مقام بحث ما محدود به مسئله سینما و روشهای گوناگون بهره گیری از آن است. پشتوانه کار سینما هم ادبیات آن است. اعم از ادبیات اسطوره ای، تخیلی، سرگرم کننده،

علمی و فنی و اخلاقی و اعتقادی و ...

سهم و اثر تصویر و کلام را برای کودک از مرحله‌ای که با کلمه و کلام آشنایی شود باید در کنار هم مورد توجه قرار داد. بیان تصویری اهمیتی فراوان دارد و موقعیت ممتاز آن تنها برای کودک و نوجوان نیست، بزرگسالان نیز در این طیف جا دارند. کسانی که به بازیهای ورزشی مهم از قبیل فوتبال علاقه دارند و به میدان ورزشی نمی‌رسند همواره در جستجوی تماشای صحنه از طریق تلویزیون هستند و نمی‌توانند ارضی به شنیدن شرح ماقع از طریق رادیو باشند.

میل آدمی به تصویر از آن جهت زیاد است که تصویر شیئی نزدیک‌ترین امر به واقعیت آن و بهترین دالّ مدلول مورد نظر است. علاوه بر این فهم سریع و فوری موضوع از طریق تصویر، امتیاز ارتباط تصویری است.

با در دست داشتن این وسیله این پرسش برای سینماگر مطرح است که چه موضوعی را باید به تصویر بکشد.

برخی از خصوصیات کودک و نوجوان را روان‌شناسی و تجربه روزمره زندگی برای بزرگترها روشن ساخته است که به بعضی از آنها در این گفتار اشاره‌ای شد.

مار و باها و ذهن جولانگر و جستجوگر کودک و روح و روان نوجوانی را که با واقعیت آشناست و یا در مرز آن قرار دارد چگونه و به چه ترتیب و با چه هدفی می‌خواهیم مخاطب قرار دهیم؟

نکته قابل توجهی که برخی از فیلسوفان در ایام اخیر مطرح کرده‌اند و سخنی مهم و بحق را بیان داشته‌اند این است که در پایان قرون وسطی و آغاز عصر جدید سه رابطه مشهور انسان با طبیعت، انسان با انسان، و انسان با ماوراء طبیعت به صورت رابطه‌هایی بحران‌زا درآمد. در روزگاری که این سه رابطه به صورت جدید رواج یافت، به علت آنکه هنوز آثار و نتایجشان ظاهر نشده بود شاید بر گروهی قابل توجه از صاحبان اندیشه، بحران‌زا بودنش آشکار نبود و حتی برخی از قسمت‌های آن به عنوان دستاوردی نوین و سازنده در تاریخ فکر بشر تلقی می‌گردید. اما بتدریج آثار و نتایج آنها و بنابراین خصوصیت بحران‌زا و آشفته‌سازشان روشن شد.

در آن زمان رابطه انسان با طبیعت، به صورتی تنظیم گردید و برایش تعیین هدف شد که انسان را بر طبیعت مسلط سازد و طبیعت را مقهور و رام بشر نماید، به گونه‌ای که در حد موجودی دست آموز اجرای فرمانهای بشر را عهده‌دار باشد.

رابطه انسان با انسان هم، به عنوان رابطه قدرت تعریف شد و با رابطه انسان و ماوراء طبیعت نیز به گونه‌ای برخورد شد که گویی ماوراء طبیعت نیز از گونه طبیعت است.

هر يك از این سه طرز تلقی، با دریافتی که ما از بحران داریم، یکی از بحرانهای سه گانه عظیم و دشواریها و دلهره‌ها و نگرانی‌های بزرگ بشریت امروز را فراهم آوردند.

۱- هنگامی که انسان با فکر تسلط بر طبیعت و رام کردن آن گام به پیش نهاد از دریافت خصوصیات و مقتضیات طبیعت غافل ماند و هماهنگی و همگامی با طبیعت را فراموش کرد. در نتیجه حاصل کارش آلوده ساختن، تخریب و نفی طبیعت گردید: هماهنگی محیط زیست از میان رفت و طبیعت کار انتقامجویی خود را آغاز کرد به گونه‌ای که در شرایط کنونی اگر بی توجهی ادامه یابد و اندیشه‌ای نشود، شاید مدتی دیگر نتوان به اقدامی اساسی برای بازسازی طبیعت دست یازید.

۲- رابطه قدرت در میان انسانها، به نفی حیثیت و کرامت انسانی و در نتیجه رابطه مسلط و زیر سلطه درآمد و بحران نبود آزادی و استقلال را پدید آورد.

۳- یکسان یافتن و یکی گرفتن طبیعت و ماوراء طبیعت و به گونه تحصلی و اثباتی با آن برخورد کردن، سبب نفی ماوراء طبیعت و در نهایت نفی امر متعال شد و موجب رواج الحاد گردید.

کودک و نیز نوجوان تاهنگامی که با آموزشهای الحادی عصر جدید و دوران معاصر - که هر سه رابطه را به گونه‌ای که بیان شد، تعریف می کنند و تعلیم می دهند- روبرو نباشد، ذهن و ضمیر و روح و روانشان با این سه رابطه به گونه‌ای دیگر برخورد می کنند: طبیعت را دوست می دارند و به جانوران مهر می ورزند و با آنها به گونه‌ای شگفت آور انس می گیرند. انسان را برادر و رفیق و دوست، هم سخن و یار و همکار و نه آقا و برده و گرگ در برابر گرگ می یابند و امر متعال را می پذیرند و عالم را محضر خدا در می یابند:

اکنون این سؤال مطرح است که در سینمای کودک و نوجوان کدامیک از دو جهت گیری را باید برگزید؟

۱- آیا باید زشتی‌ها و پلشتی‌های جهان کنونی، نبردهای قدرت، آلوده‌سازی طبیعت، به خطر انداختن محیط زیست و حیات وحش، دروغ و نیرنگ و فریب و فقر و نابرابری را با این استدلال به کودک و نوجوان عرضه کرد که: همه آنها واقعیت جهان ما هستند و افراد انسانی از خرد و کلان باید با آن آشنا شوند و در برابر آن خود را محافظت نمایند؟

۲- آیا نشان دادن پیوسته زشتی‌ها و پلشتی‌های جهان کنونی به معنی تأیید آنها و استمرار این امور واقع نیست که پس از قرون وسطی و به نام رنسانس و نوزایش، دانش و جهان اثبات گرا آنها را پذیرفته و یا تحمل کرده‌اند و روز به روز نیز با گزارش مستمر آنها دامنه‌شان افزون‌تر و گسترده‌تر می‌شود؟ آیا شایسته‌تر آن نیست که کودک و نوجوان، جهان پاک و بی آلاش و پرشور و نشاط و ذوق و شوق خود را عرضه کنند و بدین سان به عالم و عالمیان اعلام نمایند که طبیعت را دوست دارند، از آلودگی محیط زیست دل زده و رنجورند، از برادر کشی نفرت دارند و خدا را در همه حال می‌جویند و با پاکدلی و دل‌آگاهی وی را می‌یابند؟ بنابراین می‌توان پرسید که اگر کودک و نوجوان در سینما پیام خود را بدین سان بیان کردند و با کودکان و نوجوانان بیننده بدین سان سخن گفتند و بر آن اصرار ورزیدند، آیا چرخ زمانه را در نهایت بر هم نمی‌زنند و طرح نو در نمی‌اندازند؟

به نظر ما این دو پرسش، پرسش‌های اساسی برای تهیه کنندگان فیلم‌ها و برنامه‌ریزان سینمایی‌اند. پاسخ قاطع یعنی انتخاب یکی از دو راه و یا تلفیق دوروش با یکدیگر مسیر سینماگران را معین کند. شایسته، بل بایسته است که بگوئیم راه منحصر عرضه زشتی‌ها و بدی‌ها و پلشتی‌ها، راهی انحرافی است، بدآموزی به معنی کامل کلمه است، کودک و نوجوان را رنجور و مأیوس و سرخورده می‌نماید و قطعاً به آشفته‌گی‌های روانی و اجتماعی می‌انجامد. از بدآموزی هیچگاه نیکویی نصیب نمی‌شود.

شاید در برخی از بزنگاهها، عرضه برخی از بدی‌ها و سختی‌ها برای بیان و نشان دادن امر واقعی که باید با آن سرستیز داشت و برای از میان برداشتنش همت به خرج داد

بی‌فایده نباشد، اما باید کودک و نوجوان بدانند که نیکی و پاکی، راستی و درستی و مردانگی و برادری و رفاقت اصالت دارند و جهانی مورد ستایش است که چنین باشد و قدرتی ستوده است که در خدمت بی‌چون و چرای خلق باشد و جهان و آنچه در جهان است مرتبط با نیرویی لایزال، دوست داشتنی و آفریننده زیبایی و مهر و خرد و خردمندی است.

نکته مهم دیگری که باید بدان اندیشید و برای آن پاسخی در خور یافت این است که تا چه حد باید کوشش کرد که زمان کودکی و نوجوانی به گونه‌ای طبیعی طی شود و اصولاً مرز بین دوره طبیعی و غیر طبیعی کدام است و یا تا چه اندازه باید کوشید که این دوره‌ها زودتر سپری شوند. پاسخ به این پرسش خود در گرو پاسخ به پرسش دیگری بدین مضمون است که آیا این دوره برای کمال یافتن کودک و نوجوان دوره‌ای مفید و ارزشمند تلقی می‌شود و یا کم‌فایده و غیر لازم است؟ اگر آن را کم‌فایده دانستیم لزوماً باید برای کوتاه کردنش تلاش کنیم.

البته به نظر نمی‌رسد که لزومی بر کوتاه کردن شتابزده و اجباری این دوره باشد. علاوه بر اینکه اگر ما بپذیریم که دنیای کودکی و حتی نوجوانی فارغ از دخل و تصرفهای غیر فطری و خارجی، دنیایی مطبوع و مطلوب و گرازشگر و جستجوگر پاکی و راستی و بی‌غل و غشی و لطف و صفاست، داعی ما برای کوتاه کردن این دوره و وارد کردن کودک و نوجوان به دنیای آشفته کنونی چیست؟ و چرا نباید کاری کنیم که داعیان به کرسی نشاندن محبت و صداقت و صراحت و جمال و کمال، افزون‌تر و نیرومندتر باشند و ما را به راه بیاورند؟

به هر حال برای این مبحث و دیگر مباحث باید طریق عرضه و بیان را یافت. قالب بیان و منطق ما و کودک و نوجوان یکی نیست. تا چه حد ما می‌توانیم از ذهنیات خود فاصله بگیریم و به زبان و بیان آنها نزدیک شویم؟ این سؤال، سؤال بسیار مهم است. اختلاف ذهنیات و دریافت‌های کودک و حتی نوجوان با ما، اختلافی کاملاً پرمایه است. ما همه آنچه را که در کودکی در می‌یافتیم، به خاطر نداریم. اختلافی که پدران و مادران با فرزندان نوجوان خود پیدا می‌کنند، تا حدودی مربوط به این است که یادشان نیست خودشان در چه حال و هوایی بوده‌اند و بنابراین سخن مولانا در اینجا مصداق دارد که:

هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من
محتوایی که می‌خواهیم عرضه کنیم جولانگاههای گوناگون و متنوعی را در بر می‌گیرد. برخی از این جولانگاهها همانها هستند که کودک و نوجوان خود وارد آن می‌شوند و یا در درون آن در حرکت و سیر و سلوکند، برخی دیگر نیز جولانگاههایی‌اند که وظیفه تربیتی هر اجتماع و وظیفه ادامه و استمرار فرهنگ و تمدن جامعه اخلاقاً ما را ناگزیر می‌سازد که برای دعوت دوستانه و مهرورزانه کودک و نوجوان به آن عرصه‌ها، راههایی بیندیشیم.

گفتیم ما اخلاقاً ناگزیر به این دعوتیم، از آن رو که این گروه، خواه ناخواه، جزئی از جامعه ما هستند. بریدنشان از جامعه ما نه ممکن و عملی است و نه به مصلحت است. ممکن نیست، چون جامعه دیگری وجود ندارد که انبوه کودکان يك قوم را نزد خود بپذیرد و آنها را نه به عنوان اقلیت مزاحم و میهمان ناخوانده، بلکه به عنوان جزئی از خود پذیرا گردد. به مصلحت نیست، چون کودک و بخصوص نوجوان، پس از مدتی کوتاه احساس بی‌هویتی و بی‌ریشگی می‌کند و دچار دلهره و غربت آگاهی شدیدی می‌شود که وی را از پای در می‌آورد.

پس وقتی پذیرفتیم که این گروه جزئی جدانشدنی از جامعه ما هستند، باید آنها را با فرهنگ و تمدن و راه و رسم زندگی و حرکت و سکون این جامعه آشنا کنیم. در نتیجه باید از بخشی از فعالیت‌های سینمایی انجام این وظیفه تربیتی و اقدام به عرضه این قسمت از اطلاعات را طلب کنیم.

بنابر این بی‌آنکه قصد رعایت ترتیب را داشته باشیم می‌توانیم گفت که در سینمای کودک و نوجوان باید موضوعاتی از نوع موضوعات زیر، جا و مقام خود را بیش یا کم، اما به گونه‌ای شایسته داشته باشند:

فرهنگ و تمدن- تاریخ ایران- تاریخ اسلام- آشنایی با جغرافیا و استعدادهای ایران- شناسایی کشورهای مهم جهان- ارزشهای اعتقادی و ایمانی و مذهبی- ارزشهای انقلاب- دفاع از سرزمین و مرزهای عقیدتی و ایمانی- بیان عواطف- فرهنگ عامه- بازی و تفریح- سرگرمی‌های علمی- علم و فن- کسب مهارت‌ها- زبان و ادب فارسی و میراث کهن ادبی ایران.

برقراری تعادل و نه تساوی میان این موضوعات و ایجاد هماهنگی کامل میان زبان و بیان مربوط به آنها، اصلی و اساسی است.

همه این موضوعات باید جدی گرفته شوند، حتی بازی و سرگرمی. کودک و نوجوان شخصیت خود را به هیچوجه دست کم نمی گیرند و عزت نفسی در حد اعلان دارند. با شخصیت آنها و کرامت انسانی شان نمی توان شوخی کرد و آن را به بازی گرفت بنابراین از بازی و سرگرمی و لطیفه گویی تا مسائل علمی و فنی، همه جدی اند و همگی در سطحی قابل اعتنا و توجه باید مد نظر باشند.

اما جدی بودن غیر از عبوس و ترشرو بودن و باخشونت و شدت سخن گرفتن و یا خشن جلوه نمودن است. آرامش و متانت و طمأنینه از اجزای مهم و از عوامل اصلی کارند. آیا می توان فردی را که موزون، اما سریع و حتی باشتاب حرکت می کند از متانت دور دانست و کسی را که با کندی، تلو تلو خوران به جلو می رود متین خواند و یا متانت پرنده ای را که مرتباً جست و خیز می کند و نشاط می آفریند از متانت لاک پشت کمتر دانست؟ در واقع به «آن» هایی که هر کدام از این مفاهیم دارند باید توجه کامل کرد و متین بودن و جدی بودن را از عبوس بودن و خشن بودن و کند و بی حال بودن را از متین و آرام رفتار کردن و بازی و تفریح و سرگرمی پرمایه را از لودگی و بی مزگی و جلفی و بی بند و باری تمیز داد و جدا ساخت.

در تمامی مراحل اعتماد به نفس باید مبنای اساس سینمای کودک و نوجوان باشد و زبونی و ذلت عرض وجود نکند.

بی شک زبانی که در سینمای مورد بحث به کار گرفته می شود، باید زبانی روشن، رسا و شیوا باشد، و اگر فیلم ها یا سریال هایی طبقه بندی می شوند، برای هر مرتبه سنی، واژگانی که به کار گرفته می شود دنبال واژگان مرتبه قبلی و مقدمه ای برای واژگان مرتبه بعدی باشد. می دانیم که این کار دشوار است، اما آنچه در این زمینه اهمیت دارد این است که واژگان در فیلم های مربوط به سن های بالاتر غنی تر باشد. تحول در امر زبان هم گرچه روزانه نیست، اما در فیلم های نیمه علمی و علمی باید مورد توجه باشد و بنابراین باید در اندیشه عرضه واژه های جدید بود، همچنین باید بشدت از بکار بردن واژه های بیگانه پرهیز

کرد. در فیلم‌های داستانی و بویژه تاریخی هم گهگاه می‌توان سبک نوشته‌های ادبی گذشته را به عنوان یادآوری و به صورت مناسب - و نه تصنعی (به گونه‌ای که در فیلم‌های بزرگ‌ترها در این اواخر فراوان دیده می‌شود) به کار گرفت، تا از این راه ارتباط با گذشته نیز تا حدودی حفظ شود. در عین آنکه از لفظ قلم سخن گفتن باید پرهیز کرد، از شکسته بسته سخن گفتن و بکار بردن اصطلاحات و عبارتهای عوامانه و من در آوردی (غیر از اصطلاحات و لغات عامه و کوچه و بازار که در برابر لفظ قلم است) باید گریزان بود. بویژه از درهم ریختن کلمات و ساختن واژه‌هایی به تقلید از واژه‌سازی کودکان باید خودداری کرد. تعدادی واژه کودکانه وجود دارد که هم هر کودکی می‌فهمد و هم کودکانی که از این مرحله خارج شده‌اند می‌دانند که این واژه‌ها مربوط به سنین کودکی است. این واژه‌ها، واژگان کودکانه است و به نظر می‌رسد که به کار بردنشان در موارد مناسب، مشکلی ایجاد نخواهد کرد. اما گستردن این واژگان بخصوص از طریق «صنعت سینما» و به گونه‌ای صناعی، کودکان سنین بالاتر را گمراه می‌کند و زبان را در دراز مدت به تباهی می‌کشاند. در این زمینه و در زمینه بکارگیری واژگان و طرز بیان نوجوانان جلف و متظاهر نیز باید دقت کافی به کار برد. به نظر نمی‌رسد که این ترتیب کار به فضا سازی فیلم و جذابیت آن یاری برساند و دستمایه شور و نشاط بیشتری برای فیلم و کارگردان باشد.

حرکات و سکانات و ادا و اطوار، و به طور کلی رفتار و کردار بازیگران در تمامی مراحل باید متناسب موضوع فیلم و تابع متانت لازمه موضوع باشد. هر گونه افراط و تفریط بی شک زیان‌آور، و مضحك در معنی منفی آن خواهد بود. کودک و نوجوان نباید در موقعیتی قرار گیرند که از مرحله انتقاد فراتر روند و به «دست انداختن» برسند. ما گهگاه با این مشکل در مدرسه‌ها و دانشکده‌ها نیز روبرو هستیم. برخی از دانش‌آموزان از دوره راهنمایی به بعد و نیز دانشجویان از همان روزهای اول به برخی از معلمان و استادان خود احترام می‌گذارند و حتی از کاستی‌هایی که احتمالاً در کار تدریس دارند، به علت طرز رفتارشان چشم می‌پوشند، اما از برخی از آنها انتقاد می‌کنند و به آنها ایراد می‌گیرند و برخی را نیز دست می‌اندازند. همین روحیه را کودکان و نوجوانان در برخورد با بازیگران در درجه اول و محتوا و موضوع فیلم در درجه بعد دارند.

آخرین نکته ای که در این گفتار، یادآوری آن بایسته است، این است که کودک و نوجوان ایرانی باید ریشه دار بودن ملت و مردم خود را از همان آغاز زندگی عاطفی، احساسی و عقلانی خود دریابد و با هویت ملی و فرهنگی و مذهبی خویش آشنا شود و در فرایند بده و بستان با این حقایق و مفاهیم عاطفه ای نیرومند همراهی اش کند، و به هنگام دیدن گزارش و نمایش وقایعی که مربوط به این امور است، از سرخوشی و احساسی پر مایه برخوردار گردد.

همه این کوشش ها برای آن است که کودک و نوجوان در ضمن حفظ تمامی خصوصیات مربوط به سن خود، لحظه به لحظه گام فرایش نهد و همه آنچه را فرهنگ و تمدن اسلامی و ایرانی می تواند در اختیار آنها بگذارد و تمامی آگاهی هایی که علم امروز باید بدانها ارزانی دارد در حد مقدور سینما و بارعایت همه اصول سینماگری دریافت کند. اما در طول این دوران تا آنجا که ممکن است و در توان فنی و علمی و هنری کارگردان و دیگر دست اندرکاران سینماست، باید از بیان مستقیم و ذکر صریح و یا ضمنی بلیغ تر از تصریح «بایدها و نبایدها» پرهیزند. احترام به مخاطب نخستین و مهمترین شرط موفقیت فرد یا افراد و یا جمعی است که در صدد بیان مطلبی معین و هدف دار است. بنابراین همواره باید برای مخاطب حد معقول مقبولی از درک شعور را قائل بود. در عرصه سینمای کودک و نوجوان باید به فهم و شعور و قدرت درک و توانایی تحلیل کودک و نوجوان اعتماد کرد. دست اندرکاران این سینما باید تا آنجا که حافظه شان یاری می کند کودکی و نوجوانی خود را به خاطر بیاورند و توجه کنند که در آن زمان هم نکته ها را با سرعت درمی یافتند و هم از اینکه در خصوص موضوع معینی به طور مستقیم و صریح مخاطب قرار می گرفتند، رنجه خاطر و دل آزردن می شدند. همراه این تجدید خاطره شایسته است که به تجربه امروزی شان نیز توجه کنند که کودکان و نوجوانان این روزگار و نسل انقلاب، اگر بهره هوشی بسیار بالاتری از پدران و برادران بزرگتر خود نداشته باشند، دست کم هم عرض آنها هستند. این نکته، نکته ای بنیادی در همه انواع کارهای تربیتی نه تنها برای کودکان و نوجوانان، بلکه برای جوانان، میانسالان و حتی پیرانی است که راهتمایی و پند و اندرز آنها مورد نظر است.

سخنم را به پایان می‌برم و برای همهٔ بچه‌ها، کودکان و نوجوانان که این جشنواره برای آنها و از آن آنهاست آرزوی سلامت و خوشدلی و سرزندگی دارم و برای بزرگترها و کسانی که در اندیشهٔ کودکان و نوجوانان هستند و نیز برای همه دست‌اندرکاران سینمای کودکان و نوجوانان که این کار سترگ را به عهده گرفته‌اند، از خدای بزرگ توفیق خدمت طلب می‌کنم.

**

*

صفای دل در صفای خط

می کشم مرغان معنی را صفیر	خامه می گوید به الحان صریر
دانه می ریزم برایشان از نقط	می برم ناگاهشان در دام خط
کرده در آب سیاهم سرنگون	از سیه کاری بخت واژگون
حله شب افکنم بر روی ماه	چون برآرم سر از آن آب سیاه
سنبل تر زیور نسـرین کنم	صفحه کافور را مشکین کنم
هستم از اسباب فعل خود پری	این همه گویم ولی چون بنگری
کرده بین الاصبـعین او مقام	در کف کاتب وطن دارم مدام
بر زمین مانم نی خشکی و بس	گر مرا با خود گذارد یک نفس

پرسش هایی که در زمینه خوشنویسی وجود دارد به دو دسته عمده تقسیم می شوند؛ یک گروه از این پرسش ها ناظر به مسائلی است که در خصوص ارتباط خوشنویسی با هنرهای چون نقاشی و گرافیک و معماری و فنون چاپ و اطلاع رسانی مطرح می شوند و دسته دیگر از پرسش ها با اصل خوشنویسی، انواع تحولات و تغییرات و نوآوری های آن مربوط می گردد.

این هر دو دسته از اهمیت بالایی برخوردارند. بی شک در دسته اول تأثیرها و تأثرهای متقابل متعدد وجود دارند. بخصوص که از آغاز کار خوشنویسی، حضور خط در

معماری اسلامی و حتی در مصنوعاتى که بازندگى روزمره مردم سروکار داشته‌اند، تقريباً به صورت جزئى تفكيك نشده از آنها درآمده است و بنا براین صرف نظر از آنکه خوشنویسى خود هنرى مستقل است، با توجه به ارتباط نزدیکی که با چند هنر دیگر پیدا کرده، بر قدر و قیمت و اهمیت هنرى اش افزوده شده است و بدین اعتبار است که در مقام يك هنر اصیل و صاحب پیام در دوران طولانى حیات خود و در تمامی جهان اسلام، هیچگاه از صحنه خارج نشده و چون بازندگى روزمره و زبان و کلام ارتباطی عاطفی و احساسی و عملی داشته، همچنان استوار و شکوفا باقى مانده است.

در این بحث نظر به اینکه در جای دیگر درباره هنر و اخلاق هنرى سخن گفته‌ام، از بحث مربوط به آنها در مى گذرم و به جولانگاه هنر خوشنویسى گام مى نهم.

خطاطی و خوشنویسى در مقایسه با دیگر هنرهای سنتی و صنایع ظریف اسلامی و ایرانی موقعیتی شگفت انگیزتر و به يك معنى پربارتر داشته است و همچنان داراست.

ارتباط خط با زبان و همچنین با آرمان و اعتقاد و ادبیات، اعم از نظم و نثر، و معماری و نیز برخی از وسایل و ابزار و مظاهر زندگانی روزمره، ارتباطی پرمایه و پرجاذبه، پرمعنى و دقیق و ژرف است. خط و آفرینش هنرى مرتبط با آن، يعنى خوشنویسى، نظام ارتباطی انسان را که جنبه فرهنگى دارد و به آن اشارت کردیم، سامان مى بخشد و در یکی از مراتب آن که القای معانى ژرف و حکمت و پیام متعالی است به کمال مى رساند. خوشنویسى ملتقای هنر و کلمه متعال و آرمانهای بلند است.

خوشنویسان، قرآن و احادیث و شعر و نثر را به رشته تحریر در مى آورند و به آنها جلوه و جلای بیشتری مى بخشند و موجد رابطه‌ای قویتر مابین فرستنده پیام و پیام گیرنده پیام مى شوند و نکته جالب توجه آن است که در مقایسه با عرضه همین پیامها از طریق صوت، وجه ماندگار و جنبه پایدار آن بیشتر و پرمایه تر است. صوت نیکو پس از شنیدن تأثیری پرمایه دارد، اما به هر حال پس از مدتی - دیر یا زود - محو مى شود، اما خط باقى مى ماند و بنا براین ما آثار هنرمندان خوشنویس گذشته را داریم. اما پیش از پدید آمدن ساز و کار ضبط صوت، از الحان و اصوات گذشتگان تنها خاطره‌ای تاریخی بجا مانده است.

جستجوی تناسب ها و کوششی که در طول قرن ها برای تنظیم اندازه ها در خطوط

مختلف به عمل آمده و همین جستجو، موجب پیدایش تحول خطوط کهن از کوفی به جانب نسخ و ثلث و دیوانی سپس نستعلیق و شکسته و غیر آن شده است، گزارشگر کاری مشترک در زمینه بیان وحدت در متن تنوع است و این کوشش از آن جهت شگرف تر از برخی دیگر از رشته های هنری است که محدودیت ابزار هنری یعنی حروف و کمی دامنه دخل و تصرف در آنها به لحاظ طرز قرار گرفتن و یا در شکل آنها از یکسو و معنوی بودن محتوا از سوی دیگر، امکان فراوانی در اختیار خوشنویس آفرینشگر قرار نمی دهد، حال آنکه در نقاشی هم به لحاظ رنگ ها و امکانات مختلف دیگر، مادی، و هم به لحاظ مضامین، این دامنه بسیار گسترده است.

نکته دیگری که مسلماً در تحول و تنوع خط بی تأثیر نبوده است، کاربرد خطوط مختلف برای بیان معانی مختلف و پیام های گوناگون بوده است. مطلبی را که درباره بکارگیری واژه های مختلف در اشعار رزمی و بزمی می گوئیم به گونه ای دیگر درباره کاربرد خطوط نسخ و نستعلیق و شکسته و... قابل طرح و بررسی است.

خوشنویس با انتخاب بیانهای متعالی نظیر قرآن و احادیث و بیانهای عالی نظم و نثر ادبی وحدت در تنوع را قوام و دوام بیشتری می بخشد. پیامهایی که حاوی جوانمردی و اخلاق و ادب و دعوت به حق و عدل هستند، جانمایه وحدت عالم اند و این پیامها، با خط خوش، جان و جهان را به جانب حکمت و عبرت دعوت می کنند.

هر قدر آفرینشگر خوشنویس در ژرفای پیامها بیشتر غرقه شود، هنرش جان و آب و رنگ دیگری به خود می گیرد. به همین دلیل است که سوره حمد میر عماد، جاودانه می شود و قرآنهایی که با خطوط خوش نوشته شده اند و کتیبه های سر در مساجد پایدار می مانند و چشم نواز و روح بخش می گردند.

در کار خوشنویسی نیز همانند دیگر هنرها آشنایی با مواد و مصالح و چگونگی تسلط بر آنها اهمیت فراوان دارد. به همین جهت خوشنویس خوب، قلم خوب را می شناسد، تراشیدن قلم و ساختن مرکب و حتی کاغذ را می داند و به هر حال نیز باید چنین باشد. نظام شاگردی و استادی نیز در کار خط باید همچنان حفظ شود و توسعه یابد. نمی توان از راه دور خوشنویس واقعی شد. تمرین از روی خطوط استادان و سرمشق ها

مسلماً مؤثر است، اما همدمی و همقدمی با استاد امری دیگر است و نباید این رسم کهن و نیکو و درست، کنار نهاده شود.

ریزه کاریهای آخر کار در خوشنویسی نیز بروز و ظهور دارد. همان سان که با همه وجود به کار پرداختن و در کار هنر غرق شدن در این عرصه نیز گوینده کلام آخر است. اینکه خوشنویسان به هنگام نوشتن آثار مهم، بخصوص قرآن وضو داشته اند نکته ای مهم و در عین حال پر معنی و بنابر این لازم برای هنرمندان خوشنویس بوده است و هست.

توجه به عدم کمال اثر نیز همان طور که گفتیم، دل مشغولی همه خوشنویسان است که همواره به این امر اذعان دارند و به همین دلیل و برای رسیدن به مرحله کمال است که همواره می نویسند و خود را از قلم و کاغذ جدا نمی کنند.

نوآوریهای مربوط به خط نیز هر چند به نظر جدید می آیند، اما کهن و صاحب تاریخ اند. قطعاً خطوط بنایی به هنگامی که ظهور یافت و در معماری به کار رفت، نوآوری محسوب می شد. حتی تحول و تطوری که در خطوط پیدا شده است، نوآوری و تجدید نظر بوده است، منتهی چون بتدریج صورت پذیرفته، مورد بحث و گفتگوی فراوان قرار نگرفته است. کلمه نستعلیق خود بیانگر نوآوری در خط نسخ است که حتی در نام خط نیز به یادگار مانده است. و یا خط شکسته، گزارشگر دخل و تصرف چشمگیر در خط است. گل و بوته انداختن و یا طلالاندازی در فاصله خطوط و بردن خطوط اسلیمی در میان سطرها و اطراف آنها بخصوص در کاشی کاریها که حضور چندرنگ نیز به این شیوه های هنرمندانه افزوده می شود، نقش نقاشی همراه خط را از گذشته تاکنون نشان می دهد. با اینهمه دخل و تصرفهای جدید در اندازه حروف و نقاشی کردن حروف و کلمات به جای تحریر آنها همچنین استفاده از حروف و کلمات و خطوط برای فضا سازی و یا ساختن فرمهای تجریدی و انتزاعی، و نیز غیر انتزاعی و تصویری، نوآوریهای امروزی به شمار می آیند. این پرسش بجاست که آیا باید این شیوه ها را کنار گذاشت؟ در واقع استفاده از رنگ و فرمهای حروف و دخل و تصرف در آنها - تا حدی که حالت حرف و کلمه بودن از دست نرود - و همچنین نقاشی به کمک حروف و کلمات و نقاشی کردن حروف و کلمات، هیچکدام به کار خطاطی و خوشنویسی لطمه ای نمی زنند، بلکه راه تازه و نویی را به روی

خوشنویسان می‌گشایند و به امکانات خطاطی و خوشنویسی می‌افزایند. برای مثال همان‌طور که خط دیوانی را برای برخی از امور تعیین کرده‌ایم - و صفت دیوانی خود این معنی را در همان بیان اول القاء می‌کند - همان‌سان نیز باید خط و نقاشی و نقاشی با خط و دخل و تصرف در خطوط را برای استفاده از آنها در کتیبه‌های تزینی بناهای مهم به کار بریم و به بیان دیگر در جا و مکان خودش قرار دهیم و توجه نمائیم که این سبک چنانچه در جای درست خودش در معماری و یا تابلوهای تزینی قرار گیرد، همانند نوآوریهای دیگر در خط برقرار خواهد ماند.



چیست به گیتی به از این کیمیا؟

برگزاری چهارمین نمایشگاه صنایع دستی را در شهر تاریخی و تاریخ ساز همدان، که گزارشگر ذوق پرورش یافته و اندیشه انسجام پذیرفته و معنی یاب و هنر عمومیت یافته و صورت صنعت پذیرفته مردم مرز و بوم پهناور ایران است، به همه دست اندر کاران تنظیم و ترتیب و برگزاری آن تبریک و به حاضران این مجلس و تمامی بازدید کنندگان روزهای بعد خوش آمد می گویم. راستی را بخواهیم نمایشگاههایی که به عرضه صنایع دستی و نمونه های این هنر سترگ می پردازند، گذشته و حال را در ظرف واحدی که به ظاهر همان کالای حاصل صنعت دستی است يك جا عرضه آگاهی می کنند. گفتیم «گذشته و حال» و «ظاهر آکالا»؛ در برابر این دو تعبیر اندکی درنگ کنیم و به معنی و مفهوم آن، در چند جمله و عبارت بپردازیم:

۱- صنعت دستی گذشته و حال را گزارشگری می کند، از آن رو که اگر شیء مورد نظر از اصالتی برخوردار باشد، هم بیانی از ذوق و سلیقه، درك هنری و آفرینندگی و استعداد سازندگی نیاکان ماست، و راه و رسم زندگی و نیازهای مردم روزگار گذشته و چگونگی پاسخگویی به این نیازها را نمایان می سازد، و هم با توجه به ذوق و سلیقه و خواست روزگار ما و درك و دریافت هنری امروز و پاسخگویی به نیازهای زندگی ماشینی عصر حاضر، کاربرد مطابق عصر و زمان یافته و نه تنها نیاز به زیبایی و ذوق زیباشناختی مردم این عصر

را بر آورده می‌کند، بلکه در بیشتر اوقات کم و بیش به نیازهای کاربردی هم پاسخ می‌گوید. بدین گونه است که در کارهای شیشه‌ای و آبگینه‌ای، پایه چراغهای رومیزی و در کارهای خاتم‌سازی، حضور میز و صندلی و چهلچراغ و نظایر اینها را باز می‌یابیم و در کار فرش، نقش‌های امروزی را در چهارچوب دریافت‌های کهن مسندنشین می‌بینیم.

۲- تعبیر دیگری هم در ابتدای سخن به کار رفت و به ساخته‌ای «به ظاهر کالا» اشارت شد. مقصود از کالا، ساخته‌ای مادی و مرکب از چند شیء معین مانند چوب و رنگ و استخوان و فلز و یا شیشه و پشم و نخ و ابریشم و نظایر اینهاست، اما آیا برآستی می‌توان فرش یا یک لوحه خاتم و یا یک تذهیب و یا یک کوزه و کاسه قلمزده را کالای صرف به معنی مادی یاد شده به شمار آورد؟ پاسخ کسانی که با صنعت دستی بیش از یک نظاره‌گر ساده آشنایی دارند و بدان می‌اندیشند و حتی پاسخ بهره‌گیرندگان با ذوق از این ساخته‌های دستی، منفی است، یعنی صنعت دستی را بیش از یک کالای مادی به حساب می‌آورند. راستی را بخواهیم در ساخته‌های ماشینی، اگر به هنگام نظر کردن، دقیق نباشیم و به اندیشه نپردازیم، کالای ساخته شده را زاده ماشین و حاصل کار آن می‌دانیم، و این طرز تلقی نیز راست و بجاست. یعنی وقتی در فروشگاه یا نمایشگاهی با چندین ده دستگاه یخچال یا رادیو یا تلویزیون و نظایر اینها روبرو می‌شویم، بلافاصله کارخانه و زنجیره تولید و صفحه نقلی را می‌بینیم و درمی‌یابیم که قطعات را از این سو به آن سو می‌برند، و بندرت متوجه کارگری می‌شویم که این حرکت را نظاره می‌کند. اما دشوار است که آدمی صفحه‌ای یا جعبه‌ای از خاتم را ببیند و یا قلمدانی، نقش پذیرفته را مشاهده کند و بی‌درنگ این پرسش برایش مطرح نشود و اگر مخاطبی داشته باشد از وی نپرسد که این جعبه خاتم کار کیست و یا استاد قلمزن یا مذهب یا خاتم کار چگونه به این همه ریزه کاری دست یافته است؟

بنابراین در این نوع کالا جز ماده، لطیفه نهانی دیگری، که حضور تقریباً بی‌واسطه انسان صنعتگر باشد، وجود دارد و این هستی که پوینده و توانمند و صاحب جان و روان است بر آن امر ایستا که شیء باشد چیره می‌شود و بیش و کم - و بسته به میزان حضور آدمی در اثر - آن را انسانی و معنوی می‌سازد. از اینجاست که مادر برابر اثری که حاصل کار هنرمند و صنعتگر دستی است، احساس پرمایه و سرشار و همراه با ستایش و تحسین

داریم، ستایشی که در واقع مخاطبش آفرینش و آفریننده است.

وقتی می‌گوئیم که با نگاه به صنعت دستی هر قوم و ملتی می‌توان گزارشی بیش و کم راستین از قوم و ملت به دست آورد، می‌توان به عنوان نتیجه بحثی که گذشت، تا حدودی با فرد فرد انسانهای صنعتگر آن قوم و ملت ارتباط عاطفی و معنوی برقرار کرد و به میزان حضور انسان آن روزگار در هنر آن ایام و یاد در تداوم تاریخی هنرش در روزگار معاصر، از حال و هوای زندگی او و طرز تلقی اش از حیات نکته یا نکته‌هایی به دست آورد.

صرف نظر از دلایل اقتصادی که برای نگهداری این صنایع و حفظ اصالت آن وجود دارد، یعنی سبب می‌شود که هر چه آثار این صنعت پرمایه‌تر و در معنایی اصیل‌تر باشد، بیشتر خواهان داشته باشد و بنابراین به دستیاری قوی برای رونق اقتصادی بدل گردد، دلایل فرهنگی-اجتماعی-روان‌شناختی و جامعه‌شناختی نیز بیش از توجیه‌های اقتصادی حفظ اصالت این صنایع و کمک به توسعه روزافزونشان را، در همه جهات، به کرسی می‌نشانند و تأکید می‌کنند، و دفاع از اصالت کوشش برای گسترش فعالیت آن را به صورت وظیفه‌ای ملی و حکومتی درمی‌آورند.

با تداوم حضور صنعت دستی در جامعه‌ای کهن، همانند جامعه ما، ارتباط فرهنگی و روان‌شناختی و جامعه‌شناختی با گذشته‌ای که صنعتگران و هنرمندان آفرینشگر وجود داشته‌اند، برقرار می‌شود، و یا گسسته نمی‌گردد و در نتیجه هویت ملی و قومی، استمرار منطقی خود را در عین تحول و تطوری که ناگزیر در هر فرهنگ و تمدنی وجود دارد، حفظ می‌کند و از جانمایه این هویت پاسداری می‌نماید. این تداوم و استمرار آدمیزاده جامعه این عصر را یاری می‌کند تا به ریشه‌ها و اساس و اصالت خود توجه کند و بیندیشد و حتی اگر هم نخواهد از ذوق و سلیقه نیاکان خود و درک و دریافته‌هایشان از طبیعت و ماوراء طبیعت پیروی کند، باری خواهد دانست که ماه تنها برای وی نو نشده است و بیان تجریدی و انتزاعی از محیط پیرامون و واقعه‌های جهان ویژه او نیست و پیش از وی نیز لیل و نهار بوده است و هنرمندان و صنعتگران اندیشمند با دقت و ریزینی‌های بیشتر و فزون‌تر و گهگاه نیز با ریزه کاریها و نازک اندیشی‌ها و پیچیدگی‌هایی بیشتر از آنچه در آثار امروزی دیده می‌شود به بیان ماجرای جهان پرداخته‌اند. توجهی که به طبیعت در نقش و نگارهای ایرانی،

بخصوص در طرح و نقشه فرش دیده می‌شود، گزارشگر این نکته مهم در عقیده مسلمان ایرانی است که از راه طبیعت می‌توان به ماوراء طبیعت راه یافت و اگر اسرار ازل را نمی‌توان دریافت، انواع رنگ‌ها و پیچاپیچی خطوط و دوائر و نیز نوع گل‌هایی که در ظاهر طبیعت نمی‌توان بدانها دست یافت و موزونی کار، همه و همه گزارشگر پیچیدگی عالم و بیانگر تنوع آن و نظام مبتنی بر حساب جهان و تودرتویی و پرزیروبمی مجموعه آن است و همان‌سان که حتی آدمیزاده با سطح متوسط اطلاع و نه فقط دانشمند متفکر می‌تواند روزها و هفته‌ها درباره نقش و نگار فرش بیندیشد و بر آن، بی آنکه خسته شود، بنگرد، همان‌طور نیز می‌تواند درباره عالم ملکوت بیندیشد و از ظاهر این جهان نیز شگفت زده شود و «تبارك الله احسن الخالقين» را بر زبان جاری سازد.

علاوه بر این توسعه فرهنگی و نیز شکوفایی هنری بدون توجه و نظر به کار هنرمندان و صنعتگران عملی نیست. پایه را بر آب نمی‌توان گذاشت و بدون هویت سابق نمی‌توان شخصیت لاحق را ساخت، و این همه در کار صنعت دستی تجلی دارد. در نتیجه پس از آنکه نکته‌های همسان اصلی و موارد دیگر سان فرعی پدیدار شد، وحدت اصول و مبانی گزارشگر وحدت در دریافت، وحدت در احساس و عاطفه، و وحدت در تحلیل و گزارش از چگونگی تلقی از جهان و زیبایی‌های آن خواهد بود و این فرایند به ایجاد وحدت و یکپارچگی آرمانی قوم و ملت یاری و دستیاری خواهد کرد. از سوی دیگر تنوع در زیر و بم‌ها و ریزه کاریها و ریزبینی‌ها بیانگر روشهای گوناگون انجام کار و گزارشگر ذوق و سلیقه گروه‌های مختلف قوم و ملت در زمینه عرضه کار و شیوه نمایش حقایق یکسان خواهد بود و تنوعی را که در آغوش وحدت جای گرفته است بخوبی نشان خواهد داد. علاوه بر این، تنوع در ساخته‌ها و شیوه‌ها و سبک‌ها و روشنی از مراحل تحول و تطور شیوه‌های کار در طول دوران طولانی فرهنگی و تمدنی خبر می‌دهد و در عین حال ما را از نزدیکی و دوری طرز تلقی و شیوه کار اقوام مجاور آگاه می‌سازد.

افزون بر این امر، نظری سریع بر فهرست صنایع دستی غنای فرهنگی و تمدنی ما و اهمیت آن را در زندگی روزمره مردم این مرز و بوم نشان می‌دهد و از پرمایگی و گستردگی زندگی آنها در گذشته‌های دور و در نتیجه اقتصاد پررونقشان نکته‌هایی قابل توجه عرضه

می‌نماید و گزارشگر این مطلب خواهد بود. تولید یاد شده هم دارای جنبه و جهت صنعتی قابل توجه است، یعنی در عین حفظ مبانی و اصول و نگهداری جدی و بی‌چون و چرا و بی‌خداشه حضور کامل انسان در هر اثر به تولید بیش و کم انبوه نظر دارد و هم متعهد رعایت جهات مختلف هنری بدان پایه است که حاصل کار را در مقام و موقعی بالا و ارزشمند قرار می‌دهد.

دقت در عناوین رشته‌ها که بی‌شک هر یک چندین و چند شاخه فرعی را در دل خود دارند و هر کدام نیز، همان‌طور که گفتیم، در تعداد قابل توجهی از شیوه‌ها در مناطق مختلف جغرافیایی کشورمان عرضه می‌شوند، گستردگی این صنعت و بنابر این پاسخگویی‌اش را به بسیاری از نیازهای مردم در جامعه گذشته، بیان می‌کند. برخی از این رشته‌ها عبارتند از: سنگ تراشی - سفال‌گری - فلزکاری - میناکاری - قلمزنی - جواهر تراشی - جواهرسازی - زرگری - نقره‌کاری - قلمکاری - بافت کلافه‌ای - ترمه‌بافی و زری‌بافی و گلیم و جاجیم و زیلوبافی و انواع بافندگی‌ها - سوزن‌دوزی - سبدبافی، چوبکاری و منبت‌کاری و انواع کارهای مربوط به چوب - خاتم‌کاری - فرش‌بافی - نقاشی - معماری - گچ‌بری و

هریک از این عناوین، خود دارای شاخه‌ها، و زیرشاخه‌های گوناگون است که هم به صورت طولی، تنوع را در دوران دراز تمدنی و فرهنگی ما بیان می‌کنند و هم به گونه عرضی جغرافیای کشورمان و گستردگی و غنای محلی آن را بازگو می‌نمایند و همان‌طور که می‌دانیم هر یک از رشته‌ها و شاخه‌ها نظیر فرش‌بافی خود بررسی‌ها و مطالعات گسترده‌ای را از گذشته دور موجب شده‌اند و برآستی هنوز هم نکته‌های ناشناخته فراوان و عرصه‌های تحقیق و بررسی متعدد بکر و کار نشده‌ای را دارا هستند و کوشش‌های تحقیقی جدی را طلب می‌کنند.

نکته‌ای که جز در برخی از انواع پرهزینه و در نتیجه گران‌قیمت این صنایع نظیر زری‌بافی (که مصرف عمومی و گسترده ندارد) صادق است و از این جنبه درخور بررسی و نکته‌یابی است، این است که در اکثر قریب به تمامی این صنایع در کنار نوع فخیم و پرکار و پرمایه و از لحاظ هنری در اوج آفرینندگی، انواع دیگر آن هم موجود است که با هزینه‌های کم تولید فراوان دارد، و طرفه آنکه این انواع دیگر را نمی‌توان نوع پست و یا کم‌ارزش از

جنبه هنری و حتی صنعتی دانست، و در واقع بیشتر اوقات پرکاری و کم کاری و یا مصرف ماده‌ای ارزان تر و یا کمتر است که، انواع یاد شده را از یکدیگر جدا می کند و این امر نشان می دهد که صنعت مذکور از دیرباز در زندگی روزانه مردم حضور داشته و محصول آن وسیلهٔ تفننی و یا موزه‌ای به حساب نمی آمده است. این مطلب را مجموعهٔ صنایع دستی که از گذشته‌های بسیار دور برای ما به جا مانده و یا در کاوشها به دست آمده‌اند بخوبی نشان می دهند. در موزه‌ها بخوبی به این نکته واقف می شویم و در صنایع دستی توسعه یافته امروزمان، بیش و کم این مطلب را می بینیم که حتی در ساده‌ترین ساخته‌های دستی ذوق هنری و خلاقیت صنعتکار هنرمند حضور دارد و این نکته را گزارش می کند که مردم این مرز و بوم، همواره خواسته‌اند که هنر و ذوق و سلیقه را در گوشه و کنار زندگی روزمره حاضر نگاه دارند و بدین گونه از سختی‌ها و خشونت‌های زندگانی در کوه و دره و مناطق خشک و کم آب و سبزه بکاهند و بیانی از طبیعت یا جلوه‌ای از هنر را همواره به همراه داشته باشند.

نکته مهم دیگری که در صنعت دستی ما و کم و بیش در صنعت دستی دنیای اسلامی وجود دارد، ارتباط نزدیک این صنعت در رشته‌ها و انواع گوناگون آن با زبان و ادب و به طور کلی مفاهیم فلسفی و عرفانی و اعتقادی و مذهبی و آرمانی، هم عقلانی و هم عاطفی است، که به صورت نوشته‌های بیش و کم ادبی و خصوصاً شعر - که می تواند مفاهیم عمده را در بیانی کوتاه بیان کند - در متن و نه در حاشیه کارهای صنعت دستی حضور دارد؛ به گونه‌ای که گهگاه هنرمندی خوشنویس در عرضهٔ مفهوم مورد نظر و پیچ و خم‌هایی که در نمایش آن به کار می برد آنچنان قوی و هنرمندانه می شود که کار اصلی را که قرار بوده است، این مفهوم و معنی موجب جلوهٔ بیشترش شود، به مرحله دوم توجه واپس می راند و مفهومی که با خط عرضه شده است، خود به کار هنری صاحب اصالت بدل می شود. در برخی از کاشی کاریهای نفیس، هنرمندی در کار خط به گونه‌ای است که توجه و دقت را از کاشی‌های پرکار می رباید و معطوف به خود و مفهوم عرضه شده می سازد و یا نوشته‌های برجسته بر روی قلمزنی، خود مقام نقش و نگار را می گیرد و تمامی کار در این جلوه‌گاه و مفهوم خود را می نمایاند.

صرف نظر از وجهه‌های هنری این شیوه کار، نکته قابل توجه آن است که هنر - صنعت دستی دنیای ایرانی و به طور کلی و با اندکی گسترده‌گی یا محدودیت در سراسر جهان مسلمان نشین، معنی را در همه جنبه‌ها و جهات زندگی حاضر و ناظر می‌خواهد، و بی آنکه، بیان آن را اشعار گونه و ظاهری بسازد، آن را به شیوه‌های گوناگون در زندگی حاضر می‌کند.

نکته مهم دیگری که در کار بخش مهمی از صنایع دستی وجود دارد، کار دسته‌جمعی نظام یافته در این زمینه است. در ظاهر هنرمند شاغل در صنعت دستی، به صورت انفرادی کار می‌کند و در برخی از آنها مانند فرش بافی و یازری بافی و ترمه بافی اجرای کار دوفره و سه نفره، آنهم در قسمت بافت سامان می‌یابد. اما در واقع چنین نیست و زنجیره تولید از ابتدا تا انتها به هم پیوسته است و هر کدام از صنعتگران در پائین دست و بالا دست تولید اصلی (مثلاً فرش) در يك سازمان منسجم و به هم پیوسته - حتی پیش از صنعت جدیدی که بدون برنامه نظام یافته است - به کار تولید دستی اشتغال دارند. در نظام تولید فرش پیش از تحولات جدید و ایجاد برخی از شرکت‌های تولید فرش، زنجیره تولید از مرحله تهیه پشم و نخ و ابریشم - رنگرزی آنها - آماده کردن تار و پود - طرح و نقشه - آماده کردن دارقالی - چله کشی - بافت - پرداخت و شستشو و نیز در شعر بافی و زری بافی و ترمه بافی و دیگر صنایع، کار دسته‌جمعی و استشعار به وجود چنین سازماني میدان دار بوده است. نکته بسیار مهم، که در صنعت جدید ایران اخیراً به آن توجه شده است و از دیرباز در کار صنایع دستی، خصوصاً در نساجی و قالی بافی سابقه داشته است و هنوز هم در برخی از نقاط وجود دارد، نهاد یا تأسیس «کارچاق کنی» است. در واقع «کارچاق کن» مدیری بوده است و هست که با تلفیق امکانات و ارتباط دادن پیشه‌وران و صنعتگران حاضر در يك زنجیره تولید دستی کار تولید را به سامان می‌رساند.

اکنون با اشاره به يك کار خارق العاده فرهنگی سخن را به پایان می‌برم. این کار در چهار صد سال پیش با موفقیتی تحسین برانگیز و شگفت آور و با برخورداری از نوع مدیریتی که در بالا بدان اشارت شد، به پایان رسیده و نمونه بی مانند مجموعه‌ای از صنایع دستی را در يك اثر بی نظیر فرهنگی و هنری گرد آورده است.

طرح شاهنامه تهماسبی در چهار صد سال پیش تهیه شده و به مرحله اجرا درآمده است. در واقع در آن ایام تصمیم گرفته شد که همه متن شاهنامه در قطع بسیار بزرگ و با خط خوش نوشته شود و برخی از وقایع و ماجراهای آن نقاشی شود و شماری صفحه و سرلوحه مذهب داشته باشد، متن کتاب نیز طلااندازی شود، و با جلد سوخته چرمی صحافی گردد. این اثر ۲۵۸ مجلس نقاشی و چند لوحه نفیس مذهب دارد. پانزده نقاش از استاد و دستیار استاد زیر نظر استادانی چون دوست محمد و میر مصور، از نگارگران بزرگ دوره صفوی، این طرح را اجرا کرده اند. با توجه به امکانات موجود در چهار صد سال پیش:

تهیه کاغذ نازك يك دست به میزان تقریباً ۸۰۰ ورق - طلااندازی همه صفحات - تعیین محل نقاشی ها، که بزرگ و کوچک است و گهگاه از چهار چوب متن مطابق آنچه در شیوه نگارگری آن عصر می بینیم خارج می شود - گاه سپردن کاغذ به خطاط که محل خاص نوشته ها را بنویسد و سپس کاغذ را برای نقاشی به نگارگران بسپارد، و زمانی نخست نقاشی انجام یابد و سپس کاغذ به خطاطان واگذار شود - انجام کار نگارگری دسته جمعی، با طی مراحل: طراحی ابتدایی، رنگ گذاشتن، قلم گیری و چند فعالیت هنری دیگر دست به دست هم يك کار سترگ دسته جمعی را، به صورتی هماهنگ در طول ۲۰ تا ۳۰ سال سامان داده است. مدیریت این واقعه بزرگ فرهنگی که تهیه کاغذ، مرکب، قلم، قلم مو، رنگ های متنوع، تهیه طلا، طراحی های مجلس ها، تعیین محل آنها، تعیین نگارگری یا نگارگران اصلی و دستیار، نقاش، قلم گیری را در برداشته، بی شك مدیریتی هنری در بالاترین سطح ممکن بوده است و این مدیریت آنچنان مطابق برنامه عمل می کرده که جابجا شدن مدیر طرح نیز تغییر محسوسی را در شیوه کار آفرینش کتاب به وجود نیاورده است. این کار با عظمت و نظر گیر، گزارشگر روحیه ای بالا در کار دسته جمعی است، روحیه ای که گهگاه ما ایرانیان را از آن بی بهره معرفی می کنند، اما چه کسی است که این کتاب را ببیند و یا ماجرای تهیه آن را به طور کامل بشنود و در توانایی بالای ما برای کار دسته جمعی - به شرط داشتن انگیزه - کوچکترین شك و تردیدی به خود راه دهد. معماری و ساخت مساجد بی مانند ما در اصفهان، کاشان، مشهد، تبریز، شیراز، کرمان، یزد و دیگر شهرهای کوچک و بزرگ ایران، ایجاد بناهای عظیمی، چون تخت جمشید، گنبد سلطانیه، بقعه شیخ

صفی و عالی قاپو و مانند اینها بدون داشتن روحیه کار دسته جمعی و داشتن آگاهی کافی از کار برنامه‌ای و منسجم و نیاز به همکاری و بخصوص هماهنگی در حد بالا عملی نیست. کوتاه سخن با تحلیل دقیق اجزای کار صنعت دستی و با دقت در تنوع آفرینش‌های این صنعت و بررسی علت‌ها و دلایل این تنوع و آشنایی با محل اصلی ساخت برخی از این اشیاء و تحقیق در چگونگی تحول انواع و شیوه‌های تولید آنها و بررسی نیازهای امروز و پژوهش درباره چگونگی تطبیق این نیازها با الزامات صنعت دستی - در صورتی که نخواهیم این صنعت مسخ شود و از معانی و مفاهیم و پیامهای اصلی‌اش به دور افتد - همه و همه دستیار کار رونق این صنایع و تولید به سامان و در عین حال انبوه آنها خواهد شد. توجه به کیفیت موجب می‌شود که کشورهای دیگر نیز به جد طالب این محصولات باشند و این امر صرف نظر از بعد اقتصادی و جبهه‌ای فرهنگی خواهد داشت. صنایع دستی سفیران پرمایه و زبان آور و توانمندی خواهند بود که بآسانی همه مرزها، حتی مرزهای تحریم را می‌شکنند و با جلال و شکوه فراوان گزارشگر راستین ذوق و سلیقه اصیل ایران و بیانگر معنویت اسلامی در دورترین نقطه‌های گیتی خواهند بود.

**

*

این همه نقش عجب

ایجاد گنجینه یا نمایشگاه دائمی آثار مربوط به صنایع دستی ایران را که از آرزوهای دیرین دوستداران و علاقمندان به هنر و فرهنگ و تمدن این مرز و بوم کهنسال و هنر آفرین و هنر پرور بود، به همه هواخواهان این هنرهای پرمایه و ریشه دار و اصیل شادباش می گویم و به مسئولان و دست اندرکاران این تأسیس نفیس و یادگار ماندگار، که با پیگیری و پشتکار همه دشواریها را پشت سر گذاشتند و این گنجینه را پس از سالها کشاکش و کوشش و کوشش برپا کردند آفرین می گویم و برایشان آرزوی موفقیت روزافزون دارم و بویژه از خداوند می خواهم که در توسعه و غنی کردن هر چه بیشتر این نمایشگاه توفیق رارافیقشان گرداند.

کسانی که بیش و کم و یا همواره در روزهای گشایش نمایشگاههای صنایع دستی حضور داشته اند، مطالب مرا در خصوص صنایع دستی و اهمیت آن شنیده اند. در این جلسه نیز بنای من بر آن است که در همان زمینه سخن بگویم و البته کوشش خواهم کرد که گفته هایم تکراری نباشد و یا حداقل چگونگی طرح مسائل و استدلالها، به گونه ای دیگر باشد.

در روزهای گذشته، اندکی درباره «تعبیر صنایع دستی» اندیشه می کردم، برخی از صاحب نظران بحق در برابر این تعبیر درنگ می کنند و آن را مناسب آثاری نمی دانند که ما

آنها را صنایع دستی می‌خوانیم. این تردید از آنجا سرچشمه می‌گیرد که در لفظ صنعت، در شرایط کنونی اولاً حضور ماشین بیش و کم قوت و قدرتی بیش از آدمی دارد و ثانیاً در آفریده و یا حاصل کار صنعت، هنر به معنای جدی کلمه جلوه و جلایی ندارد و ثالثاً، ظرافت اثر صنعتی در نظم و ترتیب و اندازه‌های دقیق و صیقلی بودن سطح و زرق و برق آن است، و بنابر این در این ظرافت آن «آنی» که حافظ بدان اشارت دارد و می‌گوید:

شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد بنده طلعت آن باش که آنی دارد
دیده نمی‌شود. در نتیجه هر چند که در گذشته این آثار حاصل صنعت بوده‌اند و چون با ابزار و وسایل اندک و با یاری دست انجام می‌یافته‌اند تعبیر صنعت دستی بر آنها بی‌تناسب نبوده است، اما اکنون که صنعت سنگین و سبك و صنایع بزرگ و متوسط و حتی كوچك همواره حضور پر قدرت ماشین را متناسب با سنگینی و سبکی و بزرگی و کوچکی خود تداعی می‌کنند شاید تجدید نظر در تعبیر «صنایع دستی» به هنگام خود بی‌فایده نباشد. افزون بر این لفظ دستی آنچه را که با ذوق و سلیقه و خلاقیت صنعتگر هنرمند یا هنرمند صنعتگر ارتباط دارد نمی‌رساند و عملاً دو لفظ صنعت و دستی، هنر و ظرافت کار را پنهان نگه می‌دارند و آنها را از میدان ذهن مخاطب و استفاده کننده بیرون می‌برند.

برای دریافت همه جانبه اهمیت صنایع زیبای دستی یا صنایع هنری دستی بایسته است که جنبه‌ها و جهت‌های چندگانه‌ای مدنظر قرار گیرند. در نتیجه ما در این گفتار جنبه‌های هنری، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی این آثار را به اختصار مورد بحث قرار می‌دهیم:

۱

با وجود آنکه در دنیای و انفسای کنونی، جنبه اقتصادی امور بر دیگر جنبه‌ها غلبه دارد و ما به این مسأله در بحث مربوط به جنبه اقتصادی صنایع دستی خواهیم پرداخت، جنبه‌ها و جهت‌های هنری، اجتماعی، فرهنگی صنایع دستی را دارای اهمیت فراوان و درجه اول می‌یابیم و آثار و نتایج آن را حتی به لحاظ کمی و اقتصادی - در يك حسابداری ملی و خردمندان و حکیمانه - نظر گیر و قابل دقت و تأمل می‌دانیم.

هنگامی که از وجه هنری صنایع دستی سخن می‌گوئیم، این وجه را به گونه‌ای

جامع الاطراف در نظر می گیریم. در این وجه و جنبه جامع الاطراف حضور طبیعت، انسان، جامعه، زندگی و حیات، جنبه های روان شناختی فردی و اجتماعی و ارتباط با دیگر جلوه های هنری باید مورد توجه قرار گیرند.

دوران ظهور و بروز صنعت دستی و توسعه و تکامل نخستین آن، دورانی است که آدمیزاده، خصوصاً انسان شرقی و بویژه انسان ایرانی قبل و پس از ظهور اسلام، با طبیعت، سرو سری جدی داشته و از آن دور نشده است، و حتی با ظهور اسلام، و آشنایی با تعلیمات عمیق قرآنی در زمینه طبیعت و آیه بودن و اهمیت آن، توجه بیشتری بدان معطوف کرده است.

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
کوه و دریا و درختان همه در تسبیح اند نه همه مستمعی فهم کنند این اسرار
عقل حیران شود از خوشه زرین عنب فهم عاجز شود از حقه یاقوت انار
تانه تاریک بود سایه انبوه درخت زیر هر برگ چراغی بنهد از گلنار
سیب را هر طرفی داده طبیعت رنگی هم بر آن گونه که گلگونه کند روی نگار
گو نظر باز کن و خلقت نارنج ببین ای که باور نکنی فی الشجر الاخضر نار
دقت هایی از این گونه در ساز و کار و سامان طبیعت و دل انگیزیهای آن دستمایه بسیار مهم و با ارزش هنرمندان در همه اعصار بوده و صنعتگران هنرمند، از این آیات به بهترین وجه بهره گرفته اند.

بهره گیری از طبیعت بویژه در بخش مربوط به گیاهان و سپس حیات وحش و نیز کوه و دریا در صنایع دستی، صنعتگران را به طراحی های انتزاعی بسیار پیشرفته ای کشانده است. نقش های قالی، پارچه ها (قلمکار، ترمه دوزی، سوزن دوزی و پته دوزی) و کاشی و سفالگری و قلمزنی - و در واقع بیشتر صنایع دستی ایران - این هنر انتزاعی را دستمایه کار خود قرار داده اند.

طراحی ها به گونه ای هستند که کمتر چشم از دیدن و دوباره دیدن آنها خسته می شود و هر بار بیننده با حوصله نقطه ای را مبدأ حرکت قرار می دهد که در مرتبه قبل مبدأ نبوده است و بنابر این به کشف دنیایی دیگر و ماجراهایی دیگر نایل می شود. همین جاست که

باید به یادآوری این نکته پرداخت که اگر بخواهیم قدرت و نفوذ صنایع دستی را همچنان باقی و برقرار نگه داریم، نباید این جان مایه قدرت را که پیچیدگی و در عین حال سادگی است از آنها بگیریم. برای مثال فرشهایی که با حاشیه و متن ساده هستند و تنها يك گل یا ترنج كوچك در وسط دارند، قطعاً از برخی از جنبه‌ها و جهات هنری زیبا هستند و از جهت يك دستي بافت و رنگ و حالت تند و یا آرام رنگ و نیز از جنبه کاربردی مورد توجه قرار می‌گیرند و حتی ممکن است يکه بودن و نوآوری در آن مورد تمجید هم باشد، اما در درازمدت این قسم فرآورده‌ها از لحاظ مشغول کردن ذهن و محل تأمل و تفکر قرار گرفتن، ماندگار نیستند و قطعاً در میان مدت و دراز مدت از قالیچه‌هایی هم که صورت برخی از جانوران و اشیاء را به صورت انتزاعی در آورده و نقش کرده‌اند توجه کمتری را به خود جلب خواهند کرد.

نکته بسیار مهم دیگر از لحاظ هنری و فلسفی، حضور انسان و سپس جامعه در صنایع دستی است.

در صنعت امروز اعم از صنعت بزرگ و متوسط و كوچك، ماشین و ابزارهای پیشرفته سخن نخست را می‌گویند و حضور خود را با توانایی بیان می‌کنند و به کرسی می‌نشانند.

نمی‌توان منکر بسیاری از ویژگی‌های خوب و مفید ساخته‌های ماشینی شد. کسانی که عملاً در برابر ماشین و ساخته‌های آن ابتدا به صورت آرام و سپس با شتاب فراوان عقب‌نشینی کرده‌اند کسانی بوده‌اند و هستند که یکسره منافع و فواید ماشین را نفی می‌کنند و روشن است که در برابر بهره‌گیرندگان از آثار ماشین، که تقریباً اکثریت قریب به اتفاق مردم هستند، نمی‌توانند از فکر خود دفاع کنند. آنچه باید به آن توجه داشت این است که باید نخست اموری را فهرست کرد که ماشین نمی‌تواند به آنها دست پیدا کند و یا آنها را به طور ناقص بیان می‌کند و یا اصولاً از کنارشان می‌گذرد. سپس بررسی کرد که آیا حضور این امور، در يك زندگی متعادل لازم‌اند یا نه. اگر لازم بودند، معلوم می‌شود که ماشین در این بخش‌ها توانایی هماهنگی با زندگی انسان را ندارد.

آدمیزاده دارای ذهن و فکری فعال است، و همواره در حال عمل است. هنگامی که

مسأله‌ای را حل کرد، به مسأله دیگر می‌پردازد و در بسیاری از اوقات نیز چند مسأله را با هم در ذهن خود مطرح می‌کند و یا به چند کار می‌پردازد تا بدانجا که قسمت اعظم خواب وی هم در فعالیت ذهنی می‌گذرد. بر این اساس است که آدمی یکنواختی و تشابه کامل را نمی‌پسندد و از آن رویگردان است. ماشین یکنواختی را در حد بالا به بشر تحمیل می‌کند و این یکی از دلایل عصیان بشر، بخصوص کسان و گروههایی است که بیشترین بهره را از ماشین می‌برند و در نتیجه بیشترین احساس یکنواختی را از حضور ماشین دارند.

انسان با توجه به درجه عرفانی که از ماوراءطبیعت و امر متعال دارد، لزوماً و آگاه یا ناآگاه کمال طلب است و آگاه یا ناآگاه از آن کس و از آنچه خود را تام و تمام و کمال یافته عرضه می‌کند و یا مدعی چنین کمالی می‌شود، گریزان است و به دلیل آنکه آن شیء یا شخص را تنها مدعی دروغین کمال می‌داند و می‌یابد و کمال واقعی را از آن خداوند می‌داند، در دل و یا آشکارا ادعای کمال آنها را تکذیب می‌کند. به تعبیر یکی از فیلسوفان، هنری این چنین بر مدعا ایستامی شود و حس بی‌نهایت را از میان برمی‌دارد و آدمی را تخته‌بند و در گیر عالم متناهی می‌نماید. این هنر از عدم تمامیتی خالی است که گزارشگر نوعی عدم کمال انسانی است، عدم کمالی که خود بر کمال الهی گواهی می‌دهد.^۱

ماشین از ابتدای ظهور و عرضه کارهایش همواره چنین ادعایی را داشته و یا القاء کرده است: وجود تناسبات و صیقل‌ها و زرق و برق‌ها و ظرافت‌های جلف و بی‌مایه که روز به روز نیز با وجود ماشین‌های اندازه‌گیری و تراش و «سی.ان.سی» بیشتر و بیشتر می‌شود این ادعای کمال را بیشتر بر ذهن و فکری که تخته‌بند تبلیغات است تحمیل می‌کنند و ناخودآگاه بشر را از ماشین که وی را از تصور کمال الهی باز می‌دارد گریزان می‌سازند.

عکس این خصوصیت را در هنرهای سنتی و صنایع دستی دیده‌ایم و می‌بینیم و نکته جالب توجه و دقت و تأمل آن است که هنرمند سنتی به این مسأله وقوف کامل دارد، یعنی عدم کمال، تنها مربوط به پیشرفته نبودن ابزار و یا عدم تسلط هنرمند و ناتوان بودنش در ساختن اشیاء ریز و ظریف و دقیق نیست، چون می‌دانیم که عکس این مطلب صادق است و

۱. در جستجوی ریشه‌ها، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

نوشته‌ها و نقاشی‌های روی يك دانه برنج و بکارگیری رنگهای متعدد در فضایی بسیار اندك و میلیمتری و نظایر اینها گواه بر تسلط و مهارت خارق‌العاده این قسم از هنرمندان اند. آنچه یادآوری‌اش بجا و درخور تأمل است آگاهی هنرمند و توجه وی به عدم کمال انسانی است. این آگاهی هنرمندان را وادار ساخته است که معنی نقص را در کار هنری خود ظاهر و آشکار سازند. خوشنویسان ما آگاه یا ناآگاه در نوشته‌های خود کم و کسری‌هایی ایجاد می‌کنند: با نگذاشتن سرکش، جانداختن يك واژه و نوشتن آن با قلمی دیگر و نگذاشتن نقطه، که رایج‌ترین کار آنهاست. معماران و بناهای سنتی ما حتماً مکان مهمی از عمارت و خصوصاً سردر را کامل نمی‌کنند و ساختن آن را به بعد موکول می‌نمایند و در گوشه‌ای از عمارت نقصی را پدید می‌آورند تا بر کمال الهی و نقص بشری گواهی دهند. مطلب مهمی که عملاً در صنایع دستی حضوری چشمگیر و مستمر دارد، آن است که کار صنعتگر دستی در عین برخورداری از ظرافت و زیبایی و تناسبی که لازمه کار است بیانگر تناسب ماشینی نیست. رنگهایی هم که به کار می‌روند از زرق و برق و جلوه‌های مصنوعی و بیمارگونه خالی‌اند و به اصطلاح توی ذوق نمی‌زنند.

در ماشین، به علت برنامه‌ای که دارد، یکنواختی و همسانی و يك شکلی حضور دارد، حال آنکه در هريك از ساخته‌های دست انسان و حتی در جای جای همان يك دستاورد نیز ذهنیت فعال و تفکر نوظهور و جستجوگر آدمی عمل می‌کند. در واقع هنرمند برای آنکه بتواند از نوظهوری و نوجویی خود جلوگیری کند باید در هر لحظه ذهن خود را به راه قبلی بیاورد و بنابر این هر جا که لازم باشد نوجویی‌اش بروز و ظهور یابد، باید عنان ذهن و فکر را رها سازد تا بتواند به دست فرمان اجرای آن دریافت خاص را بدهد. بدین ترتیب روحیه و حالات عاطفی هنرمند صنعتگر در هريك از کارهای وی به صورتی خاص عرض وجود می‌کنند و بدین گونه است که هريك از آثار هنرمند شخصیت و خصوصیتی معین دارد و بنابر این منحصر بفرد و بی‌نظیر است.

استفاده‌کننده از کار صنعتگر هنرمند، احساس می‌کند که رابطه‌ای مستقیم با هنرمند دارد، حال آنکه در تولید ماشینی چنین احساسی وجود ندارد. در واقع اثر صنعت دستی برای مخاطبی که معنای آن را در می‌یابد ساخته می‌شود. برگسن در این خصوص به نکته

جالب توجه و پرمعنایی اشاره دارد و می‌گوید: «افسری که در جنگ جهانی اول شرکت داشته از جمله دیدنی‌های خود در معرکه جنگ حکایت می‌کرد که سربازان همیشه از گلوله بیش از خمپاره وحشت دارند، حال آنکه خمپاره کشنده‌تر از گلوله است؛ دلیل این مطلب آن است که در مورد گلوله سرباز احساس می‌کند که در معرض هدف قرار گرفته است و برخلاف میل خود چنین استدلال می‌نماید که: «برای ایجاد چنین معلولی که برای من اهمیت فراوان دارد و مرگ یا زخم مهلکی را بر دوش گرفته و می‌آورد باید علتی به همین اهمیت و نیز عزم و نیتی مشخص موجود باشد». همچنین سربازی که مورد اصابت خمپاره واقع شده بود حکایت می‌کرد که پس از اصابت خمپاره اولین حرکتش همراه با گفتن این جمله به فریاد بوده است که: «وه که چقدر احمقانه و حیوانی است». در نظر عقل خودجوش این سرباز ماجرا غیر منطقی می‌آمده است، بدین بیان که منطق اقتضاء نمی‌کند خمپاره‌ای به مدد علتی کاملاً مکانیکی پرتاب شود و با آنکه احتمال دارد به هیچکس اصابت ننماید و یا به هر کسی غیر از وی اصابت کند، درست بیاید و او (و نه کس دیگری) را مصدوم سازد.»^۱

همین توجیه و تحلیل روان‌شناختی برای اثر حاصل از صنعتی دستی وجود دارد، یعنی بهره‌گیرنده از آن خود را هدف و مخاطب انسانی می‌یابد که قطعاً وقت فراوان برای ایجاد آن اثر صرف کرده است و به هنگام کار، می‌اندیشیده و به زندگی فکر می‌کرده و احتمالاً درد ورنجی داشته و یا سرخوش و آسوده خاطر بوده است و شاید به استفاده‌کننده اثر نیز اندیشیده و با او با این بیان سخن گفته است که «ای کسی که از این اثر استفاده می‌کنی بدان و آگاه و مواظب باش و...». در نتیجه این صنعتگر هنرمند ماشین بی‌اراده و بی‌اطلاع و بی‌احساسی نیست که در وقتی نامعین و بدون آنکه درباره استفاده‌کننده از کار خود بیندیشد و بی‌آنکه به اصطلاح به فکر و یاد او باشد، اثری را تولید کند و همانند ماشین، صدها قطعه و نسخه دیگر تولید نماید. در حقیقت آنچه از زیر دست هنرمند بیرون می‌آید تک است و کسی که صاحب آن می‌شود يك نسخه و یا قطعه بی‌ظنیر و بی‌همانند را تصاحب می‌کند. حضور آدمیزاده با این چنین قوت و قدرت در کار صنعت دستی، خصوصیتی

۱. دو سر چشمه اخلاق و دین، ص ۱۵۵-۱۵۴.

ممتاز به صنعت دستی می دهد که به هیچوجه بازپس گرفتنی نیست. همین حضور، ارتباط با گذشته را برقرار می کند که در بحث مربوط به جنبه اجتماعی بدان خواهیم پرداخت.

گفتیم که در صنعت دستی انسان حضور دارد و همان طور که در نکته های پیشین اشاره شد، این حضور تنها حضور دست نیست، بلکه حضور فکر و ذهن هم هست و در واقع بیشتر همین حضور است که دست را برای شخصیت بخشیدن و متشخص ساختن اثر هدایت می کند. به عبارت دیگر ذهن و فکر انسان به یاری دست هنرمند برمی خیزند و او را برای انتخاب و در نتیجه مقابله با جبر موانع مادی تشویق و تشجیع می کنند.

هنرمند صنعتگر هم در مقابله با موانع مادی، یعنی اشیایی که با آنها سرو کار دارد: سنگ، فلز، الیاف، رنگ و نور، چوب و... و هم در مسابقه و مقایسه با کار ماشینی، آزادی را تجربه و امتحان می کند. در واقع در صنعت دستی آزادی انسانی به کرسی می نشیند.

هر چند که از خصوصیات برخی از صنایع دستی و از هنرمندیهای برخی از صنعتگران این است که همه کارهای مربوط به اثری را که در صدد ساختن آن هستند خود انجام می دهند و همه وسایل کار را خود فراهم می آورند، اما در مجموع، بخصوص برای کارهای نسبتاً بزرگ و حتی متوسط و بویژه در زمان ما، تقسیم کار وجود دارد و يك اثر به صورت دسته جمعی طراحی و اجرا و پرداخت می شود و بدین ترتیب جامعه یا جمع در کار صنعت دستی حضوری تام و تمام پیدا می کند. البته این حضور هر قدر از هماهنگی و انسجام و آگاهی های متناسب و موزون و نزدیک به هم برخوردار باشد، کار صنعت دستی به سامان تر و مطلوب تر عرضه می شود.

نکته بسیار مهمی که در صنعت دستی باید مورد توجه قرار گیرد و در واقع از ویژگی های عمده صنعت دستی است، ارتباط آن با زندگی روزمره مردم است. اکثریت نزدیک به تمامی انواع صنایع دستی پاسخگوی نیازهای روزانه مردم اند. از دیرباز تاکنون صنعت دستی، نیازهای مردم را برآورده می ساخته و در عین حال هنرمندانه بوده است. انگیزه ترین ها و یا پرداخت های خاص هم آن بوده است که اثر جلوه و جلای بیشتری بیابد و ماندگار باشد. بیشتر گفتیم که آدمیزاده از یکنواختی به ستوه می آید و از دیدار اشیایی که

پیام تازه‌ای را عرضه نمی‌کنند، دلزده و ملول می‌شود. علت آنکه صنعت جدید می‌تواند به‌طور مستمر از اشیاء مختلف با قیمت‌های کم و متوسط، اشکال تازه‌ای را به بازار عرضه کند و صاحبان مدل و نمونه دیگر همان اشیاء را به خرید نمونه جدید دعوت نماید، همین امر است. یعنی تولیدکننده و فروشنده کالای جدید احساس دلزدگی و ملالت مردم را مخاطب قرار می‌دهند و موفق می‌شوند. اما شیء حاصل از صنعت دستی بیش و کم همواره پیامی را گزارش می‌کند و اگر هم نتوان به پیام تازه‌ای دست یافت و با تأمل در پیچیدگی اش نقش تازه‌ای در آن پیدا کرد، باری همان پیام سابق و همان شکل و شمایل به گونه‌ای است که پس از مدتی زندگی با آن، دل‌کنند از آن دشوار است.

نکته دیگری که در صنعت دستی وجود دارد، ارتباط هر یک از آنها با دیگر صنایع دستی است، یعنی بسیاری از این صنایع، یکدیگر را کامل می‌کنند. البته در خصوص صنعت ماشینی نیز همین مطلب صدق می‌کند. بنابر این مقصود آن است که صنایع دستی، به گونه‌ای هستند و وجود دارند که می‌توانند نیازهای مربوط به کامل کردن ساخته شده هنرمند دیگر را پاسخ بگویند و این پاسخ به گونه‌ای است که هماهنگی و انسجام را در نتیجه نهایی عرضه می‌کند. درهای چوبی مثبت کاری و گره، با شیشه‌های رنگی کامل می‌شوند و یا دستگیره‌ها و چفت و بست‌هایشان را کارهای آهنگر هنرمند تأمین می‌نماید و به‌طور کلی ساختمانی را که هنرمندانه ساخته شده است، در و پنجره حاصل صنعت دستی، کامل می‌کنند. همین ارتباط موجب شده است که در صنایع دستی مکمل، محاسبات مربوط به تناسب خاص مربوط به مفهوم مکمل نیز میدان‌دار باشد و تعادل لازم را به وجود بیاورد. بنابر این در جایی که چند اثر صنعت دستی به یاری یکدیگر می‌آیند و یک اثر نهایی را پدید می‌آورند، تعادل و در نتیجه آرامش پرمایه و ژرفی احساس می‌شود. بدین سان انتقال حالت تعادل و آرامش را هم باید یکی دیگر از ویژگی‌های این صنعت تلقی کرد.

در آستانه به پایان رساندن بحث مختصر مربوط به جنبه هنری صنایع دستی یادآوری این نکته را بجامی دانیم که نوجویی‌ها و ابتکارهای تازه نباید حالت تعادلی و آرامش موجود در صنایع دستی را به هم بزنند و بخصوص در جریان تجربه‌های جدید، تناسب‌ها و اندازه‌هایی در هم ریخته شوند که این صنعت را از گذشته دور بازندگی روزمره مردم این مرز

و بوم مرتبط ساخته است، زیرا این تجدید نظر و در هم ریختگی ممکن است در کوتاه مدت شگفتی بیافریند و شیء ساخته شده را در انظار جلوه‌ای خاص ببخشد. اما این خطر وجود دارد که ارتباط صنعت دستی را با زندگی روزمره قطع کند و شك نیست چنین واقعه‌ای به از میان رفتن صنعت دستی - که باید با زندگی مرتبط باشد - می‌انجامد. شاید ساختن يك یا دو اثر خارج از اندازه‌های معمولی برای نشان دادن هنرمندی صنعتگران، لازم هم باشد، اما در این زمینه حتماً باید تناسب‌ها را رعایت کرد و از حالت اعتدال خارج نشد.

۲

جنبه و جهت دیگری که در صنعت دستی باید بدان توجه کرد به بحث درباره آن پرداخت، جنبه و جهت اجتماعی - فرهنگی صنایع دستی است.

فرهنگ و جلوه‌های گوناگون آن، از جمله هنر و صنعتگری هنرمندانه یکی از وجوه مهم آثار تمدنی هر قوم و ملت است. صنعت دستی که ریشه در گذشته‌های بسیار دور دارد می‌تواند مرجع و مبنای مقایسه‌ای گسترده قرار گیرد، بدین معنی که هم تنوع آن در مقایسه با آثاری که در کشورهای دیگر وجود دارد، پرمایگی و گستردگی دریافت‌های فرهنگی و هنری و تمدنی ما را گزارش می‌کند و هم تغییراتی که در طول قرن‌ها در این آثار پدید آمده‌اند بیانگر تحول و تطور دریافت‌های سازندگی ما هستند و هم گونه‌گونی شکل و محتوا در پهنه جغرافیای ایران و جوه افتراقی را نشان می‌دهد که ناشی از عوامل جغرافیایی و محلی است و اینهمه از لحاظ مردم‌شناسی فرهنگی و جامعه‌شناسی فرهنگی و تاریخی اهمیت بسزایی دارند.

حضور مفاهیم فرهنگی در این آثار نکته دیگری است که جدای از شکل و صورت هنری اصلی آنها باید مورد بحث و توجه باشد. در این حالت اثری که حاصل صنعت دستی است خود به صورت ماده یا زمینه‌ای در می‌آید که حامل معنی و مفهومی دیگر است، یعنی يك هنر زیرین، هنر زیرین را بر دوش می‌کشد و گزارشگر آن می‌شود. این هنر زیرین پیامی هدفدار را ابلاغ می‌کند. کاشی‌های زیبای مساجد و یا مراکز دیگر مذهبی و فرهنگی، در عین آنکه با نقش و نگار خود برخی از مفاهیم والای احترام به طبیعت را بیان

می‌کنند و از گذرگاه طبیعت راهی به ماوراء طبیعت می‌گشایند، خود محمل آیات قرآنی و احادیث معصومان و کلمات و اشعار بزرگان و شاعران می‌شوند و طریقی دیگر را برای رسیدن به مفاهیم و معانی بالاتر نشان می‌دهند. در اشیاء ساخته دست که در زندگی معمولی هم به کار گرفته می‌شوند در کنار نقش و نگار لفظ و بخصوص شعر را حاضر می‌بینیم. این الفاظ اشاراتی صریح به يك رشته از حقایق دارند و با کاربرد شیء مورد نظر ارتباط مستقیم برقرار می‌کنند.

در سفره‌های قلمکار بیت:

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفایت بیرون کند
و یا:

ادیم زمین سفره عام اوست بر این خوان یغما چه دشمن، چه دوست
و یا:

ای انبساط سفره جود تو برقرار وی شرمسار خوان عطای تو روزگار
به مفاهیم ژرفی اشاره می‌کنند. در واقع به نظر می‌رسد که این وجه فرهنگ‌ی قابل و شایسته مطالعه‌ای دقیق است و نتیجه‌ای که از آن حاصل می‌شود در مطالعات مردم‌شناسی راهگشای برخی از مباحث بعدی خواهد بود. دقت در تداوم و استمرار صنعت دستی، توجه دادن به کهن بودن و تاریخی بودن این صنایع، مردم هر دوره بخصوص جوانان را متوجه پیشینه تاریخی و فرهنگی غنی و پرمایه آنها می‌کند و به طور ملموس و عینی ریشه‌دار بودن و صاحب هویت بودنشان را در برابر اقوامی یادآوری می‌نماید که بیش از دویست یا دویست و پنجاه سال عمر فرهنگی و تمدنی و تاریخی ندارند. این یادآوری بخصوص در زمان ما که عصر حکومت مآهواره و تبلیغات دروغین و فراگیر است ضرورت دارد و این ضرورت از آن جهت دوچندان می‌نماید که تبلیغات یاد شده بنا را بر یکسان‌سازی فرهنگی و تمدنی گذاشته است و در این یکسان‌سازی آنچه مورد نظر است، ساده کردن مسائل و غیرتاریخی کردن آنها از یکسو و عرضه فرهنگ صاحبان قدرت بی تاریخ و بی هویت و به کرسی نشاندن تمدن ماشینی آنها از سوی دیگر است، و این همه نیز با عنوان فرهنگ و تمدن دهکده جهانی عرضه می‌شوند.

در چنین فضای فرهنگی و تمدنی که سلطه گران در صددند به یاری ماهواره‌ها پیام‌های خود را تحمیل کنند، راه درست و مؤثر برای مقابله با انقطاع فرهنگی، اتکاء به فرهنگ و تمدن ریشه‌دار خودی و عرضه آثار گوناگون تمدن و فرهنگ تاریخ‌سازی است که جلوه‌ای نظیر گیر و چشم‌نواز و روح‌افزا و شادی‌بخش و دل‌انگیز و افتخار آفرین دارد و زیبا و ظریف و خیال‌پرور و مفید و با ارزش می‌باشد و گزارشگر دورانهای پرافتخار گذشته و بیانگر ذوق و استعداد و هنرمندی و چیره‌دستی و مهارت سازندگان و در يك كلام «هویت‌بخش» است. این وجهه اجتماعی- فرهنگی صنعت دستی تا آن حد اهمیت دارد که سرمایه‌گذاری در زمینه توسعه آن و ایجاد نمایشگاه‌های دائمی و گنجینه‌ها و موزه‌های متعدد را بحق طلب می‌کند؛ مطلبی که از این پس به آن اشاراتی خواهیم داشت.

صنعت دستی را از جنبه و جهت اجتماعی نیز باید بدقت و با حوصله مورد بررسی جامعه‌شناختی قرار داد. در این زمینه به يك نکته قابل توجه اشاره می‌کنم و بررسی همه جانبه مسائل اجتماعی را به کف با کفایت محققان و پژوهشگران دانشور و علاقمند و دلسوز می‌سپارم.

در بحث از اوقات فراغت از یکسو و در بحث از اشتغال جوانان و زنان از سوی دیگر، در همه کشورهای و از جمله در کشور ما، تحقیقاتی انجام می‌یابد. به نظر مایکی از راه‌حل‌های قابل بررسی، هم در زمینه اوقات فراغت و تنظیم برنامه برای آن و هم در خصوص اشتغال راه‌حل صنایع دستی است.

از ویژگی‌های صنایع دستی، کم هزینه بودن، جاگیر نبودن، ساده بودن وسایل و ابزار، یادگیری نسبتاً سریع، بخصوص باروشهای جدید آموزش، و نظایر اینهاست. احساس آرامش و رضایت خاطری را که انسان از ایجاد و آفرینش، و بویژه آفرینش هنری به دست می‌آورد، می‌توان در این صنایع زیبا یا هنری دستی به میزان زیاد یا قابل توجه جستجو کرد و باز یافت.

اگر بتوانیم فارغ از بحث‌های اقتصادی یا حتی اشتغال، موضوع صنایع دستی و یا حداقل بخشی از آنها را که نیازمند وسایل و ابزار کمتری هستند، در دستور کار و برنامه پر کردن منطقی و در عین حال جالب توجه اوقات فراغت قرار دهیم، شاید موفق شویم که در

سراسر کشور تعداد قابل ملاحظه‌ای از جوانان را از بازیهای کامپیوتری که در دسر آفرین و بی‌فایده و درهم‌ریخته اعصاب‌اند منصرف کنیم و از تماشای فیلم‌های ویدیویی و ماهواره‌ای بی‌فایده یا کم‌فایده، روگردان سازیم، به گونه‌ای که با طوع و رغبت به کارهای هنری و خلاق توجه کنند. بسیاری از این جوانان برای سرگرمی‌های بی‌فایده و یا کم‌فایده مبالغ قابل ملاحظه‌ای هزینه می‌کنند، حال آنکه می‌توانند همان مبالغ و یا درصدی از آن و نه همه آن را به عنوان سرمایه ابتدایی صنعتی که برمی‌گزینند به کار اندازند و در مدتی نه چندان طولانی نه تنها آن سرمایه را بازیابی کنند، بلکه درآمدی مستمر نیز به دست آورند. این برنامه اطمینان به آینده را نوید می‌دهد و جوانان را بی‌آنکه اجبار و اکراهی در کار باشد از سرگرمی‌های بی‌فایده منصرف می‌سازد و زمینه‌های خلاقیت را که جوانان، آگاه یا ناآگاه در جستجوی آن هستند برایشان فراهم می‌آورد و اعتماد به نفس را در آنها تقویت می‌کند. علاوه بر آن بر تولید کشور می‌افزاید و جوانان را در این امر مهم سهیم می‌نماید. سازماندهی این کار چندان پیچیده و دشوار نیست و دستگاه آموزش و پرورش کشور، و برخی دیگر از دستگاهها، با همکاری سازمان صنایع دستی کشور، وزارت کار و وزارت جهاد سازندگی می‌توانند با ایجاد یک گروه هماهنگ کننده به این امر جامه عمل ببوشانند.

همین روش را برای اشتغال زنانی که مایلند در خانه و زندگی خود به کار مولد بپردازند می‌توان اعمال کرد. مرحوم عرب‌زاده می‌گفت و اعلام می‌کرد که ظرف سه تا شش ماه می‌تواند قالی بافی را در حد مطلوب، آموزش دهد. به نظر می‌رسد که برخی دیگر از صنایع دستی بیش از این نیازمند وقت و فرصت‌اند. اما به هر حال در زمانی مناسب این یادگیری عملی است. باید تصمیم گرفت و برای آن در حدی که ما برای پر کردن اوقات فراغت و یا ایجاد اشتغال معتقد به سرمایه‌گذاری هستیم، سرمایه‌گذاری کرد. به نظر اینجانب بخش عمده این سرمایه‌گذاری - به خلاف آنچه تصور می‌شود - باید در پیگیری و پشتکار برای به کرسی نشاندن این برنامه باشد. یعنی اگر تصمیم بگیریم و سازمان صنایع دستی پشتکار به خرج دهد و پیگیری کند با سرمایه‌ای کمتر از آنچه تصور می‌شود این امر تحقق خواهد یافت؛ چون در ضمن پیگیری جدی با داوطلبانی مواجه خواهیم شد که مسأله اصلی آنها محلی برای یاد گرفتن صحیح این صنایع است، نه سرمایه. در واقع این

گروه، که اندك هم نیستند، سرمایه دارند و حتی برای سرگرمی خود آن را در راههای غیر مفید دیگر هزینه می کنند. بنابر این چنانچه راه درستی که بسیاری از اوقات راه مورد قبول و ستایش و جستجوی آنها هم هست، به آنها نشان داده شود سرعت وارد آن می شوند و از نتیجه ای هم که به دست می آورند، احساس رضایت و آرامش خاطر فراوان می کنند و خود نیز مبلغ جدی این روش خواهند شد. فرهنگسراهای متعددی که در تهران و برخی از شهرها به وجود آمده اند می توانند به این آموزشها به طور مؤثر كمك نمایند.

۳

بی شك وجه اقتصادی صنایع دستی در عالم اقتصاد از اهمیت برخوردار است و متأسفانه بیشترین بحث و گفتگویی هم که تاکنون در زمینه صنایع دستی انجام یافته است و طرفداران صنایع دستی برای قانع کردن و جلب توجه و كمك اقتصاددانها، به آن دست یازیده اند، بحث از ارزش و اهمیت اقتصادی صنایع دستی و توجیه اقتصادی آن بوده است. به نظر اینجانب هم نباید اهمیت اقتصادی صنایع دستی را نفی کرد و حتی به عکس، باید برای به کرسی نشاندن اهمیت صنایع دستی به مسأله اشتغال زایی و ارزش افزوده این صنایع پرداخت و از آن برای توجیه اقتصادی این صنایع استفاده کرد. ما هم در این بخش گذرا چنین خواهیم کرد. اما پیش از آن باید به يك نکته اساسی دیگر توجه کرد و این نکته همان است که مسئولان اداره کشور از لحاظ اقتصادی - نه در این بخش بلکه در همه بخش ها - آن سان که باید و شاید توجه نمی کنند، بدین بیان که:

هر گاه با اقتصاددانهای دست اندر کار مسائل اقتصادی کشور گفتگو می شود به طور مرتب و مستمر از توجیه اقتصادی طرحها سخن می گویند و اگر هم گهگاه با اعتراضی روبرو شوند در پاسخ می گویند ما نظر کارشناسی خود را در خصوص وجه اقتصادی این طرحها یا برنامه ها بیان می کنیم و هزینه ها و درآمدها را در نظر می گیریم و باقی و فاضل می کنیم و تراز را به دست می دهیم. از این مرحله به بعد تصمیم گیری درباره به حساب آوردن سود و زیان و انتخاب طرحها به عهده مسئولان است. گویی که خود آنها جزو مسئولان نیستند و اصولاً در اقتصاد کلان يك کشور نباید آثار و تبعات يك تصمیم را در

جنبه‌ها و جهات دیگر نیز حساب کنند و گویی در این اقتصاد کلان نباید حسابداری ملی را در معنی جامع و کامل آن مدنظر قرار داد؛ یعنی با اندکی پیش‌بینی آثار مالی میان مدت و دراز مدت برخی از تصمیمات و کم یا زیاد شدن هزینه‌های دیگر را هم در نظر گرفت و به محاسبه آنها پرداخت. اگر این گونه با مسائل برخورد کنیم بسیاری از هزینه‌های فرهنگی موجه خواهد بود و این مطلب با قطع نظر از آن است که در جمهوری اسلامی ایران همه در سخن، انقلابش را یک انقلاب فرهنگی می‌خوانند و بسیاری از مسئولان نیز این انقلاب را بواقع انقلاب فرهنگی می‌دانند. به هر حال این نکته مسلم است که در هر نظامی بخشی از هزینه‌های فرهنگی را باید بدون توجه به درآمدزا بودن کار فرهنگی مورد نظر پرداخت و اصولاً باید بررسی کرد در تصمیمی که فی‌المثل درباره کمک به وجوه فرهنگی مبارزه با اعتیاد گرفته می‌شود آیا باید تنها به مبالغی که برای این امر هزینه می‌شود فکر کرد و یا هزینه‌هایی را هم در محاسبه وارد کرد که در صورت هزینه نکردن این مبلغ، باید متحمل آنها شد؛ از قبیل: هزینه بیمارستانها، اردوگاهها، زندانها، و هزینه‌های ناشی از بیماریهای خطرناکی که حاصل بی‌بند و باریهای معتادان است. همچنین هزینه‌هایی که برای ایجاد اشتغال می‌شود آیا تنها باید از طریق بازده اشتغال محاسبه و از این راه توجیه شود و یا یارانه‌ای که احتمالاً برای ایجاد اشتغال پرداخت می‌شود، باید در برابر هزینه‌هایی گذاشته شود که در صورت نداشتن کار، بیکاران موجب آنها خواهند بود: ولگردیها و آثار ناشی از آن، هزینه‌های زندان، زرد و خوردها و خسارتهای مالی ناشی از آنها، و چندین ده مسأله پرهزینه دیگر که از بیکاری سرچشمه می‌گیرند. راستی را بخواهیم این هزینه‌ها به گونه‌ای نیستند که اگر اندکی بیندیشیم و غم و غصه جامعه‌ای را که با این ناهنجاریها دست به گریبان می‌شود در دل داشته باشیم بتوانیم آنها را دست کم بگیریم.

همچنین است هزینه‌هایی که برای اوقات فراغت جوانان باید پرداخت. قطعاً این هزینه‌ها، پاسخ سریع خود را در صرف نکردن هزینه‌هایی می‌یابند، که ناشی از سرگردانی جوانان است. اما چرا ما در این زمینه‌ها آن طور که باید نمی‌اندیشیم؟ البته فقط ما نیستیم که دست به گریبان این ماجرائیم و در واقع این ماه تنها به ما نونشده است بلکه در همه جا اقتصاددانان و بودجه‌نویسان هزینه‌های مربوط به زندان و زندانبانی و ساختن زندان و

تصادفهای رانندگی و بی انضباطی‌های اجتماعی را آسانتر از هزینه‌های تربیتی و پر کردن اوقات فراغت و اشتغال می‌پردازند و در نظام برنامه‌ریزی و بودجه‌نویسی و دادن «کد» و «ردیف» به اعتبارات طرح‌هایی که سرراست‌اند بیشتر توجه می‌کنند و البته در نظام هزینه کردن گرفتار برخی بایدها و نبایدها و فشار گروه‌های فشار هم هستند. ما که نه گرفتار چنان باید و نبایدها و فشارها هستیم و نه نسبت به مسائل فرهنگی بی‌اعتنائیم، باید اندکی همت به خرج دهیم و به حساب‌هایی که بیش و کم پیچیده‌اند و ناظر به برنامه‌های جنبی تعلیمی و تربیتی هستند بیشتر بپردازیم.

از لحاظ اقتصادی باید بپذیریم که حداقل در کوتاه مدت نمی‌توانیم از طریق صنایع بزرگ و متوسط و حتی کوچک و نیز در کشاورزی به اندازه کافی زمینه اشتغال فراهم آوریم. بنابر این راه درست آن است که برای صنایع دستی بهای لازم را قائل شویم، افزون بر اینکه این صنعت هنری، در مقایسه با دیگر مصنوعات، اگر اندکی کوشش به خرج دهیم، بازارهای بین‌المللی قابل توجهی دارد و صادرات غیرنفتی ما را رونقی مطلوب و بسزا خواهد بخشید. فرش دستی ما، بخوبی می‌تواند و باید بازارهای دیگری را بیابد و مصنوعات دیگر نیز دارای قابلیت عرضه فراوان در بازارهای مصرف کشورهای ثروتمندی هستند که از مصنوعات ماشینی خسته شده‌اند و نخواستاری و نوجویی آنها همراه با جستجوی زیبایی و ظرافت، عامل توجه و جذبشان به این مصنوعات هنری دستی است. این گروه از صنایع دستی هم به عنوان شغل اصلی در حاشیه شهرها و هم به عنوان شغل جنبی برای روستاها و هم به عنوان يك سرگرمی فرهنگی و هنری در شهرها و برای برخی از قشرهای جامعه، قدرت عمل و در برخی انواع آن امکان توسعه دارد.

در عین حال در این زمینه باید برای برخی از امور مربوط به توسعه و بخصوص حضور در بازارهای بین‌المللی برنامه‌ریزی کرد. گذشته صنایع دستی بخوبی نشان می‌دهد که در هر دوره ما با ابتکارها و نوآوری‌هایی روبرو بوده‌ایم که در ضمن حفظ اصالت‌ها و ظرافت‌ها، ریزه‌کاریها و نکته‌های بیشماری را بر آثار قبلی افزوده‌اند و طرح‌ها و اشکال تازه‌ای را آفریده‌اند و در مواقعی هم که لازم بوده است کاربری‌های تازه‌ای را عرضه کرده‌اند. در دوره ما نیز این شیوه باید به گونه‌ای حساب شده مورد توجه قرار گیرد،

اما همان طور که پیش از این گفتیم باید سعی کرد که پیچیدگی خاص صنعت دستی، که سبب نو بودن همیشگی آن برای استفاده کننده از آن است همچنان محفوظ بماند و تحت تأثیر ساده گیری صنعت ماشینی این ظرافت‌ها که همراه تو در تویی نقش و نگارهاست از دست نرود. استفاده از طرح‌های نو و بهره گیری از برخی دریافت‌های جدید باید با دقت و مهارت در فکر و اندیشه و طرح اصلی ادغام شوند، به گونه‌ای که جزئی از اجزای آن گردند. اگر این تلفیق اندیشیده و با سلیقه صورت گیرد بر قدر و قیمت کار از جنبه هنری خواهد افزود، در غیر این صورت نمودی عاریتی و الحاقی نامتجانس خواهد بود که نبودش بر بود بی معنا و نامربوط آن ترجیح دارد.

۴

آخرین مطلب مربوط به اهمیت این نمایشگاه و گنجینه یا موزه است که اصولاً باید از همه آثار نمونه‌هایی در آن قرار گیرد و در کنار هر نمونه توضیحی کافی باشد و علاوه بر آن بتدریج توضیح‌های فنی و حرفه‌ای در فیلم‌های کوتاه مدت برای نمایش فراهم آید. همچنین باید پس از ایجاد و توسعه این گنجینه و نمایشگاه، مقدمات ایجاد گنجینه‌های تخصصی مربوط به هر یک از صنایع یا هر چند صنعت نزدیک به هم فراهم گردد.

هر چند سال یک بار و مثلاً هر پنج سال یک بار نیز شایسته است که آثار برجسته ساخته شده در ظرف این مدت تعیین گردد و در گنجینه به صورت دائمی قرار گیرد و نگهداری شود و در کنار هر یک خصوصیات و دلایل گزینش آن توضیح داده شود. در این گنجینه باید کلیه مدارک و اسناد مربوط به صنایع دستی هم که از دیر باز نوشته شده است، همراه با عکس‌ها و اسلایدها و فیلم‌های مربوط و طرح‌ها و نقشه‌ها و نیز وسایل و ابزار کار با طبقه‌بندی فنی و علمی و توضیح لازم نگهداری شوند و در معرض تماشای عموم قرار گیرند.

برای آگاهی جوانان و نیز دیگر کسانی که به آموختن یکی از این صنایع علاقه دارند باید راهنمایی در نظر گرفته شود تا اطلاعات لازم را در اختیار داوطلبان قرار دهند و

مراکزی را که آمادگی پذیرش هنر جو دارند معرفی کنند.

هر ساله باید برای کسانی که به این رشته رو آورده اند و به صورت تفننی یا حرفه ای به کار صنعت دستی مشغول شده اند، مسابقه هایی برگزار کرد و آثار برتر آنها را در طول سال مسابقه در غرفه ای برای تماشا گذاشت و بدین ترتیب توسعه صنعت دستی را تشویق کرد. سخنرانی های فنی ماهانه و جلسه های بحث و بررسی سالانه مربوط به صنایع دستی، همراه با اطلاعات سمعی و بصری مربوط به آنها باید در این نمایشگاه جا و مقام خاصی داشته باشد.

به نظر می رسد در طول چند سالی که گذشت، بحث از صنایع دستی و مسائل آن جدی تر مطرح شده است و ما در این زمینه راه نسبتاً درازی را پیموده ایم. گشایش این نمایشگاه به ما نوید می دهد که آینده صنایع دستی بهتر و پربارتر از گذشته خواهد بود و این کار فرهنگی خواهد توانست راه را برای تصمیم ها و اقدام های جدی تر و پرمایه تر بعدی هموار سازد. تهیه گزارشی کامل از اقداماتی که در زمینه صنایع دستی در ده سال گذشته انجام یافته است، همراه با نمونه های برجسته کارها، یکی از اقداماتی است که باید به عمل آید و يك نسخه از گزارش آن به دبیرخانه دهه جهانی توسعه فرهنگی فرستاده شود تا نشان داده شود که جمهوری اسلامی ایران در زمینه صنایع دستی دستاوردی قابل ملاحظه داشته است و در این قلمرو نیز همانند بسیاری دیگر از زمینه ها موفق و مبتکر بوده است. سخن را کوتاه می کنم و برای همه مسئولان و دست اندر کاران این برنامه موفق از خداوند بزرگ و ایزد دانا و صانع و پروردگار حی توانا توفیق بیشتر طلب می کنم.

درسفر

سه رابطه انسان با طبیعت، با انسان، با ماوراء طبیعت

از دستاوردهای سفر به کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، حضور در مجالس دانشگاهی و آکادمی‌ها و دیدار با استادان و دانشگاهیان گرامی است. از اینکه چنین فرصتی فراهم آمده است خرسندم و در آغاز سخن مایلیم که از دوستی ملت‌های این منطقه با یکدیگر یاد کنم.

منطقه‌ای که ایران و آسیای مرکزی و قفقاز در آن قرار دارند، تنها از جهت جغرافیایی همسایه و نزدیک به یکدیگر نیستند، بلکه این جغرافیا با تاریخی کهن و پرمایه از وابستگی‌ها و پیوستگی‌های مادی و معنوی همراه است و میراث‌های تمدنی مشترکی را بر دوش دارد. در گذشته دور مردم ایران و این سرزمین‌ها، رابطه نزدیکی با یکدیگر داشته‌اند. قطع شدن روابط ظاهری در طول هفتاد و چند سال گذشته، موجب از میان رفتن خاطرات، دوستی‌ها و ارتباطات گذشته نشد و پس از بازگشت استقلال به کشورهای جدا شده از شوروی سابق، بلافاصله خاطرات با قدرت و قوت ظهور و بروز کردند و سبب برقراری رابطه‌ای قوی میان مردم این کشورها و ایران و گسترش روابط از هر جهت گردیدند.

از جمله روابطی که برقراری و گسترش آن اهمیت دارد روابط فرهنگی و علمی و دانشگاهی است. فرصت کنونی را غنیمت می‌شمارم و نظر خود را در باره موقعیت علم و

عالم در جهان کنونی و وظیفه دانشمندان و دانشگاهیان در سراسر جهان از جمله ایران و دیگر کشورهای منطقه، با شما مطرح می‌کنم.

توسعه علم و به خصوص فناوری، در قرنهای اخیر، از لحاظ جامعه‌شناختی و بویژه جامعه‌شناسی معرفتی، همراه با نوعی گسستگی رابطه آنها با ساخت‌های اجتماعی جوامع و آثار تمدنی و فرهنگی‌ای بوده است که پیش از بسط و توسعه علم و فناوری به معنی امروزی خود وجود داشته‌اند و همچنان حتی در کشورهایی هم وجود دارند که آفریننده و توسعه‌دهنده این علم و فناوری بوده‌اند و هستند. علم و فناوری جدید، آن‌سان که باید و شاید حتی در جامعه‌های آفریننده آنها نتوانسته‌اند ساختی یکپارچه و تمدن و فرهنگی تام و تمام به وجود آورند. علت نیز آن بوده است و هست که این علم و فناوری، در ماهیت خود خواسته است و عملاً نیز به این خواست رسیده است که پایه و اساس خود را بر مادیت صرف بگذارد و در نتیجه نتوانسته است فرهنگی را پدید آورد و عناصری از تمدن را ایجاد کند که با فرهنگ و تمدن گذشته اقوام مختلف سازگاری داشته باشند، و بتوانند آنها را راضی کنند که یا جانشین فرهنگ و تمدن موجود آنها شوند و یا با این فرهنگ و عناصری از تمدن قدیمی ترکیب شوند و کلیت جدیدی را به وجود آورند.

فروپاشی نظام شوروی، صرف نظر از مبادی و مبانی اقتصادی و اداری ناشی از این بود که نظام مذکور چون بر پایه ماتریالیسم استوار بود نتوانست، فرهنگ و احتمالاً تمدنی فراگیرنده همه خواست‌ها و نیازهای اقوامی را پدید آورد که تحت فرمان داشت، بنابراین شکست خورد و نکته جالب توجه اینکه همه اقوامی که زیر سلطه و سیطره آن نظام بودند بلافاصله با فرهنگی کهن و با دریافت‌های تمدنی خاص خود که از دیرباز با آن آشنایی داشتند قدر افراشتند و بدون کوچکترین مشکلی توانستند نیازهای فکری و فرهنگی خود را با بهره‌گیری از میراث کهن خود برآورده سازند.

بحرانی هم که جامعه‌های غربی در حال حاضر با آن دست به گریبان هستند ناشی از همین ناهماهنگی ساخت‌های تمدنی و فرهنگی موجود در جامعه و تکنولوژی و علمی است که بر پایه‌هایی دیگر غیر از عناصر تمدنی و فرهنگی یاد شده استوار گردیده‌اند.

این تحلیل جامعه‌شناختی بحثی است بسیار جدی و دارای ابعاد گسترده که بی‌شک

نیازمند بررسی و گفتگو در مراکز علمی و تحقیقی است. به نظر ما تا مسأله گسستگی میان فناوری سلطه‌گر و ساخت‌های تمدنی و فرهنگی ملت‌ها حل نشود و باروشهای آشتی فناوری جدید، با فرهنگ‌ها و تمدنهای اقوام آشنا نشویم، همواره با بحران روبرو خواهیم بود. بحرانهای بزرگ و بیش و کم نگران‌کننده‌ای که راه حل کوتاه‌مدت برای آنها متصور نیست (از جمله: بحران مربوط به لایه اوزن و بحرانهای زیست‌محیطی در سطح کره زمین و انحرافهایی که در کاربرد علم هر روز با آنها مواجهیم) تنها در صورتی حل می‌شوند که از یکسو اخلاق و معنویت بر فرایند گسترش علم و فناوری حاکم شوند و از سوی دیگر ملت‌ها بتوانند علوم و فنون را با آرمانها و اعتقادات و روشهای زندگی و سنت‌ها و آداب دیرپای خود به نحوی از انحاء منطبق کنند و آنها را با یکدیگر آشتی دهند. این آشتی رفاه توأم با معنویت و اخلاق و امید به آینده را به ارمغان می‌آورد.

تاریخ زندگی ملت‌ها بخوبی نشان داده است که نمی‌توان اقوام و ملل را از سنت‌ها و آداب و رسوم ریشه‌دار و فرهنگ و تمدن نیاکانشان جدا کرد.

تجربه اتحاد شوروی، و دستاورد هفتاد و چند ساله آن در زمینه یکپارچه کردن اقوام مختلف تجربه‌ای است که روان‌شناسان و جامعه‌شناسان و مریبان و متصدیان تعلیم و تربیت و حتی حقوق‌دانان و اقتصاددانان و متخصصان علوم و فنون مدیریت باید به آن توجه کنند.

این بحث ما را به اهمیت «هویت ملی» رهنمون می‌شود، هویتی که با وارد آوردن فشار روحی و جسمی به اقوام و ملت‌ها از میان نمی‌رود و نیز ما را با اهمیت فرهنگ به عنوان یکی از عناصر اساسی این هویت ملی آشنا می‌سازد، و وظیفه دانشگاه و دانشگاهیان و محققان را در پاسداری از این هویت در برابر ستیزه‌گری بیگانگان روشن می‌سازد. مبارزه بیگانگان ممکن است در زمینه زدودن آثار فرهنگ‌های کم‌ریشه یا بی‌ریشه مؤثر باشد، اما قطعاً مبارزه با فرهنگ ریشه‌دار اقوام و ملت‌ها به امحای این فرهنگ نمی‌انجامد و از این نظر نتیجه قابل توجهی ندارد. با اینهمه می‌تواند از رشد و توسعه فرهنگ ملی ریشه‌دار و استوار و فعال بودن و مؤثر بودنش در يك دوره تاریخی جلوگیری کند و رشد اخلاقی و توسعه فرهنگی و در نتیجه شکوفایی تمدنی را کند و یا متوقف نماید و چنانچه این توقف در

يك دوره تاريخی توسعه جهانی باشد، موجب عقب ماندگی و منزوی شدن کشوری گردد که مهد فرهنگ و تمدن مورد تهاجم بوده است. هجوم به فرهنگ و تمدن اسلامی و به فرهنگ و تمدن خاور دور در دوران استعمار آشکار قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم و یا برخورد خشونت آمیز در درون اتحاد شوروی با برخی از کشورها، که دارای فرهنگ و تمدن اسلامی یا مسیحی بودند و هستند موجب منزوی شدن این کشورها و عقب ماندگی های کامل یا نسبی آنها در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم گردید. توجه به این بحث از مسائل مهم و عمده چند رشته از جامعه شناسی، مانند جامعه شناسی تاریخی، جامعه شناسی فرهنگی و جامعه شناسی معرفتی است و امید است که دانشوران این کشورها بدان بپردازند.

دانشمندانی که دل مشغول آینده جامعه انسانی اند، خود را مواجه با حکومت و توسعه افکار و عقاید و ابزار و وسایلی برخاسته از فناوری و فزونی می بینند که راه را برای چند بحران عمده هموار کرده است: بحران ناشی از تخریب نظام یافته محیط زیست، بحران ناشی از سلطه جویی برخی از افراد بر مردم يك کشور و یا فرمانروایی يك قوم یا جامعه قدرتمند بر اقوام و جامعه های دیگر و بحرانی که زائیده سلطه ماده گرایی بر اخلاق و معنویت و حیثیت و کرامت انسانی است. این گروه از دانشمندان که آینده جامعه های بشری را در خطر می بینند، از هر جهت نگران و افسرده اند. این علم، علمی بی فایده و یا کم فایده و در هر صورت غیر نافع و برای آینده بشریت خطرناک است. به همین جهت در سالهای اخیر بحث اخلاق و تعهد علم و عالم به طور جدی در نزد محققان و اندك اندك در دانشگاهها مطرح شده است. خطر بی اعتنائی به اخلاق و تعهد از دیرباز، حداقل پس از برخی کشف ها و یا اختراعات مورد توجه برخی از دانشمندان دست اندر کار قرار گرفته است که مثال «نوبل» یکی از آنهاست. بمب هیدروژن و مایه های «چرنوبیل» نیز در زمره فاجعه ها و دشواریهایی است که علم و فناوری مهار گسیخته به وجود می آورند و نمونه های دیگرش در بکارگیری سلاحهای میکروبی و شیمیایی ظهور و بروز دارد.

بحث های مربوط به اخلاق پزشکی و «اخلاق زیستی» که در سالهای اخیر نزد دانشمندان فلسفه و حقوق و دانشمندان فیزیک و شیمی و پزشکی و بیولوژی مطرح شده

است کوششی است برای جلوگیری از فاجعه‌هایی که در انتظار بشریت است. اما سؤال این است که آیا با کوشش‌های پراکنده و یا با وسعت کم می‌توان مانع جریان سیل خروشان و بنیان‌کنی شد که جامعه‌های انسانی را با دستاوردهای به ظاهر علمی و فنی تهدید می‌کند؟ به نظر می‌رسد که برای علم و برای وظیفه‌عالم باید تعریف‌ها و حدود و ثغور دیگری را جستجو کرد. و بدین سان به تجدید حیات علمی همت گماشت.

مردم منطقه بزرگ ما و به طور کلی همه ملل و اقوامی که دارای تمدن و فرهنگ کهنی هستند، دارای زمینه‌های استوار تعهد و اخلاق‌اند؛ زمینه‌هایی که می‌توانند در تجدید حیات علمی پایه و اساس کار قرار گیرند.

علمی که بر پایه معنویت و تعهد و اخلاق استوار باشد، همواره در اندیشه آن خواهد بود که نتیجه کار و تحقیق را با توجه به سرنوشت انسان، موقعیت وی در جهان و زندگی روزمره‌اش ارزیابی کند و کار تحقیق و جستجو را در جهتی که برای بشر زیان‌بار است هدایت نکند.

در نتیجه علم با این مفهوم و عالم با این وظیفه در صدد حفظ حیثیت و کرامت انسان، دفاع بدون تبعیض از حق حیات وی، حفاظت پایدار محیط زیست، مبارزه با فقر و گرسنگی و سوء تغذیه و بیماری و استقرار صلح و امنیت در سراسر جهان‌اند.

در این تجدید حیات علمی وظیفه ما، یعنی وظیفه کشورهای منطقه‌ای که ما در آن قرار داریم و دارای میراث فرهنگی و تمدنی کهن و مدافع چنین طرز تلقی و دریافتی هستیم، وظیفه‌ای سنگین و در عین حال افتخار آمیز است. کشورهای منطقه ما می‌توانند و باید از سنت علمی و اخلاقی گذشته خود برای جهت‌گیری آینده علوم و فناوری استفاده کنند.

این بحث که چند نکته از آن را به طور اختصار با شما دانشمندان در میان گذاشتم بحثی جدی و پیرامنه است و به نظر می‌رسد که دانشمندان منطقه می‌توانند و باید در باره آن به بحث و گفتگو بپردازند و به نتیجه‌ای قابل اجرا برسند.

آخرین بخش از گفتارم مربوط به رابطه دانشمندان و دانشوران منطقه با یکدیگر و فعالیت‌های مشترک پژوهشی و فرهنگی و دانشگاهی است.

علاوه بر همکاری دو جانبه و منطقه‌ای آکادمی‌ها و مراکز پژوهشی و دانشگاهی در زمینه بحث‌ها و بررسی‌های عمده و اساسی مربوط به تجدید نظر در روابط علم و فناوری با فرهنگ و تمدن ملی و منطقه‌ای و همچنین چگونگی حفاظت از هویت ملی و فرهنگ ملی در برابر هجوم عوامل بیگانه - که پیش از این به اختصار بدانها اشاره شد - دانشمندان و آکادمی‌ها و دانشگاه‌های ما هم به صورت دوجانبه و هم به صورت منطقه‌ای، می‌توانند و باید همکاری خود را برای بررسی مسائل و مباحث مشترك آغاز کنند.

۱- در مرحله اول شناسایی امکانات و استعدادها و آمادگی‌های علمی و فنی منطقه باید مورد توجه قرار گیرد، و نظام‌های دانشگاهی، نیروی انسانی شاغل در فعالیت‌های علمی و گرایش‌های تحقیقاتی و امثال اینها و زمینه‌های همکاری در این موارد شناخته شوند و براساس این شناسایی طرح‌هایی برای همکاری‌های دانشگاهی و تحقیقاتی تدوین گردند.

۲- اگر به گذشته فرهنگی و تمدنی مشترك خود بیندیشیم می‌توانیم تحقیقات باستان‌شناسی را به عنوان یکی از حلقه‌های رابط میان خود و نیز دیگر اقوام منطقه به شمار آوریم.

منطقه مهم آسیای مرکزی و قفقاز و فلات ایران منطقه‌ای وسیع با شگفتی‌های فراوان و تنوع چشمگیر است و از آثار کهن انباشته است و گزارشگر فنون مختلف معماری و تزیینات مهم حجاری و نقاشی و دیگر مظاهر مذهبی و فرهنگی و تمدنی است. شناسایی این آثار و یافتن ارتباط آنها با یکدیگر اهمیت فراوان دارد.

۳- تحقیقات زبان‌شناسی و بررسی زبان‌های رایج در منطقه در گذشته دور و زبان‌های کنونی به عنوان زبان‌های زنده و ارتباط میان این زبان‌ها از نظر ساختار و اژه‌ها و نیز گویش‌ها و لهجه‌های گوناگون و نیز مبحث مهم «ترجمه» و نظریه‌های مربوط به آن از جمله کارهای مهمی است که با همکاری دوجانبه و چند جانبه می‌توان بدانها پرداخت. تشکیل دوره‌های تدریس زبان و ادبیات و فرهنگ منطقه در سطوح مختلف و اعزام دانشجو به دانشگاه‌های منطقه برای تکمیل تحصیلات لهجه‌های گوناگون از جمله کارهای مهمی است که با همکاری دوجانبه و چند جانبه می‌توان بدانها پرداخت. تشکیل دوره‌های تدریس زبان و

ادبیات فارسی در سطوح مختلف و اعزام دانشجویان به ایران برای تکمیل تحصیلات در سطح فوق لیسانس و دکتری زبان و ادبیات فارسی، می تواند از برنامه های نخستین این بخش باشد.

۴- تحقیقات تاریخی نیز جای شایسته ای را در همکاری های علمی و فرهنگی خواهند داشت. تدوین تاریخ مشترک فلات ایران، قفقاز و آسیای مرکزی در این بخش قرار می گیرد.

۵- همکاری های علمی و فنی و تبادل استاد و دانشجو می توانند و باید یکی از برنامه های مهم و دراز مدت دانشگاهیان این کشورها باشد. رفت و آمد دانشمندان و دانش پژوهان و دانشجویان و شاعران و هنرمندان را در این بخش باید به جد پیگیری کرد. برقراری نمایشگاه های نقاشی و آثار موزه ای و صنایع دستی و برگزاری مجالس بحث و بررسی در زمینه ادبیات و هنر و سینما و تئاتر، این ارتباط ها را مستحکم تر می سازد. ۶- بررسی مبانی و اصول موسیقی سنتی کشورهای منطقه، چگونگی ارتباط آنها بایکدیگر، و نیز همکاری در زمینه آفرینش های موسیقایی، با توجه به سابقه کهن این منطقه از اهمیت برخوردار است.

۷- بررسی درباره فولکلور و فرهنگ مردم منطقه و گردآوری نظام یافته فرهنگ مردم براساس برنامه و روش تحقیق واحد و تهیه اطلس فولکلور منطقه و تدوین مجموعه تطبیقی از آنها نیز کاری بنیادین است و نتیجه آن گزارشگر پیوند قومی و فرهنگی مردم این منطقه و چگونگی ارتباط اسطوره های این اقوام و ملت هاست.

۸- توسعه اقتصادی- اجتماعی- فرهنگی بدون پشتوانه پژوهش ناممکن است و یا نتیجه اش آن سان که باید و شاید چشمگیر نیست. هر برنامه توسعه دراز مدت و جدی باید به عنوان پشتوانه و راهنما، یک برنامه ملی تحقیقات را با خود داشته باشد، برنامه ای که پاسخگوی پرسش ها و پرکننده خلأ های اطلاعاتی برنامه توسعه باشد. می توان در بخشی از برنامه های توسعه کشورها که همانند یکدیگرند، از قبیل برخی از امور زیربنایی مانند راه، مخابرات، صنایع، فولاد، ... زلزله و ... برنامه تحقیقات مشترک تدوین کرد و از این راه به همکاری علمی بیشتر، بهره گیری از توانایی های علمی موجود در این کشورها و

صرفه‌جویی در وقت و هزینه دست یافت.

این فهرست، فهرست همه کارهایی که می‌توان انجام داد نیست؛ نمونه‌ای بسیار مختصر از يك فهرست مفصل است که کارشناسان این کشورها باید آن را توسعه دهند. مقصود از طرح آنها بیان آمادگی جمهوری اسلامی ایران برای همکاری در زمینه‌های مختلف آموزشی و پژوهشی بود و امیدوارم که مسائل مطرح شده مورد توجه دانشمندان و دانشوران منطقه قرار گیرد و مقدمات اجرای آنها فراهم شود.

*

تمدن مشترک، علم و آینده آن

از اینکه میان دوستان و برادران خود و در اجتماع دانشوران و دانشمندان کشورهای مسلمان آسیای مرکزی و قفقاز هستم خرسندم و سلام گرم مردم جمهوری اسلامی ایران را برای شما دارم. از مهر و محبتتان بهره می گیرم و با شما به اختصار درباره مسائل کلی سیاسی و اقتصادی و بخصوص فرهنگی و دانشگاهی مورد علاقه همگی به اختصار سخن می گویم.

تاریخ فرهنگ و تمدن طولانی و پرمایه منطقه، از پیوستگی و یگانگی تمدنی و فرهنگی ما و شما سخن می گوید، در واقع از «ما»یی سخن به میان می آورد که دارای معنایی عام و فراگیر است، معنا و مفهومی که «من و تو» را در خود ذوب و حل می کند و یکی می سازد. این پیوستگی و درست تر بگوئیم یگانگی، نتیجه و گزارشگر دو عامل و سرچشمه عمده و اساسی است:

نخست یگانگی در دریافتهای فرهنگی به معنی عام و جامع آن است که در برگیرنده آرزوها و امیدها و طرز زندگی و تجربه های تاریخی و شیوه های کار و کوشش و برخورد با امور مهم فکری، مادی و معنوی و یافتن راههای حل و فصل و سامان دادن این امور است.

نداشتن رابطه در دوره ای که از لحاظ ارتباط دو نسل با اهمیت است، اما از لحاظ تداوم تاریخی چندان مهم نیست، نتوانسته است در این پیوستگی و یگانگی خللی قابل اعتنا پدید آورد و ارکان این وحدت را ناستوار گرداند.

عامل دوم، اعتقاد و ایمان به اسلام و راه و رسم متین آن در مذهب است که خود پایه گذار بسیاری از شیوه‌های رفتار و سلوک اداره امور گوناگون حیات بوده است و هست و معرفت به مسائل عمده ارتباط با طبیعت، با جامعه و با ماوراء طبیعت و پاسخ به آنها را در بر دارد.

بر همگان این نکته روشن است که دین اسلام در اندک زمان پس از دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دنیای متمدن زمان خود را فرا گرفت و با باور عملی و کوشش مردمانی که علم و عمل را با هم داشتند و شور و شوقی که فرهیختگان اقوام مختلف از خود نشان دادند بنیانگذار و گسترش دهنده تمدنی بزرگ و جامع الاطراف و عالمگیر شد. شرق و غرب عالم متمدن و رو به رشد روزگار ظهور خود و دوره‌های بعد را در نور دید و دینی تمدن ساز شد و گهواره دانش‌ها و فنون مختلف و موجد حوزه فراگیر علمی و فلسفی و فقهی، ادبی و هنری گردید. در این میان و در فرایند بده بستانهای تمدنی و فرهنگی مربوط به گسترش تمدن و فرهنگ اسلامی، منطقه فلات ایران و قفقاز سهم و اثر بزرگی دارد.

تمدن و فرهنگی که نتیجه این کوشش‌هاست، میراث مشترک همه اقوام مسلمان و از جمله میراث «ما» است. این میراث مسلمانان را آنچنان به هم پیوند داده است که کوشش‌های چند صد ساله استعمار و نیز جدایی‌هایی از قبیل جدایی هفتاد ساله اقوام مسلمان قفقاز و آسیای مرکزی یا چهل پنجاه ساله اروپای شرقی و مرکزی نتوانسته‌اند، همدلی‌ها، احساسات و عواطف عمیق مردم این مناطق را، از میان ببرند و حتی نتوانسته‌اند آنها را به گونه‌ای قابل توجه از شور و نشاط ببندازند. استواری پیوندها به گونه‌ای است که اندک یادآوری از گذشته، حافظه تاریخی این اقوام را فعال می‌کند و اصل و اساس فرهنگی و تمدنی را دیگر بار آشکار می‌سازد و به سیر و حرکت وامی‌دارد.

دانشمندان این دو خطه باید این موقعیت را غنیمت بشمارند و میراث‌های تمدنی و فرهنگی خود را در فرایندهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دانشگاهی غنی‌تر و پرمایه‌تر سازند و راه توسعه پایدار را به کمک دستاوردهایی که استقلال و آزادی تجلی آنها را دوچندان می‌کند هموار نمایند.

گسترش روابط ما و شما در سالهای اخیر گزارشگر اراده سیاسی هر دو طرف برای بازگشت به پیوندهای کهن است. این امر دستاورد انقلاب بزرگ و آزادساز اسلامی ایران از

یکسو و استقلال و آزادی شما پس از هفتاد سال قید و بند از سوی دیگر است.

بی شک همکاریهای برادرانه و دوستانه ما باید بیش از پیش گسترش یابد. منطقه‌ای که مادر آن قرار داریم از اهمیت فراوان برخوردار است، راههای ارتباطی ما، منابع ما، نیروی انسانی ما و راه و رسمی که مادر پیش می‌گیریم در رشد و توسعه منطقه و صلح و ثبات حال و آینده جهان سهم و اثر اساسی دارند. ما باید ارزشهای مشترک، و پیامهای عمده تمدنی و فرهنگی خود را به گونه‌ای جدی در جهان مطرح کنیم. همچنین باید به بازار عظیم و پر تنوع تولید و مصرفی بیندیشیم که منطقه فلات ایران، قفقاز، آسیای مرکزی و حتی خلیج فارس و دریای عمان و شبه قاره و از سوی دیگر کناره‌های مدیترانه را به هم می‌پیوندد و باید پیوندد. این بازار فعال که بخشی از دنیای مسلمانان را در بر می‌گیرد با پیوستن به دو بازار دیگر مسلمانان در خاور دور و آفریقا، بازار فراگیری را تشکیل می‌دهد که با اندکی کوشش می‌تواند، جریان فعال و قدرتمند اقتصادی را به وجود آورد که مسلماً طراحان بحرانیهای کنونی اقتصادی توانایی مقابله با آن را نخواهند داشت. این قدرت عظیم اقتصادی در اندک مدتی خواهد توانست محور بسیاری از تحولات سیاسی در جهان باشد و برای بسیاری از مشکلات سیاسی، اجتماعی و بخصوص فرهنگی جهان راه حل خود را عرضه نماید.

ارتباط توسعه با فعالیتهای فرهنگی و دانشگاهی، بخصوص فعالیتهای تحقیقاتی از مسائل اساسی زمان حاضر و سالهای آینده است.

بی شک برای توسعه اقتصادی و اجتماعی مورد بحث باید همکاریهای همه جانبه را در زمینه‌های فرهنگی و دانشگاهی سامان داد و راه فعالیت و تحقیق را برای دانشوران این منطقه بزرگ در سالهای آینده هموار ساخت. این مسأله دارای آنچنان اهمیتی هست که سزاوار است در این جلسه نکته‌ای چند به اختصار درباره آن بیان شود.

دانشوران گرامی:

در پایان قرون وسطی و آغاز عصر جدید، سه رابطه مهم و معرفتی انسان، یعنی رابطه‌های انسان با طبیعت، انسان با انسان و انسان با ماوراء طبیعت، در سطوح نظری و علمی مختلف و در ابتدا در ضمن بحث‌های فلسفی جنبه بحرانی به خود گرفت.

۱- هدفی که برای رابطه انسان با طبیعت تعیین و تعریف شد، تسلط بر طبیعت و

زیر فرمان در آوردن آن از طریق شناسایی قوانین آن و دخل و تصرف در این قوانین بود، تا بدانجا که طبیعت به صورت پدیده‌ای گوش به فرمان انسان باشد و به همه خواست‌های وی پاسخ دهد و آرزوهای بی‌پایان و متناقض او را برآورده سازد.

رابطه یاد شده تا آنجا که موضوع جستجوی آدمی را شناسایی قوانین طبیعت و سپس هماهنگی با آن قوانین دانسته و هدف از این شناسایی را بهبود شرایط زندگی انسان و سرو سامان دادن به محیط اطراف و بهره‌برداری بهینه از آورده‌های طبیعت و فرایندهای عالم خلقت تعریف و تعیین کرده است، در نظم طبیعت خللی وارد نساخته و بنابر این بحرانی پدید نیآورده است. اما از آن هنگام که جامعه بشری و در واقع گروهی از این جامعه بنارایش و کم بردخل و تصرف در نظم طبیعی قرار دادند و از خصوصیات و مقتضیات طبیعت غفلت کردند و یا آن را کوچک شمردند و یا آگاهانه نادیده‌اش گرفتند و از هماهنگی و همگامی با طبیعت سرباز زدند، حاصل کارشان در جهات مختلف بحران‌زا گردید. کشف اتم، و استفاده نادرست از آن موجب بحرانهای مربوط به سلاحهای اتمی، کشتار جمعی و نگرانی‌های ناشی از تشعشعات اتمی حتی در شرایط غیر جنگی گردید. دخل و تصرف در میکرو بها و مواد شیمیایی فاجعه سلاحهای میکروبی و شیمیایی را سبب شد. آلودگی محیط زیست و تخریب و نفی طبیعت فراگیر شد و سراسر جهان را دربر گرفت و بسیاری از گرفتاریها و نگرانی‌های دیگر که حاصل این رابطه انحرافی است پدید آمد و در نتیجه چون مهرورزی و هماهنگی با طبیعت جای خود را به سلطه جویی بر طبیعت داد، طبیعت در فرایند انتقام جویی قرار گرفت، به گونه‌ای که اگر به اعلام خطر ها توجه نگردد و همه دانشمندان دست به کار نشوند، شاید در مدتی کوتاه دیگر نتوان اقدامی اساسی برای بازسازی طبیعت به انجام رساند و یا در برابر دخل و تصرفهای ناروایی که در نظام طبیعت به عمل آمده است ایستادگی کرد و به مهار کردن نیروهای ویرانگری پرداخت که پیش از این در مهار قوانین طبیعت بوده‌اند و در اثر درهم گسستن قید و بندها آزاد شده‌اند.

۲- رابطه انسان با انسان، علاوه بر جنبه عملی که در گذشته هم وجود داشت، به صورت رابطه نظام یافته فکری، فلسفی و اجتماعی و گهگاه قانونی «قدرت و سلطه» در آمد و در نتیجه به نفی حیثیت و کرامت انسانی و رابطه «مسلط و زیر سلطه»، استعمار گر

و استعمارزده و «انسان گرگ انسان» انجامید و بحران نبود آزادی و استقلال را به وجود آورد.

۳- رابطه انسان با ماوراء طبیعت به گونه‌ای جدی مورد تردید قرار گرفت، جهان به معنی عام آن کوچک شد و در عالم مادی خلاصه گردید و ماده گرایی و «ماتریالیسم» در فکر و ذهن بسیاری از مردم فعال شد و در نهایت طبیعت و ماوراء طبیعت یکی گرفته شد و در واقع ماوراء طبیعت نفی شد و به دنبال آن ماده گرایی و الحاد رواج یافت.

در سالهای پایانی این قرن میلادی و آغاز قرن جدید انسان دانشمندی که در این محیط بحران زا به اندیشه می‌پردازد، بی آنکه در پیشرفت علم شك کرده و یا از پژوهش خسته شده باشد، نگران و مضطرب است و مواجه با نابسامانی و آشفتگی روحی و فکری است. دانشمندان کنونی مواجه با علمی است که در حال حاضر بر نامه جامع و منظمی برای مقابله با بحرانهایی که بیان شد، عرضه نمی‌کند و در نتیجه حاصل کار علم و تحقیق بی‌فایده یا کم‌فایده می‌شود. حتی برخی از فیلسوفان و نویسندگان بزرگ که درباره این وضع بیش از دیگران می‌اندیشند، گهگاه آنچنان با بن بست مواجه می‌شوند که دست به خودکشی می‌زنند. در نیمه راه اکتشافات این علم بود که «نوبل» با تلخکامی روبرو شد و دیگران پس از وی سالهای پایان عمر خود را در پشیمانی به سر بردند و برخی دیگر که دل آگاه‌تر بودند و خطرهای آینده را دریافته‌های خویش احساس نمودند، کار تحقیق خود را کردند تا مسئولیت اخلاقی صدمه زدن به بشر را بر دوش نداشته باشند.

این جریان که به صورت جریانی نسبتاً نظام یافته در آمده است، در سالهای اخیر بحث اخلاق و تعهد دانشمندان را به صورتی بنیادین مطرح کرده است و گروههایی از دانشمندان را که دارای افق‌های مطالعاتی مختلف: فلسفه، اخلاق، حقوق، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، پزشکی، زیست‌شناسی و غیر اینها هستند گردهم آورده و آنها را به طرح مباحث مهم مربوط به اخلاق پزشکی و اخلاق در بررسی‌های بیوتکنولوژی و به طور کلی «اخلاق زیستی» رهنمون شده است. بحث‌های مربوط به اخلاق پزشکی و اخلاق در بررسی‌های بیوتکنولوژی و مباحث و بررسی‌های بیواتیک از بحث‌های مهم این سالها در محافل علمی است.

بیواتیک (Bioethique) زاده نگرانی بشر از پیشرفت سریع علم و فناوری در دهه اخیر می باشد، بدین معنی که بشر متوجه گردید که پیشرفت علمی امری دوبعدی و شمشیری دولبه است و در صورت عدم کنترل آن می تواند موجب تخریب بشریت گردد. بر این اساس در برابر پیشرفت تحقیقات در زمینه بیولوژی و ژنتیک به منظور حفظ شرافت انسانیت، آزادی افراد و اقوام و ملل، مسئولیت پذیری، همبستگی و جلوگیری از منزوی نمودن و حذف افراد و اقوام به مجموعه ای از ملاحظات اخلاقی، اجتماعی، انسانی، فلسفی و حقوقی نیاز است که اصطلاحاً به این مجموعه Bioethics اطلاق می شود.

با توجه به پیشرفتهای خارق العاده بیولوژی ملکولی، بیوتکنولوژی و ژنتیک، دنیای آینده بی شک شاهد تغییرات عمیقی خواهد بود که برخی از آنها می تواند برای بشریت پرمخاطره باشد.

نتایج برخی از دخالت های انسان در ژنهای گیاهی و حیوانی در کشورهای مختلف بویژه آمریکا وارد بازار هم شده است. نتایج تحقیقات در مورد ژنوم انسانی هر چند امکان مداوا (و خودمداوایی) برخی از بیماریهای وحشتناک و لاعلاج را فراهم می سازد (مانند سرطان، ایدز، هیپاتیت و...) و از برخی از بیماریهای موروثی و یا افزایش خطر آن جلوگیری می نماید، ولی تبعات منفی نیز می تواند داشته باشد: مانند منزوی نمودن افراد و یا اقوامی که پیش زمینه برخی از بیماریها را دارند و یا تغییرات ژنتیکی در حیوانات به صورتی که آنها را قادر سازد تا بیماریهای انسان را دارا شوند تا تحقیقات آزمایشگاهی از این رهگذر آسانتر شود، یا تغییرات ژنتیکی که بر روی نطفه انسانی انجام می گیرد.

اگر دانشمندان سریعاً این مسأله مهم یعنی حضور معنویت و اخلاق و تعهد همه جانبه را در برابر طبیعت و انسان به کرسی نشانند، علم بی هدف به خدمت قدرت کور در می آید و حیات انسان بر روی کره زمین در معرض خطر جدی واقع می شود. مداخلات بی برنامه ای که هم اکنون در فضا صورت می گیرد، فضا را هم همانند زمین و محیط زیست مجاور انسان آلوده می سازد. بنابراین باید برای علم امروز خط مشی جدیدی ترسیم شود، که یکی از اصول اساسی آن مقاومت علم و عالم در برابر تصمیم گیرهای بی برنامه و بدون ارتباط با نظم طبیعت و حیثیت و کرامت انسانی و آزادی و استقلال فرد و جامعه و اقوام و ملل باشد.

ما در تمدن و فرهنگ اسلامی خود میراثی گرانقدر از تعهد و اخلاق و معنویت داریم. برای ما در طرز تفکر اسلامی علم نافع علم محترم و مورد توجه است. علم بی عمل و بی هدف و غیر متعهد در برابر مردم جهان، جهل تلقی می شود. بنابراین برای ما و دانشگاه‌های ما راه برای تجدید حیات علمی و استقرار مجدد تمدن و فرهنگ افتخارآمیز مان راهی مستقیم و روشن است. در این تجدید حیات علمی باید وظیفه آشتی با طبیعت، توجه به کرامت و حیثیت انسانی و اهمیت ایمان و اعتقاد و معنویت را به علم بازگرداند و از وسایل و ابزار جدید برای انجام این وظیفه مهم بهره گرفت و شیوه‌های کار را با توجه به این ابزار و وسایل معین ساخت و در واقع به گونه‌ای عمل کرد که وسایل و ابزار جدید در خدمت انجام وظایف علم جدید با خط مشی جدید قرار گیرند، نه اینکه بار دیگر، وسایل و ابزار، تعیین کننده هدف و خط سیر علم و عالم باشند.

علم جدید که جستجوگر معنویت در کنار پیشرفت هماهنگ است باید نسبت به مقام و موقع انسان، یعنی همه انسانها بدون تبعیض، موضعی اصولی و موافق اخلاق و احترام به حیثیت او بگیرد و از زندگی توأم با شرافت و عزت نفس آنها حمایت کند. محیط زیست را در سراسر جهان - و نه فقط در قلمرو يك کشور - آلوده نسازد. با فقر و گرسنگی و سوء تغذیه و بیماری در همه کره زمین مبارزه کند؛ امکانات علمی را بخصوص در زمینه‌های مربوط به غذا و بهداشت و افزایش تولید مواد غذایی در اختیار همگان قرار دهد، راههای علمی و فرهنگی و روان‌شناختی مقابله با اسراف و هدر دادن مواد غذایی و منابع پایه را بیابد و بکارگیری آنها را فراگیر و جهان‌شمول سازد. علم متعهد خواهان صلح و استقرار دهنده آن در سراسر جهان است. عالم این علم با هر گونه زورگویی و سرکوب مردم و نیز کشتار دسته‌جمعی مخالف است و اطلاعات خود را به هیچوجه در خدمت چنین جریان‌هایی قرار نمی‌دهد.

رشد و شکوفایی هماهنگ و متناسب جامعه‌ها و ملت‌ها مقتضی آن است که علوم رابطه خود را با یکدیگر حفظ کنند و هریک به تنهایی و بدون در نظر گرفتن آثار و نتایج خود بر روی آثار و نتایج علم یا علوم دیگر پیش نرود و جامعیت و جامع‌نگری را بار دیگر به گونه‌ای متناسب با توسعه علوم در زمان حاضر مورد توجه قرار دهد.

آخرین بخش از گفتارم مربوط به رابطه دانشمندان و دانشوران منطقه با یکدیگر و فعالیت‌های مشترک پژوهشی و فرهنگی و دانشگاهی است.

علاوه بر همکاری دوجانبه و منطقه‌ای آکادمی‌ها و مراکز پژوهشی و دانشگاهی در زمینه تجدید حیات علمی، به مفهومی که پیش از این به اختصار بدان اشاره شد، دانشمندان و آکادمی‌ها و دانشگاه‌های ما هم به صورت دوجانبه و هم به صورت منطقه‌ای می‌توانند و باید همکاری خود را برای بررسی مسائل و مباحث مشترک آغاز کنند. مادر گذشته، نظامی و خاقانی و ابو العالی گنجوی و فلکی شیروانی و بزرگان علم و ادب دیگری را داریم که مورد علاقه و احترام همه ما هستند و در ایام اخیر شهریار و فضولی را داریم که بیان‌کننده احساسات و عواطف و یگانگی‌ها و دوستی‌ها و حماسه‌های ما هستند. همچنین در گذشته ابونصر فارابی را داشته‌ایم و در این اواخر با «آبای قوننبایف» مواجه هستیم که در آثار خود از بزرگان شعر و ادب فارسی چون فردوسی طوسی و نظامی و سعدی و حافظ یاد می‌کند. نیز بررسی‌های تطبیقی حماسه «ماناس» بابرخی از داستانهای شاهنامه، جستجویی سودمند و آموزنده و روشنگر بسیاری از شیوه‌های زندگی و دریافت‌های آرمانی مشترک است. بر پایه این مشترکات باید همکاری‌ها را بنیاد نهاد و به فعالیت‌های فرهنگی و علمی و ادبی و تحقیقی مشترک پرداخت.

همچنین شاید مناسب باشد که با کمک دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی کشورهای عضو «اگو» و یا به طور دوجانبه و یا چندجانبه، مباحث مربوط به توسعه پایدار در منطقه و ارتباط آن را با تحقیقات به صورت سمینارهای ادواری مطرح ساخت و تجربه‌های مربوط به سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی-فرهنگی و نیز چگونگی اجرای آنها را به بحث گذاشت. در حال حاضر ایران در صدد تدوین یک برنامه ملی تحقیقات مرتبط با توسعه پایدار کشور است. شاید بتوان این طرح را به عنوان یک طرح منطقه‌ای گسترش داد و تجربه‌ها را با هم مبادله کرد.

در پایان سخن از لطف و محبت شما دانشمندان و دانش‌پژوهان سپاسگزاری می‌کنم و امیدوارم که این جلسه مقدمه‌ای نیکو برای کارهای مهم و فراوان علمی و فرهنگی در آینده باشد.



ایران‌شناسی در روزگار ما

برگزاری سمینار ایران‌شناسی در ایران را به دست‌اندرکاران آن تبریک می‌گویم و آرزو دارم که این ابتکار سرآغاز خوب و شایسته و فرصت مغتنمی برای گسترش فعالیت علمی و تحقیقی در زمینه شناخت ایران و به طور کلی روابط گوناگون ایران در طول تاریخ با منطقه بزرگ و مهم و تمدن‌ساز آسیای مرکزی، قفقاز، روسیه و مناطق اطراف دریای سیاه از جمله اوکراین باشد. اهمیت این منطقه گسترده از لحاظ تاریخی و نیز در دوره ما از جهات گوناگون و بخصوص از نظر گاه‌راهبردی (استراتژیک) بر پژوهشگران رشته‌های مختلف و آگاهان به مسائل بین‌المللی پوشیده نیست.

ارتباط اقوام این منطقه در طول تاریخ نیز، ارتباط گسترده و مستمر و سرشار از حوادث گوناگون و مبادلات فرهنگی و اقتصادی و روابط پیردامنه و گهگاه پیچیده سیاسی بوده است.

سکونت آریایی‌ها در آسیای مرکزی و سپس حرکت آنها به سوی اروپا از طریق قفقاز و به جانب فلات ایران و هند، نشان‌دهنده اهمیت کم‌نظیر ارتباطی است که میان اقوام این منطقه و تاریخ و فرهنگ و تمدن آنها وجود دارد.

این پرمایگی روابط و اطلاعات مربوط به آن در طول بیش از چهار هزار سال و نیز سوابق موجود از فرهنگ و تمدن در این سرزمین‌ها و از جمله فلات ایران قبل از این

هزاره‌ها و حداقل کم و بیش سه هزار سال قبل از این مهاجرت و دامنه گسترده اطلاعات گوناگون و مسائل و وقایع مختلف این مدت طولانی، تدوین يك نظام پژوهشی کارآمد و فعال را طلب می‌کند. این نظام پژوهشی باید با توجه به همه تجربه‌های شرق‌شناسی و بخصوص ایران‌شناسی در طول دو سه قرن اخیر تدوین شود و به دستاوردهای کنونی در زمینه مسائل جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و تحولات اجتماعی، بویژه تحولات اجتماعی دو سه دهه اخیر هم توجه داشته باشد.

فروپاشی اتحاد شوروی، علاوه بر اینکه موجب شده است دانشمندان مناطق مورد بحث ما نیازی به پیروی از برخی طبقه‌بندیها و قالب‌ها نداشته باشند، می‌تواند سبب رفت و آمد بیشتر و آشنایی افزون‌تر با ایران‌شناسان خارج از حیطه نفوذ اتحاد شوروی و بخصوص آشنایی نزدیک‌تر و آسان‌تر با منطقه مورد مطالعه، یعنی ایران و آثار مکتوب و غیرمکتوب مربوط به دوره‌های مختلف تاریخ آن باشد.

در این مجلس که دانشمندان گرانقدر ایران‌شناس منطقه گرد آمده‌اند، مایلم آمادگی جمهوری اسلامی ایران را برای حمایت از فعالیت‌های علمی و تحقیقی مرکز و کمک به استادان و صاحب‌نظرانی اعلام کنم که به مطالعه و تحقیق درباره مسائل مربوط به ایران می‌پردازند و خرسندم که می‌توانم با لطف دانشمندان حاضر در این مجلس به برخی از نکات اشاره نمایم که به نظر اینجانب در مباحث ایران‌شناسی نوین اهمیت دارند و در واقع با توجه به آنهاست که می‌توان در منطقه فعالیت نوین ایران‌شناسی را پایه‌گذاری کرد، و در آغاز قرن آینده وارد عصر جدید مطالعات ایران‌شناسی گردید. در عین حال با توجه به اینکه این جلسه افتتاحیه سمینار است، نباید بیش از حد سخن را به درازا کشاند و به بیان و بررسی همه نکات پرداخت. بنابر این اینجانب مطالب مختصر خود را در سه بخش مطرح می‌کنم و بحث‌های تفصیلی را به وقت دیگری می‌گذارم. امیدوارم این فرصت با شرکت مجدد در گردهمایی‌های شما برایم فراهم گردد و یا با توجه به مقررات آکادمی‌های منطقه این مهم با ارسال مقاله‌های تحقیقی به آکادمی‌هایی که مرا به عضویت پذیرفته‌اند به انجام برسد.

عنوانهای سه بخش مورد بحث در این گفتار عبارتند از:

۱- چند نکته درباره ایران‌شناسی گذشته و حال

۲- برخی از شرایط لازم برای پژوهش در زمینه ایران‌شناسی

۳- چند پیشنهاد به عنوان برنامه‌های کوتاه مدت در زمینه ایران‌شناسی

۱- درباره ایران‌شناسی کنونی

مشکل عمده ایران‌شناسی کنونی اروپا و نیز ایران‌شناسی دوره قبل، در این بوده است و هنوز هم هست که نگاهش به اصطلاح جامعه‌شناسی، نگاه از «بیرون» و نه از «درون» بوده است. درست است که ایران‌شناسان بیشتر با مباحث مربوط به گذشته سرو کار دارند و بنابراین از منابع و مدارک بهره بیشتری می‌برند، اما به هر حال نمی‌توانند و نباید از درون منطقه و یا محیطی که به شناسایی آن می‌پردازند غافل بمانند.

روش بحث و نگاه از «بیرون» و نیز روش جستجوگری و تحقیق از «درون» در جامعه‌شناسی بویژه پس از جنگ جهانی دوم مورد ارزیابی و نقد قرار گرفته‌اند.

جامعه‌شناسان و روان‌شناسان به نقض و نقد تحقیقات مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی اقوام دیگر که بر اساس مطالعات کتابخانه‌ای استوار بوده است پرداخته و آن را اگر به طور کلی، نفی نکرده باشند، در بیشتر موارد و در حدود ۸۰ تا ۹۰ درصد کرده‌اند. گزارش فرهنگ و تمدن و نحوه زندگی و عناصر و عوامل تشکیل دهنده و مؤثر در ساز و کار و پویندگی و توانمندی يك جامعه نیازمند آگاهی کامل از تاریخ و تمدن آن جامعه و سیر و حرکت عوامل تشکیل دهنده پدیده‌های اجتماعی و گروه‌ها و قشرهای اجتماعی است و آگاهی از این عناصر و عوامل و کنش‌ها و واکنش‌های آنها و نفوذ و اثرشان بر یکدیگر بدون دقت و مشاهده و در صورت لزوم تجربه و آزمایش موارد معین عملی نیست. اگر انسان در گیر امر اجتماعی که در هر حال امر انسانی است نشود، امر اجتماعی مورد بحث را به عنوان شیء ملاحظه می‌کند، در صورتی که برخلاف برخی از جامعه‌شناسان که به اشتباه، امر انسانی و امر اجتماعی را هم همانند اشیاء و امور دیگر دانسته‌اند، نمی‌توان امر اجتماعی را مانند اشیاء فیزیکی و شیمیایی به صورت شیء مورد مطالعه قرار داد. ما در حقوق تطبیقی و بخصوص در حقوق بین‌الملل خصوصی و نیز در مباحث اخلاق نظری و عملی و بحث تطبیقی ادیان و کلام تطبیقی و حتی در معماری و برخی از مباحث مربوط به نقاشی و تئاتر و

گهگاه ادبیات تطبیقی با همین مشکل و دشواری در مطالعه، دریافت‌ها و برداشت‌ها و نتیجه‌گیری‌ها روبرو هستیم. به هر حال «محقق» در حد مقدور باید در موضوع تحقیق خود «حل» شود تا بتواند، در حدی که مقدور است فاصله «من» و «تو» را کم کند و کم و بیش «دیگری» را مانند خود دریابد، تا در نتیجه فهم از «دیگری» برایش ممکن شود و سخن گفتن از «او» یا «دیگری» برایش بیش و کم آسان گردد.

یکی از نمونه‌های جالب توجه در این زمینه، آشنایی و یا ناآشنایی با حقوق هر کشور است. برای مثال اگر محققان ایران شناس بخوانند تنها با مطالعه کتاب قانون مدنی ایران، حقوق خصوصی ایران را مثلاً در زمینه «معاملات» و خرید و فروش بررسی و تدوین کنند، مسلماً با اشتباه‌های بسیار بزرگی روبرو می‌شوند، زیرا آنچه در جامعه اتفاق می‌افتد، غیر از آن است که در کتاب قانون برای حل و فصل موارد کاملاً نادر و ناشی از اختلاف ذکر شده است.

این بحث در جامعه‌شناسی و در حقوق تطبیقی و برخی دیگر از رشته‌های علوم انسانی پس از جنگ دوم تا حدودی به نتیجه رسیده است. هر چند که این منطق تا به آخر پیگیری نشده است. آنچه روشن است این است که این مشکل تا زمان ما در ایران‌شناسی و خاورشناسی باقی است و ایران‌شناسان و شرق‌شناسان اروپایی کم و بیش کسانی‌اند که از فرهنگ و تمدن دیگرند و کارشان بررسی و مطالعه فرهنگ و تمدن بیگانه از خود است. عقیده «مرکزیت اروپا» خود به خود در این قلمرو از گذشته حضور داشته و در مقابل ما «اروپایی‌ها» دیگران یعنی «آنها» یا «غیر اروپایی‌ها» را قرار داده است.

و این «غیر اروپایی‌ها» یا «آنها» به صورت يك مجموعه و بدون آنکه بخش‌های مختلف آن در قلمرو تخصص‌های مختلف قرار گیرند، یکجا مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند.

به هر حال تجدید نظر در این روش و مباحث و مطالبی که تاکنون در مورد شرق و بخصوص منطقه ما به عنوان شرق‌شناسی و ایران‌شناسی انجام یافته است، بایسته است. این مطلب بدان معنی نیست که همه بررسی‌ها و مطالعات نفی شوند، بلکه مقصود آن است که با نگاه از «درون» آنچه از «بیرون دیده شده است» بازبینی گردد و فرقه‌ها و اختلاف‌های اساسی که ناشی از این دو دیدگاه است، شناخته شوند، مواردی که دارای اشتباه و یا خطای مهم‌اند از

اشتباههای جزئی و یا از موارد صحیح جدا شوند و در خصوص اشتباههای عمدی و یا غیر عمدی مهم هشدار داده شود.

نکته‌هایی که گفتیم در مورد جمع حاضر صدق نمی‌کند، زیرا در این مجلس اکثریت قریب به اتفاق استادان از دانشمندان منطقه هستند و بنابراین بیش و کم به اوضاع و احوال آن آشنایی دارند و با توجه به اشتراکات فرهنگی در خصوص ایران نیز کاملاً در «درون خانه» قرار دارند و یا با اندکی بحث و بررسی می‌توانند آشنایی‌های لازم را به دست آورند و همین امر، اهمیت این مرکز و این جلسه بحث و بررسی را در صورت گزینش روش «نگاه از درون» آشکار می‌سازد. بنابراین امیدواریم که با مشکلی که بر سر راه ایران‌شناسی و خاورشناسی اروپا وجود دارد در و بر و نباشیم. دانشمندانی هم که در کنار منطقه ماقرار دارند با توجه به همسایگی و سوابق طولانی رفت و آمدهای تمدنی و فرهنگی با مشکلی که بیان کردیم تقریباً روبرو نیستند، بنابراین می‌توانیم به برخی از شرایط کار اشاره کنیم.

۲- شرایط کار

۱- پژوهشگران اعم از آنکه به مباحث ایران‌شناسی قبل از اسلام یا پس از اسلام بپردازند، لازم است که عامل مهم نفوذ و حضور تمام عیار اسلام و مفاهیم و مقولات عمده آرمانی و فلسفی و کلامی و عرفانی و مذهبی اسلام را علاوه بر شعایر و آداب و رسوم و احکام اسلامی مورد عمل معتقدان به اسلام بشناسند و با روش و منش خاص معتقدان به دیگر مذاهب موجود در ایران یعنی ادیان زرتشتی و یهودی و مسیحی آشنا باشند.

۲- عامل مهم دیگر که مطالعات ایران‌شناسی باید آن را کاملاً به حساب بیاورد، زبان فارسی است. که نه تنها در ایران بلکه در خطه پهنای آسیای مرکزی قفقاز، ترکیه، بخشی از اروپای شرقی، بین‌النهرین و شبه قاره هند و حتی خاور دور، در طول تاریخ طولانی پس از اسلام یا به عنوان زبان مادری و اصلی و یا به عنوان زبان علم و ادب و فرهنگ و در واقع تا اواخر قرن نوزدهم به عنوان زبان دوم، صرف نظر از جنبه علمی، وسیله هم‌زبانی و همدلی نه تنها فرهیختگان، بلکه مردم کوچه و بازار کشورهای مختلف این منطقه گسترده بوده است، و در بسیاری از نقاط هنوز هم تقریباً چنین است.

۳- آشنایی با تاریخ، کلیات آداب و رسوم، کلیات نظام اجتماعی و سیاسی ادوار مختلف ایران نیز برای توفیق در فعالیت‌های ایران‌شناسی بایسته است.

۴- نکته مهم دیگر پرهیز از اعتماد و اعتنای بی‌قید و شرط به اطلاعات روزنامه‌ای است. متأسفانه در ادوار مختلف هم به لحاظ جهت‌گیری‌های سیاسی داخلی ایران و هم به لحاظ موضع‌گیری‌های بیگانگان نسبت به ایران، مسائل مختلف حتی مسائل ظاهراً غیر خبری و غیر سیاسی از قبیل مسائل حقوقی، تاریخی، آداب و رسوم، رفتار ایرانیان و نظایر اینها مورد تحریف قرار گرفته‌اند و بخصوص اخبار روزمره یا به علت ناآشنا بودن خبرنگاران باروش خلاصه کردن اخبار - حتی در زمان ما - و یا به علت جهت‌دار بودن کار خبری نویسندگان و روزنامه‌نگاران، اعم از داخلی و خارجی، کامل و صحیح نیست و در برخی از موارد وارونه است.

بخشی از کتابهای تبلیغاتی و یا خاطرات نیز باید باروش تطبیق و مقایسه که در بررسی معمول است مورد ارزیابی و نقد جدی قرار گیرند.

۵- علاوه بر این به نظر ما در عین آنکه ایران‌شناسان باید اطلاعات کلی و مجموعی از محیط مطالعه خود یعنی ایران داشته باشند، ایران‌شناسی باید از اشتباهی پرهیزد که شرق‌شناسی در يك دوره طولانی و کم و بیش تا این زمان نیز با آن مواجه است. در واقع ایران‌شناسی نباید به ایران‌شناسی به صورت کلی بپردازد و دل مشغول همه مباحث و رشته‌های مختلف و متنوع آن باشد، در حال حاضر هر يك از رشته‌های علمی نظیر زبان‌شناسی، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ و... دارای روش مشخص و معین هستند و نمی‌توان مباحث اساسی و عمده مربوط به ایران را در طول هزاران سال با يك روش و یکجا و دائرةالمعارف گونه بررسی کرد، بنابراین جنبه‌های تخصصی و بررسی‌های مونوگرافیک را باید مورد توجه قرار داد.

۶- در مباحث ایران‌شناسی هفتاد و چند ساله اخیر اتحاد شوروی، باید اطلاعات گردآوری شده را از تحلیل‌های مارکسیستی جدا کرد و توجه داشت که تحلیل‌های مارکسیستی همان‌سان که حوادث دهه اخیر و رخدادهای جهان فکر و عالم خارج نشان دادند، کارآمد نبوده و نیستند.

۳- برنامه

در این زمینه قصد اینجانب آن نیست که يك برنامه تفصیلی، هر چند کوتاه مدت، برای بخش‌های مختلف ایران‌شناسی عرضه کنم، زیرا با توجه به تنوع پرشمارة زمینه‌های بررسی و پژوهش، حتی تنظیم يك برنامه کوتاه مدت (که از روی قاعده موضوعات کمتری را در برمی گیرد) برای يك مرکز مجهز نیز امکان پذیر نیست، بنابراین به چند جهت گیری کلی و عمومی اشاره می کنم و سخن را به پایان می برم.

۱- تاکنون معمولاً ایران شناسی، بررسی‌های خود را به دو بخش قبل از اسلام و پس از اسلام، تقسیم کرده است. این تقسیم بندی قابل ایراد و نقد نیست، اما آنچه مورد ایراد است این است که در پژوهش‌های پس از اسلام تنها به برخی از مباحث پرداخته اند و بسیاری دیگر از مباحث را رها نموده اند. این امر برای ایرانیان این نگرانی را پیش می آورد که مبدا این طرز کار با جهت گیری و بزرگ کردن برخی امور و کنار نهادن امور دیگر همراه باشد. در نتیجه فهرست مطالعات و بررسی‌ها باید فهرستی جامع الاطراف و فراگیر باشد تا این انتقادهای را موجب نشود و از همکاریها و همدلی‌ها نکاهد.

۲- مباحث مربوط به زبان و ادب فارسی کنونی و همچنین زبانهای فارسی باستان و فارسی میانه و آثار باقیمانده از این زبانها و نیز بررسی و تدوین گویش‌ها و لهجه‌های مرتبط با زبان فارسی

۳- تحقیقات زبان شناسی مربوط به زبانهای ایران

۴- بررسی اساطیر ایران

این بررسی با توجه به ارتباطی که با مسائل تاریخی و تاریخ ایران و اعتقادات و آرمانهای ایران و مذهب توحیدی ایران، حتی قبل از اسلام، پیدا می کند، دارای اهمیت است.

۵- بررسی‌های مربوط به تاریخ، تاریخ فرهنگ و تمدن، و نیز مباحث مربوط به

جغرافیای فلات ایران

نتایج این بررسی‌ها در بسیاری از تحلیل‌های مربوط به اقلیم شناسی و نیز تحلیل‌های جامعه‌شناختی و تحولات اجتماعی و سیاسی قابل بهره‌برداری فراوان است.

- ۶- باستان‌شناسی، معماری، هنرهای سنتی، صنایع دستی
 - ۷- فولکلورها و ضرب‌المثل‌ها
 - ۸- ایجاد بانک اطلاعات حاوی:
 - ۸-۱- اطلاعات و مدارك و اسناد موجود در زمینه ایران‌شناسی، محل استقرار آنها و ایجاد يك شبکه اطلاعاتی برای بدست آوردن سریع اطلاعات
 - ۸-۲- تدوین خلاصه و فشرده اطلاعات درجه اول مربوط به ایران‌شناسی موجود در تألیفات دانشمندان از گذشته تا زمان حاضر
 - ۸-۳- نام و نشان و تألیفات ایران‌شناسان منطقه و دیگر کشورها
 - ۹- برگزاری جلسات ادواری با دستور کار در زمینه‌های زیر:
 - ۹-۱- تدوین طرح‌های تحقیقاتی مشترك
 - ۹-۲- جمع‌بندی دستاوردهای ایران‌شناسی تا زمان ما و بررسی روشهای کار ایران‌شناسان
 - ۹-۳- تدوین روشهای تحقیق کنونی و بررسی امکان یا عدم امکان تدوین روش کار واحد برای هر يك از رشته‌ها و زمینه‌های تحقیق ایران‌شناسی، به گونه‌ای که همه یا بیشتر پژوهشگران ایران‌شناس در يك زمینه، از يك روش کار و بررسی پیروی کنند.
 - ۱۰- انتشار نتیجه بررسی‌های ایران‌شناسان منطقه به صورت ادواری
- اهمیت کاری که آغاز شده است و شوق سخن گفتن با ایران‌شناسان مراوادر کرد که از بردباری شما بیش از حد بهره بگیرم، با این همه ناگزیرم، در همین جاسخنم را به پایان برسانم و طرح مطالب دیگر را به آینده واگذارم. برای این جلسه بحث و بررسی و نیز برای ادامه فعالیت‌های ایران‌شناسان و همچنین مرکز کنونی آرزوی موفقیت فراوان دارم و بار دیگر آمادگی جمهوری اسلامی ایران را برای همکاری با شما و همه ایران‌شناسان علاقمند اعلام می‌کنم.

**

*

زبان و ادب پارسی

به نام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جای	خداوند روزی ده رهنمای
خداوند کیوان و گردان سپهر	فروزنده ماه و ناهید و مهر
ز نام و نشان و گمان برتر است	نگارنده بر شده گوهر است

استادان و دانشجویان عزیزی که در این مجلس حاضرند و گروهی از يك جمع بزرگترند، از يك جهت بیشتر از ما به زبان و ادب فارسی علاقه دارند و مهر می‌ورزند. ما در سرزمین خود و به زبان مادری خویش سخن می‌گوییم و به علت آنکه در این سرزمین به دنیا آمده‌ایم، زبان فارسی را آموخته‌ایم؛ اما شما، یعنی گروهی که در سرزمین غیر فارسی زبان چشم به جهان گشوده‌اید، با انگیزه و اندیشه به این زبان پرداخته‌اید و این وابستگی از روی اختیار و انتخاب بوده است. بنابراین عشق و علاقه و شوق و ذوق به آشنایی و سپس پرداختن و دل‌باختن به این زبان راهنما و دست‌گیرتان بوده است. گهگاه شاید بتوان گفت که شما بیشتر از برخی از ماقدر این زبان پر مایه و لطیف و گزارشگر مهر و دوستی و ذوق و عرفان و حقیقت‌های ناب را می‌دانید.

ما در ادبیات حکیمانه خود داستانی درباره ماهی‌هایی داریم که درباره آب بایکدیگر به گفتگو می‌پردازند و چون به ماهیت آب پی نمی‌برند نزد ماهی هوشمندی که بزرگترشان

بود می‌روند و از وی حقیقت آب را جو یا می‌شوند. ماهی از آنها می‌خواهد که خود را به بیرون از آنجایی که هستند بیفکنند و سپس باز گردند و چون چنین می‌کنند، به اشاره استاد با حقیقت آب آشنا می‌گردند. ما نیز باید خود را به بیرون از کشوری که همگان به زبان فارسی سخن می‌گویند بیفکنیم تا قدر این زبان را بدانیم و شما که در بیرون هستید بیش از ما با این معنی آشنایید.

توسعه جغرافیایی این زبان در گذشته نیز از اهمیت فراوان برخوردار بوده است و سرعت انتشار آثار ادبیان فارسی زبان، با توجه به دشواری برقراری ارتباط و کمی امکان انتشار اطلاعات در محل، شگفت‌انگیز است. سخن حافظ که می‌گوید:

حافظ حدیث سحر فریب خوش‌ت رسید تا حد چین و مصر و به اطراف روم وری
و یا سخن سعدی که می‌گوید:

«ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده وصیت سخنش که در بسط زمین رفته و قصب الجیب حدیثش که هم چون شکر می‌خورند و رقعه منشآتش که چون کاغذ زر می‌برند...»

اغراق شاعرانه و ادیبانه نیست. زیرا این بطوطه که حدود ۵۰ سال پس از سعدی از چین دیدن کرده است، سرودی را که از سرودخوانان چینی در يك گردش دریایی نقل می‌کند سرودی فارسی است و شعر آن از سعدی است:

تادل به مهرت داده‌ام، در بحر غم افتاده‌ام چون در نماز استفاده‌ام گویی به محراب اندری
شعر و نثر هنرمندان فارسی از آغاز رواج زبان فارسی کنونی از عامل‌های اساسی گسترش این زبان و همچنین پایداری و قوت و قدرت آن بوده است و هست. از همان آغاز شعر، در این معنای گسترده، با زندگی روزانه فارسی‌زبانان در آمیخت و گزارشگر احساسات و خواست‌های آنها شد. کلام منظوم و نثر هنرمندانه‌ای که برای مردم نوشته شد و در دل آنها جای گرفت، توانست این زبان را به زبانی پرمایه و هنرمندانه تبدیل کند و در ظرف چند قرن و سرعت زبان فارسی را بیان‌کننده مفاهیم مختلف انواع رشته‌های علمی و فنی و هنری بسازد. زبان فارسی نه تنها زبان ادب و هنر بلکه، زبان معارف اسلامی، چون کیمیای سعادت، تفسیر چون کشف الاسرار و تفسیر ابوالفتح و دیگر تفسیرها، عرفان در

معنای گسترده آن، نجوم چون التفهیم، فلسفه و منطق چون دانشنامه علایی و زادالمسافرین و نوشته‌های سهروردی و... تاریخ و جغرافی گردید.

به نظر من، فردوسی با توجه به همین معنا، یعنی نفوذ و تأثیر شاهنامه در دل مردم و تبدیل کردن آن به نگهبان دیرپای زبان فارسی در طول تاریخ ایران است، که می‌گوید:

هر آن کس که دارد هش و رأی و دین پس از مرگ بر من کند آفرین
پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند
بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

با توجه به این مطلب اساسی است که هم فارسی زبانها و هم علاقمندان به زبان فارسی و استادان این رشته باید به سالم ماندن اصول و اساس زبان فارسی بیندیشند و برای پاك و ناب ماندن و گسترش آن همت بگذارند. عامل‌های گوناگونی وجود دارد که موجب فساد هر زبانی، از جمله زبان فارسی می‌شود. فقر زبان در زمینه بیان مفهومی‌های تازه و نو و سست شدن پایه دستوری زبان که از ارکان استواری آن است از جمله علت‌ها یا عامل‌های مهم فساد و تباهی زبان است. نفوذ و رواج واژه‌های بیگانه در صورتی که از حد معینی تجاوز کند، عملاً ناشی از فقر زبان است، بنابراین از حضور واژه‌های بیگانه - جز شمار کمی از آنها که جنبه بین‌المللی یافته‌اند - و از عامل‌های کم‌توانی زبان هستند باید جلوگیری کرد.

خوشبختانه فارسی ادبی و هنری ما کمتر گرفتار این آفت است. اما با توسعه روزافزون علوم و فنون باید سرعت در اندیشه واژه‌یابی، واژه‌گزینی و نیز واژه‌سازی برای واژه‌های علمی و فنی بود. کاری که فرهنگستان زبان و ادب فارسی آغاز کرده است.

بیش و کم زبان فارسی را هم ما و هم شما، زبان فردوسی و سعدی و حافظ می‌شناسیم و می‌شناسید. گفته می‌شود و می‌گوییم که ما به زبان سعدی سخن می‌گوییم. این مطلب نادرست نیست. اما بعید است که معاصران سعدی و یا حتی خود سعدی، در صورتی که نبوغ و دقت نظرش را در فهم واژه‌ها یا ترکیب‌های نو به کار نیندازد، بتوانند گفته‌های ما و یا نوشته‌های روزنامه‌ها و بسیاری از کتابهای معمولی و عادی امروزی را به آسانی ما دریابند.

این نکته بدان معنی نیست که این دو زبان یکی نیست، بلکه بدان معنی است که فارسی امروز فارسی تحول یافته‌ای است که از يك سو در برخی موارد پالایش شده و بویژه از

پیچیدگی‌ها و تصنع‌های دوره‌های مغولی و صفوی و قاجاری‌رهایی یافته و به نظم و نثر کهن فردوسی و سعدی و حافظ نزدیک شده است، و از سوی دیگر در برخی از موارد هم ترکیب‌ها، تشبیه‌ها و استعاره‌های تازه و نویی را به کار گرفته و در برخی از واژه‌ها و یا تلفظ آنها به منظور آسانی کار دخل و تصرف کرده است. همچنین واژه‌هایی را کنار نهاده، در معنای برخی تغییراتی داده و واژه‌های جدیدی را به میدان آورده است. برای مفاهیم نو واژه تازه ساخته و یا از میان واژه‌های کهن واژه‌هایی را برگزیده و معناهای جدیدی را بدانها افزوده است. نتیجه آنکه، در تحقیق‌ها و بررسی‌های مربوط به زبان فارسی، زبان فارسی معاصر را نه تنها نباید از نظر دور داشت، بلکه باید بخش مهمی از بررسی‌ها را به این امر اختصاص داد.

بررسی تحول تاریخی و حتی جغرافیایی زبان فارسی که بیش و کم با برخی از مقطع‌های تاریخی نیز مرتبط می‌شود، از بحث‌ها و بررسی‌های مهم و جالب توجه است. این بخش هم از جانب ایرانیان و هم از سوی استادان زبان فارسی در خارج از ایران باید مورد توجه جدی قرار گیرد. نتیجه تحقیق‌ها در این زمینه، به پیوستگی دوره‌های مختلف زبان فارسی به یکدیگر و امکان بهره‌گیری از میراث گذشته این زبان و دستاوردهای آن یاری می‌کند و دستیار ارزنده‌ای برای گسترش زبان کنونی است.

بررسی درباره زبان امروز نیز به یادگیری و گسترش زبان فارسی مدد می‌رساند.

فرهنگستان زبان و ادب فارسی که مأموریت «حفظ قوت و اصالت زبان فارسی» را، به عنوان یکی از ارکان هویت ملی ایران و زبان دوم عالم اسلام و حامل معارف و فرهنگ اسلامی، و پروردن زبانی مهذب و رسا برای بیان اندیشه‌های علمی و ادبی و رواج زبان و ادب فارسی و گسترش حوزه و قلمرو آن در داخل و خارج کشور را به عهده دارد باید در چند زمینه، دست به کار شود:

- ۱- واژه‌یابی، واژه‌گزینی و واژه‌سازی، برای مفاهیم و معانی جدید
- ۲- تدوین دستور زبان فارسی جامع که کار آموختن زبان فارسی را در همه سطح‌ها و در همه جا، یعنی در داخل و خارج از ایران آسان سازد.
- ۳- تدوین فرهنگ جامع زبان فارسی که دربرگیرنده همه واژه‌های گذشته و کنونی زبان فارسی، اعم از زبان رایج در ایران و دیگر کشورها و مناطقی باشد که به این زبان سخن

می‌گویند. انتشار نسخه‌های خطی بی‌شمار، امکان ارتباط آسانتر با کشورهای دیگر فارسی‌زبان، و امکان بهره‌گیری از خدمات رایانه‌ای (کامپیوتری) برای جستجوی متن‌ها و طبقه‌بندی واژه‌ها و برقراری ارتباط میان آن و نظایر اینها، راه را برای تدوین این فرهنگ هموارتر از گذشته کرده است. تجربه‌های عمده فرهنگ‌نویسی، چند دهه اخیر از جمله دو فرهنگ مهم: لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ معین نیز دست‌مایه‌های باارزشی برای تدوین فرهنگ جامع خواهند بود.

بی‌شک یاری و همکاری استادان زبان و ادب فارسی در خارج از ایران در به انجام رساندن این وظایف باارزش است و صمیمانه از آن استقبال می‌شود.

سخن آخر اینکه از این پس دوستان مایعنی دوستداران زبان و ادب فارسی و بخصوص استادان و دانشجویان رشته‌های زبان و ادب فارسی بیش از گذشته باید با یکدیگر رفت و آمد داشته باشند و جلسه‌های بحث و گفتگو و بررسی‌های تخصصی هر چند ماه یک‌بار باید تشکیل شود. استادان برای همکاری و برگزاری جلسه‌های سخنرانی و دانشجویان برای طی دوره‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت مطالعه و تکمیل تحصیلات باید به ایران بیایند.

ایران همواره میزبانی گشاده‌رو و گشاده‌دست برای برگزاری چنین مجالس‌ها و پذیرایی استادان و تعلیم به دانشجویان زبان فارسی و فرهنگ ایران خواهد بود.



یادی از فردوسی

ایجاد دانشگاهی به نام زنده کننده نام آور زبان پارسی و حماسه سرای گرانقدر حکیم ابوالقاسم فردوسی در ارمنستان، اقدامی مبارك و ارزنده و گزارشگر دلبستگی مردم ارمنستان به این شاعر بلند آوازه و زبان شیرین وی از يك سو و بیان کننده دوستی و علاقه آنها به ایران زمین از سوی دیگر است. در طول تاریخ، دو قوم ایرانی و ارمنی در فلات ایران و نیز قفقاز در کنار یکدیگر و با هم روزگار گذرانده و در شادیها و سختی‌های یارِ یار هم بوده‌اند. پیش از ظهور اسلام و همچنین پس از ظهور اسلام و گرویدن ایرانیان به این دین، روابط دو قوم روابطی دوستانه و صمیمانه بوده و ارتباط تاریخی دو قوم از مرز دورانیهای بسیار کهن تا به امروز برقرار مانده است.

توجهی که از جهات گوناگون به شاهنامه فردوسی نزد ارمنیان می‌شود نظر گیر است، و آثار و نشانه‌های مهم این توجه را میان ارمنیان، هم در زبان ارمنی و نامهای خاص برگرفته از شاهنامه می‌بینیم و هم در هنر، حتی هنر امروزی و از جمله موسیقی نمایان می‌یابیم. یادآوری این نکته بایسته است که وجود اسامی خاص و بهره‌گیری از آنها برای نامگذاری فرزندان بیانگر حضور عاطفی ایرانیان در ذهن ارمنیان و پیوند دهنده دو قوم با یکدیگر است. در ادبیات دوران اسلامی، نیز حضور قوم ارمنی را به نقل از داستانهای قبل از اسلام، از جمله خسرو و شیرین، باز می‌یابیم و نکته مهمی که از نظر پژوهندگان

به دور نمانده است، یادآوری نظامی به گونه‌ای پرمایه و پیرنگ از رعایت عفت و پایبندی شیرین به اخلاق و نیز وفاداری و فداکاری اوست.

داستانهای شاهنامه الهام‌بخش آفرینش‌های بارزش در موسیقی سالهای اخیر است. به نظر می‌رسد که دانشگاه فردوسی نیز باید مرکزی را برای شناختن و شناساندن فردوسی بزرگ، اختصاص دهد و چه نیکوست اگر بتواند مجموعه مدارك و اسناد مربوط به فردوسی را بتدریج در این مرکز گردآوری نماید.

با الهام از بخش‌های مردمی، حماسی و انسانی و اخلاقی شاهنامه می‌توان و باید نمایشنامه برای تئاتر و فیلمنامه برای سینما تدوین کرد و صحنه‌های بیشماری برای نقاشی و مجسمه‌سازی برگزید.

صحنه‌های متنوع و پرهیجان شاهنامه از دیرباز مورد توجه نقاشان هنرمند قرار داشته است و همچنان مورد توجه است. بسیاری از شاهنامه‌های خطی که در کتابخانه‌های معتبر دنیا نگهداری می‌شوند دربردارنده صحنه‌ها و به اصطلاح «مجلس»هایی از شاهنامه‌اند که شمار آنها از چند مجلس شروع و به بیش از دویست و پنجاه مجلس نیز می‌رسد. شاهنامه‌های بایسنغری معروف‌اند و مجلس‌های این شاهنامه‌ها با متن یکی از شاهنامه‌ها به چاپ رسیده‌اند و نشانه توانمندی هنرمندان گذشته ایران در نقاشی عصر خود و مینیاتور و نگارگری می‌باشند. در دوران مائیز برخی از هنرمندان از جمله استاد فرشچیان برخی از مجلس‌های شاهنامه را به تصویر کشیده است. شادروان استاد علی رخساز نیز یکی دیگر از نقاشان چیره‌دست ایام اخیر است که مجموعه‌ای از صحنه‌های شاهنامه را با سبک ویژه و دریافتی خاص و در عین حال پراحساس و هنرمندانه به تصویر آورده است. از دیرباز سبک خاصی از نقاشی به نام «نقاشی قهوه‌خانه» از توجه مردمی به شاهنامه در اماکن عمومی از جمله قهوه‌خانه‌ها بهره گرفته و شیوه خاصی از نقاشی را پدید آورده است. در قهوه‌خانه داستانهای شاهنامه توسط فردی که «نقال» خوانده می‌شود به صورت شفاهی با آمیزه‌ای از اشعار شاهنامه و نقل به معنی برخی دیگر از اشعار داستان از طرف گوینده، با هیجان و عاطفه خاص و توجه مخصوص شنوندگان در گذشته گزارش می‌شده است و در سالهای اخیر دیگر بار این رسم، تجدید گردیده است. نقاشی قهوه‌خانه، که موضوع خود را از آثار

مذهبی و داستانی ادبیات فارسی می گیرد، از شاهنامه بهره فراوان گرفته است. در یکی دو سال اخیر به پیشنهاد اینجانب و بایاری و همکاری معاونت هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مجموعه‌ای از مجلس‌های شاهنامه به همت چند تن از استادان نقاشی قهوه‌خانه برای ایجاد موزه‌ای خاص در دست تهیه است.

به مناسبت بزرگداشت هزارهٔ تدوین شاهنامه کتابهای متعددی در زمینهٔ شاهنامه و نقاشی‌های آن به چاپ رسید. نامور نامه نیز کتابی است که دربردارنده معرفی بخشی از نسخه‌ها و اوراق شاهنامهٔ فردوسی در قسمتی از موزه‌های ایران است. در این کتاب برخی از تصویرها نیز به چاپ رسیده‌اند.

حادثهٔ مهمی که در این سالهای اخیر و در عصر جمهوری اسلامی ایران به وقوع پیوست بازگرداندن بخش بزرگی از مینیاتورهای شاهنامه تهماسبی و متن نسخهٔ خطی آن کتاب به ایران بود. متأسفانه بخش قابل توجهی از تصویرها، در برخی از موزه‌ها و نیز در دست اشخاص پراکنده است. اما جمهوری اسلامی ایران توانست ۱۱۸ مینیاتور باقیمانده و تذهیب‌ها و اصل کتاب را با تلاش فراوان به ایران بازگرداند، و این امر به عنوان کاری بزرگ و تاریخی مورد تأیید و قدردانی همهٔ هنرشناسان جهان قرار گرفت. ما امیدواریم که بایاری هنرشناسان و هنردوستان بتوانیم باقی تصویرها را نیز به وطن اصلی و نیز کتاب اصلی آن بازگردانیم.

دربارهٔ فردوسی و حماسه‌وی، پژوهش‌های متعدد می‌توان به انجام رساند و به کارهای بزرگ فراوان می‌توان دست زد. بنیاد نهادن دانشگاه شما به نام فردوسی کاری شایسته برای ادای احترام به این شاعر سخندان و ایران دوست است. خود وی به ارزش هنری و ادبی کار خویش آگاه بوده و بخوبی می‌دانسته است که هنرشناسان یاد او را همواره گرامی خواهند داشت چون گفته است:

هر آن کس که دارد هش و رأی و دین پس از مرگ بر من کند آفرین
و می‌بینیم که همه خردمندان و هوشمندان و دین‌پروران به وی آفرین می‌گویند و
آفرین بر دوستداران فردوسی در ارمنستان که دانشگاهی را به نام وی برپا کرده‌اند.



بادوستان و یاران

به نام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جای	خداوند روزی ده رهنمای
خداوند کیوان و گردان سپهر	فروزنده ماه و ناهید و مهر
ز نام و نشان و گمان برتر است	نگارنده بر شده گوهر است

جناب آقای رئیس

دانشمندان، استادان و پژوهشگران گرامی

خانم‌ها، آقایان

خرسندم که برای نخستین بار هنگامی پای به دیار برادران و دوستان و آشنایان کهن و یاران مهربان گذاشته‌ام که نه تنها می‌توانم استقلال جمهوری تاجیکستان را دیگر بار تبریک و شادباش بگویم، بلکه این امکان هم فراهم آمده است که مقدمات شایسته و مبارک آشتی و دوستی میان گروه‌های تاجیکی را تهنیت بگویم و از خدای دانا و توانا بخواهم که با برقراری صلح و صفا و آرامش و دوستی، راه‌سازندگی و شکوفایی پرشتاب مادی و معنوی تاجیکستان را هموار سازد و دلها و دست‌ها را برای کنار نهادن دشواریها و رونق کارها و اجرای برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و معنوی، به هم پیوند دهد.

از میهمان نوازی برادرانه و دوستانه جناب آقای رئیس جمهور و جناب آقای

نخست وزیر و دیگر مسئولان و همهٔ مردم تاجیکستان از جانب خود و همراهانم سیاسگزاری می‌کنم و فرصت را مغتنم می‌شمارم و اندکی دربارهٔ مسائل مورد توجه دو کشور، بخصوص مسائل فرهنگی و دانشگاهی سخن می‌گویم.

راستی را بخواهیم گفتگوی ما و شما، همانند گفتگو با دیگر دانشمندان و مسئولان دیگر کشورها نیست. ما و شما با دیگر کشورها، ممکن است مشترکات فراوانی داشته باشیم، اما نمی‌توانیم بگوئیم که از هر جهت با آنها یکی و یا تقریباً یکی هستیم، اما ما و شما به هنگام اندیشیدن دربارهٔ ارتباطمان با یکدیگر هر چه جستجو کنیم بیشتر در می‌یابیم که از يك سرچشمه سیراب شده‌ایم و دلهایمان به هم نزدیک است و با يك آهنگ می‌تپد و جانهایمان با هم متحد است.

در دانشگاه می‌توان از تمامی مسائل مورد علاقه دو کشور سخن گفت، اما این مسائل همان‌طور که گفتیم فهرستی طولانی دارند و در فرصت اندک نمی‌توان به همه آنها پرداخت. ناگزیر به یکی دو نکته دربارهٔ مسائل کلی سیاسی و اقتصادی اشاره می‌کنم و سپس به طرح برخی از مسائل فرهنگی و دانشگاهی، که رسالت عمدهٔ دانشگاهها و آکادمی‌هاست می‌پردازم. استقلال تاجیکستان آرزوی دیرینهٔ همه ما ایرانیان بود، همان‌سان که برقراری صلح و آشتی ملی از آرزوها و امیدهای ماست. ما در حدود هفتاد و چند سال از یکدیگر دور بوده‌ایم، این سالها در تاریخ يك ملت، زمانی دراز نیست، اما به چشم برادران و اعضای يك خانواده، دوری يك ساعت نیز سالیانی چند به حساب می‌آید.

آن دم که با تو باشم يك سال هست روزی و آن دم که بی تو باشم يك لحظه هست سالی به هر حال خدای را سپاس می‌گزاریم که دوران دوری میان ما و شما به پایان رسیده است ما و شما هم‌نوا با حافظ شیراز هستیم که می‌گوید:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد	زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد
آن همه ناز و تنعم که خزان می‌فرمود	عاقبت در قدم باد بهار آخر شد
شکر ایزد که به اقبال کله گوشه گل	نخوت باددی و شوکت خار آخر شد
صبح امید که بد معتکف پردهٔ غیب	گوپرون آی که کار شب تار آخر شد
آن پریشانی شب‌های دراز و غم دل	همه در سایهٔ گیسوی نگار آخر شد

نمی‌دانم که می‌توان از زنده کردن رابطه‌های دیرینه سخن گفت و یا درست‌تر آن است که از نشاط بخشیدن به رابطه‌ها و دوستی‌ها و ترو تازه نمودن آنها گفتگو کرد. ما همواره به یاد یکدیگر بوده‌ایم، و دوری ما از هم، دوری موقتی و مادی بوده است. پیوستگی و درست‌تر بگوئیم یگانگی ما، نتیجه چند عامل عمده و بنیادین است.

نخست یگانگی در دریافت‌های فرهنگی که در برگیرنده آرزوها و امیدها و طرز زندگی و سرچشمه و تاریخ مشترک و سرشاری از تجربه‌های نیاکان در طول تاریخ و همانندی و یا نزدیکی شیوه‌های کار و کوشش و سابقه درخشان در بنیانگذاری علم و ادب در يك دوران طولانی تمدن‌ساز است.

عامل دیگر اعتقاد و ایمان به اسلام است که خود بسیاری از شیوه‌های رفتار و سلوك و اداره امور گوناگون زندگی ما را ساخته و پرداخته و چگونگی ارتباط ما را با طبیعت و با فرد و جامعه و ماوراء طبیعت تنظیم کرده و به پرسش‌های مربوط به این امور پاسخ داده است.

عامل سوم زبان است. زبان دری که پس از ظهور اسلام توانایی خود را در بیان دقیق‌ترین و ظریف‌ترین و در عین حال ژرف‌ترین مفهومیها و معناها به کرسی نشاند، به صورت زبان اول یا دوم بسیاری از اقوام درآمد. این زبان برای ما و شما، میراثی گرانبها از نیاکانمان است؛ یادگاری عزیز و گرانسنگ که در سخت‌ترین شرایط از آن نگاهبانی و نگهداری کرده‌ایم و آخرین ماجرای افتخارآمیز نگاهبانی از این میراث کوشش بی‌مانند شما تاجیکان در پاسداری این زبان در طول هفتاد و چند سال گذشته است که در تاریخ به عنوان نمونه‌ای پیروز از برخورد با تهاجم فرهنگی بیگانه ثبت می‌شود.

ما و شما به یاری این عامل‌ها، تمدن و فرهنگی پرمایه و فراگیر را در قرنهای نخستین پس از ظهور اسلام پایه‌گذاری کردیم و بسط و توسعه دادیم و رونق بخشیدیم. حضور ما در شرق و غرب عالم اسلام حضوری پرتوان و انکارناپذیر بوده است و هست. زبان فارسی، زبان دوم عالم اسلام بود و هست. علاوه بر ما و شما، منطقه‌ای یعنی آسیای مرکزی، فلات ایران و قفقاز سهم و اثر بزرگی در این سازندگی فرهنگی و تمدنی و گسترش آن در عالم اسلام داشته‌اند.

این میراث را باید قدرشناخت و برای فعال کردن و پرتوان نمودن برخی از بخش‌های

آن، که ناخواسته از توان و شتابش کاسته شده است، تلاش کرد. دانشمندان این منطقه باید موقعیت کنونی را غنیمت بشمارند و میراثهای تمدنی و فرهنگی خود را غنی تر و پرمایه تر سازند. راههای ارتباطی و ثروتهای مادی و معنوی که در اختیار ماست باید برای رشد و توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی منطقه و صلح و ثبات و آرامش آن، که لازمه و شرط فعالیت‌های سازنده است، صرف شود. بازار بزرگ و پرتنوع تولید و مصرف ما در منطقه بزرگ آسیای مرکزی، فلات ایران، قفقاز و شبه قاره هند که بخش عمده کشورهایش در سازمان «اگو» گردآمده‌اند باید مورد توجه دانشمندان و صاحب نظران اقتصاد و صنعت این خطه تاریخی باشد. با اندکی کوشش، این بازار فعال را می توان به چند بازار مهم دیگر در خاور دور و آفریقا پیوند داد و يك جریان پویا و توانمند اقتصادی به وجود آورد.

ارتباط توسعه با فعالیت‌های فرهنگی و دانشگاهی و در واقع با تحقیقات، از مسائل اساسی و مهمی است که منطقه ما باید بدان بیندیشد. اینجانب در دانشگاهها و آکادمی‌های کشورهای دیگر منطقه در این زمینه سخن گفته‌ام، بی شک آن نکته‌ها را با شما نیز باید در میان بگذارم، اما چون فرصت برای گفتگوی با شما در آینده هم وجود دارد، ترجیح می‌دهم که این بار بیشتر از مسائلی که خاص ما و شماست سخن بگویم.

نخست با توجه به مسئولیت اجرایی و فرهنگی ام و نیز مسئولیتم در هیأت امنای فرهنگستانهای جمهوری اسلامی ایران که عبارتند از فرهنگستانهای علوم و علوم پزشکی و زبان و ادب فارسی، به امکان و لزوم و شایستگی و بایستگی همکاری میان دانشگاهها، مراکز تحقیقی و فرهنگستانهای جمهوری اسلامی ایران با آکادمی علوم تاجیکستان و پژوهشگاه رودکی و دیگر دانشگاهها و مراکز تحقیقی جمهوری تاجیکستان اشاره می‌کنم و تأکید می‌نمایم که جمهوری اسلامی ایران از همکاری پر دامنه این مؤسسات با یکدیگر به طور کامل و تمام عیار و با خشنودی و خرسندی استقبال می‌کند. برخی از زمینه‌های همکاری عبارتند از:

۱- فعالیت‌های دانشگاهی و تحقیقاتی که باید از مبادله استاد و دانشجو آغاز شود و به اجرای طرحهای تحقیقاتی گسترده بینجامد.

۲- شناسایی امکانها و استعدادهای علمی و فنی دو طرف

۳- انجام تحقیقات تاریخی- این بخش نیز باید جای شایسته‌ای را در همکاری‌های علمی و فرهنگی داشته باشند

۴- برگزاری نمایشگاه‌های نقاشی و آثار موزه‌ای و صنایع دستی، کتابهای خطی و همچنین برگزاری جلسه‌های بحث و بررسی در زمینه ادبیات و هنر و سینما و تأثیر، به صورت دوره‌ای

۵- برنامه‌ریزی و انجام تحقیقات باستان‌شناسی- این بخش نیز یکی از حلقه‌های رابط میان مردم ما و شماست و ارتباط کامل ما و شما را با دیگر اقوام منطقه روشن می‌سازد

۶- انجام تحقیقات زبان‌شناسی و بررسی زبانهای رایج در منطقه در گذشته و زبانهای رایج کنونی با همکاری دو طرف

با یادآوری تحقیقات زبان‌شناسی به بحث درباره زبان فارسی و تاجیکی می‌پردازیم. تاجیکستان با نگاهیانی و پاسداری از زبان دری در دوران هفتاد و چند ساله اخیر از آزمایشی سخت و فرساینده، سربلند و پیروز بیرون آمد. آن طور که به نظر می‌رسد، بخش قابل توجهی از کوشش دانشمندان شما و از جمله اعضای محترم آکادمی در حال حاضر مصروف نیرومند کردن زبان تاجیکی برای بیان و انتقال مفهومیهای علمی و فنی و نکته‌سنجی‌ها و نکته‌بینی‌ها و نازک‌اندیشی‌های ادبی می‌شود. این کوشش، کوششی ارزشمند است و جمهوری اسلامی ایران و دانشکده‌های ادبیات و فرهنگستان زبان و ادب فارسی آن آماده‌اند که به دعوت و خواست شما برای یاری و همکاری در این زمینه بادل و جان پاسخ گویند. مسیری را که برای توانمندی زبان تاجیکی در پیش گرفته‌اید راهی راست و درست و البته اندکی دشوار است. این تصمیم که می‌خواهید، کتابهای علمی و درسی دانشگاهی و مقاله‌ها و مطالعات علمی و فنی را هم به زبان تاجیکی و هم به خط نیاکان بنویسید، تصمیمی خردمندانه و سرنوشت‌ساز و بنیادین و استوار سازنده بنیانهای استقلال شماست. ما آماده همه گونه همکاری با شما در این دوزمینه، بویژه در خصوص فراهم آوردن وسایل و ابزار لازم برای نوشتن کتابها و مقاله‌ها و نتیجه پژوهش‌هایتان به خط نیاکان، هستیم و از یاری دریغ نمی‌ورزیم. ما باید با یاری و همکاری یکدیگر بار دیگر زبان فارسی را که وسیله انتقال تمدنهای بزرگ گذشته و گزارشگر فرهنگ پر توان مشرق زمین و

باورهای اسلامی بوده است، به سطح زبانهایی که دارای برد بین المللی هستند بر کشیم. این کار، عملی خواهد بود چنانچه ما و شما و سپس افغانستان و دوستداران زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش و سری لانکا و بین النهرین و ترکیه و قفقاز و دیگر کشورها و فرهیختگان این سامانها، به جد بکشیم. زبان فارسی و تاجیکی قدرت انتشار خود را در گذشته بخوبی نشان داده است. حافظ بدرستی به این نکته توجه داشته است که می گوید:

حافظ حدیث سحر فریب خوشتر رسید تا حد چین و مصر و به اطراف روم و ری
استواری واژه‌ها، و ساختار صرفی و نحوی و نیز زیبایی و خوش آهنگی تعبیرها و استعاره‌های این زبان، به گونه‌ای بوده است که زبان رودکی و شعر او همچنان استوار و زیبا و با همه ریزه کاریها و ظرافت‌هایش قابل درک و دریافت در عصر حاضر است. فردوسی بخوبی از قدرت این زبان و تأثیر حماسه جاودانی اش در ذهن و دل مردم و کار بزرگش در استوار ساختن زبان فارسی آگاه بوده است که می گوید:

هر آن کس که دارد دهش و رأی و دین پس از مرگ بر من کند آفرین
پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند
بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
فرهنگستان زبان و ادب فارسی در جمهوری اسلامی ایران و دانشگاهها و آکادمی
شما و دیگر مؤسسات مربوط به زبان تاجیکی باید بایکدیگر همکاری نزدیک و
سامان یافته‌ای داشته باشند.

از کارهای عمده‌ای که ما و شما باید در به سامان رسیدن آنها یاریگر هم باشیم، واژه‌گزینی و واژه‌سازی برای واژه‌ها و اصطلاحهای علمی و فنی و حتی واژه‌های معمولی و روزمره‌ای است که از زبانهای بیگانه وارد زبان ما شده‌اند و یا وارد خواهند شد. برخی از واژه‌ها که در حوزه زبان دری ماوراءالنهر به طور کلی و حوزه زبانی شما وجود دارند هر چند که در کتابهای کهن ما موجودند، اما هم اکنون در ایران فراموش شده‌اند. ما و شما باید از این گنجینه واژگانی بهره‌افران بگیریم و دامنه کار واژه‌گزینی خود را گسترده‌تر سازیم. در واقع تاهنگامی که واژه‌ای خوش آهنگ و قابل استفاده در زبانمان وجود دارد، دریغ است که به واژه‌سازی بپردازیم. واژه‌یابی و واژه‌گزینی را باید مقدم بر واژه‌سازی بدانیم. مرحله اول با

گسترده دامنۀ اطلاعاتمان از گنجینهٔ واژگانی تاجیکی و افغانی و احتمالاً فارسی از پاکستان و بیش و کم پاکستان میسر است.

تدوین يك فرهنگ بزرگ و جامع کار دیگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی است که یاری و همکاری دانشمندان شمارا در یافتن معنای برخی از واژه‌ها که اندک هم نخواهند بود، طلب می‌کند.

ما چند هفته پیش در جلسه شورای فرهنگستان زبان و ادب فارسی، که با حضور چند تن از دانشمندان شما تشکیل شده بود از زمینه‌های گسترده همکاری، علاوه بر دوموردی که یاد شد، سخن گفتیم. از جمله آرزویمان آن است که در تهیهٔ دانشنامه زبان و ادب فارسی، با یکدیگر همکاری داشته باشیم. همچنین اینجانب به این نتیجه رسیدم و پیشنهاد کردم که تألیف‌های نظم و نثر فارسی موجود در تاجیکستان به چهار دسته عمده تقسیم شوند و برای هر گروه، برنامهٔ منظم انتشار تهیه گردد:

۱- گروه اول: نسخه‌های خطی موجودی هستند که تا حدود قرن دهم هجری و یا شانزدهم میلادی نوشته شده‌اند. این آثار در زمان تألیف با تحول زبان فارسی در کل منطقه همراه بودند و این خصوصیت قابل توجه و مهم است.

۲- گروه دوم: آثار مکتوب فارسی تاجیکی از قرن دهم تا ابتدای دوره تأسیس اتحاد شوروی هستند. این نوشته‌ها، عملاً ارتباط قوی گذشته را با زبان فارسی ایران از کف داده‌اند و با توجه به همین امر ویژگی‌هایی دارند که باید جداگانه مورد بحث و بررسی قرار گیرند.

۳- گروه سوم: آثار تاجیکی دوران اتحاد شوروی‌اند که به هر حال بیش و کم تحت تأثیر ادبیات روسی، نفوذ واژه‌های بیگانه و فشارهای غیر مستقیم برای ناتوان کردن زبان نیاکان تاجیکان قرار داشته‌اند و در واقع زبان و ادبیات دوران مقاومت‌اند. مقاومت ادبی نویسندگان و شاعران و مقاومت ساختاری و واژگانی زبان که گزارشگر توانمندی آن است.

۴- گروه چهارم: آثار تاجیکی پس از استقلال

از میان هر يك از گروه‌های چهارگانه باید آثار مهم و با ارزش علمی و ادبی را برگزید و آنها را برای چاپ و انتشار آماده ساخت. روشن است که گروه اول و دوم از اهمیت فراوان برخوردارند، بخصوص بیشترین بخش آثار گروه اول را باید به چاپ رساند. اما این مطلب

بدان معنی نیست که گروه دوم و سوم اهمیت کمتری دارند. هر يك از این دو گروه نیز دارای خصوصیاتى هستند که از لحاظ تاریخ زبان و تحول آن و به طور کلی از دیدگاه زبان‌شناسی اهمیت دارند. در گروه دوم باید آثار جدایی نسبی يك زبان را از محیط گسترده‌تر و فعال‌تر آن بررسی کرد. این آثار حداقل از لحاظ جمعیت و بکارگیری نوشتاری زبان در محدودیت قرار داشته‌اند. در گروه سوم باید آثار جدایی تقریباً کامل زبان را از محیط زبان فارسی بویژه فشارهای فراوانی را که با هدف ناتوان کردن و از میدان به در کردن زبان وارد می‌آمده است مورد توجه قرار داد، و آثار مقاومت را در پیشانی برخی از واژه‌ها و یا تعبیرها و استعاره‌ها و ترکیبات دید و نیز روشهای مقاومت زبان را بررسی کرد.

جناب آقای رئیس، استادان گرامی، حضار محترم

اندك اندك باید دامن فراخود چید و سخن را به پایان رساند؛ هرچند که آدمی هنگامی که پس از سالها به نزد دوستان و یاران می‌رسد، دامنش از کف می‌رود و زمان را از یاد می‌برد.

چومی ندیدمت از شوق بی‌خبر بودم کنون که با تو نشستم ز ذوق بی‌خبرم
ندانم این شب قدر است یا ستاره صبح توئی برابر من یا خیال در نظرم
باری ما و شما که دوستان و عزیزان مائید و پاسداران بزرگ و سترگ زبان دری، باید رفت و آمد بیشتری بایکدیگر داشته باشیم و در همه زمینه‌های علمی و فنی و هنری و ادبی و زبانی همکاریهای گسترده را پایه‌گذاری کنیم. ایران به نوبه خود همواره میزبانی گشاده‌رو و گشاده‌دست برای پذیرایی از برادران خود، در خانه خود آنها و میهن دوم ایشان است. در این جمع که همگان سخن‌گویان به زبان نیاکانند، در حق این زبان دعا کنیم و می‌دانم که همه آمین‌گویان خواهیم بود:

خدا یا به خورشید گیتی فروز	به پرتو فشانش در نیمروز
به ماه و به بازیگری‌های ماه	که تاریک و روشن کند بزمگاه
به صبح درخشان که بخشد امید	ز دل تیگرگی‌ها کند ناپدید
به هنگام شب گاه راز و نیاز	که ره سوی مشکوی یار است باز

به بحر معلق، بسیط زمین	به پروردگار هم آن و هم این
به جان و به جانی که جان آفرید	خدائی سخن در زبان آفرید
به روح ادیبان این مرز و بوم	که از حد چین تا به اقصای روم
پیام خرد، سرّ دل، راز عشق	نشان‌های شهر پر آواز عشق
به نظم و به نثر دری گفته‌اند	در لفظ را بس نکو سفته‌اند
به شعر تر رود کیّ عزیز	که «آمو» شد از نغمه‌اش مشگ بیز
به ایمان فردوسی پاک‌زاد	که دل را به مهر علی کرد شاد
به زهد نظامیّ جادو سخن	«سخندان پرورده پیر کهن»
به عرفان پر مایه مولوی	نوابخش نی بادم عیسوی
به پیغام پیر نصیحت گزار	امیر سخن سعدی نامدار
به عشقی که حافظ از او نام یافت	به دوری که از گردشش کام یافت
جهان را سراسر ز لفظ دری	عطا کن نشیاط زبان آوری
فزون کن به عالم شکر خند را	روائی ده این پارسی قند را
سخن پروران را همی یار باش	تو خود پارسی را نگهدار باش

بار دیگر از خدای بزرگ دانا و توانا و بخشنده و مهربان می‌خواهم که دوستی پایدار و استوار ما را پایدارتر و استوارتر گرداند و همگان از جمله تاجیکان را از نعمت سلامت و شادکامی و صلح و دوستی و آشتی دیرپا بهره‌مند گرداند.



بخش سوم

ذکر جمیل استادان

-استاد دکتر محمود نجم آبادی

-استاد احمد پیر شک

-استاد حسن حسن زاده آملی

-استاد محمد تقی جعفری

-استاد دکتر سید جعفر شهیدی

-استاد ژان پیاژه

استاد دکتړ محمود نجم آبادی

چند نکته دربارهٔ معرفت تاریخی

نیای پدری و نیای مادری خانوادهٔ مادر حدود ۱۶۰ سال پیش، یعنی هنگامی که تهران اندك اندك خود را برای «مادر شهر» شدن آماده می کرد، زادگاه خود، کاشان، را ترك کردند و در تهران رحل اقامت افکندند. خاك دامن گیر این شهر آنها را در این دیار آنچنان پابرجا ساخت که فرزندان و نوادگان آنها دل به اطراف تهران از جمله «ری» - که روزگاری خود اگر نه «مادر شهر»، دست کم شهری بزرگ بود - سپردند و به تاریخ و جغرافیای آن بیش و کم دل بستند. در کتابخانه پدری من، کتابهای خوب و نسبتاً زیادی از وابستگان ری و اطراف آن و یا کسانی که در حول و حوش آنها روی در نقاب خاك کرده اند، بود. ادای احترام و عرض ارادت به عالمان و محدثان و فقهای چون کلینی و صدوق و ذکر آثار آنها و بسیاری دیگر از ناموران را به وقتی دیگر می گذارم و به نام سه تن که عنوان «رازی» را با خود دارند اشاره می کنم. در آن کتابخانه از فخر رازی و تفسیر کبیر ۸ جلدی وی با قطر قابل توجه و جلد چرمی زرد و از ابوالفتوح رازی و کتاب قطع رحلی بزرگ ۵ جلدی تفسیر وی و از محمد زکریای رازی هم کتاب «شرح حال و مقام علمی محمد زکریای رازی» در دسترس بود. قرارمان با پدر این بود که مقداری از تفسیر کبیر را وقتی عربی دان شدم یا نزد استاد و یا نزد خود او بخوانم. کاری که به هزار و يك دلیل، به انجام آن توفیق نیافتم. بعدها بخش کمی از تفسیر ابوالفتوح را نزد وی خواندم و بخشی را هم که زیاد نبود با کمک معلمی دیگر، و یا

به تنهایی خواندم. اما بخت یارم نشد و توفیق رفیقم که این اثر پرفایده را به جد و جهد تمام کنم، ولی شرح حال محمد زکریای رازی نوشته استاد دکتر محمود نجم آبادی را که با همان قرار اولی بنا بود خودم بخوانم در همان اول کار خواندم و بعدها نیز یکی دو بار دیگر به مناسباتی بدان رجوع کردم و از همان زمان دو معنا در ذهنم جای گرفت.

نخست آنکه علم فقط حاصل کار دیگرانی که از ما بهتران دوران جوانی ما بودند، نیست و اصولاً پایه و مایهٔ برخی از علوم نه از ما بهتران که از دیگران است و البته استمرار کار علمی هم مطلبی جدی و اساسی است.

نکته دوم این بود و هنوز هم همان است که مردمانی باریشه و سابقه، برای تشویق و ترغیب جوانان روزگار خود به یادگیری و سپس دانشوری و پژوهشگری، باید به گونه‌ای بایسته به تاریخ علم و تحولات علمی خودی توجه کنند و عالمان و محققان خویش و زیر و بم کارهای آنها را بدرستی بشناسانند.

ما در دوره‌های اخیر در این باره کوتاهی کرده‌ایم و از گونهٔ کوشش‌های شایستهٔ استاد دکتر محمود نجم آبادی کم داشته‌ایم.

متأسفانه این قبیل کارها هم حوصله‌ای فراوان و هم دانش گسترده و هم بی‌اعتنایی به مادیات و یابی توجهی به زندگی پرنواز و تعمر را طلب می‌کند. کسانی هم که اهل کارند، ترجیح می‌دهند کارهایی پر آوازه‌تر و در عین حال آسانتر را برگزینند و زودتر به مقصد برسند و از برخی مواهب زندگی نیز محروم نمایند.

به هر حال امشب در این مجلس از آن رو حاضر شده‌ایم که هر چند دیر هنگام، اما بجا و بحق، به استاد دکتر محمود نجم آبادی دست‌مریزادی بگوئیم و از وی قدرشناسی کنیم. همکاران ایشان و خود استاد دربارهٔ شرح حال و روش کارشان، توضیحات کافی خواهند داد. اینجانب علاوه بر ادای احترام نسبت به فعالیت علمی و بخصوص کوشش‌های ارزندهٔ ایشان به عنوان صاحب‌نظر در تاریخ طب و بیان قدرشناسی فرهنگستانهای جمهوری اسلامی ایران، یعنی فرهنگستان علوم پزشکی و علوم و زبان و ادب فارسی، که خود استاد نیز عضو پیوستهٔ فرهنگستان علوم پزشکی آن هستند، مناسب دیدم که دربارهٔ تاریخ به عنوان معرفت یا معرفت تاریخی چند نکته‌ای را باز گو کنم. این بحث هر چند که ممکن

است برای جلسه‌ای از این گونه اندکی خسته کننده و طولانی باشد، اما اینجانب با اذعان به بضاعت اندک علمی خود، دل به دریا می‌زنم و از دریا دلی و بزرگواری شما بزرگان دانش و ادب بهره می‌گیرم و گام در این راه می‌نهم. گمان می‌کنم که موضوع مورد بحث هم علاوه بر اینکه مناسبتی با سابقه علمی استاد نجم آبادی دارد، و در واقع وی بایکی از شاخه‌های این رشته دل مشغول بوده و سروسری داشته است، مورد توجه و نظر اعضای هر سه فرهنگستان - هریک به نوعی و به مناسبت‌هایی - نیز هست. امید است که با یاری حق در جلسه‌های دیگری که فرهنگستانها باید بیش از پیش برای قدرشناسی از پیشکسوتان علم و ادب و هنر ترتیب دهند، به همت استادان و دانش‌پژوهان، بحث‌های پرمایه‌ای درباره موضوعهای مورد توجه و بحث فرهنگستانها مطرح شود. نیز امیدوارم که حاضران دانشمند و بزرگوار این مجلس، جسارت گوینده این کلمات را که نیت خیرش تنها راهگشایی و نه بیان يك مطلب قابل توجه بوده است، با عنایت خود ببخشایند.

تاریخ به عنوان معرفت

نخستین پرسش ساده و در عین حال سخت و دشوار این است که موضوع تاریخ چیست و از آن چه تعریفی می‌توان به دست داد؟ در همه بحث‌ها و بررسی‌های علمی از دیرباز به این نکته برخورد کرده‌ام که «تعریف» نمی‌تواند در برگیرنده همه مسائل و مباحثی باشد که دانش یار رشته مورد نظر می‌تواند یا باید در بر دارنده آنها باشد. راستی را بخواهیم، تعریف همواره جنبه تعلیمی داشته است. بنابراین سهل‌گیری است اگر آهنگ آن داشته باشیم که با تعریفی نظری و به هر حال کوتاه، پیشاپیش ذات و گوهر و جان مایه علم مورد نظر را به دست دهیم. کوتاه سخن اینکه باید پای در راه نهاد تا «راه بگوید که چون باید رفت».

در میدان مطالعه و تحقیق تاریخی که گستره‌ای نظر گیر دارد، از يك سو محققانی را می‌بینیم که در کند و کاو مدارك و اسناد غرقه‌اند و آنچنان به زیر و بم این مدارك می‌پردازند و دل مشغول می‌دارند که گویی نه محقق که تنها گروهی کارشناس تهیه مقدمات تحقیق یا از جمله پژوهشگران لغت‌شناس و روایت پردازند. از سوی دیگر به گروهی فرهیخته برخورد می‌کنیم که دل در گرو مباحث تألیفی دارند و با يك حرکت اندیشه و درست‌تر

بگوئیم با پروازی بلند بر بال تخیلی نیرومند، جولانگاهی پرگستره و وسیع را زیر پر و بال می گیرند و ماهنگامی که از روی زمین به پرواز این شاهین بالان نظر می کنیم، با نگرانی می اندیشیم که این گروه پس از برخاستن، در اندک زمان از مرزهای تاریخ گذشته و به دنیایی دیگر، غیر از تاریخ، رسیده اند. در این کار، جمعی از آنها در صددند که عالیتین قواعد و قوانین سلوک و رفتار انسانی را به دست آورند.

اما گروهی این شیوه کار را بیشتر فلسفه و یا جامعه شناسی تاریخی می دانند و جمعی دیگر در مقام نقد روش نخست و برای مثال یکی از شاخه های فرعی مبتنی بر آن روش یعنی زیست نگاری یا بیوگرافی برمی آیند و آن را از بیخ و بن ضد تاریخ یا غیر تاریخی می دانند. حال آنکه پژوهشگران گروه نخست نه تنها زیست نگاری را یکی از انواع بحث های تاریخ، بلکه تنها نوع شایسته آن تلقی می کنند و می گویند از رواق منظر این نوع پژوهش می توان تمامی يك دوره و عصر و حتی تمدن را ملاحظه کرد، زیرا چکیده و خلاصه وقایع و آثار آن را در چهره یکی از بزرگان و فرزندان خصال عصر مورد نظر می توان دریافت.

ما در کار تحدید حدود که موضوع سخنمان است انعطاف پذیری پیشه می کنیم و ارزیابی درباره این دوروش و روشهای میانی را به بحث ها و بررسی های درون گروهی و رشته ای متخصصان و امی گذاریم و تنوع در نظرگاه ها را می پذیریم، اما می گوئیم که باید انحصار طلبی هر دو دسته را رد کرد.

براستی تاریخ را باید در واقعیت پریچ و خم و تنوع و تکثر پیچیده اش، آن سان که هست و مورخان به گونه های مختلف آن را عرضه داشته اند دریافت و برای آنچه در حال حاضر، به هر دلیل، تاریخ خوانده می شود، تعریفی به قاعده پیدا کرد.

تاریخ چیست؟ می توان در پاسخ به این پرسش گفت که: «تاریخ معرفت به گذشته انسانی است». به تعبیر و تفسیر این جمله بپردازیم: می گوئیم «معرفت یا شناسایی» و نمی گوئیم: «روایت گذشته انسان یا گذشته بشری» و یا «اثری بر مایه و ادبیانه که به گزارش و ترسیم این گذشته می پردازد». بی شک و از روی قاعده سرانجام کار مورخ باید اثری مکتوب باشد و اگر آن سان که جمعی چنین می کنند که در همه عمر به گردآوری نکته ها و

اطلاعات می‌پردازند و به اصطلاح «وريقه» و «برگه» و «فیش» تهیه می‌کنند و هیچگاه آنها را با هم مواجهه نمی‌دهند و اطلاعی به همگان عرضه نمی‌کنند، این امر را باید از نابخشناری فرد و بویژه اجتماعی دانست که فرزندانش عمر گرانمایه و نقد مال را صرف می‌کنند و «دستاری را پر نمی‌آورند». با اینهمه تهیه اثر مکتوب در بحث ما جنبه عرضی و اقتضای عملی دارد و در حقیقت، وظیفه اجتماعی مورخ است که وی را مکلف به تدوین مکتوب کارهایش می‌کند.

باری گفتیم و می‌گوئیم «معرفت» و نمی‌گوئیم: «تحقیق» یا «بررسی و مطالعه»؛ زیرا این تعبیرها نیز هدف و وسیله را درهم می‌آمیزند. چیزی که برای ما در تاریخ و هر کار علمی دیگر اهمیت دارد، هدف یا نتیجه‌ای است که با وسیله تحقیق بدان می‌رسند. اما اگر این تحقیق منتهی به امری که در اندیشه رسیدن به آن هستیم نشود، آن را پی نمی‌گیریم و نباید پی بگیریم. در اینجا ناگزیریم برای رویارویی با اشتباهی که ممکن است پیش آید و نقد آنچه گهگاه در کار تحقیقات با آن روبروئیم، چند لحظه‌ای از موضوع اصلی دور شویم.

گفتیم که پژوهش از آن رو اهمیت دارد که باید به نتیجه‌ای که در پی آن هستیم، بینجامد و اگر به آن نتیجه منتهی نشد نباید آن را پی گرفت. اما این سخن بدان معنی نیست که اگر هدف روشن باشد و درست انتخاب شده باشد، در صورتی که هنوز راه رسیدن به آن را نیافته‌ایم نباید با امتحان راههای گوناگون راه رسیدن به آن را پیدا کرد. این شیوه نیز اگر خود بر روشی درست استوار باشد، پسندیده است. غرض آن است که بی‌هدف تحقیق کردن و بدون دانستن اینکه به کجا می‌خواهیم برویم، به راه افتادن، نادرست است و البته این مطلب با این واقعیت خارجی نیز معارضه‌ای ندارد که گهگاه محققان بزرگ که در پی نکته‌ای معین هستند بر سر راه خود، ناگهان و یا اندک اندک به نکته‌ای مهمتر از هدف تعیین شده می‌رسند، هدفی که بیشتر اوقات به هیچوجه در اندیشه و دل مشغول آن نبوده‌اند و اگر هم به عنوان مسأله در نزد خود طرح کرده‌اند در کاری که فعلاً درگیر و دارش بوده، بدان نمی‌اندیشیده و به عنوان هدف فعلی مدنظرش نداشته‌اند.

در خصوص روش یادآوری این نکته بجاست که ما در حال حاضر، گهگاه گرفتار یکی از دو روش انحرافی زیر هستیم:

۱- یا بدون بررسی‌های مقدماتی و پرس و جوی لازم، با روشهایی آغاز به کار می‌کنیم که پیشتر آزموده شده و پژوهشگر را گمراه کرده و یا به هدف نرسانده‌اند؛ در واقع با آزموده‌ای مواجهیم که آزمودن دیگر باره‌اش خطاست، اما گهگاه نیز به علت آنکه محقق یا دستگاه تحقیقاتی آگاهی کافی ندارند و یا اطلاعاتشان به روز نیست و یا سابقه‌ها را نگاه نداشته و یا به گونه‌ای نادرست نگهداری کرده‌اند، این امر پیش می‌آید.

۲- روش انحرافی دیگر که ما برخی اوقات دست به گریبان آن هستیم، تعریف نکردن دقیق هدف و نداشتن اشراف کافی بر حدود و ثغور آن است. در این حالت محقق، بدرستی نمی‌داند خواهان چه چیزی است و می‌خواهد به کجا برسد و اگر هم می‌داند به کجا می‌رسد، نمی‌داند یا نمی‌خواهد بداند که برای چه و چرا می‌خواهد به آنجا برسد. مثالی بزیم و این جمله معترضه طولانی را به پایان ببریم. فرض می‌کنیم با پژوهشگری روبرو هستیم که سخت در اندیشه و عمل دخل و تصرف در «ژن‌های انسانی» و پیگیری روش تولید مثل در خارج از محیط اولی و اصلی انسانی آن است، و این پژوهش را هم صرفاً به گونه‌ای طراحی کرده است و به پیش می‌برد که برخی از عیب و نقص‌های چهره یا اندام یا هر دور از میان بردارد؛ از سوی دیگر این پژوهشگر در عین حال که هدفش را در پژوهش خود به گونه‌ای که گفتیم، تعریف و تحدید کرده است، به لحاظ مذهبی و اعتقادی و فلسفی و بدون چون و چرا از بن دندان با زیاننازدی، که متضمن دخل و تصرف بشری در اندام باشد و موجب درجه بندی افراد انسانی شود سرستیز دارد و مخالف است. اکنون این پرسش مطرح است: آیا این پژوهشگر باید به این تحقیق بپردازد یا نه؛ زیرا هر چند که نتیجه این تحقیق بر مبنای هدف روشن است، اما خود هدف در ساحتی مورد نظر محقق و در ساحتی دیگر مطرود اوست پرداختن یا نپرداختن، مسأله همین است.

باری به سخن اصلی باز گردیم. در تاریخ نیز باید هدفی تعریف شده داشت و این هدف تدوین حقیقت وقایع گذشته است. وقتی می‌گوئیم معرفت به گذشته، مقصودمان از معرفت، معرفت معتبر و صحیح و حقیقی است. تاریخ با گزینش این روش با اموری که نمایش دستکاری شده و عرضه غلط و غیر واقعی و ناراست گذشته است، مقابله می‌کند و می‌ستیزد و با خیال‌بافی و خیال‌پردازی، و اسطوره‌سازی و یا افسانه‌سرایی، هر چند تعلیمی

و تربیتی و نیز بارمان تاریخی ناسازگار است، و درست آن می بیند که رمان تاریخی برای تقویت احساسات و عواطف ملی از راه دیگری جز نام و عنوان تاریخ، وارد شود تعلیم و تربیت فرزندان يك قوم را متعهد گردد و به بیان اصالت ها و هویت فرهنگی و ملی وی بپردازد. شك نیست که معرفت تاریخی به گونه ای که ما بدان اشاره کردیم امری آرمانی و در صورت و حرکت است و هر اندازه آگاهی هایمان از گذشته بیشتر شود و تحلیل ما پیشرفت کند، دامنه این معرفت گسترده تر و میدان آن روشن تر و آشکار تر می شود. رسیدن به این درجه از پیشرفت آسان نیست؛ سخت کوشی طلب می کند و کاری نظام یافته و روشمند می خواهد. این گونه معرفت به گذشته را می توان با تعبیری دیگر «معرفت علمی مدون گذشته» دانست. البته علمی که در اینجا بدان اشاره می شود، علم به امر عام و کلی به معنی ارسطویی آن نیست، چون در واقع علم در اینجا «علم به امر متعین و مشخص» و «علم به امر خاص و منفرد» و یا عديم النظير و شاید تکرار ناپذیر است. علاوه بر این مراد از علم در اینجا علم در معنی علوم دقیقه نیست، بلکه علم و آگاهی و دانشی است که در برابر اطلاعات عامیانه و تجربه روزمره بدون حساب و کتاب قرار می گیرد. در واقع معرفت مدون و متکی به روشی تألیفی و دقیق است. در این معرفت، آنچه مرکزیت و اهمیت دارد امر «گذشته» است و این گذشته، لحظه قبل از این لحظه را هم به يك معنی دربر می گیرد. صورت مجلسی که - برای مثال - از تصادفی تهیه می شود در واقع گزارش از يك عمل تاریخی مقدماتی و ابتدایی است و این صورت مجلس در گزارش از این تصادف - که ممکن است به علتی خاص موضوع بررسی تاریخی قرار گیرد - سنگ نخستین یا یکی از سنگ های عمده بنای مورخ است.

ما در این گذشته انسانی، همه آنچه را متعلق به گذشته انسان است، با همه پیچیدگی هایش، به شرط آنکه موفق به درك و دریافت آن بشویم، مدنظر داریم، اما در این گذشته، ذهنیات غیر مرتبط با آن را نباید وارد کنیم. فکر می کنیم نیازی به افزودن مفهوم جامعه و بیان «گذشته انسانی که در جامعه زندگی کرده است یا زندگی می کند» نباشد چرا؟ چون از گذشته دور همه کسانی که به نحوی از انحاء با علوم انسانی و اجتماعی در مفاهیم قدیم و جدیدش سروکار داشته اند پذیرفته اند که آدمیزاده، حیوانی اجتماعی است، و

در جامعه‌ای که بیش و کم سازمان یافته است زندگی می‌کند.

انسان در کویر نیز تنها نیست و انسان عارف و نیایشگر نیز در لحظه‌های اوج گرفته نیایش خود هموعان خویش را با خود دارد و پیامبر گرامی اسلام در معراج خود نیز در اندیشه امت خویش است. اگر زیست‌نگاری و زندگی دانشمندان و هنرمندان را هم به عنوان تاریخ تلقی کنیم، در تاریخ اشخاص و افراد نیز، در واقع به نکته‌ای از نکته‌های پیچیده جامعه پرداخته‌ایم. اشخاص نیز فرزند زمان خویشان و گزارشگر حالاتی معین و وقایعی مشخص از جامعه عصر خویشند. بنابراین در مفهوم «گذشته انسانی» از این جهت نیز نکته‌ای را کم نداریم. همچنین در تعریف نیازی نیست گفته شود: «امور واقع انسانی در گذشته»، چرا؟ زیرا اگر امر واقع در برابر امر غیرواقع، ناکجا آبادی و تخیلی و توهمی قرار گیرد، این معنی در معرفتی که به دنبال حقیقت و واقعیت است و پیشتر به عنوان هدف تحدیدش کردیم، مندرج است و اگر مقصود از امر واقع این باشد که ما در بررسی تاریخی افکار و ارزشها و آرمانهای جامعه را به کنار بگذاریم، تعبیر امر واقع، تعبیری انحرافی است و تاریخ را از بخش قابل توجه و پراهمیت کارش محروم می‌سازد و بنابراین باید بگوئیم که تعبیر امر واقع نیز مطلبی را روشن نمی‌کند، بلکه موجب ابهام می‌شود.

تنها نکته‌ای که باید بدان پردازیم مفهوم «گذشته انسانی» است. مراد ما از این گذشته، گذشته زیست‌شناختی (بیولوژیک) نیست. ما به سلوکها و رفتارهایی توجه می‌کنیم که خاص انسانیت انسان است و نیز اعمال و افکار و احساسات و به طور کلی تمامی آثار انسانی و آفرینش‌های مادی و معنوی جامعه و تمدن بشری. ما با آشنایی با این مجموعه آفرینش‌ها و از خلال آنها به وجود و چگونگی حرکت و موقعیت و حیثیت آفریننده آن و عصر وی پی می‌بریم.

تمایز بین دو گذشته زیست‌شناختی و گذشته انسانی، موضوع تاریخ در برخی از رشته‌ها - که به بحث‌های تاریخی ماقبل تاریخ مکتوب می‌پردازند - آشکار می‌شود. در دیرین‌شناسی (پالئونتولوژی) يك بخش به مطالعه باقیمانده اسکلت انسانی می‌پردازد و روشهای باروشهای نژادشناسی کم و بیش یکی است یعنی هر دو از روشهای

زیست‌شناسی استفاده می‌کنند. اما در همین رشته دیرین‌شناسی، به مطالعه برخی از مسائل نیز پرداخته می‌شود که با اعمال ارادی و افکار و احساسات این گروه از انسانها سروکار دارد و بنابراین از خلال آنها می‌توان به برخی از اعتقادات و افکار چون جادو و مذهب و دیگر احساسات و آرمانهای برد. این امور با مباحث تاریخی پیوند دارند و از این نظرگاه، بحث‌های مربوط به دیرین‌شناسی با تاریخ مرتبط می‌شوند. درواقع انسانهایی که «در اعصار دور تصورات خویش را به دیواره اعماق غارها نقش کرده‌اند. حرکات رمز آسایشان معنایی جادویی و باطناً مذهبی دربرداشته است»^۱. به هر حال این معرفت درونی است و از معرفت از برون کم و بیش متمایز است. چنین معرفتی راه را هموار می‌کند تا این انسان را به معنای کاملاً تاریخی‌اش دریابیم. اگر چشم بیرون و درونمان تیزبین نباشد، برخی از این نکته‌ها از دست می‌رود و به همین علت باید توجه داشت که پرمایگی معرفت تاریخی با پرمایگی مورخ و غنای فرهنگ و آگاهی‌های وی از تمدن و افکار و عقاید تناسب دارد و در واقع در بحث از ماقبل تاریخ، اطلاعات نژادنگاری یا مردم‌شناسی، به عنوان وسیله و ابزار اطلاعاتی مورخ وی را به موضوع مطالعه این دوره مسلط می‌کند و البته این آگاهی برای همه اعصار مفید است و از جمله وسایل و ابزار مورخ آگاه است. ابن خلدون در مقدمه خویش با صراحت و دقتی کم نظیر به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید:

«مورخ بصیر به تاریخ، به دانستن قواعد سیاست و طبایع موجودات و اختلاف ملت‌ها و سرزمین‌ها و اعصار گوناگون از لحاظ سیرتها و اخلاق و عادات و مذاهب و رسوم و دیگر کیفیات نیازمند است و هم لازم است در مسائل مزبور وقایع حاضر و موجود را از روی احاطه کامل بداند، آنها را با آنچه نهان و غایب است بسنجد و وجه تناسب میان آنها را از لحاظ توافق یا تضاد و خلاف دریابد و موافق را با مخالف و متضاد تجزیه و تحلیل کند و به علل آنها پی ببرد و هم به درك اصول و شالوده‌های دولتها و ملت‌ها و مبادی پدید آمدن آنها و موجبات حدوث علل وجود هر يك همت بگمارد...»^۲

۱. در جستجوی ریشه‌ها، حسن حبیبی، ص ۱۹۳.

۲. مقدمه ابن خلدون، ترجمه پروین گنابادی، چاپ اول، ص ۴۹-۵۰.

نکته مهمی که در بررسی تاریخی و معرفت به گذشته انسانی مورد بحث ما وجود دارد چگونگی برخورد مورخ با این گذشته است. در واقع انسان امروزی یعنی مورخ است که می خواهد درباره گذشته، یعنی کار و بار انسان دیروز مطالعه کند. در این مقام مورخ باید با دقت و اندیشه ای موشکاف رابطه مابین این دو ساحت، یعنی انسانیت دیروزی و یا گذشته زیست و زندگی شده و انسانیت این روزگار را در قول و فعل برقرار سازد و خلاصه حاضر و غائب را يك جا ببیند و وجهه های ناهمزمان را در يك زمان بررسی کند. به تعبیری دیگر باید امور منفصل یا ناپيوسته را با روش اتصالی و پيوسته مطالعه کند و گذشته قابل بازیابی را به نفع انسان امروزی و انسانیت فردا و فرداها، تدوین و عرضه نماید. این دو ساحت یا سطح که در عرصه معرفت به هم متصل هستند و دریافت می شوند، در جریان تاریخ و محیط تمدنی نیز همانند عناصر زیست شناختی که در نوع انسان وجود داشته اند و وجود دارند، حاضرند و ظهور و بروز جدی دارند. خشن ترین برخوردها هم نمی تواند میراث تمدنی و فرهنگی و اعتقادی يك قوم را از میان بردارد. برای کسی که اندکی بر تاریخ گذشته روسیه و اتحاد شوروی و ماجرای فروپاشی آن و نیز وقایعی که در بالکان از دورترین ایام تاکنون رخ داده است و هم آنچه بر سر آفریقای شمالی و دیگر جاها رفته است آشنایی دارد، دریافت این سخن دشوار نیست. در اینجا از وقایعی که پس از فروپاشی شوروی در محیط مسلمانان رخ می دهد مثال نمی زنیم، بلکه از ماجرای به عنوان مثال سخن می گوئیم که مربوط به سال ۱۹۷۲ است. در آن سال یعنی «در سال ۱۹۷۲ پس از مرگ مدیر مؤسسه تعلیم و تربیت تاشکند، مقامات دولتی تصمیم گرفتند وی را در قبرستانی که مدفن شخصیت های رسمی است دفن کنند و نسبت به وی مراسم رسمی کفن و دفن را به عمل آورند، اما در این مورد نیز تعارض پیش آمد، بدین معنی که خانواده وی این افتخارات و تشریفات مجلل را که قرار بود در حق شخصی اجرا شود که احتمالاً در زمان حیات با توجه به وظایفش به عنوان يك کمونیست خوب رفتار کرده بود، رد کردند و او را در قبرستان مسلمانان دفن نمودند و مراسم کفن و دفن اسلامی را درباره وی به جا آوردند».^۱

۱. اسلام و مسلمانان در روسیه، ترجمه حسن حبیبی، ص ۹۷.

باری مورخ باید با گذشته به عنوان گذشته برخورد کند. این گذشته «واقعی» برای ایجاد کنندگان آن و زندگی کنندگان در آن يك امر گذشته نبوده، بلکه امری حاضر و در حال صیورت، و البته برگشت‌ناپذیر، بوده است. این گذشته امری بوده که در يك لحظه نبوده و سپس «بود» گردیده و از آن پس امری «بود شده و بود گردیده» گشته است. این مطلب به ظاهر ساده دارای نتایجی پرمایه و عمیق است که ما به چند نکته آن اشاره می‌کنیم:

الف- کسی که در حال حاضر زندگی می‌کند و معاصر ماست، یعنی مورخ، موضوع معرفت خود را در حال حاضر در می‌یابد، اما باید آن را در اعماق تاریخ، یا به تعبیری دیگر در «گذشته» مستقر سازد و آن را به عنوان «گذشته» بشناسد. فعل یا عمل این معرفت باید در آن واحد هم گذشته را به عنوان امری که روزگاری «حاضر» بوده است یادآوری کند و هم یادآور فاصله‌ای باشد که بیش و کم ما را، به عنوان حاضران در این عصر، از حاضران در گذشته جدا می‌کند. در واقع با وارد کردن گذشته در زمان حاضر و بدون آنکه تغییری در آن صورت گیرد، نمی‌توان گفت که ما قادریم این ساحت عظیم و پرمایه را که زمان باشد، حذف کنیم و آن را بدون هیچگونه تأثیر بشناسیم. راستی را بخواهیم اگر از فراز قرن‌ها به امری که گذشته است بنگریم و همه خصوصیات آن را دریابیم، اگر گرفتار سرگیجه شدیم، یعنی بدیع بودن آن امر و غیر حاضر بودن آن و غیر امر کنونی بودنش را دریافتیم، می‌توانیم گفت که معنی تاریخ را هم دریافته‌ایم. مورخ هنگامی شم تاریخی یافته است یا می‌یابد که استعداد احساس واقعیت گذشته را به گونه‌ای که باز گفتیم و معنای فاصله را با همه ابعاد و زیر و بم آن دارا شود. ما این نکته مهم را در کار نقاشان و نگارگران دوران گذشته خود نمی‌یابیم. آنها رستم و سهراب و بهرام گور و دیگر مردمان کوچه و بازار و یا مقامات اداری و دیوانی را با شکل و شمایل مغولان و ایلخانیان و تیموریان و نظایر اینها و نه با شکل و شمایل مردمان عهد واقعی شان ترسیم کرده‌اند. البته ممکن است نقاش يك واقعه تاریخی یا افسانه‌ای را به گونه‌ای دیگر جز آنچه دیگران بیان کرده و دریافته‌اند، بیان کند و با آگاهی مقصودی از این کار داشته باشد. در اینجا نقاش گزارشگر تاریخ یا حتی افسانه نیست، بلکه نکته‌ای را دستمایه کار و بویژه اندیشه خود ساخته و نظر خویش را بیان کرده است. در نقاشی قهوه‌خانه از قول حسین آقا قولر آقاسی دو جمله را که گزارشگری روشن در این مورد

است نقل می‌کنیم و سپس بحث اصلی را ادامه می‌دهیم:

حسین آقامی گفت «ما سروکارمان با مردم ساده‌دل کوچه و بازار است. مردمی که مثل خودمان طاقت قبول ریا و دورنگی را ندارند. ما سراغ مروت و صفا و گذشت در شاهنامه می‌رویم. جایی هم که به سلیقه ما جور در نیاید، جسارت کرده اصلاحش می‌کنیم. ما هیچوقت خنجر از پشت زدن را تبلیغ نمی‌کنیم. حیف از رنگ و بوم نیست که به خدمت پستی و نیرنگ دربیاید».^۱

حسین آقا هیچوقت جنگ سهراب و رستم را باور نداشت، مرگ سهراب را هم؛ می‌گفت:

«نمی‌دانم چه حکمتی در کار حکیم توس بوده، که به پهلوانی مثل رستم، با آن همه بزرگ منشی و جوانمردی، يك چنین خطا و خیانتی را نسبت داده است. این خطاها مال امثال اشکبوس‌هاست نه رستم».^۲

باری حضور گذشته در زمان حاضر احتمالاً در ترجمه نوشته‌های گذشتگان که سبك و سیاق خاصی دارد و بیش و کم گزارشگر اوضاع و احوال اجتماعی عصر نوشته نیز هست، مطرح می‌شود. آیا می‌توان و شایسته است که در ترجمه متنی مربوط به عصری با اوضاع و احوال معین و سبك و سیاقی خاص، هم در بیان و هم در مواجهه با مسائل، همه و یا قسمتی از این اوضاع و احوال و سبك نوشتن را به کناری نهاد و مطلب را به زبان و بیان و برخورد امروزی ترجمه و گزارش کرد؟

ب- نکته دوم مربوط به اصل این فاصله زمانی است. فاصله‌ای که ما را از گذشته جدا می‌کند يك فضای خالی و بی‌حادثه و عارضه، بالنسبه به واقعه مورد بحث ما نیست. راستی را بخواهیم از خلال زمانی که فاصل یا میانجی حادثه مورد مطالعه ما اعم از عمل و اندیشه و احساس، و ما به عنوان گزارشگر حادثه است، حادثه مورد نظر فعال بوده و در این دوره زمانی اثر گذشته و نتایجی به بار آورده است و بسیاری از امور بالقوه را با حرکت خود به فعل آورده است.

۱ و ۲. نقاشی قهوه‌خانه، هادی سیف، ص ۸۶ و ۸۸.

مورخ نمی‌تواند معرفت خود را از این حادثه، به عنوان حادثه‌ی اصلی و اولی، از معرفت به عوارض آن جدا سازد.

در اینجا به بهره‌ای که از این تحلیل نظری می‌توان گرفت به اختصار اشاره می‌کنیم و می‌گوئیم در هر مطالعه‌ی تاریخی که موضوع آن «از آغاز تا امروز» نباشد داشتن مقدمه‌ای بایسته است که گذشته‌ی موضوع و پدیدار مورد مطالعه را بشناساند و هم شایسته است که در مدخل یا پایان بحث به این پرسش پاسخ دهد که: پس از پدیدار مورد بحث چه امری اتفاق افتاده است. بدین سان مطالعه با خشکی و خشونت آغاز و انجام نمی‌یابد و مطالعه کننده از مقدمه و موخره‌ی ماجرا نیز اطلاعی، هر چند اندک، به دست می‌آورد. البته نباید به درازگویی دچار شد و هم بی‌جهت بسط و توسعه‌ی بعدی امور را به موقعیت‌های قبلی نسبت داد.

ج- نکته‌ی سوم آن است که در هنگامی که گذشته مورد مطالعه «زمان حاضر» بوده است، همانند زمان حاضر و کنونی ما، غبار آلود و درهم آمیخته و چند شکل و غیر قابل ادراک و در واقع شبکه‌ای درهم و آشفته از علت‌ها و معلول‌ها و اثرها و مؤثرها و جولانگاه زد و خوردها و میدان زور آزمایی‌های معنوی و مادی بوده است و هیچیک از عاملان و یا شاهدان این واقعه‌ها، قادر به دریافت کل واقعیت، به طور یکجا نبوده‌اند. به همین جهت است که جامعه‌شناس، برخلاف مورخ که وقایع منفصل را با روش اتصالی بررسی می‌کند، ناگزیر است، این کل به هم پیوسته و درهم تنیده را تجزیه کند و امر متصل یا امور پیوسته را با روش انفصالی مطالعه نماید.

اما مورخ که به گذشته می‌نگرد نمی‌تواند به مشاهده یا معرفت يك امر کلی، درهم پیچیده و غبار آلود رضا دهد و در صدد برمی‌آید که از آن دوره اطلاعی کسب کند که معاصران آن دوره نمی‌توانسته‌اند از آن آگاهی داشته باشند. مسلماً مورخ مدعی این نکته نیست و نباید هم مدعی باشد که می‌تواند امور آن روزگار را با دقت در جزئیات و با همه‌ی سرشاری و غنای مشخص و معین آن، که مردم آن عهد به تجربه دریافت و با آن زندگی کرده‌اند، فهم کند و بر آن مسلط گردد. در واقع معرفتی که مورخ در صدد کسب آن است، باید معرفتی باشد که بر فراز امور جزئی و خردی که در جنب و جوش بی‌نظم هستند برمی‌شود و به جای این حرکت و جنب و جوش نامنظم، دریافتی منظم و بسامان می‌نشانند

که قادر به ترسیم خطوط کلی و عام و دریافت جهت گیریهای اصولی و پیدا کردن زنجیره روابط علی و اهداف و غایات و معانی و ارزشهاست. مورخ باید به این مرحله برسد که بتواند بر گذشته نظری عقلانی بیفکند، نظری که فهم می کند و درمی یابد و تبیین می کند. این همان نظری است که ما بعید می دانیم جامعه شناسان بتوانند بر اوضاع و احوال حاضر بیفکنند زیرا همان طور که گفتیم این شبکه های درهم تنیده را نمی توان یکجا بررسی کرد و انفصال آنها هم ناگزیر، آنچنان قطعه ها را فراوان می سازد که مطالعه همزمان آنها برای يك تن و حتی يك گروه هم فکر معدود و محدود ناممکن است. علاوه بر اینکه نیروهای در حال عمل، همه آثار خود را به منصف ظهور نرسانده اند و صیورت مورد نظر در يك مقطع زمانی هنوز تحقق کامل نیافته و به صورت امری «پایان یافته و متحقق شده» در نیامده است.

به هر حال به این نکته باز گردیم که مورخ با نظر عقلانی خود باید واقعه های کلی و عام را که در عین حال متشخص و متفردند و خالی از حشو و زائده و عارضه های فرعی اند فهم کند و به تبیین معقول آنها پردازد و این تبیین به همان اندازه که افراد و اشخاص تاریخی معقول هستند، قابل دریافت و معقول باشد.

با یادآوری اختلافی که میان تاریخ حقیقی و وقایع نگاری ساده و بسیط وجود دارد سخن را به پایان می بریم. در وقایع نگاری ساده بی شک می توان به گزارش یاروایتی گسترده و وفادار به آنچه گذشته است پرداخت، اما همه بی نظمی ها و ابهامها نیز در این گزارش بدون تبیین وجود دارند. این ایراد به تاریخ محلی یا منطقه ای هم گرفته می شود. مورخ این سنخ از بررسی ها نیز گمان می کند که باید دقیق و موشکاف و جامع باشد و بنابر این خود را مقید می سازد تا باریزینی فراوان همه امور جزئی و خرد را ردیف کند، اما این امور خام پیش از آنکه درباره آنها اندیشیده شود و روابط میان آنها دریافت گردد، تاریخ نیستند. به این مطلب این نکته را هم باید افزود که نباید تصور کرد که دقت شاهد برای يك امر تاریخی به دلیل آنکه ناظر واقعه و گزارشگر آن از نزدیک است، لزوماً بیش از مورخی است که آن حادثه را تحلیل و تحلیل می کند. در نقد کار شاهدان همواره پرسش های چندی مطرح می شوند: آیا شاهد برای ملاحظه واقعه در موقعیت خوب و مناسبی قرار داشته و همه اطلاعات مربوط به مقدمات و مقارنات واقعه را دارا بوده است و آیا همه توان خود را به کار گرفته و در واقع

رنج درست دیدن و رصد کردن صحیح را بر خود هموار کرده است و آیا قربانی خیال و قیاس و گمان و وهم نشده است و پیشاپیش در قید و بند قضاوت نبوده و به پیشداوری نپرداخته است؟ و اصولاً آیا مطلبی را که تأیید کرده قابل ملاحظه و رصد کردن بوده است یا نه؟

در اینجا ما دو دسته امر واقع داریم، دسته‌ای هستند که غرض از گزارش آنها، بیان احراز يك امر مادی عینی است. صورت مجلس يك تصادف اتومبیل مدرکی است که بی فاصله در محل حادثه تنظیم و ضبط شده است. اما وظیفه مورخ گزارش صورت مجلس‌ها نیست و یا تنها وظیفه و اساسی‌ترین آنها تدوین و تنظیم این امور واقع نخواهد بود. مهم‌تر از واقعه نویسی و واقعه نگاری دریافت و تبیین آنهاست و نکته مهم پایانی ما این است که غالباً حادثه‌ها و واقعه‌های تاریخی که مورد توجه مورخ و کل جامعه‌اند، دارای گوهری لطیف‌تر و پرمایه‌تر از احراز مادی آنها هستند.

تجربه عرفانی و اصیل که در يك لحظه یا لحظه‌های يك شب یا روز معین برای وی حاصل می‌شود و وی عمیقاً و با تمامی وجود و هستی خویش در يك لحظه آن را در می‌یابد، بی شك عذیم النظر و بی سابقه و مورد اطمینان و اعتمادی خدشه‌ناپذیر است، اما مگر نه این است که گزارش بعدی این تجربه روحی که از سوزندگی و هیجانش بسیار کاسته شده است، و در عین حال بسط و توسعه یافته و به زبان مردم نزدیک‌تر شده است، فایده‌ای عام‌تر و گسترده‌تر دارد و برای آینده نیز یادگاری بجامی گذارد؟ با همین طرز تلقی می‌توان گفت معرفت به گذشته نیز که مورخ گزارشگر آن است، بر گزارش شاهد صادق واقعه، به لحاظ اطلاعی که عرضه می‌کند و آگاهی و علمی که نشر می‌دهد، برتری دارد و همگان را بیشتر بهره‌مند می‌سازد.



استاد احمد بیرشک

انجمن‌های علمی مقام علمی استاد پیرشک

این ایام یادآور نام و خاطره و آثار قافله سالارانی است که علم و حکمت را در میان جوامع گوناگون، بویژه جامعه اسلامی، پراکنده‌اند. پیامبر بزرگ اسلام (ص) صاحب خلق عظیم و فرزندان گرامی ایشان حضرت امام مجتبی (ع) و حضرت امام رضا (ع). با توجه به دستاوردهایی که جامعه اسلامی از تعلیمات این شخصیت‌های گرانقدر دارد امیدواریم که جامعه اسلامی ایران، بتواند روز به روز در عرصه علم و فرهنگ و بویژه معنویت و اخلاق پیشرو، پیشگام و صاحب ابتکارهای جدید باشد. تصدیق امروز من در دو زمینه است: بخش اول به مناسبت گردهمایی نخستین همایش انجمن‌های علمی است و بخش دوم استفاده و اغتنام از فرصت است برای ادای احترام به استاد پیرشک و نکته‌هایی در ضرورت این تجلیل و تجلیل‌هایی از این گونه.

۱

انجمن‌های علمی و تاریخی آن در ایران

انجمن‌های علمی تاکنون سه دوره راپشت سر گذاشته‌اند و آن گونه که آمار نشان می‌دهد، حدود صد و اند انجمن علمی در حوزه مربوط به فعالیت‌های وزارت فرهنگ و آموزش عالی و وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی وجود دارد. اگرچه سابقه

انجمن‌ها به اوایل این قرن هجری می‌رسد ولی بیشترین فعالیت آنها در محدودهٔ سالهای ۱۳۴۰ به بعد قرار می‌گیرد، در واقع باید گفت که انجمن‌های علمی، به لحاظ فعالیت‌های جدی، سابقه‌ای سی و چند ساله دارند. در حال حاضر برخی از این انجمن‌ها فعال‌اند، یعنی هم‌همایش‌های سالانه و گردهمایی‌های علمی داخلی و هم مجلهٔ علمی دارند و برخی نیمه فعال‌اند و گروهی تقریباً غیر فعال هستند.

۱- اهمیت انجمن‌های علمی - نظر به اینکه انجمن‌های علمی می‌توانند رابطی بسیار فعال و ارزنده، بین جامعه‌های دانشگاهی و مردم باشند، دارای مزیت‌هایی هستند و با توجه به اینکه «عقل‌ها را عقل‌ها یاری دهد»، جمع‌گیری اطلاعات و آگاهی‌هایی که در انجمن‌های علمی وجود دارد، بیشتر از حاصل جمع عددی این اطلاعات در میان تک‌تک افراد است. در نتیجه از این جهت نیز انجمن‌های علمی دارای اهمیت هستند. این مزیت باید مورد توجه نظام دانشگاهی کشور و وزارت فرهنگ و آموزش عالی قرار گیرد. خوشبختانه وزارت فرهنگ و آموزش عالی در این دوره بر ایجاد، اهمیت دادن و فعالیت کردن و به حساب آوردن فعالیت انجمن‌ها و همچنین توسعهٔ آنها تأکید دارد.

۲- ترویج کارهای علمی گروهی به جای فعالیت‌های فردی - مشکلی که در جامعهٔ ایرانی اصولاً وجود داشته است و هنوز هم وجود دارد این است که به فعالیت‌های فردی دل بسته است. دانشمندان ما کارهایشان را انفرادی صورت می‌دهند و در نتیجه بخش قابل توجهی از وقتشان صرف کارهایی می‌شود که در جاهای دیگر دنیا، حتی در دو قرن پیش، به این ترتیب انجام نمی‌یافت. یعنی همهٔ دانشمندان وقتی که به حدی از اطلاع علمی می‌رسیده‌اند، همواره تعدادی دستیار داشته‌اند که کارهای به اصطلاح دست دوم و دست سوم ایشان را انجام می‌داده‌اند. چندی پیش به مناسبتی گفتم که «اگوست کنت»، بنیانگذار جامعه‌شناسی جدید در اروپا، زمانی دستیار «سن سیمون» بوده است، یعنی در واقع برای او، به اصطلاح امروزها، فیش تهیه و اطلاعات جمع‌آوری می‌کرده است. از این قبیل کسان که دستیار دانشمندان قبل از خود بوده‌اند هم در دانشگاه‌های بزرگ دنیا هم در حوزه‌های علمی قدیمی وجود داشته‌اند، و ما می‌بینیم که همیشه در این حوزه‌ها و حتی در دانشگاه‌های جدید اروپایی این مطلب که فلانی شاگرد فلانی است مطرح می‌باشد. شاگرد

فلانی فقط به این معنی نبوده است که استاد در کرسی درس می‌نشسته و مطلبی را القاء می‌کرده است و عده‌ای هم مطلب را گوش می‌داده‌اند، بلکه کسانی در بین این جمع بودند که به اصطلاح خصیصین نامیده می‌شدند، و رفت و آمد بیشتری داشتند، درس خصوصی می‌گرفتند، راهنمایی می‌شدند، تقریرات استاد را تنظیم می‌کردند و به نظر او می‌رساندند. ارتباطی که بین آنها بوده شخص را برجسته می‌کرده است. به هر حال می‌خواهم بگویم که ما باید کارهای گروهی را رواج دهیم. در حال حاضر وضع دانشگاه‌های ما، به دلایل متعدد از جمله کمی امکانات و گرفتاری استادان و تعداد زیاد دانشجو، موجب شده است که استادان به درس تنها بپردازند. امیدواریم در چند سال آینده این مسأله حل شود و استاد و شاگرد بتوانند ارتباط نزدیکی با هم داشته باشند. اما این سنت را در انجمن‌های علمی هم باید احیاء کرد و کارهای گروهی را در آنجا رواج داد.

توجه به کارهای گروهی و استفاده کردن از نظرهای متعدد در انجمن‌های علمی نتایج با ارزشی را در بر خواهد داشت. مسأله مهم دیگر آن است که باید در انجمن‌های علمی امکاناتی فراهم کرد تا آنها بتوانند از آخرین اطلاعات و دستاوردهای علمی جهان آگاه شوند. برای دانشگاه‌های ما شاید این امکان کم باشد، ولی برای انجمن‌های علمی با توجه به کمک‌هایی که افراد هم می‌توانند به آنها بکنند، امکان دسترسی بیشتر به اطلاعات یاد شده وجود دارد. انجمن‌ها در کارهای گروهی خود می‌توانند در چند زمینه مهم به شرح زیر فعال باشند:

۳- بررسی وضعیت رشته‌های علمی مختلف در جهان - در واقع این امر با جمع‌آوری اطلاعات و فراهم آوردن سنتز یا هیأت تألیفی از آنها، می‌توان از چگونگی ایجاد رشته‌ها و ارتباط آنها با یکدیگر و محتوای آنها آگاه شد. این آگاهی در ضمن ارتباط با دانشگاه‌ها و تعاطی افکار با آنها به دست می‌آید. علاوه بر این چون اعضای انجمن‌های علمی در فعالیت‌های علمی و فرهنگی جامعه حضور دارند و عمل می‌کنند، می‌توانند از تنگنای اطلاعاتی و تحقیقاتی و نیز مسائل مورد نیاز جامعه مطلع گردند؛ یعنی همان‌طور که یک گروه از مهندسان فعال در کارهای سازندگی و ساخت و ساز، اعم از فعالیت‌های ساختمانی و مکانیکی و نظایر اینها، به مسائل عملی و تنگنای موجود در محیط کارشان

آگاهی بیشتری دارند، در قسمت‌های علمی و فنی هم قطعاً کسانی که در جامعه مشغول کار هستند با مسائل مورد بحث عملاً بیشتر مواجه می‌شوند. بنابراین شناسایی تنگناهای علمی در رشته‌های مختلف را هم می‌توان جزء کارهای انجمن‌ها دانست و از این جهت دانشگاه‌ها و مقامات تصمیم‌گیر فرهنگی و آموزشی، از جمله وزارت فرهنگ و آموزش عالی و شورای عالی انقلاب فرهنگی ممکن است از این انجمن‌ها به عنوان مشاوران برجسته استفاده کنند. در شورای عالی انقلاب فرهنگی گهگاه به مسائل عمده‌ای بر می‌خوریم که اطلاعات فنی و کارشناسی دست اول در زمینه آنها اندک‌اند و بنابراین باید مدتی کار کرد تا بتوان در کمیسیون یا شورا تصمیم گرفت. چنانچه اعضای شورا بخواهند تصمیمشان همه‌جانبه باشد، راهی جز این نیست که عده‌ای را دعوت کنند تا با تشکیل یک کمیسیون به بررسی مسأله بپردازند. اما این کار با توجه به گرفتاریهای کارشناسان به طول می‌انجامد و ممکن است فرصت از دست برود. در صورتی که اگر انجمن‌های علمی فعال باشند، بسیاری از این مسائل را می‌توان با استفاده از نظریات کارشناسی آنها حل نمود. زیرا آنها قبلاً در زمینه‌های مورد بحث مطالعه کرده و به نتیجه رسیده‌اند، یا در شرف به نتیجه رسیدن هستند.

۴- طرح مسائل جدید- برای مثال استعداد ایرانی‌ها در ریاضیات کم‌نظیر است. بنابراین می‌توان گفت که ما در نرم‌افزار داده‌ورزی (انفورماتیک) بیشتر از سخت‌افزار موفق خواهیم بود. اگر در چند سال قبل بیشترین توجه را به این قسمت معطوف کرده بودیم، شاید جزو معدود کشورهایی می‌شدیم که در خصوص نرم‌افزار حرف اول را می‌زنند.

اکنون می‌توان این مسأله را مطرح کرد که خوب است کارشناسان رایانه‌ای ما وارد این ماجرا شوند و در این زمینه‌ها کار کنند. به هر حال مسائل جدیدی را که در جهان در زمینه علم و فن وجود دارد و یا پیش می‌آید می‌توان به عنوان مسأله طرح کرد و بنابراین شایسته است که انجمن‌های علمی در جریان طرح این مسائل قرار بگیرند، و زودتر از دیگران یا همزمان با دیگران آنها را طرح و حل کنند؛ کاری که اصولاً از درسهای دانشگاهی بر نمی‌آید، چون درسهای دانشگاه عبارت از آن چیزهایی است که به جمع‌بندی رسیده است و خلاصه و نتیجه تحقیقات است که تدوین و به دانش آموز و دانشجو

القاء می‌شود. تحقیق مقدم بر آموزش است و نتایج آن را بعدها باید در کلاس درس تدریس کرد، در نتیجه دانشگاه‌ها که بیشتر به کار تدریس می‌پردازند، قادر به انجام این امر نیستند و بیشتر بخش تحقیقاتی آنهاست که می‌تواند با فعالیت‌های انجمن‌های علمی در ارتباط باشد و با هم به طرح مسائل جدید و حل آن بپردازند.

۵- مجله‌های علمی - انتشار مجله‌های علمی و عرضه دستاوردهای نو از طریق آنها حائز اهمیت بسیار است. اگر مجله‌های علمی ما به این امر بپردازند و سالی دو شماره بیشتر منتشر نکنند، ولی این دو شماره سنتز و تألیفی از اطلاعات دست اول موجود در دنیا باشد، ما بتدریج به پیش می‌رویم، البته ما نیازمند مجله‌های عام‌المنفعه، و عامه خوان نیز هستیم، اما آنچه در حال حاضر بیشتر به آن نیاز داریم اطلاعات دست اول علمی است که باید در اختیار دانشجویان برجسته و استادان جوان قرار گیرد. مجله‌های انجمن‌های علمی می‌توانند در این زمینه فعال باشند، البته شمارگان این مجله‌ها زیاد نخواهد بود و ممکن است مجله هزینه‌های خود را هم جبران نکند، اینجا است که وزارت فرهنگ و آموزش عالی باید به مجله‌هایی که دارای شرایط خاص هستند کمک کند و گهگاه تمامی هزینه‌های چاپ مجله را هم بپردازد، نتیجه این روش آن است که اطلاعات دست اول در اختیار جمع کثیری از علاقمندان در هر رشته قرار می‌گیرد.

۶- ساماندهی انجمن‌های علمی - ساماندهی انجمن‌های علمی باید در حد و مقام فعالیت‌های آنها، که فعالیت‌های برجسته است صورت پذیرد. بنابراین کسانی که در این انجمن‌ها مسئول مدیریت می‌شوند، باید وقت زیادی را برای تدبیر امور انجمن صرف کنند. البته امکانات مادی هم باید در اختیار آنها قرار گیرد تا بتوانند همراه با پشتکارشان این مهم را پیش ببرند.

۲

تجلیل از مقام علمی استاد بیرشک

۱- در فعالیت‌های علمی دانشمندان و موفقیت آنها پشتکار عامل مهمی محسوب می‌شود. نمونه این توفیق در حال حاضر جناب بیرشک است. در واقع تجلیل از دانشمندان

در هر کشور چیزی را به آنها اضافه نمی‌کند، باید به این نکته مهم و اساسی توجه داشت که شخص می‌تواند در طول يك دوره دانشمند و فرهیخته و از لحاظ علمی صاحب نام بشود و انگیزه‌ای هم جز یافتن حقیقت نداشته باشد. در طول تاریخ هم این مطلب ثابت شده است که به هر دلیل و علت، یافتن حقیقت فراهم آورنده عایدات مادی نیست. پس در این گیرودار جنبه مادی قضیه کم اهمیت است. البته اشکالی ندارد که هر انسانی از نتیجه سعی و کوشش خود به لحاظ مادی نیز برخوردار شود، اما چه باید کرد که دانشمند به اندازه سعی و کوشش خود دستمزد نمی‌گیرد. به علاوه دانشمندی که واقعاً دنبال حقیقت است در بند آن نیست که در ازای این حقیقت جویی وجه و دستمزد مادی دریافت کند. دستمزد دیگری هم هست که شهرت است. ممکن است که دانشمند از نظر مادی چیزی عایدش نشود، ولی بیش و کم به شهرت برسد، اما این امر هم بندرت اتفاق می‌افتد. دانشمندان معمولاً گمنام هستند. پس در مراحل ابتدایی و در طول راه حقیقت جویی، دو انگیزه مادی که یکی مال و دیگری شهرت و قدرشناسی است برای دانشمند وجود ندارد و در نتیجه باید گفت که دانشمند برای تحری حقیقت و حقیقت جویی به دنبال علم و دانش و تحقیق می‌رود و در این کار علاوه بر اینکه حقیقت را در نظر دارد و به دنبال آن است، فکر می‌کند شاید خدمتی هم به هموطنانش بکند و یا اگر دیدش وسیع تر باشد می‌خواهد به همه هموطنانش و مردم دنیا خدمت کند و در مرحله بالاتر در این حقیقت جویی علاوه بر خدمت به مردم، خدا را هم در نظر می‌گیرد و در نهایت فقط برای رضای خداوند در طلب و جستجوی حقیقت برمی‌آید. اینها مجموعه انگیزه‌هایی است که واقعاً انسان فرهیخته و دانشمند حقیقت جو را به دنبال علم و تحقیق می‌کشاند. اکنون کسی که انگیزه‌های این گونه است در آخر کار علمی اش اگر از او تجلیل کنند، این تجلیل نفع چندانی به وی نمی‌رساند، و اگر رودر بایستی را کنار بگذاریم باید بگوئیم که چنین تجلیلی اندکی دیر است. جامعه هنگامی که از دانشمندان تجلیل می‌کند باید قصد و هدف دیگری هم داشته باشد، یعنی در صدد باشد که نتایج و حاصل کار دانشمند را به اطلاع جوانترها برساند و طرز کار و شیوه رفتار وی را به آنها بیاموزد، بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که در جمهوری اسلامی از این پس هنگامی باید از فعالیت علمی دانشمندان تجلیل و قدردانی به عمل آورد که جوانترها بتوانند از این

فعالیت‌ها و شیوه‌های کار و رفتار هم از نظر علمی و هم از نظر اخلاقی استفاده کنند. ما می‌خواهیم دانشمندان را به جوانترها معرفی بکنیم و متذکر این معنی شویم که وی در طول این تعداد سال توانسته است این کارها را انجام بدهد و اگر شما به این گونه کارها دل بسته‌اید باید از این راه بروید و اگر این راه را رافتید و به این سن و سال رسیدید، مورد قدردانی و تشویق قرار می‌گیرید.

نکته دیگر اینکه ما در دانشگاه‌ها کسانی را به عضویت هیأت علمی می‌پذیریم که استعدادشان را تشخیص می‌دهیم و امیدواریم که در آینده به مدارجی از علم و تحقیق برسند. در واقع پذیرفتن یک فرد به عضویت هیأت علمی یک مرکز دانشگاهی به اعتبار و به امید آینده علمی اوست. اما صحنه گذاشتن به کارهای یک دانشمند و مربی برجسته باید در موقعی صورت بگیرد که ادامه کار و فعالیت آن استاد فرهیخته باز هم بتواند روشنی بخش راه و کمک دهنده به جوانها باشد. بنابراین ما باید یک سن میانه‌ای را برای تجلیل‌ها در نظر بگیریم. البته شخص استاد بیرشک مستثنی از این بحث و مستغنی از این امر هستند، چون الحمدلله در همین سن و سال هم با همان شور و نشاط دوره جوانی و شاید بیشتر از آن، یعنی بسیاری از ساعات شبانه‌روز را کار می‌کنند و هر کسی که بخواهد دنبال ایشان برود در بین راه به نفس می‌افتد و به زمین می‌نشیند. اگر قرار باشد یک نفر خط استادیبرشک را پی‌بگیرد تا وسط راه یعنی چند ساعت اول خسته می‌شود، و نفر دیگری باید آنجا باشد که این مشعل دانشجویی را پس از وی و در پی استاد به دست بگیرد تا بتواند ساعت‌های بعدی دنبال استادیبرشک گام بردارد. در واقع شخص ایشان با بقیه تفاوت فاحشی دارند و امیدواریم که سالهای سال بتوانیم از این شور و نشاط استاد مستفیض شویم و کارهای بزرگی که ایشان در دست دارند به سامان بسیار خوبی برسد.

ما این تجلیل‌ها را از آنرو انجام می‌دهیم که الگوهایی را به جامعه معرفی کنیم. روشن است که این الگوها را ابتدا باید در چنین مجامع و فرصت‌هایی معرفی کرد. ولی بعد از این باید یک بخش اجرایی پیگیر این مسأله باشد. وزارت فرهنگ و آموزش عالی، وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و دیگر سازمانهای فرهنگی باید دستگاهها و رسانه‌های جمعی را متوجه این امر کنند که این الگوها

تشخیص داده و شناسانده شده‌اند، اکنون وظیفه آنهاست که به عنوان رسانه جمعی این الگوها را به همه مردم جامعه بشناسانند. برای این کار اگر يك آیین نامه پر طول و تفصیل مکتوب لازم نباشد - که لازم نیست - به هر حال باید قرار و قاعده جدی و منظمی داشت. احتمالاً هیأت دولت می تواند انجام چنین امری را مقرر کند. یعنی به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، به سازمان صدا و سیما و مطبوعات این توجه داده شود و هر کدام از آنها هم به وظیفه خودشان عمل کنند.

آن قسمتی که مربوط به دولت می شود یعنی جزو تصمیم‌هایی است که دولت می تواند اتخاذ و ابلاغ کند، باید به دستگاههای مربوط ابلاغ شود، و آن قسمت که مربوط به مطبوعات می شود اجرا و شیوه اجرایش در اختیار خود آنهاست. اما فرهیختگان انتظار دارند که رسانه‌های جمعی این موضوع را به عنوان یکی از کارهای مهم فرهنگی تلقی کنند و امید است که رسانه‌ها به این امر به طور جدی توجه کنند. به لحاظ اخلاقی و فرهنگی نیز عرضه و معرفی کردن چنین الگوهایی لازم است؛ یعنی فقط خبر این جلسه نیست که باید منتشر شود، بلکه يك وظیفه جدی تری برای معرفی کردن وجود دارد. این معرفی فقط برای استاد بیرشک یا استاد بیرشک‌های دیگر نیست، بلکه برای آگاهی مردم است تا بدانند جامعه‌شان جامعه‌ای فرهیخته است. بدین گونه است که جامعه‌ها هویت پیدا می کنند. اگر ما بحثی جدی به عنوان تهاجم فرهنگی داریم و می خواهیم فرهنگ بیگانه بر ما تازد، باید دانشمندان و علمای خود را معرفی کنیم. اگر استاد بیرشک در گاه شماری می تواند مطلبی را بگوید، که دیگران نگفته‌اند، باید این مطلب را اعلام کرد که ما دانشمندی داریم که در گاه شماری سرآمد است، وقتی که این سرآمد را داشتیم و معرفی کردیم آن وقت احساس تنگدستی و احساس کم‌بینی و حقارت نخواهیم کرد و اگر در معرض حمله و هجوم قرار گرفتیم خود را نمی‌بازیم. مشکل ما این است که داریم و نمی‌دانیم که داریم. یا عالم داریم ولی مطالب همان عالم را متأسفانه از جای دیگر ترجمه می کنیم. به هر حال معرفی کامل و پیر و پیمان از جمله کارهای رسانه‌های جمعی است که باید به بهترین وجه انجام یابد.

۲- زمان مناسب برای تجلیل از دانشمندان - لازم است که ما برای نحوه تجلیل

در آینده قرار و قاعده‌ای بگذاریم. باید این تجلیل‌ها و این شناساندن به جامعه را در موقعیت و زمانی انجام بدهیم که پس از آن همچنان بتوانیم از آثار و نیز برکات حضور و کار استادانمان استفاده کنیم. به نظر من آستانه دوره بازنشستگی استادان مادر دانشگاه موقعیت مناسبی است. استادی که سی سال کار کرده است، در طی این سی سال یا به مرحله‌ای از علم و آگاهی و گسترده کردن مرز دانش و یافتن نکته‌های جدید رسیده یا نرسیده است. از کسانی که توفیق رفیقشان بوده و وظایف استادی را در حد مقدر به انجام رسانده و یا به مقام رفیعی در علم و تحقیق رسیده‌اند باید تجلیل کافی به عمل آید. البته این امید را هم نباید از دست داد که آنهایی که در این سن به چنین مرحله‌ای رسیده‌اند در دوره‌های بعد هم به نتایج و مقامات دیگری برسند و در نتیجه شایسته تجلیل‌های دیگری هم باشند. اگر به زندگی استاد بیر شک رجوع کنیم در می‌یابیم که این تجلیل بیست سال پیش هم می‌توانست صورت بگیرد. چون مجموعه فعالیت پر نشاط ایشان و مجموعه کارهایی که کرده‌اند در آن سالها هم شایسته این تجلیل بود. اگر در آن زمان این تجلیل انجام یافته بود ایشان در موقعیتی قرار می‌گرفت که بیشتر از اینها می‌توانست مؤثر باشد و کارهای بیشتری انجام دهد و حرفش بیشتر نفوذ داشته باشد و باز هم مورد تجلیل قرار گیرد.

همان‌طور که گفته شد ما باید در دوره‌ای مشخص به این گونه تجلیل‌ها دست بزنیم. پیشنهاد می‌کنم که یکی از کارهای جدید انجمن‌های علمی این باشد که به معرفی اشخاصی بپردازند که در این موقعیت و مقام قرار می‌گیرند و می‌توانند الگو باشند. برای اینکه این کار منافع عام‌تری هم داشته باشد می‌توان روشی را پیش گرفت که در جاهای دیگر هم معمول است. یعنی معمولاً یکی دو سال پیش از آنکه استادی به سن بازنشستگی برسد همکارانش در صدد برمی‌آیند یادواره‌ای برای او تهیه کنند. بدین سان در زمان تجلیل یک یا دو یا سه کتاب به وی تقدیم می‌شود و این مجموعه در بر دارنده نوشته‌های همکاران استاد و دیگر استادانی است که کم و بیش در آن رشته و یا رشته‌های دیگر کار می‌کنند و دوست استاد هستند. این مقالات حاصل کار هر یک از استادانی است که در زمینه‌های مختلف کار کرده‌اند. یعنی استادی نتیجه افکار بیست و چند ساله خودش را به عنوان یک هدیه نفیس تقدیم دوست و همکاری می‌کند که در آستانه بازنشستگی قرار گرفته است، یا در مقام تجلیل او برآمده‌اند.

ما با این هدیه به دو هدف خواهیم رسید؛ نخست حاصل تحقیقاتی را به دست می آوریم که استادان به عنوان هدیه به استادی که در مقام تجلیل از او برآمده اند تقدیم می کنند و این هدیه به غنای فرهنگی جامعه کمک می کند و دوم آنکه هدیه نفیسی، به هنگام تجلیل به استاد داده می شود. اگر ما از این به بعد بتوانیم تجلیل ها را با کمک انجمن های علمی و دانشگاه ها یا دانشکده ها با يك چنین کار علمی و فرهنگی توأم کنیم و این امر را به صورت شیوه ای نظام یافته به کرسی بنشانیم، با کوششی اندك، بهره فراوان برده ایم.

در سالهای گذشته چند جلد کتاب به عنوان یادنامه برخی از استادان منتشر شده است، ولی شایسته است که این کار به صورت نظام یافته در آید. این یادنامه ها از نظر علمی از مجله های علمی دانشکده ها نیز تا حدی جلو ترند. چون استادان تراز اول هر رشته در این یادنامه ها مطلب می نویسند. انشاء الله این پیشنهاد مورد توجه قرار بگیرد تا ما بتوانیم آخرین دستاوردهای علمی و ارزیابی رشته های دانشگاهی را از این کتابها به دست آوریم.

به هر حال تجلیل از استاد پیر شك از جمله ارزنده ترین کارهایی است که دستگاههای علمی ما به آن پرداخته اند و انشاء الله این کار را همه دانشگاهها از جمله دانشگاه شهید بهشتی ادامه بدهند و امیدواریم که در قدرشناسی از عالمان و دانشمندان در جمهوری اسلامی ایران به بهترین وجه موفق باشیم. از خداوند می خواهیم که همچنان استاد را سالم و با نشاط نگه بدارد و از ثمره نشاط و فعالیت ایشان جامعه علمی و فرهنگی کشور بهره مند گردد.



استاد حسن حسن زاده آملی

نظام تعلیم و تربیت جامع

در تاریخ تعلیم و تربیت ایران پس از ظهور اسلام، تا این زمان، ما با چند انقطاع روبرو هستیم که هر یک از آنها در بی‌سرو سامان کردن تعلیم و تربیت جامع‌الاطراف و جامع‌نگر مستمر ایران و شاید جهان اسلام، بیش و کم مؤثر بوده‌اند و کم و بیش در توسعه نیافتگی بخشی از علوم و فنون و از راه ماندگی ما تأثیر گذاشته‌اند.

پس از آنکه نهضت اسلامی گسترش یافت و پایه و مایه علمی و فنی آن استوار شد، یک سازمان تعلیم و تربیت منسجم، تقریباً، در سراسر جهان اسلام پدید آمد که هم رشته‌های علوم و فنون زمان را در خود جای داد و یک یاد دوزبان علمی-عربی و فارسی-را به عنوان لفظ و کلام و نیز روش بیان و تقریر علمی و احادی را بر اساس برهان و استدلال، در مقام عرضه مفاهیم و محتوی در عرصه پهنای دنیای اسلامی و وابسته به اسلام و تحت تأثیر اسلام (یعنی بخش‌های مسیحی و یهودی و دیگر عقاید و افکار حول و حوش دنیای گسترده اسلامی) به جریان انداخت، به گونه‌ای که این سینا، از شرق دور ایران بزرگ تا غرب آن احساس بیگانگی نمی‌کرد و ناصر خسرو از نقطه‌ای دور در شرق ایران پای در کاب می‌نهاد و تا مصر و مکه و مدینه پیش می‌رفت. خاقانی قصاید فارسی خود را در پیشگاه کعبه و در برابر روضه‌یاب پیامبر گرامی اسلام انشاد می‌کرد.

شب روان در صبح صادق کعبه جان دیده‌اند صبح را چون محرمان کعبه عریان دیده‌اند
از لباس نفس عریان مانده چون ایمان صبح هم به صبح از کعبه جان روی ایمان دیده‌اند

و سعدی در جامع دمشق وعظ می نمود و ابن خلدون در سراسر آفریقای شمالی در حرکت بود و ابن بطوطه از طنجه تا جاوه رفت و برگشت داشت و این گروه هرگز در قرطبه و غرناطه و بدخشان و قونیه و مناطق معمور قلب آفریقا و در هند و اندونزی و چین نه تنها احساس تنهایی نمی کردند که به وعظ و خطابه و تدریس و قضاوت می پرداختند و بر کرسی مدیریت تکیه می زدند و اگر سعدی در مقدمه گلستان به «ذکر جمیل» خود اشارت دارد که در افواه عوام افتاده و از «صیت سخنش که در بسیط زمین رفته» است سخن می گوید، بواقع نه فخر می فروشد و نه اغراق می کند، چون ابن بطوطه اندکی پس از وی از شعر او که در چین سرود خوانان می خوانده اند چنین حکایت می کند:

«امیرالامرای چین پسر خود را به اتفاق ما به خلیج فرستاد و سوار کشتی شبیه طرجه شدیم و پسر امیر در کشتی دیگری نشست، مطربان و موسیقی دانان نیز با او بودند و به چینی و عربی و فارسی آواز می خواندند. امیرزاده آوازه های فارسی را خیلی دوست می داشت و آنان شعری به فارسی می خواندند، چند بار به فرمان امیرزاده آن شعر را تکرار کردند، چنانکه من از دهانشان فرا گرفتم و آن آهنگ عجیبی داشت و چنین بود:

تادل به مهرت داده ام	در بحر غم افتاده ام
چون در نماز استاده ام	گوئی به محراب اندری»

و حافظ مقامی والاتر از آن داشته است که شاعرانه غلو کند و بگوید:

حافظ حدیث سحر فریب خوشتر رسید تاحدمصر و چین و به اطراف روم وری

کارشناسان تعلیم و تربیت بخوبی می دانند که این گستره علمی و تمدنی با بیان و دریافت واحد و پیامهای پرمایه یکسان و کارآیی مناسب در همه زمینه ها، تنها به یمن برنامه نسبتاً هماهنگ تعلیمی و تربیتی و سازماندهی استوار و معلمان و مربیان شایسته و شوق و ذوق فراگیری امکان پذیر است. خصوصاً استواری سازمان بر پایه یکپارچگی و هماهنگی آن قرار داشته است، به گونه ای که متعلمان، هم دریافتی جامع نگر از علوم عصر خود داشته اند و هم با توجه به روش تعلیم و تعلم نزدیک هم اگر نه همسان و یکسان، به زبان و بیانی مشترك دست می یافته اند و قادر به تفهیم و تفاهم با یکدیگر بوده اند.

البته نوابغ و به طور کلی افراد مستعد آنها - که کم هم نبوده اند - گهگاه بر تمامی علوم و

بیشتر اوقات به بخش قابل توجهی از رشته‌ها و شعبه‌های دانش آشنایی کافی می‌یافته‌اند و گاه نیز بر بسیاری از آنها مسلط می‌شده‌اند. اما نکته مهم، عرضه علوم و آگاهی‌های گوناگون از جمله لغت و ادبیات منطقی و کلام، فقه و اصول و علم الحدیث، تفسیر و ریاضی و حکمت و هیأت و طب در یک دریافت سازمانی روشمند بوده است که به سازمان، روشها و معلومات متعلمان جامعیت می‌بخشیده است.

دو واقعه مهم سبب شده است که این انسجام و جامعیت درهم بریزد:

۱- بسط و توسعه علوم و عدم امکان احاطه و اشراف بر همه آنها از طرف یک فرد در دوره محدود زندگی و خصوصاً توسعه شهرنشینی و مشکلات ناشی از زندگی روزمره که طالبان علم را به محدود کردن ایام درس و بحث و تحصیل ناگزیر می‌کرده است و همچنین نیاز پرداختن به کارهای مبتنی و متکی به علم، خارج از رشته‌های نظری درس و بحث از قبیل پرداختن به طبابت و معماری و نظایر اینها در امور عملی و قضاوت و اداره امور اخلاقی و روحانی و شرعی مردم در امور و مباحث مربوط به فقه و همانند آن، موجب دور شدن از مطالعه و بحث تفصیلی در سراسر عمر و دست کم در بیشتر از یک رشته شده است و نتیجه این همه آن بوده است که اندک اندک حوزه جامع علمی از میان برود، به گونه‌ای که در ادوار اخیر در حوزه علمی به اصطلاح قدیم ما - که البته در خصوص اصطلاحش اندکی بعد سخن خواهیم گفت - دامنه بحث و تحقیق و تعلیم و تعلم منحصر به رشته‌هایی خاص شده است. البته این مطلب بدان معنی نیست که ما تا این اواخر و هنوز هم عالمانی جامع‌الاطراف و متضلع در مباحث گوناگون نداریم. در واقع آفتابی که خود دلیل آفتاب است، همین جلسه تجلیل از استاد فرزانه حضرت آیت الله حسن زاده آملی است که بروشنی مؤید وجود چنین عالمان عامل است. اما به هر حال آنچه در این بحث ما بدان اشارت داریم این است که حوزه جامع از دست رفته است، هر چند که افراد جامع، همچنان وجود دارند و فیض بخش‌اند. اما وقتی حوزه جامعی نداشتیم، افرادی در این مرتبه غریب و مهجور و ناشناخته می‌مانند و تنها آن گروه از طالبان علم که دارای استعدادهای بسیار بالا هستند و در عین حال دارای شوق فراوان برای یادگیری، به هر قیمت‌اند و امکان از این شهر به آن شهر رفتن و یافتن استاد و پذیرفته شدن از جانب وی را دارند، موفق به تحصیل چند موضوع و رشته می‌شوند. این معنی و مشکل در

دانشگاههای امروزی هم وجود دارد و به همین دلیل دانشگاههای جامع و شهرکهای دانشگاهی مورد توجه قرار گرفته اند. چون حتی در نظامهای جدید نیز با وجود امکانات قابل توجه در اطلاع رسانی و با وجود اطلاعات بسیاری که عرضه می شوند، گاه طالب علم از وجود درس یا استاد برجسته، اما بی سروصدای گوشه گیر و فروتنی که میلی و شوقی به خود نشان دادن ندارد، مدتی مدید و یا برای همیشه بی اطلاع و در نتیجه محروم می ماند.

به هر حال این اقتضای جامعه شناختی که نتیجه اش پراکنده شدن حوزه های علمی گوناگون بود، نه تنها موجب شد که حوزه های علمی به معنی مصطلح آن در چند رشته محدود گردد، بلکه گهگاه توجه بیش از حد به رشته های رسمی حوزه های علمی، اگر نگوئیم کار را به دشمنی بارشته های دیگر کشاند، باری سبب گردید که بی مهری آشکار نسبت به برخی از علوم یا مباحث و بی مهری پنهان و بی اعتنائی نسبت به برخی دیگر از آنها، عالمان را از پرداختن به آن رشته ها و تدریس آنها باز دارد و متعلمان را که در اندیشه پیشرفت در رشته اصلی بوده اند از توجه به این گونه بحث ها، که احتمالاً موجب درگیری آنها و یابی توجهی امثال و اقران به ایشان می شده است، منصرف کند و بنابراین برخی از این رشته ها از توسعه و پیشرفت ممکن بازمانند.

۲- واقعه دیگر پیدایش و توسعه نظام تعلیم و تربیت جدید در ایران است. چنانچه وضع به گونه ای که ما با آن روبرو شدیم در نمی آمد ما، اصطلاح قدیم و جدید و سنتی و غیرسنتی را درست و بجا نمی دانستیم. در واقع اگر این امکان فراهم آمده بود و اجازه داده بودند که نظام حوزه های جامع علمی تداوم یابد و با کمال و تکامل و تحول علوم آن حوزه ها نیز توسعه یابند و کامل شوند، نظام قدیم و جدید با حد و مرزی که عنوان جدید و قدیم بر آنها صدق کند وجود نمی داشت.

به يك معنی علم جدید دیروز دانش قدیم امروز و دانش جدید امروز علم قدیم فردا می شد. اما همان طور که گفتیم اولاً بسیاری از شعبه ها و رشته های علمی خود در گذشته، در عین حفظ روشهای عصر خویش از حوزه جامع علمی بیرون رفته و بیش و کم مدرسه ای جداگانه برپا کرده بودند و ثانیاً به علت نپرداختن حوزه جامع به مسائل علمی نو و تازه یاب و همچنین بر اثر دخالت مؤثر حکومت برای ایجاد نظام تازه تعلیم و تربیت، سازمان و

محتوای دیگری با تقلید و گریه برداری از تعلیمات دیگران پی‌ریزی شد و با برقراری این نظام مفهوم قدیم و جدید، متقدم و متجدد در حیطه علم و میان عالمان مسندنشین گردید و در نتیجه مدارس جدید و دانشگاه‌های جدید با سبک و سیاقی که با آن آشنائیم به وجود آمد و رابطه خود را نیز با حوزه جامع قطع کرد.

درست است که در آغاز سبک و سیاق مدرسه‌ها و دانشگاه‌های ما تقلیدی و گریه‌برداری بود، اما این تقلید و گریه‌برداری کامل و تمام عیار نبود. نظام یاد شده بیشتر در بند صورت ماند و به ماهیت کمتر توجه کرد. به این نکته مهم باید توجه کرد که نظام تعلیمی و تربیتی مورد تقلید، خود از اصل و اساس نتیجه‌ای بوده است از تحول و تکامل نظام تعلیمی و تربیتی ریشه‌دار جامعه و نه حاصل بریدگی کامل، و بنابراین در آن جامعه یا جامعه‌ها همه روحیات و خلیات و آرمانها و صورت و محتوای قبلی بیش و کم به محتوای بعدی منتقل شده بود. اما در ایران چه می‌خواستند و چه نمی‌خواستند در هر حال نمی‌توانستند همه آن خلیات و روحیات را از راه کلاس درس به مردم ایران القاء کنند، از این رو لزوماً نمی‌توانستند و نتوانستند همه زیر و بم‌های نظام تعلیمی و تربیتی مورد تقلید را به مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها وارد کنند. نتیجه آن شد که نظام تعلیمی و تربیتی جدید ایران نتوانست نتایجی را که نظام یا نظام‌های مورد تقلید به دست داده‌اند، عرضه کند و اگر آن روشها همچنان ادامه یابد هیچگاه نمی‌تواند نتیجه مطلوب - حتی در شکل و هیأت نظام‌های مورد تقلید - بدهد.

اما در همین نظام جدید با دو استثناء روبرو شدیم، و در هر دو مورد تازمانی که حالت استثنایی حکمروایی می‌کرد و نفوذ و تأثیر داشت، نتایج بیش و کم قابل توجهی عرضه کرد. این دو استثناء ناشی از انتقال مفاهیم دو موضوع: یکی فقه و اصول و دیگری ادبیات به طور کلی و نیز حضور تربیت‌شدگان حوزه‌های علمی و یا وابستگان و نزدیکان به این حوزه‌ها در نظام تعلیماتی جدید بود.

الف - فقه و اصول و تا حدودی هم فلسفه و کلام در دو دانشکده حقوق و علوم معقول و منقول - که بعد نام الهیات و معارف اسلامی گرفت - حضور قابل توجهی یافت، هم به لحاظ مفاهیم و هم به لحاظ معلمان و بنابراین تا حدودی روش تدریس و بحث. تدوین قانون مدنی،

با توجه کامل به فقه، هم در مورد محتوی و هم در خصوص اصطلاحات و با حضور و دخالت قاطع عالمان به فقه و فقیهان و بکارگیری برخی از مفاهیم و اصطلاحات حتی در قانون مجازات سابق و قوانین آئین دادرسی و امور حسبی که در واقع از امهات قوانین اند و بنابراین از مبانی بحث و گفتگوهای درسی دانشکده حقوق به شمار می‌روند، موجب شد که خصوصاً در دهه‌های اول تأسیس این دانشکده دوری و جدایی‌اش از مباحث و روشهای حوزوی کمتر از دیگر مدارس باشد.

ب- در زمینه ادبیات نیز تعلیمات حوزوی و بخصوص حضور تربیت‌شدگان نظام قدیم سبب شد که مفاهیم ادبی قدیم از دست نرود و حتی امکان استفاده از متون قدیم، با یاری گرفتن از روشهای جدید تصحیح و تنقیح متون فراهم آید، کاری که اگر اکنون نیز در زمینه متون و شعر و ادب و لغت فارسی تداومی دارد، کم و بیش و امدار تعلیماتی از این دست است که از گذشته جریان داشته است.

به نظر ما این دو تجربه اگر با دقت مورد بررسی و تحلیل قرار گیرند، نشان خواهند داد که بهره‌برداری از آنچه در حوزه‌های علمیه وجود داشته است و وجود دارد حاوی نتایج قابل توجهی است. البته در غیر علوم انسانی صاحب نظران باید بگویند که آیا هنوز هم راه استفاده از دستاوردهای گذشته و اتصال آن به یافته‌های امروزی وجود دارد یا نه؟ اما در بخشی از علوم انسانی هنوز هم، می‌توان به بسیاری از مفهوم و اصطلاحها و برداشت‌های گذشته از دید بهره‌وری و بهره‌برداری علمی نگریست و حتی از نکته‌های مهمی که در مباحث‌های مختلف فقهی و اصولی و علم‌الحديث و معانی و بیان و فلسفه و کلام وجود دارند و کمتر در بحث‌های امروزی مورد توجه قرار گرفته‌اند، استفاده کرد و آنها را با توجه به برخی از مباحث‌ها و مفهومهای امروزی در حقوق و زبان‌شناسی و تاریخ و نقد و فلسفه و کلام، سنگ بنا و دستمایه پژوهش‌های پرمایه قرار داد.

برای مستند کردن آنچه گفتیم، می‌توان به زندگینامه بسیاری از دانشمندان از گذشته بسیار دور مراجعه کرد و با نام آثار دست‌پروردگان حوزه‌های جامع آشنا شد و احتمالاً دریغ‌آوری بود که چرا آن روش کار تداوم نیافت. اما در دوره تحول و به تعبیری دیگر انقطاع نیز می‌توان به نام تعداد قابل توجهی از این گونه دانشمندان بلندآوازه اشارت کرد.

اما بهتر است که راه را نزدیک کنیم و به عنوان نمونه از استاد فرزانه حضرت آیت الله حسن زاده یاد کنیم که این مجلس به احترام ایشان و برای قدرشناسی از مراتب علم و فضل و مقامات اخلاقی و عرفانی شان تشکیل شده است.

راستی را بخواهیم زندگی سراسر مجاهده علمی و معنوی ایشان گزارشگر گوشه ای بسیار مهم از تاریخ تعلیم و تربیتی است که به اختصار بدان اشارت شد.

از يك سو اگر نه همه، برخی از استادان حضرت آیت الله حسن زاده از بزرگان و علمای جامع و به تعبیر خود ایشان ذوالفنون بوده اند که سر حلقه آنها آیت الله العظمی حضرت حاج میرزا ابوالحسن شعرانی است که آن طور که استاد از قول مرحوم استاد جلال همائی نقل می کند می توان وی را شیخ بهائی عصر دانست؛ مردی وارسته، امام جماعت مسجد حوض و مدرس مشهور و در عین حال گمنام تهران، که به هر دلیل و به هر حال آن طور که باید و شاید از فیض علمی اش به طور عام استفاده نشد. در واقع یکی از نتیجه های از هم پاشیده شدن حوزه های جامع علمی همین در گوشه قرار گرفتن علامه هایی نظیر استاد شعرانی است. حضرت استاد حسن زاده در چگونگی مراجعه شان به جناب شعرانی و پذیرفته شدنشان به عنوان شاگرد در نزد وی، تلویحاً به همان نکته ای که بدان اشارت کردیم، پرداخته اند، و دشواری یافتن استاد و پذیرفته شدن به عنوان شاگرد را در چنین شرایطی بیان داشته اند. اگر جناب شعرانی استاد را راهنمایی نمی کردند و اگر با ایشان به مدرسه مروی نمی رفتند، استاد چگونه با مرحوم الهی قمشه ای و یا آیت الله حاج میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی ارتباط برقرار می کرد و یا می توانست با اسطربلاب فنی مدرسه مروی درس اسطربلاب را بیاموزد. باری شرح حالی مفصل از آیت الله العظمی شعرانی همان طور که استاد وعده کرده اند، باید به قلم مبارك ایشان نگاشته و منتشر گردد، با توجه به همه اطراف و جوانب زندگی این علامه وارسته عصر نشان خواهد داد که چگونه برخی از استعدادها و امکانات با ارزش علمی این مرز و بوم به واسطه انقطاع فرهنگی به وجود آمده، آن طور که باید و شاید مورد استفاده و بهره برداری عام قرار نگرفته است. البته استاد شعرانی نمونه ای از دانشمندان گرانقدر بسیارند که حتی در درون حوزه های علمی نیز تنها برای بزرگان حوزه شناخته شده اند و مردم ما آنها را یا نمی شناسند و یا کمتر می شناسند. به نظر ما

این شناسایی که برای اهل علم و فضل و به منظور خوشه‌چینی از خرمن فضل آنها لازم است، به همان اندازه و یا بیشتر برای مردم عادی و غیرمأنوس با رشته‌های علمی این دانشمندان نیز ضرورت دارد. از آن رو که جامعه باید به سرمایه‌های علمی و معنوی خود به طور کامل آشنا باشد و از قدر و منزلت این سرمایه‌ها اطمینان داشته باشد تا احساس قوت و قدرت و پرمایگی و ریشه‌داری کند و در کشاکش دهر از دشواریها نهراسد و بداند که پشتوانه فرهنگ و تمدنی و علمی و اخلاقی و دینی اش به گونه‌ای است که این دشواریها را بآسانی از سر خواهد گذراند.

ادای احترام و تجلیل و قدردانی از حضرت آیت‌الله استاد حسن زاده نیز در همین مقوله جای می‌گیرد و بخصوص آشنایی با زندگی ایشان و راه و رسمی که در طریق تحصیل علم داشته‌اند و افاضاتشان در کرسی استادی و آثار گوناگونی که در زمینه‌های مختلف علمی تا این زمان عرضه کرده‌اند برای همگان چه سالکان حوزوی و چه رهروان دانشگاهی، راهنمایی بسیار ارزنده برای راه بردن زندگانی علمی و کوشش به منظور دستیابی به حقایق است.

مهمتر از اینها بهره‌گیری از تجربه ممتد و پرمایه ایشان، صرف نظر از علم و اطلاعاتشان، بمنظور استفاده از روش جامع‌نگر علوم و بررسی امکان پیوند مباحث علمی به اصطلاح قدیم با مباحث علمی جدید و بیان آن مباحث با زبان و بیان و مفهوم‌های امروزی است.

همچنین طرح مباحث موردعلاقه و توجه ایشان در حوزه، قطعاً به توسعه این رشته‌ها در حوزه می‌انجامد و نتیجه این امر از روی قاعده بازگشتن این رشته‌ها از حاشیه به متن و تجدید ساختار حوزه‌های علمیه به صورت حوزه‌های جامع گذشته است. بی‌شک مقام علمی و تجربه طولانی استاد راهنمای ارزنده‌ای برای ایجاد و بسط و توسعه این جریان علمی با ارزش است. همه دوستان و آشنایان، ارادتمندان و شاگردان استاد، توفیق روزافزون ایشان را در تعلیم و تربیت طالبان علم و عرفان و وقت خوش را به منظور تدوین و تبویب مباحث ناشناخته علمی و فلسفی و عرفانی از درگاه حق مسألت دارند و به دست اندرکاران برگزاری این مراسم تبریک می‌گویند که هرچند اندك، اما به هر حال گزارشگر قدرشناسی

اهل علم و دوستداران فضیلت و اخلاق از دانشمند بزرگواری است که همه عمر با برکت خویش را صرف خدمتگزاری به علم و آگاهی کرده است. عرض و طول این قبیل مراسم و یا جلال و جبروت آن نیست که اهمیت دارد، آنچه مهم است، این است که قدرشناسان علم و عالم با انجام کاری گرچه خرد، به جامعه یادآوری کنند که علم همچنان در صدر امور با ارزش قرار دارد و جوانان دریابند که جامعه خواهان علم و معرفت و شکرگزار این نعمت و دوستدار دانشمندان و دانشوران است. آری عالم و ارسته بلندنظر را دست مریزادی از سر صدق بسنده است، از این رو سخن را با دست مریزاد به حضرت آیت الله استاد حسن زاده آملی به پایان می‌برم و از خداوند توفیق ادب می‌خواهم.



استاد محمدتقی جعفری

چند نکته درباره شیوه‌های تربیتی

از فرصتی که برای ادای احترام به استاد گرانقدرمان حضرت آیه‌الله استاد محمدتقی جعفری به گوینده این کلمات داده‌اید بهره می‌گیرم و افزون بر اظهار ارادت و شاگردی به محضرشان، به يك نکته جامع‌شناختی نیز اشارتی، هر چند کوتاه می‌نمایم. بنابر این در دسری که برای شما دوستان و ارادتمندان و شاگردان استاد فراهم می‌آورم، دو مرحله دارد؛ در مرحله اول به مشکلی می‌پردازم که جامعه ما بیش و کم از لحاظ روان‌شناختی و جامع‌شناختی در زمینه قدرشناسی با آن روبروست و در مرحله بعد، با بیانی کوتاه و ناتمام نکته‌ای چند درباره شیوه‌های تربیتی با بهره‌گیری از سخنان استاد بازخواهم گفت. هر دو بخش و بویژه بخش دوم دنباله بحثی است که در مناسبت‌هایی این چنین درباره تعلیم و تربیت و بهره‌گیری از دستاوردهای پیشینیان، مطرح کرده‌ام.

۱

در دوره‌های اخیر، جامعه ما از دیدگاه روان‌شناختی و جامع‌شناختی با آسیب بیش و کم شگفت‌آوری روبرو شده است و آن بی‌اعتنایی و در بسیاری از اوقات فراموشکاری در خصوص ارزشهای انسانی اشخاص و زحمات و خدمات آنها به اسلام و جامعه اسلامی و ایران و جامعه ایرانی است. نه تنها دانشمندان و بزرگان گذشته را کمتر

می‌شناسیم و یا اصلاً نمی‌شناسیم، بلکه جوانان و نوجوانان ما بزرگان سده‌های اخیر جامعه بزرگ جهان اسلام و جامعه ایران را هم بخوبی و بدرستی نمی‌شناسند و از حال و روزگار و مآثر و آثار آنها بی‌اطلاع و یا کم‌اطلاعند، اما در مقابل، هم بزرگان و دانشمندان نمایان غربی و هم هنرمندان و مقلدان و دلقکان هنری بیشتر و بهتر نزد آنها شناخته شده‌اند، علت چیست؟ چند علت عمده و اساسی را که جنبه و جهت سیاسی و روان‌شناختی دارد می‌توان برای این امر برشمرد. برخی از این علت‌ها به مرور از طریق تصمیم‌گیران و خط‌مشی‌سازان در متن جامعه نفوذ و رسوخ کرده و برخی دیگر که در متن جامعه بوده از طرف حکومتگران تشویق شده و در نتیجه گسترش و عمق یافته و هر دو گروه از علت‌ها، صرف‌نظر از مبانی اولی سیاسی یا روان‌شناختی، وجه جامعه‌شناختی به خود گرفته‌اند.

۱- در هر دوره بخصوص ادوار گذشته، حکومت‌ها، کوشش داشته‌اند که نام و یاد دانشمندان گذشته کمتر تکرار شود، و در نزد عامه مردم بدانها اشاره و استناد نگردد. از آن رو که حکومت‌ها، همواره آثار دانشمندان را هم، همانند کارها و اقدامات عمرانی و غیر آن حاصل کار و نتیجه حکومت می‌دانسته‌اند و بنابراین به هیچ‌وجه مایل نبوده‌اند که با ذکر جمیل دانشمندان سلف در واقع یاد حکومت‌هایی که از میان رفته‌اند و یا به دست ایشان منقرض شده‌اند زنده شود. حکومت‌ها صرف‌نظر از عمارت‌هایی که از میان برده‌اند و یا آثار هنری که بر روی آنها گچ کشیده‌اند، حتی برای آنکه گذشتگان را بحق یا ناحق ضایع کنند، از روی چشم هم‌چشمی، و نه به خاطر ایجاد تاز و منظور و هدفی عالی، عمارتی را برای پهلوزدن بر عمارتی بنا کرده‌اند که نامش در یاد مردم بوده است. همچنین این ماجرا را چندین بار در تاریخمان داریم که حاکمی گفته است در پای تخت من و یا در دربار و بارگاهم صد شاعر برتر از فلان شاعر هست و نیز دستور ساختن فتح‌نامه و ظفر‌نامه و شاهنامه داده‌اند تا نام شاهنامه را یکسره به طاق نسیان سپارند و نام رفتگان را به زشتی یاد کنند.

شگفت‌انگیز است که در ادبیات ما، ادیبان و شاعران کمتر توانسته‌اند از تشویق و تمجید و تجلیل صاحبان فضل سخن بگویند و بیشتر درمندان خواهسته‌اند که از گذشتگان به بدی یاد کرده نشود.

نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بمـانـد نام نیکت پایدار

✱

بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردیم یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت

✱

گرت از دست بر آید دهنی شیرین کن مردی آن نیست که مشتی بزنی بر دهنی

✱

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا ورستم دستانم آرزوست

✱

کس نمی‌گوید که یاری داشت حق دوستی حق‌شناسان را چه حال افتاد یاران را چه شد
لعلی از کان مروت بر نیامد سالهاست تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد
شهریاران بود و خاک مهربانان این دیار مهربانی کی سر آمد شهریاران را چه شد

✱

من از بیگانگان هر گز ننالم که بامن هر چه کرد آن آشنا کرد

✱

بنده طالع خویشم که در این قحط وفا غم دیرینه من یار وفادار من است

✱

چند گوئی که بداندیش و حسود عیب جویان من مسکینند
که به خون ریختنم برخیزند که به بد خواستنم بنشینند
نیک باشی و بدت بیند خلق به که بد باشی و نیکت بینند

✱

جای آن است که خون موج زند در دل لعل زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش

✱

۲- در ادوار اخیر، تحت تأثیر لائیسیتۀ غربی و بی‌توجهی به دینداری، اتفاق
شگفت‌انگیزی در برخورد با تاریخ علم و فرهنگ ما رخ نموده است بدین معنی که:
اولاً: در خارج از حوزه‌های علمیه از دانشمندان بزرگ که در فقه و اصول و تفسیر

و حدیث و رجال، حتی کلام سرآمد بوده‌اند کمتر سخن رفته است و نه تنها مردم باسواد، بلکه فرهیختگان و دانشگاهیان نیز جز در موارد معدود در دانشکده‌های حقوق و الهیات و اندکی نیز در رشته فلسفه از این بزرگان اطلاعی ندارند و از مقام علمی و عظمت کارهای تحقیقی آنها بی‌اطلاعند.

ثانیاً: در شرح حال و روزگار دانشمندان و بزرگان علم و فلسفه و نیز شاعران و ادیبان و مورخان هم کمتر به وجهه دینی و اطلاعات مذهبی آنها که مبنا و اساس کارهایشان است پرداخته شده است، و برعکس گهگاه نیز در اثبات نوعی بی‌اعتنایی و احیاناً لایب‌الگیری آنها تلاشهای خنده‌آوری صورت پذیرفته است.

در زمینه یافتن علت شاید به جستجوی بیشتر نیاز باشد، با اینهمه به عنوان فرضیه‌ای نزدیک به اثبات می‌توان گفت که جو حاکم بر محیط علمی‌ای که شرح حالها و گزارشهای علمی گذشته را فراهم می‌آورده، به گونه‌ای بوده است که باید سخن از دین و مذهب و روحانیت به میان نیاید تا دین ستیزی زاده جدال جریانهای قرون وسطایی غرب و جهت گیری نوزایش که گرایش به کناره‌جویی از دین و انفکاک دین از دنیا را مدنظر داشته است، بتواند در جریانهای روشن فکری شرق اسلامی و ایرانی نیز به کرسی بنشیند و فرهنگ و تمدن غرب، نفوذ خود را تمام عیار سازد. در این خصوص راهی جز این پیش‌پای نویسندگان تاریخ فرهنگ و تمدن نبود که تا آنجا که ممکن است، در هر دو مورد، بخصوص در مورد عالمان روحانی فقیه و متکلم و اصولی کار را به سکوت برگزار کنند. بدین ترتیب نسل‌های اخیر از زندگانی و شرح خدمات و کتابها و آثار این گروه از عالمان کمتر آگاهی دارند و اگر فهرست کتابهای منتشر شده توسط دستگاههای چاپ و نشر دولتی یا وابسته به دولت و یا مرتبط با دولت را ملاحظه کنیم، کمتر به چاپهای منقح کتب فقهی و کلامی و اصولی و حتی تفسیری- تا اواخر دوره گذشته- برمی‌خوریم.

۳- در کنار این توطئه سکوت، با عرضه شرح حال و آثار غریبان مواجه هستیم؛ البته در آن سو نیز کار مهمی ارائه نشده است، اما در حدی که نامهای متفکران و شبه متفکران و نویسندگان ادیب‌فرنگی بر سر زبانها بیفتد کار و فعالیت بیشتری در مقایسه با دانشمندان خودی صورت گرفته و طبعاً روشهای آنها مورد توجه و تعریف و تمجید واقع شده است

و البته در این بخش نیز آنچه جالب توجه است این است که متدین بودن برخی از آنها که دیندار بوده‌اند مورد توجه قرار نگرفته و در این زمینه چنین مطلب مهمی به سکوت برگزار شده است، اما در مقابل برخی از مسائل فرعی و جنبی زندگی شخصی بعضی از عالمان و نویسندگان که به یادآوری آنها هیچگونه نیاز علمی یا اطلاعاتی نبوده است، صرفاً برای سرگرمی و در نتیجه جلب توجه جوانان مورد بحث قرار گرفته و یا با هدف و منظور مشخص یعنی القای يك شیوه رفتار انحرافی، با آب و تاب از آنها یاد شده است.

هنگامی که برخورد با عالمان ایرانی و اسلامی را در کنار این برخورد قرار می‌دهیم، به نتیجه تأسف باری می‌رسیم که بی‌شک آثار آن را در نسل گذشته و تا این زمان در جو فرهنگی خود بازمی‌یابیم. نتیجه این دو برخورد، کم‌اثر کردن توجه ایرانیان مسلمان به میراث گرانقدر فرهنگی و تمدنی‌شان بوده است و بیش و کم هنوز هم هست و حاصل این امر ناتوان ساختن و ناتوانی ریشه‌های هویت جامعه ایرانی است که متأسفانه زمینه‌ساز هجوم فرهنگی و تمدنی بیگانه است.

۴- حسادت که در دوره‌های پیش از پیروزی انقلاب دامن گستر شده بود، سبب گردیده بود که برخی از دانشمندان سده‌های اخیر مورد توجه نباشند و نامی از آنها برده نشود مبادا، جای برخی از عالمان یا عالم نمایان دوره‌های نزدیک به ما را بگیرند و یا جلوه و جلای آنها را کم کنند. البته این عقده روانی همواره در همه جامعه‌ها از جمله جامعه ما از گذشته‌های دور وجود داشته و بسیاری از بزرگان ما را در زمان خودشان آزار داده است. اما در این اواخر این عقده که از ابزارهای دیگر نیز بهره می‌گرفته بیشتر فعال بوده است.

۵- کمال‌طلبی که اگر در بیان و عمل به آن افراط بیمارگونه نشود نیکوست غالباً به صورت لفظی و حرفی و نه عملی و بیشتر اوقات به عنوان پوشش برای عقده حسادت به کار گرفته شده است. این شیوه رفتار که در زمان ما با ظاهر کمال‌طلبانه و باطنی حسودانه عرض وجود می‌کند، علت دیگری برای فراموشی‌هاست. حاصل این امر آن است که جامعه یا آنهایی که باید به معرفی دانشمندان و محققان ارزشمند برخیزند یا هیچ‌عالمی را هیچگاه در سطحی و مرتبه‌ای نمی‌بینند که شایسته تقدیر و تجلیل باشد و یا می‌ترسند که مبادا پس از تقدیر و تجلیل، این عالم راه ناصوابی را در پیش بگیرد و قدرشناسان و تجلیل‌کنندگان خود را

به زحمت بیفکند و آنها را در معرض خرده گیری قرار دهد که چرا علم غیب نداشته و به تشویق و تقدیر کسی دست یازیده اند که به علت کاری که بعداً انجام داده است نباید قبلاً وی را مستحق تقدیر می شناختند. بدین سان عالمان تاهنگامی که در قید حیاتند و حضور و وجودشان می تواند در نسل جواتر از خودشان مفید و مؤثر باشد، مورد تجلیل قرار نمی گیرند، تقدیر و تجلیل پس از مرگ نیز برای جوانانی که به جد نیازمند الگو و نمونه اند فایده ای نخواهد داشت. در واقع این چنین تجلیل ها، نوشداروهای پس از مرگ سهرابند که همواره گزارشگر عناد قبلی و بیهودگی بعدی است. به هر حال همان طور که گفته شد گهگاه این کمال طلبی هر چند مانع و رادع است، اما از حسن نیت ساده لوحانه سرچشمه می گیرد، ولی در موارد بسیار حسادتها هستند که خود را در پشت سر کمال طلبی نگه می دارند و مانع شناساندن مردان علم و عمل در زمان حیاتشان می شوند.

باری این مشکلات را باید از سر راه برداشت تا جامعه بتواند از فواید و برکات شناساندن بزرگان خود به نسل جواتر بهره بگیرد.

در واقع این شناساندنها و این گونه تقدیرها و تجلیل ها برای دانشمند و عالم و محقق واقعی نفعی دربر ندارند و در وی تأثیری نمی گذارد و یا تأثیر آن بسیار کمتر از آن است که غیر عالمان می پندارند. نفع و فایده و برکت این تجلیل ها، عاید جامعه و بویژه جوانان آن می شود و بدانها به صورت غیر مستقیم اما با تأثیری زیاد و غیر قابل مقاومت می فهماند که اگر راه درست را برگزینند، در نهایت جامعه شخص آنان و زحمات و خدماتشان را به حساب می آورد و نامشان را بیش و کم در تاریخ خود جاوید می سازد. کمال طلبان واقعی نیز باید صف خود را از صف بداندیشان و حسودان جدا کنند و با احتمال اینکه مبادا از میان صد تن، دو یا سه تن در آینده ای که جز خداوند از آن آگاه نیست، اندکی یا یکسره از راه راست منحرف شوند، نباید از نفع عامی چشم پیوشند که تشویق و تجلیل و تقدیر بیش از نود و چند تن در بر دارد، علاقمندان به پیشرفت جامعه و تربیت جوانان با رفتار درست خود، و تجلیل به قاعده از زحمات و خدمات دانشمندان و هنرمندان جامعه بی آنکه شیوه مبالغه آمیز مرسوم را به کار بگیرند، می توانند جامعه و بخصوص جوانان را در جریان خوبی ها قرار دهند. در این زمینه نیز اگر درست عمل شود و مبالغه ای در کار نباشد،

بسیاری از نگرانی‌های مربوط به انحراف‌های احتمالی بعدی از میان می‌رود، چون در تجلیل و تقدیر واقعی خیر و علم و دانش و هنر و سخت کوشی شخص و نه خود شخص، فارغ از علم و دانش و هنرش، بزرگ شمرده می‌شوند و این حقایق و مفاهیم هیچگاه کوچک نمی‌گردند و از مسند خود فروکشیده نمی‌شوند.

باری تجلیل از استاد حکیم‌مان حضرت آیه‌الله محمدتقی جعفری فرصت نیکویی را به دست می‌دهد که از شرح حال و آثارشان نیز بهره بگیریم و اندکی هم درباره نظام تعلیم و تربیت و خصوصاً تربیت مطلوب برای جمهوری اسلامی با اشاراتی به خاطره‌ها و نظرهای ایشان سخن به میان آوریم.

۲

در تاریخ تعلیم و تربیت و بویژه تاریخ تربیت جامعه ما، در دوره‌های اخیر نکته بسیار مهمی بیش و کم مورد غفلت قرار گرفته و در نتیجه ما را از آثار مثبت خود که الگو گرفتن از آن نکته است محروم ساخته است. در واقع ما از توجه به وجه اخلاقی و معنوی تربیت استادان و ارتباط نزدیک میان استاد و شاگرد در نظام تعلیمی و تربیتی کهن خود غفلت کرده‌ایم و یا آن‌سان که باید بدان نمی‌پردازیم.

من نمی‌دانم چرا این مطلب کمتر مورد توجه دانشگاهیان ما قرار گرفته است که تعلیم یافتگان حوزه‌های علمیه که خوب درس خوانده و مدت قابل توجهی در حوزه بوده و استاد دیده‌اند، هنگامی که به یادآوری چگونگی درس و بحث خود می‌پردازند، به نکته‌هایی بسیار ظریف و در عین حال مهم اشاره می‌کنند که در حوزه‌های دانشگاهی مان کمتر و یا به هیچوجه با آنها روبرو نمی‌شویم.

تربیت یافتگان حوزه که بواقع درس خوانده و در محضر استاد تعلیم دیده‌اند، همواره از نفوذ و حضور توانمند و پرمایه یک یا چند تن از استادانشان در فکر و ذهن و ضمیر خود یاد می‌کنند و در حقیقت به صراحت یا به اشارت آنچه را از اخلاق و گهگاه علم دارند از دولت فکری و معنوی آنها می‌شمارند. قطعاً روش تدریس و دانش استاد و چگونگی ارتباط علمی او با شاگرد در این حضور و نفوذ، از عناصر اساسی است و همواره در میان

خاطره‌ها، به نحوی از انحاء بدان اشاره می‌شود، اما مهم‌تر از آن، روش و شیوه‌های رفتار استاد است که این گروه از تربیت‌یافتگان را تحت تأثیر مداوم خود دارد. شیوه رفتار استاد نیز به دو گونه: شیوه‌های رفتار عمومی و شیوه‌های رفتاری است که بر شاگردانی که از خواص محسوب می‌شوند، آشکار می‌گردند.

نکته‌های عمیق و بسیاری از اوقات تکان‌دهنده که از استادان بزرگ و بنام حوزه‌های علمی و فلسفی دورانهای اخیر نقل می‌شود، قابل گردآوری و بحث و تحلیل و نتیجه‌گیریهای تربیتی و جامعه‌شناختی مهم است. فهرست استادان در دو سه سده اخیر، بسیار طولانی است. شیوه رفتار و برخوردهای تربیتی و حاکی از تعهد علمی و عملی و عقیدتی بزرگانی چون صاحب جواهر، شیخ انصاری، حاج ملاهادی سبزواری، حکیم جلوه، میرزای شیرازی، و در دوره‌های اخیر، آقامیرزا جواد آقائریزی، شاه‌آبادی، شعرانی، آقامیرزا مهدی آشتیانی و آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله مطهری و آیات عظام حاج شیخ عبدالکریم حائری، آقا سید محمود شاه‌رودی، حاج سید محمد تقی خوانساری، آقا سید ابوالحسن اصفهانی، حجت، صدر، فیض، حاج آقا حسین قمی، بروجردی، آقا سید عبدالهادی شیرازی، حاج سید احمد خوانساری، اراکی، گلپایگانی، مرعشی، بهاء‌الدینی، امام قدس سره و بزرگان نام‌آور دیگر متأسفانه آن‌سان که باید و شاید حتی نزد ارادتمندان و دوستداران ایشان مدنظر و مورد توجه قرار نگرفته است و این بی‌توجهی باید تدارك شود. البته پیشنهاد من آن نیست که کتابی تحت عنوان «لطایف و ظرایف بزرگان» و یا «در سایه‌سار تعالیم مربیان بزرگ» و نظایر این عناوین و با طراحی عجولانه و بدون ارتباط مباحث و فصول به گونه‌ای آشفته، که مرسوم روزگار ماست، تدوین شود و یا نکته‌هایی ذکر گردد و در ذیل هر يك یا چند نکته بالحنی بیش و کم تحکمی و نصیحت‌گرانه و مستقیم گفته شود که: «پس ای خواننده و ای جستجوگر راه فلاح و نجات، از آنچه این عالم ربانی گفته است پند بگیر و راه راست و مستقیم اولیا و اولاد را در پیش گیر».

و یا به سبک انشاهای دبستانی دوران نوجوانی ما نتیجه‌گیری شود که «پس واضح و مسلم می‌شود که باید از این بزرگان پیروی کنیم تا سعادت‌مند شویم». به نظر نمی‌رسد که چنین برداشتی از راه و رسم مربیان بزرگ، مؤثر و راه‌گشا باشد. تحلیل مبانی و اصولی

که این شیوه‌های رفتار و کلمات و جملات مربیان مورد بحث، بر آنها استوارند، حال و روزگار شخصی آنها، ارتباط این رفتارهای متفرد با یکدیگر و با کل زندگی ایشان، موقعیت اجتماعی آنها، سابقه آن نزد استادان این مربیان، ارتباط این رفتارها و مبانی آنها با سیره معصوم و عقاید اسلامی، آثاری که این شیوه‌های رفتار بر شاگردان این استادان گذاشته است، تأثیری که در جو تربیتی حوزه نهاده است، همگی باید بدون تعارف و تمجید بیان گردند. در واقع این تمجیدها و تعارف‌های بی‌فایده و تو خالی اطناب ممل‌اند و خواننده و شنونده و بهره‌گیرنده را از اصل مطلب و ماجرا دور می‌کنند و دیگر بار آنها را به دنیای مادی و پرهیاهوی تعارف و تملق بازمی‌گردانند.

«سهل بن عبدالله تستری گوید رحمه الله علیه که مرا سه سال عمر بود، به شب بر می‌خاستم و به نماز خالم می‌نگریستم مدتی برین بگذشت، پس خالم محمد بن سوار گفت: خدای را که تو را آفریده است یاد نکنی؟ گفتم چون یاد کنم؟ گفت در دل بگوی، چنانکه در زبان نیاری. وقت آنکه در جامه خواب گردی. الله معی، الله ناظری، الله شاهدی، یعنی خدای با من است، خدای به من نگرانست، خدای بر من گواه است، سه بار این را بگوی، مدتی چنین می‌کردم، پس گفت تا هفت بار کن، مدتی چنین می‌کردم، پس گفت تا ده بار کن، مدتی چنین می‌کردم. چون سالی بر آمد شیرینی‌ای در آن ذکر در سر من پدید آمد.

پس روزی خالم مرا گفت ای سهل، کسی که خدا با او بود و او را نگاه‌بان بود و بر وی گواه باشد، او را عاصی شود؟ گفتم نه، از آن گاه از خلق خلوت می‌جستم.^۱

از همین قسم راهبری‌ها و راهنمایی‌ها و تأثیرهای شگرف را در خاطرات تمامی استادان از مربیان بزرگشان می‌بینم. استاد جعفری در این باره بخصوص به تأثیر آقا شیخ مرتضی طالقانی در نجف اشاره‌ای صریح دارند.

«آقا شیخ مرتضی طالقانی فقیه و عارف و حکیم متأله در روحیه اینجانب تأثیر شدید گذاشت. در حدود یک سال و نیم محضر ایشان را در حکمت و عرفان درک کردم. یکی از مهمترین خاطرات زندگی من مربوط به این مرد الهی بود. روزی که آخرین روزهای

ذی الحجه بود برای درس به خدمتشان رسیدم، همینکه وارد شدم و رویارویشان نشستم فرمودند برای چه آمدی آقا؟ من عرض کردم آمدم که درس را بفرومائید ایشان فرمودند برو آقا درس تمام شد. چون ماه محرم رسیده بود من خیال کردم ایشان می فرماید تعطیلات محرم (۱۴ روز) رسیده است، لذا درس تعطیل است و آنچه به هیچوجه به ذهنم خطور نکرد این بود که ایشان خبر مرگ و رحلت خود را از دنیا به من اطلاع می دهد، و همه آقایان که در آن موقع در نجف بودند، می دانند که ایشان بیمار نبود لذا من عرض کردم آقا دوروز به محرم مانده است و در سها تعطیل نشده است، الله اکبر، ایشان فرمود می دانم آقامی دانم، به شما می گویم درس تمام شد خبر طالقان رفته پالانش مانده، روح رفته، جسدش مانده، و خدا را شاهد می گیرم هیچگونه علامت بیماری در ایشان نبود. من متوجه شدم که آن مرد الهی خبر رحلت خود را می دهد سخت منقلب شدم عرض کردم، پس چیزی بفرومائید برای یادگار. اول کلمه لا اله الا الله را با يك قیافه روحانی و روبه ابدیت گفت. در این حال اشک از دیدگان مبارکش به محاسن شریفش جاری شد و این بیت را در حال عبور از پل زندگی و مرگ برای من فرمود:

تا رسد دستت به خود شو کارگر چون فستی از کار خواهی زد به سر
بار دیگر کلمه لا اله الا الله را با حالتی عالی تر گفت. من برخاستم و هر چه کردم که بگذارد دستش را ببوسم نگذاشت و با قدرت بسیار دستش را کشید و من خم شدم پیشانی و محاسن مبارکش را چند بار بوسیدم و اثر قطرات اشک های مقدس آن مسافر دیار ابدیت را در صورتم احساس کردم و رفتم.^۱

«آقا شیخ مرتضی طالقانی» همه شب یکساعت به اذان صبح مانده آهسته مناجات می کرد. «يك نکته مهم درباره استاد محبوب ما مرحوم آقا شیخ مرتضی طالقانی بگویم و آن این است که یکی از دلایل عظمتش هم این بود که درس خارج می گفت، اسفار می گفت، منظومه و کفایه می گفت و به بچه طلبه هم درس می گفت».^۲

استاد هفت سال در محضر درس فقه آیت الله آقا سید عبدالهادی شیرازی بوده اند و

۱. کیهان فرهنگی، ص ۴-۵.

۲. همان، ص ۵.

وی را مردم علم و عمل و تجسمی از معرفت و تقوی یافته‌اند:

«مرحوم آقا سید عبدالهادی شیرازی نیز مردی بود که هر چه به او نزدیک می‌شدم علاقه‌ام به او بیشتر می‌شد، من ندیدم کسی را که این مقدار مقام دنبال او بدود و او از مقام فرار کند. مرحوم آقا سید عبدالهادی واقعاً از مقام گریزان بود. به یاد دارم آن موقع که آیت‌الله بروجردی از قم برای طلبه‌های نجف شهریه می‌فرستادند، برای بعضی مشکل بود بپذیرند و نمی‌خواستند مرجعیت ایشان را قبول کنند، در حالی که آقای سید عبدالهادی شیرازی به آقای شیخ نصر الله خلخالی که مسئول توزیع شهریه ایشان بود فرموده بودند چرا سهم مرا نیاوردی هر چقدر سهم و شهریه ما می‌شود بفرست و با این کار عملاً مرجعیت آیت‌الله بروجردی را پذیرفتند».^۱

در همین یک یا دو خاطره دوسه نکته مهم و اساسی مطرح است. باید پرسید و به بررسی پرداخت که چگونه برخی از آدمیان با همه اشتغالهای دنیایی می‌توانند این چنین از دار غرور دامن فر خود بچینند و بتوانند، بر خود و نفسانیات خویش به گونه‌ای مسلط شوند که رهسپری خود را به عالم دیگر دریابند. شاید بررسی در حال و روزگار تعداد قابل توجهی از این مردان خدایی نشان دهد که راه بیش از آنچه تصور شود سر راست است، منتهی عزم جزم و دلبستگی جدی به راه را می‌خواهد، آنچه در شرح حال سهل بن عبدالله تستری که بخشی از آن یاد شد، دیده می‌شود با ماجرای مناجات نیمه شب و درس صبحگاه آقا شیخ مرتضی طالقانی و بسیاری دیگر از بزرگان همخوانی دارد. توفیقی باید رفیق شود و این توفیق را با پاکدلی و دوستداری حق می‌توان به دست آورد.

مسئله مهم دیگر که آنهم با تجافی از دار غرور و امیری بر سر نفس خود مناسبت و ارتباط دارد، مسئله دنبال مقام بودن و یا فرار از عناوین و بی‌اعتنا به پیش و پس بودن هاست. چگونه می‌شود که بزرگانی چون آیات عظام آقا سید عبدالهادی شیرازی و آقای اراکی خویشان را بی‌سروصدا واپس می‌کشند و در بی‌جهتی غرقه می‌شوند تا جهتی را نبینند که پیش و پس جهات آنها را به اندیشه وادارد.

بلبل چه کند گر به قفس خوی نگیرد چون در چمن و باغ به جز خار و خسی نیست
 ناچار دل از خانه بریدیم چو دیدیم در خانه به جز خانه برانداز کسی نیست
 پیشی و پسی تابع تشخیص جهات است جایی که جهت نیست دگر پیش و پسی نیست

نکته دیگری هست که استاد درباره آن اظهار نظر کرده اند اما به طور قاطع بحث را به دلیل پیچیدگی موضوع يك طرفه نکرده اند. در عین حال به نظر می رسد که طرح آن از اهمیت برخوردار است و شاید بررسی اطراف و جوانب و حداقل پاسخ به آن ولو بینابین باشد راهگشاست. در عین حال مطلبی که بیان کرده اند بخوبی نشان می دهد که چگونه اولاً نظام تعلیماتی حوزه در گذشته توانسته است افراد تهیدست و فقیر جامعه را در حدی که این افراد استعداد و همزمان با آن اراده داشته اند به مقامات عالی علمی برساند و ثانیاً چرا درس خوانده های حوزه های علمیه بیشتر نزدیک به تمامی اوقات، با مردم بوده و از آنها حمایت کرده و غم و غصه فقیران را خورده اند و ثالثاً چرا در طول زندگی غالباً به دنیایی اعتنا بوده و از حد متوسط در زندگی خود فراتر نرفته اند و رابعاً چرا مجذوب قدرتمندان و ثروتمندان نشده اند؟

استاد در پاسخ به این سؤال که «همراه بودن تحصیلات در قم و نجف بارنج و عسرت و در رنج بودن علما چه تأثیری بر کیفیت تحصیل و پرورش عالمان و زاهدان بزرگ می گذاشته است و اگر در زمان ما برای طلاب امکانات رفاهی فراهم شود بهتر است یا اینکه جریان تحصیل همچنان همراه با عسرت و فشار باشد» چنین می گویند:

«البته پاسخ صحیح که خودم را قانع بکند، فعلاً ندارم، و باید با گذشت زمان محصول تجربه را دید. با این حال با يك نگرش کلی می توان گفت: اگر مقصود از رفاه، معیشت کافی به حد ضرورت باشد نه کامیابی و کاموری یعنی در حد آماده بودن وسیله حیات و وسیله زندگی فعلاً اشکالی به نظر نمی رسد چون معمولاً هر کسی تحمل سختی ها و مشقت ها را به طور طولانی ندارد.»

البته اگر وسایل معیشت کامل هم باشد ولی به آن اهمیت ندهد، یعنی طوری نباشد که برایش موضوعیت داشته باشد، یعنی خوشی های زندگی و آن آسایش و آن اسباب مشغولش نکند، اشکالی ندارد. مثلاً همین مقدار فرض کنید که سابقاً ماروی گلیم کهنه و

گونی پاره می‌نشستیم. گلیمی را که آدمهای متوسط زندگی نمی‌کردند و آن را دور می‌انداختند، ما از آن استفاده می‌کردیم. حالا بگوئیم به جای آن فرش باشد، نمی‌گوئیم که فرش قیمتی باشد ولی به هر حال بهتر و راحت‌تر از آن باشد. اگر فرد را مشغول نکند یعنی طلبه و دانشجو را تن‌پرور نکند، اشکالی ندارد.

از طرف دیگر هم هر کسی قدرت آن را نداشت که با آن وضع درس بخواند، خیلی‌ها رها می‌کردند. چون غالباً بچه‌های ثروتمندان طلبه نمی‌شدند، که پدرانشان ثروتمند باشند. البته طلبه‌هایی بودند که پدرشان به طور متوسط دارا بودند و بچه‌هایشان احتیاجی به گرفتن شهریه نداشتند، و می‌آمدند درس می‌خواندند. اما عده‌اینها خیلی محدود و استثنایی و خیلی کم بود. شاید در تمام حوزه دوسه هزار نفری نجف که ما آن موقع بودیم ۱۰ نفر بیشتر نداشتیم که پدران اینها ثروتمند باشند و معاششان خوب اداره بشود. من که سراغ نداشتیم. غالباً طلبه‌ها از طبقات پائین‌تر بودند یعنی آنهایی بودند که پدرانشان حتی قدرت اداره آنها را نداشتند، لذا ما مجبور بودیم يك مقدار کار بکنیم، مثلاً بعضی از آقایان طلبه‌ها جزوه‌نویسی می‌کردند چون خطشان خوب بود و از این راه معاششان اداره می‌شد. خلاصه، مسأله اراده و تهذیب نفس و هدف‌گیری را باید در نظر گرفت، البته نظافت لباس و بدن و بهداشتی بودن خوراك ضرورت دارد.

به هر حال بسته به این است که اراده چه جور باشد چون در گذشته اشخاصی را هم داشتیم که تمکن داشتند و به مقامات عالی هم رسیدند.^۱

از جمله مباحثی که در تعلیم و تربیت، بخصوص در تعلیم همواره مورد توجه کارشناسان است، مسأله روش تعلیم و چگونگی پرداختن به محتوای دروس و مسائل است. این بحث‌ها نیز دو وجه دارد، یکی وجه باید و نبایدهاست، یعنی روش‌هایی که باید به کار گرفته شوند و راه و رسم‌هایی که باید از پیروی آنها پرهیز گردد و وجه دیگر مربوط به مسائل و اموری است که در عالم واقع و خارج مورد عمل است. توجه و دقت در این وجه گهگاه از بررسی وجه اول اهمیت بیشتری دارد، از آن رو که می‌توان توفیق یا عدم توفیق در

تعلیم را در طول سالها از بررسی مواقع استنتاج و استنباط کرد و از نتیجه‌هایی که به دست می‌آید، کار بازنگری را سامان داد و به تصحیح روشها پرداخت.

غزالی در «المنقذ من الضلال» خود، از همین شیوه به سبک و سیاق خود برای بازنگری و بازبینی راه و رسم یادگیری و تحقیق و تتبع و دستیابی به حقایق و تصحیح روش کار و شیوه زندگی و جستجوهای بعدی خویش بهره گرفته است.

به هر حال، در نظام تعلیمی جدید ما یعنی دانشگاهها، تاکنون به گونه‌ای نظام یافته به این بحث نپرداخته‌اند و یا گوینده این کلمات از کارهای جامع‌الاطراف محققان دانشگاهی در این باره ناآگاه است. در خصوص راه و رسم و شیوه تعلیم در حوزه‌های علمیه نیز در آنچه مربوط به کتابهای درسی و چگونگی طبقه‌بندی و مرتبه‌بندی آنهاست، مطالعاتی انجام یافته است و رساله قابل توجهی از مرحوم حاج میرزا طاهر تنکابنی در دست است. درباره بایدها و نبایدها نیز کتابهای ارجمندی چون «منية المرید فی آداب المفید و المستفید» را در دست داریم. اما درباره روشهای تدریس در چند حوزه علمیه در طول سده اخیر مطلبی که استاد محمد تقی جعفری مطرح کرده‌اند قابل توجه و تعمق و پیگیری و بررسی و بسط است. توجه به چند نکته از اشارات معظم له درباره رشته‌ها و روش تدریس بایسته است:

۱- حوزه نجف از نظر مسائل فقه و اصول ممتاز بوده است و شاید هنوز هم چنین باشد. بخصوص دقت در مسائل اصولی زیاد است. احتمالاً این قوت و قدرت ناشی از حضور استادانی چون مرحوم کمپانی و میرزای نائینی بوده است که در اصل واقعاً صاحب نظر و استاد بوده و نکته‌ها و مطالب تازه‌ای داشته‌اند. در این حوزه خود به خود فلسفه و عرفان و اخلاق در مرحله بعدی قرار داشته‌اند. البته باید به این نکته توجه داشت که در همه حوزه‌های علمیه اخلاق مقام و موقع خاص خود را داشته و ضمن درس رسمی، تهذیب نفس مورد توجه استادان بزرگ بوده است.

۲- نهج سامرائی، شیوه و روش تدریس گران سنگ و با ارزشی است که به نظر ما تحقیق و تدقیق در آن حداقل برای رواج کاملش در دوره‌های دکتری دانشگاهی و برخی از جلسه‌های بحث و بررسی دوره کارشناسی ارشد لازم و بجاست. استاد در این باره می‌گویند:

«در این شیوه تدریس، استاد مسأله را مطرح می‌کرد و تمامی حضار اظهار نظر می‌کردند. استاد راهنمایی می‌کرد و مسأله بایک حالت بحث و مباحثه پخته می‌شد و نتیجه نهایی را استاد بیان می‌داشت. مرحوم آیه‌الله آقا سید میرزا حسن شیرازی و آقا سید محمد فشارکی این گونه درس می‌دادند این شیوه در کربلا بیش از نجف توانست مرسوم شود و دوام بیاورد»^۱.

گوینده این کلمات، در دوسه درس خود در فرنگ با این روش برخورد کردم و می‌توانم بگویم که نتیجه این گونه تدریس از لحاظ فایده قابل مقایسه با دیگر روشها نیست، به شرط آنکه استاد بر مسائلی که مطرح می‌کند، مسلط باشد و آراء و نظرهای متقدمان و معاصران خود را بخوبی بداند و بتواند در هنگام اظهار نظر شاگردان خود، منشأ نظر را بشناساند و یا با نظر نزدیک به آن مقایسه کند و احتمالاً به نظرهای نو و ابتکاری و یا نظرهایی که جوانه‌هایی از ابتکار و بداعت در آنها هست توجه جدی نماید و با کمک به شاگردان و یا پرداختن بیشتر به مسأله از جانب خود پختگی و استقرار آن نظر را سرانجام بخشد. البته این شرایط کمتر يك جا جمع می‌شود، با اینهمه ولو اندکی از این شرایط را بتوان فراهم کرد، از این روش می‌توان بهره‌خوبی گرفت، و حتی با کمترین امکانات نتیجه این نهج از دیگر شیوه‌ها کمتر نخواهد بود.

۳- البته در شیوه نجف که اساساً مانند حوزه قم و به گونه استاد و شاگردی بوده است، در عین حال زمینه برای بحث، انتقاد و نظر باز بود و مشکلات درسی یا در همان جلسه و یا بعد از آن توسط استاد حل می‌شده و مشکلی باقی نمی‌مانده است. در نجف حالت خودمانی شدن با استاد زیاد بوده، و شاگردها با اساتید رفت و آمد داشته‌اند، «گاهی در يك مجلس فاتحه بحث فقهی یا اصولی در می‌گرفت و تا مسأله روشن و حل نمی‌شد بحث پایان نمی‌یافت»^۲.

۴- در حوزه مشهد صرف نظر از رشته‌های اصلی فقه و اصول، ادبیات از مقام و موقع خاصی برخوردار است. همچنین در حوزه تبریز هم ادیبان قوی بوده‌اند.

۱. مجله حوزه، شماره نوزدهم، ص ۲۲-۲۳.

۲. همان، ص ۲۳.

۵- حوزه قم از این جهت از حوزه‌های دیگر ممتاز بوده است و هست که پرداختن به علوم دیگر را هم، در وجهه همت دارد و از آن زمان که علامه طباطبائی رحمه الله علیه در قم شروع به تدریس کردند و به فلسفه‌های روز پرداختند در حوزه نهضتی بسیار با اهمیت شروع شد.

مسئله مهم دیگری که باید درباره آن تحقیق شود، سبک یا شیوه تحقیق و تحلیل و طرح مسائل و مباحث توسط بزرگان فقه و اصول حوزه در امر تدریس و نیز تألیف، حداقل در دو سده اخیر است. اساس و مبنای طرح جواهر، مفتاح الکرامه، مکاسب، (که استاد جعفری بارها به اهمیت و عظمت آن اشاره کرده‌اند) کفایه، بویژه زیربنای منطقی این کتاب که بلافاصله پس از انتشار عملاً با مکاسب و رسائل جانشین برخی دیگر از کتب درسی شده‌اند، از یکسو، شیوه تدریس برخی از اساطین همچون آیه الله العظمی بروجردی و امام قدس سره از سوی دیگر از جمله مباحثی هستند که شایسته بررسی و تحقیق اند.

برای مثال مرحوم آیه الله العظمی بروجردی «در علم رجال به اصل منابع می پرداختند. ایشان به جای درگیری با اقوال علمای علم رجال، بیشتر کیفیت ورود روایات، جهت ورود و دیگر مسائل» را مورد توجه قرار می دادند.^۱ و سبک ایشان ورد زبان شاگردان ایشان و مورد پیروی برخی از آنان است. به هر حال سبک‌های تحقیق و تحلیل و بررسی نتایج آنها دارای اهمیت است و البته کمتر در این زمینه کاوش و پژوهش انجام یافته است.

نکته دیگری که برخی از اندیشمندان از جمله استاد جعفری و تعدادی از شاگردان این بزرگان به آن توجه کرده‌اند، تقسیم علوم در برخی از جوامع نظیر جامعه مابۀ علوم قدیم و جدید است که خسارت فراوانی از جنبه تمدنی و فرهنگی به ما وارد ساخته است و هنوز هم نه به جبران این خسارت‌ها پرداخته ایم و نه از جنبه این تقسیم بیرون آمده ایم. استاد می گویند «در این تقسیم‌بندیها صدها هزار مجلد کتاب در علوم یاریشه‌های علمی که به وسیله دانشمندان اسلامی در عرصه تاریخ علم مخصوصاً از اواخر قرن دوم هجری تا اوایل قرن پنجم هجری

۱. همان، شماره بیستم، ص ۳۶.

نوشته شده بود به عنوان کتابهای علوم قدیم مطرود و تبعید شده و یا از بین رفته است».^۱

این ترنند هم در حوزه ها و هم در دانشگاهها کارگر بوده است. حوزه ها عملاً از دانشهای خودی که روزگاری در حوزه های علمی در کنار فقه و اصول و حکمت و عرفان و اخلاق و فلسفه، با عنوانهای ریاضی و تاریخ و صورۃ الارض و طبیعیات و کائنات جو و نجوم و هیأت و... تدریس می گردیدند، بریده شدند و دانشگاهها نیز همه میراث خود را کنار نهادند و به ترجمه مطالب دیگران پرداختند. بخصوص نمی دانیم چه حکمتی یا چه توطئه ای در کار بود که دانشگاهها به این مطلب توجه نکردند که در همان فرنگی که به تقلید از آن برخاسته اند، هر ساله طرحهای نو و کتابهای متعدد و متنوع و تازه درباره افلاطون و ارسطو و افلوطین (فلوطين) و رواقیان و کلبیان و اپیکوریان و سنت اگوستین و سن توما و دیگران و دیگران عرضه می کنند، و به خاطر دکارت یا کانت و هگل از آنها چشم نمی پوشند و همچنین در مباحث ادبی و برخی از مباحث علمی که مطلبی دارند آنها را عنوان می کنند ولی ما از فلسفه و طب و ریاضی و نجوم و هیأت بزرگانی چون ابن سینا و فارابی و رازی و ابن خلدون و غیاث الدین جمشید کاشانی و ابن هیثم و بیرونی و دیگران چشم می پوشیم و یا فقط چند سطری در تاریخ علم از آنها می آوریم، آنهم به نقل از دیگران. درباره علوم انسانی استاد به این سؤال بجا که «آیا در علوم انسانی واقعاً دانشهایی جدید پا به عرصه معارف بشری گذاشته است که هیچگونه سابقه نداشته است؟» پاسخی کوتاه اما روشن و صریح دارند که:

«پاسخ اینجانب با مراعات احتیاط که در امثال این موارد شایسته است چنین است: درباره انسان معارف و علوم و مسائل بسیار فراوان در جوامع اسلامی مطرح شده است و به عبارت معمولی مسلمانان با نظریه منابع اسلامی خود سخن بسیار فراوان درباره انسان گفته اند، به طوری که وقتی يك انسان متتبع و متفکر آن سخن هارامی بیند و معارفی را که امروزه به عنوان دانش جدید درباره انسان معرفی شده است از نظر می گذراند واقعاً و از ته دل می خواهد بگوید: سخن هر چه گویم همه گفته اند. بر باغ دانش همه رفته اند. یعنی در علوم انسانی از نظر اصول و مبادی و قوانین مربوطه هر چه امروز مطرح شود،

حداقل اصول کلی آنها در منابع اسلامی و دیدگاههای متفکران مسلمان بوده است. به عنوان نمونه آیاروان شناسی علمی جدید است یا اینکه منابع اسلامی پر از بیان حقایق مربوط به روان انسانی است و یا اینکه کتابها و مقالات بی شمار به عنوان علم النفس یا مربوط به بعضی از مسائل آن از همان اوایل قرن دوم هجری در دسترس است؟ آیا با نظر به کارهای ابن سینا و مواردی چند از مثنوی می توان گفت روان کاوی علمی است که هیچ سابقه نداشته است؟ آیا با نظر به کتابهایی مانند «مقدمه ابن خلدون» و بعضی از نوشته های «ابوریحان بیرونی» می توان گفت جامعه شناسی، دانش جدید است؟ به هر حال هر چه که به عنوان دانش جدید در علوم انسانی طرح شود باید نخست در این مسأله دقت شود که آیا واقعاً آن دانش جدید است؟^۱

باری در زمینه بازشناسی و بازیابی علومی که در دنیای مسلمانان نه قدیمی اند، بلکه از عهد قدیم در افکار مسلمانان دانش پژوه حضور و جولان داشته اند و تنها خرده ای که می توان بر آنها گرفت این است که کهنسال اند و تنها عیبی که از دیدگاه متجددان غرب زده دارند این است که شرقی و از دنیای اسلامی اند، باید به جد کار کرد و با دیدی نو بر آنها نگرست و مطالب و مباحث آنها را با توجه به جامعه ای که در آن روزگار می گذرانیم مورد استفاده قرار داد. مضافاً اینکه علم غربی و یا علمی که امروزه مورد توجه و نظر است، به علت آنکه پیوستگی اش را با امر انسانی و در نتیجه اعتقادی بریده است ناچار در ظرف و محیط مادی صرف در جنب و جوش و کشش و کوشش است و همه آنچه را آدمی بدان نیاز دارد پاسخ نمی گوید در نتیجه باید در اندیشه بازگشت بود: بازگشت به آنچه در جامعه و محیط گذشته وجود دارد و توجه به عوالم پرمایه و مسبوق به سابقه گذشته نشان می دهد که در آن عرصه باورهای دینی و اعتقادی و پیوستگی میان ارتباطات انسان با طبیعت و ماوراء طبیعت و کل عالم هستی در علوم خودی بوضوح ملاحظه می شود. در این راه هم دانشگاه و هم حوزه وظیفه ای سنگین به عهده دارند و اگر بنا بر تجدید حیات و یا تجدید بنای تمدن اسلامی است، چنین کاری در درجه اول از اهمیت است. در عین حال باید هوشیار بود و کار را از جولانگاه علمی و مبتنی بر اصول و روش و دیدگاههای فنی آن بیرون نبرد و به

۱. همان، شماره بیستم، ص ۲۸.

جای تحلیل و تعریف و تحدید و شعور و تأمل و تدبیر و تعمق و تفکر و تعقل، تملق و تهدید و شعار و تعجیل و شتابگونه عمل کردن و سرسری به کارها پرداختن و سطحی نگریستن و سر به هوا بودن و با تخیل سروکار داشتن و تقلید را نشانند و با دقت مطالب گذشتگان را بررسی و تحلیل کرد و آنچه ماندنی و قابل بهره‌گیری و استفاده است نمایاند و در واقع این عادت بیمارگونه را به کناری نهاد که یا ما از گذشتگان به هیچوجه یاد نمی‌کنیم و به سخنانشان هیچ اعتنایی نداریم و یا هنگامی که به یاد آنها می‌افتیم سراپا مجذوب گفته‌هایشان می‌شویم و هیچ نقد و نقضی را نمی‌پذیریم.

در این باب نکته پایانی را از استاد بشنویم که می‌گویند «ما باید میان احترام به شخصیت‌های پیش‌تاز و برخورداری از بزرگان را، با قرار گرفتن در جاذبه شخصیت آنان فرق بگذاریم؛ قرار گرفتن در جاذبه شخصیت‌ها به طور مطلق حس ابتکار و ابداع را از بین می‌برد و انسان آگاهانه یا ناآگاه در محاصره تقلید می‌ماند و نمی‌تواند از نیروی خدایی خود بهره‌مند شود»^۱.

سخن به درازا کشید و در آنچه گفته شد تنها به برخی از نکات مذکور در شرح حال استاد و نظرهای معظم له در زمینه تعلیم و تربیت پرداخته شد. بنای من بر آن بود که درباره برخی از کتب فلسفی ایشان و نیز برخوردشان با مسائل فلسفی و اهمیتی که هستی‌شناسی در نظرشان دارد و همچنین دو اثر عظیم القدر استاد «تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی» و «ترجمه و تفسیر نهج البلاغه» سخن بگویم اما چون مجال پرداختن به آنها را در این فرصت کوتاه نداشتم و نیز می‌دانستم که در این جلسه بیش از این نباید تصدیع دهم، به همین اندازه اکتفا کردم.

به دست اندرکاران این بزرگداشت که توفیق تجلیل از استاد و در واقع انجام وظیفه حق‌شناسی را یافته‌اند تبریک می‌گویم و برای استاد، از خداوند بزرگ دانا و توانا دوام توفیق تحقیق و تعلیم و راهنمایی دانش‌پژوهان و دانش‌دوستان را مسألت دارم.



استاد دکتر سید جعفر شهیدی

نگاهی دیگر به شیوه‌های تعلیمی و تربیتی

برای کسی که به جد بر این باور است که جولانگاه دانش و دانش‌پژوهی در کشور، هنگامی گسترده و فراخ می‌شود وصیت سخن دانشورانش در بسیط زمین می‌رود که قدرشناسی از دانش و دانش‌پژوهان و ذکر جمیل آنان، ملکهٔ مردم و در افواه عموم افتاده باشد. برگزاری مجلس‌های باشکوه شادی‌بخش است و بزرگداشت‌ها هر چند گزارشی کوتاه از احترام و اکرام به دانشمندان است، اما مقدمه‌ای بجا برای برنامه‌هایی گسترده از توجه به علم و عالم و طالب علم و بنابر این امیدوارکننده است. تردیدی ندارم که شاگردان و دوستداران و دوستان و آشنایان استاد گرانمایهٔ فرزانه جناب آقای دکتر سیدجعفر شهیدی نیز در این شادمانی با گوینده این کلمات همداستانند و به این مکان آمده‌اند تا با حضور خویش مراتب قدرشناسی خود را نسبت به استادوارستهٔ سخت کوشی بیان کنند که عشق به تعلیم و تربیت و مهر بی‌اندازه به زبان و ادب پارسی و تعهد خدمت به فرهنگ و تمدن اسلامی همراه با پرهیزگاری و استوار قدمی و بی‌اعتنایی به مسائل دنیوی سراسر وجودش را فرا گرفته است؛ استادی که نقد عمر خویش را در راه تعلیم و تعلم صرف کرده و به هنگام طی این طریق شگفت نیز بر کسی منت نهاده است.

راستی را بخواهیم، باید پذیرفت که نمی‌توان و نباید برای از هر راه رسیده‌ای که ممکن است خدای ناکرده از جمله «گیسوان بافتگان» و «به شهر در آمدگان» و

«قصیده گویان» دروغین باشد، گریبان چاك كرد و بیش از آنچه لازمه تشویق و ترغیب معمول است، به نورسیدگان آفرین و زهازه و حبذا و احسنت گفت، اما حق نیست که بزرگداشت و ادای احترام و قدردانی و قدرشناسی از خدمتگزاران و دانشمندان و هنرمندان و صاحبان فضل و فضیلت را هم بیش از اندازه به تأخیر افکند.

بی شك این بزرگداشت‌ها، هنگامی که از ریب و ریاخلالی است و برای ادای احترام به دانشوری واقعی و پژوهشگری حقیقی بر گزار می شود، چیزی بر قدر آنها نمی افزاید، بلکه این جامعه است که از يك سو با قدرشناسی از این گروه درك و دریافت خود را درباره اهمیت می نمایاند و گزارش می کند که برای دانش و پژوهش قائل است و از سوی دیگر این اقدام رهنمود و راهنمایی است برای جوانان مستعد که با توجه به این دریافت به جستجوی دانش بر خیزند و در این راه که گهگاه نیز ناهموار است گام بگذارند. در عین حال باید توجه داشت که هر چند بسیاری از دانشمندان و دانشوران و هنرمندان در قید و بند این تقدیرها و سپاسها نیستند و تنها رضای حق را طلب می کنند، اما شاید جواتر ها نیازمند چنین شیوه های یادآوری و این گونه کوشش ها و تلاشها باشند، تا گمان نبرند که خدمتگزاران از یادها می روند.

زان یار دلنوازم شکری است با شکایت گر نکته دان عشقی خوش بشنو این حکایت
بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم یارب مباد کس را مخدم بی عنایت

محمد بن منور نیز در اسرار التوحید می نویسد:

«در روزگار شیخ قدس الله روحه درویشی بود که همه خدمت‌های خشن او کردی، يك روز کار گل می کرد و دست و پای در گل داشت، همچنان از میان کار بیرون آمد و به خدمت شیخ آمد و گفت: ای شیخ من این همه کارهای سخت برای خدا نمی توانم کرد! طمع می دارم که شیخ احسنت و زهی می کند و به تحسین مددی فرماید، شیخ را خوش آمد، از راستی آن درویش و گفت چنان کنیم. بعد از آن چون شیخ می دیدی که درویش کاری می کردی او را تحسین کردی و او بدان دل خوش بودی و قوت گرفتی»^۱.

علاوه بر این جامعه معتدل و از لحاظ روان شناسی جمعی و اجتماعی به هنجار و

۱. اسرار التوحید، ص ۲۰۸-۲۰۷.

متعادل باید جامعه‌ای قدرشناس و سپاسگزار و باوفا باشد و قدر خدمت را بداند و نشان دهد که سره را از ناسره باز می‌شناسد و در بکارگیری سره و وانهادن ناسره تواناست. قدرشناسی‌ها اندک اندک به بی‌توجهی نسبت به بخش‌هایی از علم و هنر و فن می‌انجامد و در مدتی کوتاه به اصطلاح برنامه‌نویسان و تعیین کنندگان بودجه موجب می‌شود که «تخصیص منابع» در آن بخش‌ها مورد غفلت قرار گیرد.

شکر می‌کن	مـر خـد ا را در نـعم	نیز می‌کن	ذکر شکر خواجه هم
رحمت مادر	اگر چه از خداست	خدمت او هم	فریضه است و سزا است
زین سبب	فرمود حق صلوا علیه	که محمد بود	محتاج الیه
در قیامت	بنده را گوید خدا	هین چه کردی	آنچه من دادم تو را
گوید ای رب	شکر تو کردم به جان	چون ز تو بود	اصل آن روزی و نان
گویدش حق نه،	نکردی شکر من	چون نکردی	شکر آن اکرام و فن
بر کریمی	کرده‌ای حیف و ستم	نی زدست او	رسیدت نعمتم؟ ^۱

این قدرشناسی در عین آنکه باید بجا باشد، شایسته و بایسته است که به موقع و به‌هنگام نیز باشد. مقصود من از به‌هنگام بودن آن است که فرصتی قابل اعتنا در پیش روی شخصیتی باشد که مورد قدردانی و سپاس قرار می‌گیرد تا در آن فرصت دانشمند و هنرمند و پژوهشگری که در معرض این توجه و سپاس عمومی واقع شده است، بتواند به‌عنوان نمونه و الگوی جوانان طالب علم معرفی گردد و این گروه فرصت بیابد که خوشه‌چین فضل علمی و فضیلت معنوی و اخلاقی وی باشد. با دریغ و درد باید گفت که در جامعه ما ماجرای «نوشدارو پس از مرگ سهراب»، تکیه‌گاه جامعه‌شناختی استوار دارد. این دیر رسیدنها که نتیجه‌اش نرسیدن‌هاست، در کارهای اجتماعی ما از دوران کهن وجود داشته است و چون با شیر نیاکان ما اندرون شده است اگر سستی کنیم و دست به کاری نزنیم در پایان جهان با جان آخرین گروه از نوادگان ما از تن به در خواهد رفت. بنابراین باید آستین همت به کمر زد و مدد خواست و در این دوران، راه و رسم کهن را به راه

و رسم نوی که قدردانی همراه با موقع‌شناسی باشد، بدل کرد.

باری مقدمات این کار با چند بزرگداشت که در دو سه سال اخیر در پی یکدیگر انجام یافته فراهم آمده است اما چنانکه گفتم باید موقع‌شناسی بیشتری را هم عنان این کار کرد. در باره استاد دکتر شهیدی، خدای را سپاس، شاگردان و ارادتمندان ایشان اگر آن چنانکه بایسته و شایسته و در خور شأن و مقام و منزلت استاد است به اکرام و احترام نپرداخته‌اند، باری دست کم در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی از بیان حقی که این بزرگوار بر گردن آنها دارد و از خدمتی که به قلمرو پهنای زبان و ادب فارسی و فرهنگ و تمدن اسلامی کرده است، تا حدودی کوتاهی نکرده‌اند. اگر در برگزاری چنین مجلسی هم اندکی تأخیر شده است، تا آنجا که از قراین بر می‌آید انکار فراوان استاد و اصرار بیش و کم اندک دست‌اندرکاران هر دو سبب بوده‌اند و انکار استاد و احتیاط دست‌اندرکاران بیش و کم ناشی از برداشتی است که استاد از این بزرگداشت داشته است و دارد. سالها پیش در گفتگویی که با چند تن از دوستان داشته‌اند چنین گفته‌اند:

«در حوزه‌های علمی گمان نمی‌کنم سابقه داشته باشد که شخص محور بحث قرار گیرد. همه مان در قرآن خوانده‌ایم: «ان اکرمکم عندالله اتقیکم»، تازه اگر کسی بتواند وظیفه خودش را که اجتماع به او محول کرده است خوب انجام بدهد، منتی بر کسی ندارد و اجرش نزد خداست.

بنابر این بنده و تمام شماها هر کسی که خودش را وابسته به این فرهنگ می‌داند از لحاظ شخصی در مقابل این دستگاه بی‌ارزش است. من البته خودم را می‌گویم. آنچه هست اسلام است و آنچه هست فرهنگ اسلامی است و ما هم خدمتگزارانش هستیم. اگر خدمتی انجام دادیم و مورد قبول جامعه قرار گرفت، خود آنها در حیاتمان به ما دعای کنند و چون مردم می‌گویند خدایش پیامرزد و اگر نه که نفرین خواهند فرستاد....

بنابر این لااقل در مورد شخص خودم به هیچوجه راضی نیستم محور بحث باشم و چیزی را بفرمایند که حاصل آن بزرگداشتی از بنده باشد.»^۱

اما به هر حال آنچه من می‌گویم با آنچه استاد گفته‌اند در برابر هم قرار نمی‌گیرند و یکدیگر را نقض نمی‌کنند. من می‌گویم و بر این گفته پای می‌فشارم که جامعه وقتی خدمتی را می‌پذیرد، هم به عنوان جمع مردم و هم به عنوان نماینده رسمی آن یعنی حکومت و نظام باید به قدرشناسی و سپاس برخیزد و راستی را بخواهیم بیشتر، اگر نه تمامی این قدرشناسی به نفع اجتماع و شکوفایی علمی و تحقیقی آن است. نوعی از دعا کردن در حیات خدمتگزاران نیز باید با صدای بلند و در چنین مجلس‌هایی باشد. بدین سخن استاد توجه کنید:

«پرسیده‌اید چگونه می‌توان مرکزهای پژوهشی را فعال کرد؟ به نظر من نخست باید بازار علوم انسانی را رونق داد. اگر بازار رونق یافت، دکاندار مجبور می‌شود کالای خود را مطابق سلیقه مشتری عرضه کند. رونق بازار علوم انسانی با پرداخت پول به تنهایی تأمین نمی‌شود. هر چند بالاخره شکم گرسنه نان می‌خواهد. اما آنچه برای پژوهشگر ادبیات ارزش دارد، شناختن قدر و قیمت کالای اوست. من بارها گفته‌ام يك احوالپرسی ساده از آدمی گوشه‌گیر، عیادتی از هنرمندی در گوشه بیمارستان، سپاسی از شاعری ارزنده، تقدیر از نویسنده‌ای چیره‌قلم، رونق این بازار را صدچندان خواهد کرد...»^۱

بحث مفصل در باره این مطلب را به وقت دیگری بگذاریم، و به دو سه نکته مربوط به راه و رسم و آراء و عقاید استاد، بپردازیم. نکته‌هایی که بازتاب تمدن و فرهنگ قوی و قویمی است که امثال ایشان را در تمدن و فرهنگ ما پرورده است. در واقع اگر در جستجوی آن هستیم که بدانیم چرا مربیان و معلمان بزرگ کم داریم و چگونه می‌توانیم دیگر بار به یاری این فرهنگ چنین مردانی را در پهنه ایران اسلامی تربیت کنیم باید به این ریزه کاریها بیشتر توجه کنیم.

گوینده این کلمات، در طول سالهای پس از پیروزی انقلاب، در ایران بارها از «انقطاع فرهنگی» سخن گفته است که عامل بی‌سروسامانی تعلیم و تربیت جامع‌الاطراف و جامع‌نگر ایران و شاید جهان اسلام بوده است و در توسعه نیافتگی حداقل بخشی از علوم و

فنون و از راه ماندگی در زمینه علم تأثیر گذاشته است. در این مقام به همه آن مسائل نمی‌توان پرداخت. به اجمال می‌گوییم که عامل از هم گسیختگی نظام حوزه‌های جامع علمی، استقرار و توسعه خام و ناپخته تعلیم و تربیت جدید در ایران است. این از هم گسیختگی، سبب انقطاع فرهنگی و این انقطاع عامل بریدگی جامعه، از مجموعه اطلاعات و آگاهی‌ها و راه و روشهای تعلیم و تدریس و تربیت و اخلاق اسلامی و انسانی و ترك روشهای زندگی هماهنگ و تقلید بی‌سامان از طرز زندگی دیگران است که در سی، چهل سال پیش از پیروزی انقلاب به اوج خود و یا مرحله پایانی آن رسیده است. کوشش پیوستن به خویش و راه و رسم خودی که پس از پیروزی انقلاب آغاز شده است باید با شور و شوق وجد و جهد و نظام و روش و ژرف‌نگری و خطر کردن و از سابقه از هم گسیستگی نهراسیدن و چرخ برهم زدن و از خلاف آمد عادت کام طلبیدن استمرار یابد تا نتیجه‌ای که خواهان آنیم به دست آید.

استاد همان طور که خود گفته‌اند و بیش و کم همه می‌دانند، سالیانی از زندگانی خود را در دو مرکز علمی حوزه و سپس دانشگاه گذرانده‌اند، و بنابراین به زیر و بم کار در هر دو مرکز با هم، بیش از کسانی که در یکی از اینها بوده‌اند، آشنایی دارند و در نتیجه ارزیابی‌شان از روشهای تعلیم و تربیت در آنها حجت است. اما پیش از آنکه به دو سه نکته در این مقوله بپردازم به یکی دو نکته درباره سیره زندگی استاد که در نوشته برخی از نزدیکان ایشان آمده است و با آگاهی‌های من نیز هماهنگ است، اشاره می‌کنم. در واقع اگر به شرح حالها و تذکره‌های بزرگان و اولیاء و عارفان و صالحان چه در دنیای اسلامی و چه در خارج این خطه نظر کنیم می‌بینیم که تا این اواخر، بخش قابل توجهی از مقامات و شرح حالها و تذکره‌ها، اختصاص به گزارش شیوه و روش زندگی شخصی و اجتماعی اولیاء و بزرگان داشته و این امر بدان سبب بوده است که در کار تربیت همواره بدین نکته عنایت بوده است که شیوه زندگی مربی، بیش از درس و بحث و نصیحتگری لفظی وی کارآمد و آدمی‌ساز است.

قرآن می‌فرماید:

«لقد كان لكم فی رسول الله اسوة حسنة» (احزاب / ۲۱)

«لقد كانت لكم اسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معه» (ممتحنه / ۴)

«لقد كان لكم فيهم اسوة حسنة لمن كان يرجو الله» (ممتحنه / ۶)

و برگسن در «دو سرچشمه اخلاق و دین»، درباره نمونه‌ها که راهنما و راهبرند

می‌نویسد:

«تنها کسانی به طبیعت صلا و ندای اخلاق کامل واقف می‌شوند که خود را در حضور يك شخصیت بزرگ اخلاقی ببینند، لکن هر يك از ماها نیز در آن هنگام که حکم و امثال معمولی مربوط به سلوك خویش را ناکافی می‌بینیم از خود می‌پرسیم که در این موقعیت فلان یا بهمان شخص چه انتظاری از ما دارد. این شخص ممکن است یکی از والدین یا دوستانی باشد که با یاری اندیشه به یاد می‌آوریم. ولی ممکن است آدمیزاده‌ای هم باشد که هیچگاه ملاقاتش نکرده و فقط حکایت زندگی‌اش را شنیده‌ایم. در این صورت ما در میدان خیال و تصور، سلوك خویش را به معرض قضاوت او می‌نهیم و از سرزنش وی می‌هراسیم و از تأییدش به خود می‌بالیم.»^۱

کسانی که با استاد شهیدی ولو سالها نشست و برخاست داشته‌اند تا هنگامی که دقیقه‌هایی پیش از ظهر شرعی و یا مغرب با وی نبوده‌اند نتوانسته‌اند بدانند که وی در این لحظه‌هایی قرار از جای برمی‌خیزد تا گوشه‌ای را بیابد و به نماز بایستد. دعوت کننده‌ای که جلسه در دفتر وی تشکیل شده است کمتر باید غم محل و ضو را برای استاد داشته باشد تا گوشه و کناری که استاد بتواند در آنجا به نماز اول وقت خود بپردازد. برخاستن استاد حتی در اثنای بحث‌ها و گفتگوهای به ظاهر مهم و به نماز ایستادنش جز این معنایی ندارد که «ایاک نعبد» گفتن، بر گفتن و شنیدن هر سخن دیگری برتری ماهوی دارد. که: «ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» (الذاریات / ۵۶) و «ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين» (البینه / ۵) و اگر کسی با استاد همسفر نشده باشد نمی‌داند که این عاشق و ارسته در نماز شب نیز همانند نماز اول وقت خویش مقید است.

شب خیز که عاشقان به شب راز کنند گسرد درو بام دوست پرواز کنند
و نیز حق شناسی استاد چنان است که مدت پنج سال و نیم که مرحوم دکتر معین در

حال اغما بود و مدتها پس از درگذشت او استاد در پشت میز ریاست لغت نامه دهخدا نشست.^۱

مقام صبر و رضای استاد را دوستان و آشنایان به خلق و خوی ایشان، آنچنان پرمایه و با ابهت و حشمت یافته‌اند که کمتر به خود جرأت داده‌اند که حتی به آنچه در دل استاد می‌گذرد و از آن خبری دارند، اشارتی داشته باشند.

نکته‌های پر شمار دیگری را هم از این دست می‌توان در نوشته‌های نامه شهیدی باز یافت و شك نباید داشت که بسیاری از نکته‌ها نیز پنهان مانده‌اند. اما به هر حال به نظر می‌رسد که دانستن این راه و روشها که خاص ایشان و دیگر بزرگان است، برای تربیت نوجوانان و جوانان و طالبان علم این مرز و بوم واجب‌تر از هر امر دیگر و کارسازتر از هر نوع وسیله و ابزار فنی و علمی و روشهای تحقیق نظری پیشرفته مبتنی بر حرف و صوت و یا تجربه ماشینی و نه انسانی است.

اشاره‌های کوتاه و مختصر استاد در باره علوم انسانی، بخصوص زبان فارسی و ادبیات آن، تاریخ، و فرهنگ اسلامی و همانند اینها و ارزیابی ایشان از چگونگی زندگی و سلوك و رفتار طالب علم و نحوه تحصیل و روش تدریس و سازمان تعلیمات روشنگر برخی از نکته‌های عمده در زمینه مسائل یاد شده است.

۱- طالب علم، در روزگار گذشته و شاید هنوز هم در برخی نقاط، به شرایط مادی زندگی نمی‌اندیشیده و در بند رفاه مادی نبوده است. استاد می‌نویسد:

«به دوستان می‌گفتم اگر در حجره‌های مدرسه جایی برای سکونت پیدا نکردم، در ایوان حجره‌ها به سر خواهم برد. بر اثر همین تصمیم بود که از هنگام ورود به نجف تا مدتی در از روزها و شبها را در تاریکخانه مدرسه قزوینی‌ها به سر بردم. اینکه می‌گویم تاریکخانه مبالغه نیست، انبار کوچکی بود در راه پله طبقه دوم مدرسه که سیدی عرب به نام سید مسلم، گونی زغال و اندکی اثاث خود را در آن نهاده بود. این انبار دریچه‌ای به پلکان داشت که تنها منفذ نور بود. سید مسلم انبار را خالی کرد و تحویل داد و من آنجا را خانه خود

۱. نامه شهیدی، ص ۵۲.

گرفتم. وقتی آن دریچه را باز می کردم، آنقدر روشنی به درون می تافت که اجسام را تشخیص می دادم. روزها برای مطالعه به پشت بام مدرسه یا ایوان آن می رفتم و شبها از نور چراغ نفتی استفاده می کردم. شرح تحمل گرما و سختی معیشت لزومی ندارد زیرا در این قسمت دیگر طالبان علم هم با من شریک بودند.^۱

ذکر این جمله ها از آن روست که روشن شود، در گذشته نزدیک به ما طالب علم و نه طالب مدرک را شیوه کار از چه قرار بوده است. در آغاز پیروزی انقلاب هنگامی که در وزارت فرهنگ و آموزش عالی بودم، کوشش داشتم که حجره های یکی از مدرسه های بنام این سرزمین، به خاطر بازسازی و بهسازی خراب نشود، و این کوشش نه از آن جهت بود که خواهان آن بوده ام و هستم که آنچه بر آن نام میراث فرهنگی گذاشته ایم باید بماند، (البته نه فقط برای آنکه صورتش حفظ شود و یا حتی چنان رها شود که همان هم که هست از میان برود و تلی از خاک و ویرانگی پر خار و خاشاک به نام مرده ریگ نیاکان بر جای بماند و پس از مدتی نیز از یادها برود) بلکه خصوصاً در مورد این حجره ها همان طور که به هنگام بازدیدشان با نشان دادن به گوشه و کنار آنها گفتم، غرضم از حفظ آنها و یا حداقل بخشی از آنها این بود که هم جوانان امروز و هم آیندگان بدانند که بزرگان علم و دین و میراث گذاران فرهنگ و تمدن پرشکوه ما چگونه زندگی می کرده اند و چگونه درس می خوانده اند و آنچنان فارغ از مسائل رفاهی بوده اند که نیازی نمی دیده اند وقت خود را به جای جستجوگری و پژوهش، حتی صرف حداقل رفاه و آسایش کنند.

۲- در عین آنکه باید در اندیشه زندگی استادان بود، مهمتر و اساسی تر از آن حیثیت بخشیدن به پایگاه دانش و مقام دانشمند در عمل است. استاد می گوید:

«در جمهوری اسلامی انتظار همه این است که علم مکانت خودش را حفظ کند و عالم هم مقام خود را داشته باشد. خلاصه اینکه ما می خواهیم حیثیت استاد و دانشجو و محقق از هر جهت محفوظ باشد، بله اینها نیازهای مادی دارند و باید تا آنجایی که ممکن

است این نیازها تأمین بشود ولی بالاتر از نیاز مادی، اینها احتیاج به تأمین دیگری دارند.^۱ من که گوینده این کلماتم نمی گویم مهابت و توقع معلم به گونه‌ای باشد که غزالی در کیمیای سعادت خود بدان اشاره دارد که:

«از خواجه بوعلی فارمدی شنیدم که گفت: يك راه با شيخ ابوالقاسم گرگانی خوابی حکایت کردم، با من خشم گرفت و يك ماه با من سخن نگفت، هیچ سبب ندانستم تا آنگاه که بگفت که: اندر حکایت خواب چنین گفתי که تو که شیخی، در خواب با من سخن گفתי، اندر آن خواب من گفتم چرا؟ گفت: اگر اندر باطن تو چرا را جای نبودی اندر خواب بر زبان تو نرفتی.»^۲

اما می گویم که حرمت معلمان را به جد باید نگاه داشت و آن قلت و قلت را تنها در امر درس و بحث به کار برد و بگو مگور! در اطراف موضوع علمی به راه انداخت و نه درباره ورقه امتحان و نمره درس و ارزیابی سواد که حق بی چون و چرای معلم است. طرفه آنکه در روزگار ما آنچه بیشتر مورد بحث و گفتگوی میان معلم و شاگرد است و یا از جانب شاگرد با سرو صدا و شاید ضرب و زور تحمیل می شود، بحث درباره کم کردن تعداد صفحات جزوه و ساعات درس و تخفیف مباحث به هنگام امتحان و سخت نگرفتن و نمره دادن و در صورت کم دادن نمره، زبان به اعتراض گشودن و تقاضای تجدید نظر کردن و کار را به تحصن و اعتراض گروهی و اعتصاب کشاندن است و این همه از آثار و نتایج عالم شدن بر اساس مدرک و تلقی مدرک به عنوان وسیله لازم نان در آوردن است و چون دانشجو نمره و مدرک را که امری مادی است، درست یا نادرست حق خود می داند، از آن رو که تهیه وسیله زندگی را حق هر شهروندی می داند و مدرک نیز وسیله‌ای برای زندگی کردن اوست، لاجرم ناخود آگاه خویشتن را مکلف و موظف می یابد که احقاق حق کند و برای این کار حتی با استاد به مجادله برخیزد و تا حق خود را نستاند از پای ننشیند. اما اگر آگاهی ملاک قرار گیرد، صورت مسأله یکسره دگرگون می شود و راه حلی هم که مقتضای آن است به گونه‌ای دیگر رخ می نماید.

۱. نامه شهیدی، ص ۱۰.

۲. کیمیای سعادت، آرام، ص ۵۳۵.

۳- مشکل کار در این است که ما علوم انسانی را در حال حاضر بیشتر در جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و گهگاه نیز اقتصاد و مدیریت خلاصه کرده‌ایم و به اینها هم انتقاد داریم و راه و رسمشان را نمی‌پسندیم و از رشته‌های دیگری هم که زیر همین عنوان قرار گرفته‌اند بیش و کم غافلیم و آنها را به حال خود رها کرده‌ایم و نیز همه این رشته‌ها را از لحاظ شیوهٔ تعلیم و تعلم در قالب مقررات موجود، هم‌ردیف دیگر رشته‌ها دیده‌ایم و می‌بینیم و به جولانگاه این گروه از علوم که طول و عرضی غیر معمول دارند توجه نمی‌کنیم و خصوصاً اهمیتی را که زبان و ادب فارسی دارد آن سان که باید و شاید در نظر نمی‌آوریم. استاد می‌گوید:

«من بعد از انقلاب امیدواری داشتم که لااقل در زمینهٔ ادبیات و حقوق، تاریخ و فلسفه مسألهٔ مدرک‌گیری و نظام واحدی از میان برود و لااقل اگر می‌خواهند دورهٔ لیسانس سر جای خودش باشد. دورهٔ فوق لیسانس و دورهٔ دکتری را تابع نظام قدیم نکنند، ولی متأسفانه به حرف من ترتیب اثر داده نشد... من عقیده‌ام این است که دورهٔ تحقیق را باید آزاد بگذارند... و بگویند آقای دانشجو شما آزادی، در درس هر کدام از این آقایان می‌خواهی بنشین، هر وقت هم که خودت گفتی من مستغنی هستم، در آن درس حاضر نشو! . البته برای اینکه زحمت تو هدر نرود، وقتی خودت از درس هر يك از آقایان می‌روی می‌گویی من از درس شما به پایۀ اجتهاد رسیده‌ام آنها از شما سؤالهایی می‌کنند و اگر تشخیص دادند که ادعای شما درست است، یادداشتی به شما می‌دهند، یعنی اجازه نامه می‌دهند که آن اجازه نامه نه رتبه اداری دارد و نه مزایای حقوقی. می‌نویسند ایشان آمدند و فلان درس را با من گذراندند و در این درس تبحر دارند.»^۱

به نظر من این سخن را بیش از اندازه باید جدی گرفت و به هر حال دیر یا زود، اگر می‌خواهیم راه به جایی ببریم باید این راه را پیمود. گویندهٔ این کلمات در برخی از جلسه‌ها که استاد حضور داشته‌اند و در دیگر جلسه‌ها نیز با ایشان همداستان بوده و بارها به این موضوع پرداخته است.

حداقل اگر نمی‌خواهیم مدرک را به کناری بنهیم و یا از دادن نمره ناگزیریم باید کاری کنیم که محتوایی پذیرفتنی - به لحاظ علمی - را بدون در نظر گرفتن وقت و زمان یادگیری آن مبنای کار قرار دهیم و دست کم در دوره کارشناسی ارشد و دکتری حتماً مشارکت فعال و جدی دانشجو را در کار درس و بحث و تحقیق طلب کنیم و شرط لازم کار را هم این امر قرار دهیم که متن یا متنی‌هایی که جزو برنامه است باید به طور کامل و تمام خوانده و به اصطلاح اجازه روایت گرفته شود. دانشجویان در کلاس درس در خواندن متن و شرکت در بحث و نقض و ابرام مباحث فعال باشند و اگر به علت کم اطلاعی نتوانستند در بحث شرکت جویند، مستمع آزاد تلقی شوند و حق شرکت در امتحان را موقعی به دست آورند که نشان دهند آمادگی کافی برای شرکت در بحث دارند، و امتحان نیز به صورت طرح مسأله و مباحثه و تقریر جامع‌الاطراف مطلب انجام پذیرد. روشن است که این روش کار با نظام واحدی - دست کم در این رشته‌ها - سازگار نیست. در این زمینه استاد چنین می‌گوید:

«من چون این توفیق را داشته‌ام که هر دو روش تحصیلی را ببینم و از محضر دو صنف استادان بهره‌مند شوم و در هر دو قسم مدرسه درس بخوانم و درس بگویم، بارها گفتم و باز هم با اطمینان خاطر می‌گویم: برنامه‌های آموزشی ما که صرفاً تقلیدی از مغرب زمین است، با سنت و تربیت جامعه ما سازش ندارد و هیچگاه نتیجه علمی مطلوب را نخواهد داد. بزرگترین اشتباه برنامه‌ریزان برای مدرسه‌های نوین این بود که کوچکترین اعتنایی به مدرسه‌های قدیم و برنامه‌ریزی آنان و روشی را که برای تدریس به کار می‌بردند نکردند. وقتی دانشجو موظف باشد تعدادی واحد در سالهایی معین از استادانی که ملزم به حضور در کلاس آنهاست انتخاب کند، طبیعی است که هنگام انتخاب درس ساعت‌ها کارهای درسی را به هم بزنند و از این و آن بپرسد: کدام يك از درسها از جهت مقدار کمتر و کدام يك از استادان در دادن نمره دست و دل بازتر است. چنین شاگردی کی و کجا به فکر یاد گرفتن درس و به خاطر سپردن آن خواهد بود»^۱.

«با يك دو تن از دوستان می‌خواستیم شوارق بخوانیم که کتابی است در علم کلام.

۱. از دیروز تا امروز، ص ۷۳۷.

عالمی آذربایجانی به نام شیخ صدر از فضلالی معروف نجف و در تدریس علم معقول مشهور بود. نزد او رفتیم، متعذر شد که درسهای وی فراوان و وقت او اندک است. پس از اصرار گفت فقط می توانم یک ساعت به اذان صبح مانده تا اول اذان را برای درس گفتن به شما اختصاص دهم. شاگردان پذیرفتند و درس او مدت ها در چنین وقت بدون تعطیل ادامه یافت»^۱.

دل مشغولی دیگر استاد مربوط به اصل و اساس زبان فارسی است، بدین نکته نیز اشارتی کوتاه بایسته است:

زبان فارسی زبان دوم عالم اسلام و گزارشگری راستین و شایسته از فرهنگ و تمدن، تعلیمات و حقایق اسلامی است، استاد بحق به خطری که از مدت ها یعنی از یک قرن پیش و شاید بیشتر، زبان فارسی را تهدید می کند توجه کرده است و می گوید:

«موجی هولناک و بنیان ریز از سالیان پیش برخاسته است و می کوشد تا قالب و مفهوم زبان دری را از میان ببرد، نه از آن جهت که مفردات و ترکیبات آن را دوست نمی دارد، بلکه با آن چیز دشمن است یا آن چیز را نمی خواهد که در طول دوازده قرن، به ثریا به نظم، در قالب الفاظ این زبان ریخته شده است.

از نخستین سند مکتوب که از این زبان در دست داریم تا آنچه پیش از جنگ دوم جهانی فراهم آمده است، یک عنصر بخوبی تجلی می کند و آن روح تمدن عالی اسلام، آمیخته به سنن و آداب ایرانی است. از تاریخ ابوعلی بلعمی و اندرزنامه عنصرالمعالی و نظام الملک طوسی و اشعار عرفانی سنائی، عطار و مولوی و داستانهای نصرالله منشی و محمدبنغازی ملطیوی گرفته تا آثار نویسندگان عصر ما با همه اختلافی که در موضوع باهم دارند وحدت گونه ای می توان دید و آن تعلیمات اسلامی است که با در آمیختن با آداب مردم این کشور و اعمال ذوق دانشمندان این سرزمین تلطیف شده و دنیاپسند گردیده است و به نام تمدن اسلامی ایرانی خوانده می شود. آن موج نمی خواهد این مانع را در مقابل خود ببیند.»^۲

۱. همان، ص ۷۳۹.

۲. همان، ص ۶۱۶.

به هر حال باید مواظب و هوشیار بود و میراث کهن زبان فارسی و ادب آن را پاس داشت و میراث به جای مانده از استاد بزرگ سخن حکیم ابوالقاسم فردوسی، نظامی و مولوی و سعدی و حافظ و عطار و جامی و دیگر نثر نویسندگان و شاعران را به گونه‌ای آراسته‌تر به نسل بعد سپرد. برای این زبان دوم عالم اسلام که بخصوص پس از پیروزی انقلاب اسلامی دیگر بار امکان بیان افزون‌تر حقایق اسلامی را یافته است بار دیگر همان خط و نشانهای قبلی را کشیده‌اند و خواهند کشید، و هر يك از ستونهای استوار نظم و نثر فارسی را که گزارنده این حقایق‌اند، به گونه‌ای در معرض ایراد و انتقادهایی که گهگاه ممکن است عامه‌پسند هم باشد قرار خواهند داد و ساده‌دلان را که متوجه بازیگریهای پشت پرده نیستند، به حرکت در خواهند آورد. بار دیگر از نارسایی خط فارسی و اصلاح آن و نارسا بودن زبان فارسی برای تعبیر از مفاهیم علمی سخن خواهند گفت و با هزار و يك ترفند به خیال خود به جنگ بزرگان نظم و نثر فارسی خواهند رفت و وقت علاقمندان به زبان فارسی را که باید صرف تحقیق و تعلیم شود، در راه دفاع از این بزرگان به کار خواهند گرفت و آنها را از امور اساسی باز خواهند داشت اما بی‌گمان استادان و دوستداران زبان فارسی و در صف مقدم آنها بزرگانی چون استاد دکتر شهیدی، مانند همیشه به هر قیمت و با اختصاص باقیمانده وقت خویش از این میراث کهن پاسداری و نگهداری خواهند نمود.

سخن را به پایان می‌برم و همراه همه شما برای استاد گرانقدر آزاده و فرزانه وارسته بلندهمت سلامت و توفیق خدمت دیربای و عمر طولانی با عزت و برکت، از خداوند دانای توانا خواستارم.



استاد ژان پیاژه

روش کار پیاژه و چند نکته از آراء وی

پیرمردی سفید موی با کلاه «بره» و شنلی کوتاه بر روی دو چرخه‌ای کهنه در مقابل در ورودی مقر سازمان ملل متحد در ژنو ایستاد. دربان از ورود وی جلوگیری کرد. چانه‌زدن فایده‌ای ننمود و پیرمرد ناچار شد گذرنامه سیاسی خود را به دربان نشان دهد تا بتواند وارد ساختمان شود و خود را با شتاب به تالاری برساند که جمعیت به انتظار وی و سخنرانی اش دقیقه شماری می‌کرد. این پیرمرد ژان پیاژه بود که هیچگاه نه تنها دیر نمی‌کرد، بلکه همیشه زودتر از وقت در جلسات کار یا در قرارهای ملاقات و نیز پیش از وقت حرکت قطار و پرواز هواپیما در ایستگاه راه آهن و یا فرودگاه حاضر بود و می‌گفت من با سه هفته تأخیر به دنیا آمده‌ام و هرگز آن را جبران نکرده‌ام.^۱

بحث و بررسی این اجلاس درباره «تحول شناخت» از روی قاعده با گفتگو درباره پیاژه و آثار وی همراه است، اما درباره پیاژه سخن گفتن سخت دشوار است. بویژه برای گوینده این کلمات که شاگرد مستقیم پیاژه نبوده است و آنچه درباره کارها و آثار وی می‌داند، مربوط به بیست و چند سال پیش و یادداشت‌های کلاسهای درس و نیز مطالعه درباره جامعه‌شناسی معرفت و منطق و برخی بحث‌های فلسفی مربوط به بحث‌المعرفه است و

۱. گفتگوهای آزاد با ژان پیاژه، ص ۲۴.

آنچه در اینجا مطرح می‌کند مختصری است احتمالاً نامفهوم از آن مطالب مفصل که با مروری بسیار کوتاه و از روی شتاب به بعضی از کتابهای او و همچنین برداشت یادداشت‌هایی چند از ترجمه کتاب حاوی گفتگوهای آزاد با وی فراهم آمده است. این مطالب که با توجه به موقعیت جلسه، باید کوتاه باشد، به سه بخش مختصر تقسیم می‌شود:

بخش اول: شرح حالی از پیازه

بخش دوم: نکته‌هایی پراکنده از روش کار پیازه

بخش سوم: چگونگی شکل‌گیری ذهن و اندیشه در کودک

۱

پیاژه به سال ۱۸۹۶ به دنیا آمد، بنابراین امسال صدمین سال تولد اوست و به سال ۱۹۸۰ روی در نقاب خاک کشید، یعنی ۸۴ سال عمر کرد و از این مقدار بیش از ۷۴ سال آن را در جستجو و بررسی و نوشتن گذراند. نخستین مقاله‌اش را در يك صفحه، در یکی از روزنامه‌های تاریخ طبیعی نوشاتل در ده سالگی منتشر ساخت، در همان ایام به «پل گودل»^۱ که مدیر موزه تاریخ طبیعی نوشاتل بود نامه‌ای نوشت و از وی اجازه خواست تا خارج از ساعات کار موزه برای عموم، به مطالعه مجموعه‌های پرندگان، سنگواره‌ها و صدف‌ها بپردازد. پیازه به مدت چهار سال به قول خودش دستیار «این طبیعی‌دان دقیق و فاضل» بود. «گودل» به سال ۱۹۱۱ از دنیا رفت و پیازه که به اندازه کافی مطلب فرا گرفته بود آماده شد تا حاصل بررسی‌هایش را به تنهایی منتشر کند. وقتی در بیست و يك سالگی از رساله دکتری خود در جانورشناسی دفاع می‌کرد، بیست مقاله منتشر ساخته بود. خود می‌نویسد که دستاوردهایش گهگاه او را با ماجراهای مضحکی روبرو می‌ساخت، از جمله هنگامی که به وی پیشنهاد شد گنجینه دار مجموعه نرم‌تنان موزه تاریخ طبیعی ژنوشودوی ناگزیر جواب داده بود «که هنوز برای اینکه دیپلم دبیرستان خود را بگیرم باید دو سال دیگر درس بخوانم»!

1. PAUL GODEL

در دوره دبیرستان همزمان با درسهایی که از «ریمون»^۱ در زمینه روان‌شناسی و منطق و روش‌شناسی علمی می‌گرفت، با اثر «تطور خلاق» بر گسن آشنا شد و آثار کانت و اسپینسر و آگوست کنت و فوئیو و گوئیو، لاشلیه و بوترو و لالاند و دورکیم و تارد، و لوداتک را در فلسفه و آثار جیمز و ریپو و ژانه را در روان‌شناسی مطالعه کرد. در سال ۱۹۱۷ مجموعه‌ای از تفکرات خود را به شکل یک رمان فلسفی به نام تحقیقات منتشر ساخت.

پس از گرفتن دکتری پیازه به آزمایشگاه‌ها و کلینیک‌های مختلف روان‌شناسی سرکشی نمود. می‌نویسد «متوجه شدم که راه درستی را در پیش گرفته‌ام، یعنی اگر ذهنیتی را که در جانورشناسی پیدا کرده‌ام در تجربه و آزمایش روان‌شناختی به کار بگیرم، شاید به حل مسائل ساخت نائل شوم.» اما پس از این گشت و گذار بود که میدان تحقیق و روش کار واقعی خود را در آزمایشگاه بینه به دست آورد. در این آزمایشگاه «به هنگام گفتگو با مخاطبان خود و ضمن بکارگیری پرسش و پاسخ کلینیکی = بالینی به هدف خود که کشف نکته‌هایی درباره فرآیندهای استدلال بود نزدیک شد. این نکته‌ها در پس پشت پاسخ‌ها قرار داشت.» پیازه می‌نویسد:

«با حیرت کشف کردم که ساده‌ترین استدلال‌هایی که متضمن اندراج یک جزء در یک کل و یا حاوی تسلسل روابط است، برای کودکان عادی و طبیعی تا سن یازده سالگی دشواریهایی را در بردارند که به ذهن افراد بالغ خطور نمی‌کنند».

پیاژه نخستین نتایج کارهای خود را در سه مقاله به رشته تحریر در آورد: دو مقاله آن را «میرسن»^۲ به چاپ رساند و همین امر باعث آشنایی این دو دوستی‌شان با یکدیگر شد و سومین مقاله سبب گردید که «کلاپارد»^۳ به وی ریاست یک قسمت را در «انستیتوی روسو»ی ژنو پیشنهاد کند. در انستیتو پیازه تصمیم گرفت که چند سالی را به کار روان‌شناسی کودک بپردازد تا معرفت تجربی ساخت‌های هوش را به دست آورد و سپس به سامان دادن بحث‌المعرفه علمی بپردازد. اما این دوره طولانی شد و تا سال ۱۹۵۰ تمامی وقت وی را به خود

1. RAYMOND

2. MEYERSON

3. CLAPAREDE

مشغول داشت و از آن پس نیز کار روان‌شناسی کودک قطع نشد، بلکه به طرز دیگری ادامه یافت. در سال ۱۹۲۵ پیازنه جانشین استاد سابق خود «ریمون» در کرسی فلسفه دانشگاه نوشتاتل گردید. موضوع درس خود را «مطالعه رشد و توسعه ایده‌ها به گونه‌ای که در تاریخ علم و همچنین در روان‌شناسی کودک ملاحظه می‌شود» قرار داد. در همین ایام تحقیقات خود را درباره نرم‌تنان به پایان برد و با کمک همسر خود به رصد کردن پدید آمدن هوش در نزد کودکان خویش پرداخت. به سال ۱۹۲۹ به عنوان استاد تاریخ اندیشه علمی دانشکده علوم دانشگاه ژنو و نیز به عنوان قائم مقام مدیر انستیتوی روسو برگزیده شد و به قول خود «در ضمن تعلیم به تعلم و یادگیری» ادامه داد و «با شوق فراوان به مطالعه ظهور مفاهیم اصلی و عمده ریاضیات و فیزیک و زیست‌شناسی و نیز تاریخ آنها» پرداخت و در روان‌شناسی با کمک دستیاران و همکاران خود به کشف ساخت‌ها نائل آمد.

به سال ۱۹۳۹، کرسی جامعه‌شناسی دانشگاه به وی واگذار شد و در سال ۱۹۴۰ جانشین کلایارد در انستیتو گردید و یک سلسله تحقیقات را در زمینه ادراک، با هدف روشن کردن روابط آن با هوش آغاز کرد. علاوه بر آن تحقیقی موازی را درباره رشد و توسعه، روابط فضایی آغاز نمود، همچنین تحقیقات خود را در زمینه مفاهیم بنیادی فیزیک یعنی زمان و حرکت و سرعت پایه گذاشت. به سال ۱۹۵۰ «معرفت‌شناسی تکوینی» خود را نوشت. از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۳ نیز روان‌شناسی کودک را در سوربون تدریس نمود و در سال ۱۹۵۶، مرکز بین‌المللی معرفت‌شناسی تکوینی را در ژنو پایه‌گذاری کرد.

در سال ۱۹۷۲ جایزه «اراسم» به مناسبت دستیاری اساسی‌اش به فرهنگ و دانش اروپا به وی اعطاء شد، پیازنه در سخنرانی مراسم اعطای جایزه چنین گفت: «نگران آن هستم که نمود شخصی را داشته باشم که در قلمروهای فراوان گام زده است، اما راستی را بخواهیم من تنها در پی یک هدف اصلی بوده‌ام، هدفی که همچنان مدنظر دارم یعنی: کوشش در فهم کردن و تبیین رشد و توسعه موجود زنده که در حال ساختن مداوم امور نوین و تطابق و سازش تدریجی خویش با واقعیت است».

در حقیقت پیازنه از کارهای نخستین خود در گیر مسائل مربوط به تغییر و دگرگونی و تطابق و سازش با محیط بوده است.

۲

یادآورهای بالا ما را به روش کار پیازه راهبری می‌کند. در روان‌شناسی کودک که زمینه اصلی و اساسی مطالعات پیازه است، وی طرز کار و عمل زیست شناختی و عمل کاملاً فکری و دماغی را در متن وحدتی عمیق در تلاقی می‌بیند.

پیاژه در سراسر عمر خود در صدر روشن کردن صحنه شکل‌گیری و صورت‌پذیری اندیشه و ذهن انسانی از آغاز پیدایش زبانها و اختراع فنون بوده است. پیازه در مطالعات خود سخت درگیر کشف جنین‌شناسی هوش بود و ساعت‌های بسیاری را بر بالای گهواره سه کودک خود می‌گذراند و نخستین جلوه‌های هوش را رصد می‌نمود. همچنین ساعت‌ها با پسر بچه‌ها در کوچه‌های ژنو به تیله‌بازی می‌پرداخت. کودک که هوشش از مرحله صفر آغاز می‌شود و همواره با گذر از مراحل همانند پیشرفت می‌کند، رصدگاه ممتاز پیازه بود.

به یاری رصدها و مشاهده‌های صبورانه و بشمار، وی نظریه فرایندهای خود را تدوین کرد. فرایندهایی که موجب می‌شوند کودک مفاهیم بسیار پیچیده‌ای چون مکان، فضا، علیت، منطق و قضاوت اخلاقی را هضم و دریافت کند.

پیاژه صرف نظر از کار تدریس و ملاقاتهای علمی و سخنرانی‌های بیش از ۲۰ هزار صفحه مطلب و کتاب نوشته است. این توفیق نتیجه کار مداوم اوست. می‌گوید که من هر روز کار می‌کنم و هیچگاه تعطیلی ندارم و حتی در تعطیلات هم چون کسی مزاحم نیست کار می‌کنم، جز چهار بار به سینما نرفته‌ام و یا در واقع چهار فیلم بیشتر ندیده‌ام، یک بار در هواپیما و یک بار در «بولونی» چون باران می‌آمد. این دو فیلم یکی مهمل و دیگری متوسط بود و دو بار دیگر دو فیلم نیز از یک هنرپیشه توانای فرانسوی (رمو) دیده‌ام.

پیاژه می‌گوید: تفکر فلسفی برای دانشمند و اصولاً برای هر پژوهشی ضرور است، اما تفکر تنها وسیله‌ای برای طرح مسائل است و من فکر می‌کنم غیر ممکن است انسان بتواند در زمینه تجربی کاری نو انجام دهد، بی آنکه به وسیله تفکر هدایت شده باشد.^۱

هر نظریه علمی بسرعت کهنه می شود، اما نظریه هایی که جانشین آن می شوند از نظریه قبلی بهره می گیرند و در حکم اصلاح آن هستند.^۱

در پژوهش انسان به تماسهای مختلف و مخصوصاً به نظرات متناقض با نظرات خود نیازمند است و بعد به يك گروه همکار احتیاج دارد و من به پژوهش بین رشته ای اعتقاد دارم.^۲

به نظر کسانی که با پیازه کار می کردند، کار فقط يك فرایند فردی نیست، بلکه حاصل گروه است، ویژگی روش پیازه در این است که به صورت گروهی کار می کرد و یکی از خصوصیات خیره کننده اش این بود که می دانست چگونه کار را برای دیگران سازمان دهد. او بدقت به گفته های دستیارها و همکارانش گوش می داد، اظهار نظرهای آنها را می پذیرفت. آماده بود که حتی بشدت مورد انتقاد قرار گیرد. اگر به آنچه درباره کودکان فراهم آورده است فکر کنیم می بینیم که وی احترام فراوانی نسبت به گفته های کودکان داشته و می خواسته است کودک را واقعاً به صورتی که هست دریابد و فهم کند.^۳

گفتیم که پیازه معتقد به پژوهش بین رشته ای است. روزهای دوشنبه در مرکز شناخت شناسی تکوینی ژنو، روزهای گردهمایی پیازه و همکاران و دانشمندان علاقمند به کارهای وی بوده است. یکی از همکاران پیازه درباره این جلسات می گوید که مدعوین از انواع و اقسام رشته ها هستند، از سیبرنتیک صحبت می شود. در جمع روزهای دوشنبه متخصصان اکولوژی، زیست شناسی، منطق و فیزیک هم هستند. بعضی از آنها نیز در قلمروهایی تخصص دارند که با دو سه رشته دیگر ارتباط پیدا می کنند، در این جمع اگر انسان دارای فکر محدود و بسته باشد سردرگم می شود. باید نوعی انعطاف به دست آورد و نظرات متفاوت را فهمید و مقصود خود را به زبانهای متفاوت بیان کرد، به نکات و معنای کلمات توجه داشت. مثلاً مسأله علیت برای يك زیست شناس، يك فیزیکدان و یا يك منطق دان کاملاً متفاوت است.

۱. همان، ص ۳۹.

۲. همان، ص ۴۰.

۳. همان، ص ۱۲۶.

ولی آنچه شاید از همه جالب تر است این است که وقتی فیزیکدان آنجاست و به سخنان زیست شناس گوش می دهد برای او فکریایی به وجود می آیند که شاید قبلاً وجود نداشته اند. آن وقت است که ناگهان سخن زیست شناس را قطع می کند تا نکاتی را بیان کند که شاید کاملاً نابجا و عجیب باشند، اما از چهار بار يك بار پلى برقرار می شود و مسأله روشن می گردد آنگاه زیست شناس می گوید من تاکنون به این طرز برداشت نیندیشیده بودم و شاید مورخ علوم هم بگوید مطلبی که شما مطرح می کنید چند قرن پیش فلان شخص آزمایش کرده است، یا دکارت یا ارسطو یا ارشمیدس در این جهت گام برداشته اند. در این لحظه پیازه که جمع را رهبری می کند می گوید: گوش کنید، فلانی، شما می توانید ظرف ۱۵ روز درباره این شخص برای ما صحبت کنید.^۱

پیاژه می گوید: هر پژوهشی، پژوهش دیگر را به دنبال می کشاند و کاری که باید بعداً انجام یابد، در پایان کاری که به انجام رسیده است کشف می شود. پژوهشگر قدم به قدم پیش می رود اما این پیشرفت لزوماً خطی نیست. غالباً يك پژوهش به صورت همزمان دریچه را برای انجام چند پژوهش باز می کند. در این حال باید به انتخاب دست یازید.^۲

اما هنگامی انسان يك چیز جدید به وجود می آورد که شهادت دیدن آنچه را که نادرست است داشته باشد، و به طور کلی مفید است که انسان يك تناقض گو داشته باشد.^۳

پیاژه درباره روش کلاس داری و تدریس خود می گوید:

من معمولاً پس از ۲۰ دقیقه درس دادن سخنانم را قطع می کنم، و می پرسم که آیا سؤالها یا ایرادهایی وجود دارد. گاهی واکنش ها ناچیزند و مجلس سرد است و گاهی مقاومت مستمعان کلاس را بسیار زنده نگه می دارد و این امر دلپذیر است.^۴

به نظر پیازه اهمیت پژوهش بنیادی زیاد است و بخصوص، پژوهش بنیادی به کاربردهایی عملی منتهی می شوند که مطلقاً پیش بینی نشده اند. در صورتی که اگر

۱. همان، ص ۱۳۶-۱۳۵.

۲. همان، ص ۱۶۳.

۳. همان، ص ۲۰۰.

۴. همان، ص ۲۲۸.

محققان تنها در جستجوی کاربرد باشند و دل در گرو پژوهش‌های کاربردی بسپارند، مسائل را محدود می‌کنند و از بین آنها مسائلی را که برای نفس کاربرد در آینده نیز بهره‌وری کمتری دارد بر می‌گزینند.^۱

پیاژه می‌گوید، به محض آنکه يك طرح جدید تجربه سر می‌گیرد انسان با نتایج غافلگیر کننده‌ای مواجه می‌شود، روش ما قبل از هر چیز تلاش در صحبت کردن است. تا زمانی که فرایند برای ما آشکار شود، کودک را همراه هر يك از پاسخ‌هایش دنبال می‌کنیم. در اینجا ترتیب سؤالات اهمیت دارد، چون اگر بی‌احتیاطی شود و سؤالات مطرح شده تلقینی باشند و شرایط سؤالهای بعدی را فراهم نمایند دیگر نمی‌توان مطلبی را بروشنی دید. باید پرسش‌ها را به گونه‌ای عنوان کرد که کودک پاسخ‌ها را حدس نزند؛ باید قادر به تحريك کودک بود و بتوان کودک را به رغبت آورد.^۲

به طور کلی روش پیاژه برای قواعد روان‌شناس تجربی، روشی غریبه است. پیاژه به آمار روی خوش نشان نمی‌دهد و هنگامی که در اواخر فعالیت علمی خود بر اثر فشارهایی که وارد می‌آوردند ناگزیر چند جدول متضمن در صد و چند نمودار غالباً نامفهوم به خوانندگان عرضه می‌کرد، بلافاصله خاطر نشان می‌ساخت که چون تعداد موضوعهای مورد مطالعه وی کم بوده است، ارزش اطلاعات جدولها اندکند. جالب توجه آنکه هنگامی که با روش کلاسیک، و با تعداد قابل توجهی از موضوعهای مورد مطالعه، بررسی‌های پیاژه را تکرار کرده‌اند به همان نتایجی رسیده‌اند که پیاژه در مشاهدات خود با دوسه کودک (و گهگاه با کودکان خود) به آنها رسیده است. در واقع شم‌قوی و شهود و نبوغ مددکار پیاژه بوده‌اند.

۳

اکنون وارد بحث درباره‌ی ظهور و بروز اندیشه در کودکان می‌شویم. آثار روان‌شناختی پیاژه که در سالهای آخر فعالیت علمی‌اش روان‌شناسی مورد توجه و «مد» زمانه بود دستاورد

۱. همان، ص ۲۲۹.

۲. همان، ص ۸۸.

پژوهش‌های دانشمندی است که سالهای سال در خارج از جریانهای روز و حتی در خلاف جریان کار کرده است. در واقع همان‌طور که در شرح حال مختصر «پیازه» گفتیم این اثر حجیم در آغاز به عنوان وسیله‌ای برای نزدیک شدن و توجه به مسأله‌ای بوده است که به فلسفه علوم و یا بهتر بگوئیم به شناخت‌شناسی مربوط می‌شده است. مسأله‌ای که مبدأ و خاستگاه معرفت علمی و وظیفه سازش‌گر معرفت باشد.

پیازه با طرح مسائلی غیر از آنچه روان‌شناسان عهدوی مطرح می‌کردند، به مطالعه قلمروی پرداخت که بر دیگران مجهول بود. در واقع تمامی این قلمرو باید در نور دیده می‌شد. این قلمرو، عرصه تکوین اندیشه (ذهنیت) عقلانی نزد کودک بود.

باری باید دریافت که چگونه کودک به یک راه حل معین صحیح یا غلط می‌رسد و بر اساس این دریافت فرایند استدلال را بازسازی کرد. در واقع پیازه از خلال تغییراتی که در جریان کودکی رخ می‌دهد، به جستجوی تکوین فردی معرفت‌ها و تحول تاریخی علوم برآمده است. پیازه که نمی‌توانست به احراز ساده موفقیت یا عدم موفقیت که معمولاً از طریق تست‌های روان‌شناختی عرضه می‌شوند دل خوش کند، روش تست را کنار زد. وی معتقد بود که این روش با نیازهای جستجوهای وی سازگار نیست. همچنین به طور قسمی روش تجربی کلاسیک را که در تحقیقات روان‌شناسی به کار می‌رفت، به کناری نهاد. زیرا به نظری بررسی و مطالعه منعطف و عمیق چند مورد، بارورتر از تحلیل آماری تعداد زیادی از داده‌های استاندارد شده است. در روش مبدعانه پیازه که «کلینیک یا بالینی» و درست‌تر بگوئیم «نقاد» خوانده می‌شود، تجربه‌گر برای فهم و دریافت فعالیت عقلانی موضوع تجربه باید سؤالات خود را با عکس‌العمل‌های مخصوص هر یک از آنها سازش دهد و بدین سان با موفقیت روال تجربه را از یک فرد به فرد دیگر تنوع بخشد.

برای دریافت این مطلب که پیازه چگونه طبیعت و ماهیت هوش را فهم می‌کند و درمی‌یابد، نخست یادآوری این نکته بایسته است که وی پیوستگی مابین دو فرایند را باور دارد: فرایندهای زیست‌شناختی که سازش سازواره‌ای فرد را فراهم می‌آورند و فرایندهای روان‌شناختی که در سطحی دیگر حاکم بر مبادلات فرد با محیط اطراف وی هستند. به نظر پیازه هوش پیشرفته‌ترین شکل سازش است و همان قواعد طرز کار بر آن فرمان می‌رانند که

به سازشهای زیست‌شناختی فرمان می‌دهند. مهمترین این قواعد در اینجا خود ساماندهی سیستم‌های بسته است. این مطلب بدان معنی است که هوش دارای ساختی است که در سطح فعالیت‌های روان‌شناختی قرار دارد، نه در سطح آناتومیک و دارای طرز کاری است که ضمن آنکه به محتوایی متفاوت از محتوای سازمانهای زیست‌شناختی اعمال می‌شود، در عین حال همان «فرم» کلی و عمومی سازمانها را دارد، یعنی با همان ساز و کارها عمل می‌کند. این ساز و کارها کدامند؟

ساختهای روان‌شناختی، همانند ساخت‌های سازواره‌ای (ارگانیک) حاوی زیرنظامهای هماهنگ با یکدیگرند. ابتدایی‌ترین زیرنظام رایبازه طرح کنش و واکنش یا «روان‌بنه» نامیده است.

روان‌بنه، همان ساخت یا ساختار عمل است؛ یعنی چیزی است که در عمل از خصوصیت‌اشیایی که محمل آن عمل هستند فراتر می‌رود و بنابرین ساخت را قابل تعمیم بر محتواهای دیگر می‌سازد. برای مثال در حدود سه-چهار ماهگی «روان‌بنه مکیدن» (مکیدن يك شیء) فقط در مورد اشیایی کاربرد دارد که با منطقه دهان تماس می‌یابند. از چهار ماهگی به یمن هماهنگی دید و ادراك، این روان‌بنه بر چیزهایی هم که به طور بصری دریافت و درك می‌شوند تعمیم می‌یابد و كودك كوشش می‌کند که همه اشیایی را که می‌بیند بگیرد تا آنها را به دهانش ببرد. بنابرین این اشیاء دیدنی از این پس معنایی جدید و نو کسب می‌کنند و «اشیاء مکیدنی» می‌گردند. این امر واقع که يك فاعل شناسایی به ترتیبی که گفته شد يك داده نور را در يك کادر موجود ادغام می‌کند، «درون‌سازی» نامیده می‌شود.

اما برخی از اشیاء به درون‌سازی در روان‌بنه مکیدن، تن نمی‌دهند. این اشیاء، اشیایی هستند که یا خیلی دور و یا خیلی سنگین‌اند و بنابرین قابل گرفتن نیستند. برای توفیق در عملیات جدید لازم است که كودك روان‌بنه کنونی‌اش را تغییر دهد و آن را با اختصاصات و ویژگی‌های اشیاء مورد بحث سازش دهد؛ هنگامی که كوشش درون‌سازی با يك امر غیرعادی پیش‌بینی نشده برخورد می‌کند و در نتیجه روان‌بنه باید فرق پذیرد و یا غنی گردد گفته می‌شود که با برون‌سازی روبرو شده‌ایم.

این ساز و کارها که بر سازشهای ارگانیک فرمان می‌رانند (برای مثال درون‌سازی در فرایندهای گوارش، برون‌سازی در تغییرات سازشی برخی سازواره‌ها با شرایط محیط) روابط روان‌شناختی موضوع مطالعه را با محیط اطرافش نیز تعریف می‌کنند و این امر نه تنها در سطح عادی و معمولی‌ای که ما مثالهای خود را از آن سطح گرفتیم جریان دارد بلکه در تمامی سطوح و از جمله سطح تولید علمی مسندنشین است. تاریخ رشد و توسعه هوش، تاریخ رشد و توسعه روان‌بندها و هماهنگی آنها از طریق تعادل تدریجی میان فرایندهای درون‌سازی و برون‌سازی است.

از آنچه گذشت به استلزامهای سه‌گانه زیر می‌رسیم:

۱- بیان این مطلب که تمامی معرفت‌ها و شناسایی‌ها از درون‌سازی روان‌بنه‌ای نشأت می‌گیرند که تعمیم یافته و یا غنی شده است؛ بدین معنی است که دنیای خارج اثر خود را بر زمینه کاملاً پذیرنده و دریافت‌کننده طبع نمی‌کند، بلکه همواره از خلال ساخت‌های درونی موضوع مطالعه عمل می‌کند. بنابراین محرکات خارجی به طور دائم به یاری وسایل و ابزار معرفتی موجود بررسی و یا تفسیر می‌شوند. این موضع‌گیری به طور اصولی و بنیادی پیازه را در برابر تمامی نظریه‌هایی قرار می‌دهد که مبتنی بر تداعی معانی اند و مهر و نشان خود را بر روان‌شناسی قدیم و جدید دارند.

۲- معرفت و شناسایی جدید هیچگاه از عدم سربر نمی‌آورد، بلکه به وسیلهٔ مکتسبات قبلی فراهم و ممکن می‌گردد، گذار از یک مرحله به مرحله دیگر بدون انقطاع و گسستگی و از طریق رشد و توسعه مداومی صورت می‌پذیرد که در آن سازمانهای نو، سازمان‌های قبلی را در خود مدغم می‌سازند، در عین آنکه از آنها فراتر می‌روند. «نقطهٔ صفر» معرفت = شناسایی وجود ندارد و روان‌شناسی کار خود را با نخستین درون‌سازیهای روان‌بنه‌های رفلکسی (بازتابی) تعمیم‌دهنده آغاز می‌کند. روان‌بنه‌هایی که خود حاصل تدوین‌های میراثی اند (مانند روان‌بنهٔ مکیدن).

این هوش عبارت است از اینکه در هر مرحله، ماهیت روان‌بنه‌هایی که به وسیلهٔ کودک فراهم آمده‌اند جستجو شوند و دربارهٔ تیپ هماهنگی‌ای که وی می‌تواند در خصوص روان‌بنه‌ها اعمال کند تحقیق گردد. در نتیجه هر مرحله توسط یک ساخت مجموعی که نسبتاً

ثابت است تشخیص یافته است و در این ساخت ترکیب منطقی ای به تعادل رسیده است که میان زیر سیستم روان بنه های مخصوص آن ساخت وجود دارد.

مراحل رشد و توسعه

برای دریافت و فهم مشخصات این مراحل باید مفهوم غیر متغیر را وارد بحث کرد. هر علمی، جستجوی عدم تغییرهاست؛ یعنی جستجوی صورت و یا خصوصیت هایی که در جریان دگرگونی ها و تبدیل ها حفظ می شوند^۱. در مورد معرفت ارجحی و به صرافت طبع از عالم نیز وضع به همین منوال است. بنابراین ما می دانیم که وزن يك شیء به هنگام تغییر چگونگی استقرارش بر روی کفه ترازو تغییر نمی کند، و هنگامی هم که آن را به دو جزء تقسیم می کنیم تغییر نمی نماید. نبوغ پیازه در ثابت کردن این مطلب بود که غیر متغیرهای ساخت های معرفت ارجحی فطری نیستند، بلکه در طی دوران کودکی ساخته می شوند؛ مشخص کننده هر مرحله تکوینی نوعی منطق هماهنگی اعمال است که موجب تسلط بر گروهی از غیر متغیرها می گردد.

دو شکل عمده هوش وجود دارد: يك هوش عملی که تنها در عمل های واقعی بر روی محیط اطراف تجلی می کند و ظهور و بروز می نماید و يك هوش مفهومی و یا «عملیاتی» که تصورات را به کار می گیرد، و معمولاً آن را «اندیشه = تفکر» می نامند. تا حدود ۱۵-۱۸ ماهگی هوش طفل منحصرأ عملی است و روان بنه هایی که در این سطح سرو سامان می یابند و فراهم می شوند حسی- حرکتی هستند، یعنی فقط مربوط به ادراکات و حرکات بدون اندیشه تصویری می باشند. معذالك زیر ساخت های معرفتی که در این زمان فراهم می آیند، اساسی اند و پایه و مبنای سازمانهای معرفتی بعدی می باشند.

پیاژه دستاورد عمده سطح حسی- حرکتی را روان بنه شیء دائم می نامد: دنیای بچه، شیء ثابت ندارد، و از «تابلوهای حسی» فرآری ساخته شده است که وقتی در میدان ادراک حسی نباشند، وجودشان خاتمه می یابد.

۱. بنابراین اصل بقای انرژی مشهور فیزیک تنها مثال نیست.

کودک چهار - پنج ماهه وقتی ملاحظه می کند شیئی که در صدد گرفتنش بود در زیر ملافه پنهان شد، به جستجوی آن بر نمی خیزد و باز جویی را رها می کند. مدتی بعد وی می تواند ملافه را بردارد اما اگر آشکارا شیئی را زیر یک تشکچه نزدیک ملافه بگذارند باز هم کودک برای جستجوی آن به سمت ملافه می رود، گویی موضع اشیاء تابع حرکات آن نیست بلکه تابع اعمالی است که قبلاً بر کودک فائق آمده اند. فقط در حوالی نه - ده ماهگی است که کودک به جستجوی شیء در جایی که پنهان شده است بر می آید و در حوالی پانزده - هیجده ماهگی است که متوجه تمامی جابجایی ها - حتی آنچه برای وی نامرئی است - می شود.

این روان بنه شیء دائم که به اشیاء، وجودی ثابت ارزانی می دارد، و از اعمال مخصوص موضوع مورد مطالعه متمایز است، با فراهم آمدن گروههای ریاضی جابجایی ها ممکن گردیده است؛ یعنی ترکیب منطقی جابجایی ها در فضا که به واسطه آن مسیر AB در حالتی به نقطه عزیمت باز گردانده می شود که مسیر BA مسیر AB را طی می کند و نیز مسیر AB هم که مسیر BC در پی آن می آید معادل مسیر AC است و ... باری روان بنه شیء دائم همان «غیر متغیر» اصلی و عمده گروه جابجایی هاست.

وظیفه رمزی

بدین سان سازمان دنیای عملی در حدود پانزده - هیجده ماهگی کامل می شود. در این زمان وظیفه رمزی ظاهر می شود که به یمن آن کودک می تواند عالم را به یاری دال ها (رمزها، علائم زبانی) که متمایز از اشیاء مدلول هستند تصور کند. روان شناسان همواره اهمیت این گذار را که خاص نوع انسانی است، خاطر نشان ساخته اند. پیازه این جریان را دست کم نمی گیرد لکن در صدد اثبات این مطلب است که همهء مکتسبات سطح حسی - حرکتی باید در سطح عالی باز ساخته شوند و این بازسازی فوری نیست، بلکه مسیری طولانی و دشوار را می پیماید. تنها در حوالی هفت - نه سالگی است که کودک در «اندیشه ها = افکار» (یعنی در اعمال یا روان بنه های درونی شده) به سازمانی می رسد که قابل مقایسه با سازمانی است که در حوالی هیجده ماهگی در زمینه «عمل های واقعی» کامل شده است.

از هیجده ماهگی تا شش - هفت سالگی (دورهء ماقبل عملیاتی) کودک وسایل و ابزار

تصورش را تلطیف و خالص می‌کند. ولی در سطح هوش مفهومی بادشواریهایی روبرو می‌شود که مشابه بادشواریهای دوره حسی-حرکتی است: تمرکز بر روی اعمالش، عدم وجود هماهنگی نظرگاهها و... بدین ترتیب کودک چهار-پنجساله قادر به ترسیم خط‌سیری نیست که هرروزه به تنهایی از منزل به مدرسه طی می‌کند و بنابراین نمی‌تواند اعمال خود را در تصورات گزارش کند. گرچه روان‌بنه‌شیء دائم را در اختیار دارد، هنوز هیچیک از غیرمتغیرهایی را تشکیل نداده است که عینیت معرفت را تأمین می‌کنند: پس از آنکه کودک تأیید می‌کند که دو گلوله خمیر دارای يك مقدار خمیر هستند متقاعد می‌شود که اگر یکی از دو گلوله را به شکل لوله درآورند این خمیر لوله شده «خمیر بیشتری دارد زیرا درازتر است» (کودک دیگر خواهد گفت که این لوله خمیر کمتری دارد چون نازک‌تر است) همچنین باور خواهد کرد که مقدار مایع محتوی يك شیشه پهن و مسطح هنگامی در يك شیشه تنگ و دراز ریخته شود افزایش می‌یابد.

هوش عملیاتی

فراهم آمدن غیرمتغیرهای اصلی و عمده که تصور عالم را از ظواهر صوری (محسوس، تصویری و تخیلی) آزاد می‌سازند از اوان شش-هفت سالگی ممکن است و این زمانی است که هوش «عملیاتی» می‌شود، یعنی هنگامی که هوش به مرحله نوعی ساخت می‌رسد که واجد خصوصیت‌های گروه‌های ریاضی‌اند. عناصر این ساخت‌ها که «عملیات» نامیده می‌شوند شامل اعمالی (واقعی یا بالقوه) هستند که قادرند میان خود به برقراری هماهنگی بپردازند و بدین سان دارای خصوصیت اساسی بازگشت‌پذیری‌اند که با واسطه آن عمل A ضمن ترکیب با معکوس خود B خنثی می‌شود.

هنگامی که چنین سطحی از ترکیب تحقق می‌یابد، کودک تمامی روابط را درخواهد یافت و تأیید خواهد کرد که «درازتر و باریک‌تر» به «کوتاه‌تر و کلفت‌تر» بازگشت دارد و نیز تأیید خواهد نمود که مقدار مایع غیرمتغیر است، زیرا می‌توان جریان عکس «ظرف به ظرف کردن» را که قبلاً اتفاق افتاده است طی کرد و به حالت اول بازگشت. و قس علی‌هذا... بدین ترتیب دوره عملیات متعین که از شش-هفت سالگی تا ده سالگی

را در بر می گیرد دارای دو مشخصه است: تشکیل غیر متغیرهای عمده (یا نگهداری ذهنی) در تمامی قلمروها، و تدوین عملیات منطقی عمده طبقه بندی و ردیف (سری) سازی.

لکن عملیات این مرحله هنوز متعین اند، یعنی فقط بر اشیایی بار می شوند که به طور مادی حاضرند و بنابراین حاوی همه ترکیبات امکان پذیر نیستند.

آخرین مرحله رشد و توسعه مرحله عملیات صوری است که از بازده - دوازده سالگی تا پانزده سالگی - شانزده سالگی را در بر می گیرد. در این مرحله تشکیل اندیشه عقلانی با ظهور و بروز استدلال شرطی - قیاسی درباره قضایا (از نوع اگر... پس) و نیز با اندیشه ترکیبی - تلفیقی که لازمه تجربه علمی است کامل می شود.

یادآوری این نکته بجاست که آثار پیازده برای روان شناسانی که در مکتب «رفتار گرایی» آمریکایی تعلیم دیده اند، گمراه کننده است. روش شناسی غیر معمول پیازده، به طرح مسائلی می پردازد که برای ذهن و اندیشه پزیتیویستی بیگانه اند و بالاخره حجم نوشته های پرمایه و دشوار وی مشکل آفرین اند.

از مجموعه مسائل مطرح شده در آثار پیازده دو مسأله غالباً مورد بحث قرار می گیرند: یکی از آنها جنبه نظری دارد و مربوط به خاستگاه یا اصل و اساس رشد است و مسأله دوم روش شناختی است و ناظر به صحت و اعتبار استدلال است.

این پرسش بجاست که: پیشرفت هایی که در جریان طفولیت ملاحظه می شوند از کجا نشأت می گیرند؟ به نظر پیازده عامل تعادل در نفس طرز کار ساخت های معرفتی مستقر است. یعنی این ساخت ها چون عمل می کنند رشد و توسعه می یابند. در اینجا پیازده هم با ترزهای فطرت گرایانه «روان شناسی صورت» مقابله می کند و این روان شناسی را «ساخت گرایی بدون تکوین» توصیف می کند و هم در برابر ترزهای آمپیریست رفتار گرایان قرار می گیرد که در رشد و توسعه حاصل جمع یادگیریهای خاص را ملاحظه می کنند. در نتیجه این ترزا را «تکوین های بدون ساخت» می نامند.

پیازده مدتی مدید عملاً به آمپیریسمی حمله می کرد که آمریکارا تسخیر کرده بود، این حملات شدیدتر از حمله به ترزهای فطرت گرایان بود زیرا این ترزا مابین ۱۹۴۰ و

۱۹۶۴ کمتر مطرح بودند، اما از سال ۱۹۶۴ به بعد به علت رواج این نظرها در زبان‌شناسی جدید به انتقاد جدی از آنها پرداخت.

پیاژه از این جهت مورد ایراد قرار گرفته است که نقش و سهم و اثر عوامل اجتماعی-فرهنگی را در تعیین و تحقق سلو کها و رفتارها نادیده می‌انگارد و معتقد است که رشد و توسعه فقط از «درون» انجام می‌یابد.

اما در واقع این انتقاد بجا نیست. آنچه شرایط خارجی عرضه می‌کنند، فرصت‌های عمل کردن و بنابراین رشد و توسعه یافتن می‌باشند. در واقع تجربه خارجی که لازمه رشد و توسعه ساخت‌های معرفتی است، دارای خاصه عام و فراگیر به گونه‌ای است که می‌توان مراحل مختلف آن را مطابق تشریح و توصیف پیاژه در تمامی فرهنگ‌ها یافت: اختلاف در شرایط زندگی فقط موجب ناهم‌ترازیهای مهم و فواصل عمده در سنین ظهور و بروز عملیات اند، اما مطلب اساسی آن است که این ناهم‌ترازی در ترتیب ظهور آنها بی‌تأثیرند.

*

پایان سخن

حسب حال یک دانشجوی کهنسال

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي جعل الحمد مفتاحا للذكره

ای نام تو بهترین سرآغاز	بی نام تو ناممه کی کنم باز
ای یاد تو مونس روانم	جز نام تو نیست بر زبانم
ای کارکشای هرچه هستند	نام تو کلید هرچه بستند
ای هیچ خطی نگشته زاول	بی حجت نام تو مسجل
ای هست کن اساس هستی	کوته زدرت درازدستی
زان پیش کاجل فرارسد تنگ	و ایام عنان ستانند از چنگ

ره بازده از ره قـبـولم

بر روضه تربت رسـولم

ای شاهسوار ملك هستی	سلطان خرد به چیره دستی
ای ختم پیامبران مرسل	حلوای پسین و ملح اول
هر ك آرد با تو خود پرستی	شمشیر ادب خورد دودستی
ای بر سر سدره گشته راهت	وی منظر عرش پایگاهت

ای کنیت و نام تو مـوید

بوالقاسم وانگهی مـحمد

جناب آقای وزیر فرهنگ و آموزش عالی

جناب آقای رئیس دانشگاه تهران

جناب آقای رئیس دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

اعضای محترم گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی

هیأت رئیسه محترم دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

هیأت رئیسه محترم دانشگاه تهران

اعضای محترم شورای بررسی دکتری انتخابی

از تصمیمی که در نتیجه گفتگوهای خود در چند شورا گرفته‌اید و مرا به مرتبه‌ای برکشیده‌اید که از شایستگی‌ام فراتر است، از شما بزرگواران و نیز دانشوران و استادان عضو شوراهای مربوط از بن دندان و سر سویدای دل سپاسگزارم.

در عین حال گوینده این کلمات از یکسو می‌داند که نمی‌داند و بنابراین خود را شایسته لطفی که نموده‌اید نمی‌شناسد، از سوی دیگر نمی‌تواند و حق ندارد که در تشخیص اهل فن، که در معرض تقاضایی هم نبوده‌اند، شك و تردید روا دارد و بنابراین براساس تشخیص آنها خود را شایسته می‌بیند و در نتیجه خرسند و خوشدل است.

هنگامی که استادان بزرگ می‌خواهند دانشجویی را به دستیاری و یا همکاری بپذیرند، پرونده کارهای علمی و عملی وی را در دوره فعالیت علمی و تحقیقی اش مطالبه می‌کنند. اکنون، مگر نه این است که شورایی مرا شایسته احراز مرتبه‌ای دانسته و محفلی

این چنین از دانشمندان آراسته است، بنابراین شایسته است که بازبانی هر چند شکسته بسته بگویم که چگونه عمر خود را گزرانده و آیا از خامی بدر آمده و اندکی پخته شده ام و یا هنوز همچنان خام و بنابراین ناآرامم.

در تهران و در یکی از محله های قدیمی آن متولد شده ام و بخش قابل توجهی از روزگار خود را نیز در همان محله و اطراف آن گزرانده ام.

در کنار درس مدرسه، درسهای دیگر را که در حوزه های علمیه می خوانند بخصوص در تابستان نزد پدرم و یکی دو تن از مدرسان حوزه ای فرامی گرفتم. هنوز نوجوان بودم که قرار شد جوراب بافی یاد بگیرم و در تابستانها جوراب بافی کنم، تا بخصوص از چم و خم يك كار فنی - در آن ایام - سر در آورم. بدین ترتیب از آغاز نوجوانی با محیط کار و برخی از انواع آن و روابط آنها و برخی از دشواریهایشان آشنا شدم. اطلاعی که در سالهای بعد هم در دوران دانشجویی - از لحاظ حقوق کار و مسائل جامعه شناسی - و هم در فعالیت های اجتماعی، برایم راهگشا بودند.

به نظر می رسد که هر تحلیل گر اجتماعی و به طور کلی کارشناسان مسائل مربوط به علوم انسانی از جمله حقوق، جامعه شناسی، مدیریت، روانشناسی جمعی و اجتماعی، باید محیط مطالعه خود را از درون بشناسند، یعنی مدتی با محیط مذکور، نه به عنوان ناظر و فاعل شناسایی، بلکه به عنوان عامل و موضوع شناسایی سرو کار داشته باشند، تا بتوانند از زیر و بم مسائل سر در بیاورند و برخی از نکته ها را ناآگاهانه تفسیر و تعبیر نکنند. در عین آنکه بی درنگ باید از آن فاصله بگیرند تا بتوانند به تحلیل بپردازند.

درگیری ام در فعالیت های اجتماعی از سیزده سالگی، یعنی حدود نیم قرن پیش سبب جهت گیری هایم در بخشی از نوشته ها و ترجمه ها و سخنرانی هایم بوده است و هست. اگر برخی از کتابهای سخت و دشوار را ترجمه کرده ام و به کارهای قابل استفاده و در عین حال آسان نیرداخته ام، با انگیزه و با حساب و کتاب چنین کرده ام.

در نخستین سال درس در دانشگاه که هم به دانشکده حقوق و هم به دانشکده ادبیات می رفتم، دو کتاب كوچك و متوسط: «آداب المتعلمین» و «منیة المرید فی آداب المفید والمستفید» را برای تمرین زبان عربی ترجمه کردم و يك جستجوی مختصر را در باره

ادبیات کودکان به پایان رساندم. «منية المرید» در يك مقدمه و چهار باب و يك خاتمه و يك تتمه است و مدتی پیش با ترجمه و نگارش جناب آقای دکتر حجتی به چاپ رسیده است. هر دو کتاب از لحاظ مسائل مربوط به جامعه‌شناسی تربیتی از اهمیت بالایی برخوردارند و دقت در محتوای آنها و نظایرشان از جهات فلسفی و روان‌شناختی و جامعه‌شناختی بایسته است.

به مناسبتی دیگر، به ترجمه «المنقذ من الضلال» غزالی دست یازیدم و به هنگام ترجمه، برخی از بحث‌های غزالی را با برخی از نکته‌های دکارت در «گفتار در روش» قابل مقایسه یافتیم. انتشار نسخه دست‌نویس مرحوم مینوی از کتاب «السعادة والاسعاد» و مقایسه آن با برخی از مباحث موجود در تاریخ فلسفه قدیم، مطالعه اخلاق ناصری و مقایسه آن با نوشته‌های ارسطو همچنین مطالب فارسی باباافضل و مقایسه‌شان با برخی از نوشته‌های افلاطون، همگی مرا به این اندیشه رهنمون شد که اولاً، چگونگی انتقال علم از يك دنیا به دنیای دیگر لزوماً نباید به صورت ترجمه باشد. در کار انتقال فکر و اندیشه، محیط اجتماعی و فرهنگی و علمی، نوع دریافت‌ها و اطلاعات جامعه علمی پذیرنده آثار می‌تواند سهم و اثر اساسی داشته باشند، به گونه‌ای که متن جدید، متنی تازه با پیامها و نظرهای بدیع و نوآورانه جلوه کند و راههای تازه‌ای را بگشاید. اگر جریان انتقال علوم از یونان و هند و ایران در تمدن اسلامی، به زایایی رسید، علت آن همین شیوه کار و تحقیق بود: حل نشدن در فرهنگ غیر و تا حد ممکن حل کردن مبانی و اصول آن در خود و پی افکندن ساختاری نو و مناسب با ایمانها و آرمانها و اعتقاداتها.

اندکی بعد با بهره‌گیری از شیوه‌های نو تحلیل، بحث‌هایی از ابن خلدون را دسته‌بندی و فصل‌بندی کردم و «ابن خلدون پیشگام جامعه‌شناسی» را در فرنگ نوشتم. با همین برخورد و برداشت به خواندن کامل مثنوی پرداختم و «مولوی انسان متعهد» را تحریر کردم.

تحقیق در باره مباحث جدی جامعه‌شناسی و به‌طور کلی، جامعه‌شناسی فرهنگی و سیاسی و تربیتی و تاریخی و... را در مجموعه ادبیات نظم و ثرمان بخوبی می‌توان و باید، به عنوان يك برنامه تحقیقات و حتی «برنامه ملی تحقیقات» مدنظر قرار داد.

در سراسر ادبیات ماسأله اداره کشور، چگونگی رفتار با مردم، ارزیابی مردم از حکومت، زندگی دولت یاران و دولت مردان و حاجبان و دربانان و ملازمان آنها، جاه و مقام و بسیاری دیگر از مفاهیم به زبانها و بیانهای گوناگون مطرح شده‌اند. علاوه بر اینکه امثال سیاست‌نامه‌ها و سیاست‌مدن‌ها را به‌طور مستقل در این زمینه داریم.

در مخزن الاسرار و نیز در اسکندرنامه و همچنین هفت‌پیکر و حتی کتابهای خسرو شیرین و لیلی و مجنون، نظامی به این گونه مباحث اجتماعی و اخلاقی و سیاسی می‌پردازد.

خانه بر ملک ستمکاری است دولت باقی ز کم آزاری است
علاقه به ایران و مرزهای آن و حفظ حیثیت ایران و ایرانی در ادب ایران کم‌نظیر است. سوز و گداز خاقانی در ایوان مدائن، تعریفی که از اصفهان می‌کند و مهمتر از آن بر خورد نظامی در داستان اسکندر و دارا قابل تأمل و دقت است، که در تفصیل خطابه بدان اشاره کرده‌ام.

سبب توجه عامه مردم به شاهنامه در طول قرن‌ها و نیز کتاب آریان و هنرمندان و نقاشان به این کتاب بزرگ دو وجه عمده نگاهیانی زبان فارسی و مرزبانی ایران در سراسر کتاب و یکایک ابیات آن است.

گذشته از فردوسی، جریان پایداری در زمینه پارتی نویسی و ترجمه به زبان پارسی از همان ابتدای کار سامان می‌یابد؛ هم در زمینه نوشتن کتاب لغت و هم در خصوص واژه‌سازی در برابر لغات بیگانه. در این باب کوشش‌های ناصر خسرو، ابن سینا و باباافضل کاشانی و بسیاری از نویسندگان بزرگ چون مؤلف کشف الاسرار، ابوالفتح رازی و گروه پرشماره‌ای از مترجمان قرآن و یا برخی دیگر از کتابهای عربی نظر گیر است.

هنگامی که در فرنگ با برخی از مباحث مربوط به زبان‌شناسی و معنی‌شناسی و تحلیل متون از دیدگاه انفورماتیکی از یکسو و برخی از مباحث فلسفه حقوق و منطق حقوقی از سوی دیگر برخورد کردم و با آن مباحث اندکی آشنایی یافته‌م متوجه شدم که می‌توان و یا شاید، بایسته است که مباحث اصول و قواعد فقه را بخصوص در باب الفاظ و برخی از اصول عملیه و نیز بعضی از قواعد را از این دیدگاهها مورد توجه و بررسی قرار داد.

برخی از نکات مورد بحث در علم درایه نیز با منطق حقوقی، ارتباط پیدا می کند. همین دل مشغولی ها سبب شدند که درباره زبانهای اختصاصی علوم از قبیل زبان حقوقی، زبان سیاسی و زبان فنی و علمی بیندیشم. مقاله زبان حقوقی حاصلی از این دل مشغولی هاست. کارهای دیگری را در خصوص زبان شناسی حقوقی و زبان حقوقی - سیاسی (پارلمانی) از دوران مشروطه به بعد و نیز زبان سیاسی در دویست سال اخیر، و منطق عامه مردم در دوره انقلاب در دست طراحی و بررسی دارم و امیدوارم که بتوانم آنها را به پایان ببرم.

وضع نظام واره و مبتنی بر منطق علم الحدیث مرا به این راه کشاند که از انفورماتیک برای تدوین مجموعه های فهرستگانی و سپس تحلیل محتوای احادیث، با توجه به علم رجال و علم درایه و با توجه به چگونگی استفاده از احادیث در فقه، بهره بگیرم و همین امر مرا به طی کردن دوره علوم اطلاع رسانی در سالهای پایانی اقامتم در فرنگ رهنمون شد و نتیجه کارم، رساله ای گردید درباره چگونگی استفاده از انفورماتیک در حدیث، که در مدرسه مطالعات عالی علوم انسانی از آن دفاع کردم.

موضوع تحقیق و رساله ام در دوره دکتری جامعه شناسی «جامعه ایران براساس و از منظر رویه قضائی» بود. رویه قضائی در بحث های حقوقی و کلاسهای درس حقوق به دو معنی اخص و اعم به کار می رود. در معنی اخص به معنی آراء دیوان کشور است که بیش و کم دادگاههای هر کشور از آن تبعیت می کنند و بخصوص به آرای وحدت رویه که جنبه قانونی پیدا می کنند نظر دارد و در معنی اعم، کل آراء دادگاهها را دربر می گیرد. هنگامی که می خواهیم جامعه ای را در يك دوره معین از طریق یکی از نهادها یا تأسیسات (انستیتوسیون های) آن بشناسیم، یعنی آن نهاد را در رابطه تابعی با جامعه کل قرار دهیم و نتیجه گیری کنیم، باید تظاهرات آن نهاد را به صورت کامل یا حداقل نسبتاً کامل در این مسیر قرار دهیم. در متن هر نهاد مثلاً حقوق نیز نهادهای فرعی از جمله دعاوی وجود دارند. باید همه دعاوی اعم از مدنی و جزائی و تجاری و ثبتی و... را که در دادگاهها مطرح می شوند مورد توجه قرار داد (و حتی به دعوایی هم نظر کرد که منجر به حکم نمی شود، بلکه از طریق داور حل و فصل می گردد) تا بتوان بیش و کم از متن شرح دعوا، تنش ها، برخوردها، بده بستان ها و گفتگوهای حقوقی را یافت و از متن حکم راه حل جامعه را برای

هریک از این کشاکش‌ها تشخیص داد.

دل مشغولی دوره مطالعه و تحقیق در زمینه جامعه‌شناسی حقوقی مرا به مطالعه کتابهای متعددی در حول و حوش موضوع کشاند. از میان کتابهای جامعه‌شناسی حقوقی، کتاب مبانی جامعه‌شناسی حقوقی «گروویچ» را که به مباحث نظری جامعه‌شناسی حقوقی می‌پردازد برای ترجمه برگزیدم. اهمیت این کتاب، هنوز هم با آنکه ۵۷ سال از تألیف و بیست و چهار سال از ترجمه آن می‌گذرد به نظر گوینده این کلمات در این است که کمتر کتابی نظیر آن یافت می‌شود که هم به پیشگامان و بنیانگذاران جامعه‌شناسی بپردازد و هم نظریه جامعه‌شناسی حقوقی نظام‌یافته‌ای را بیان کند.

در مقدمه کتاب یادداشت مفصلی از اینجانب هست که مبانی نظری جامعه‌شناسی حقوقی گروویچ را بیان می‌کند.

در مراکز تحقیقات اروپایی، به پیروی از علوم پایه و فنی و مهندسی، لابراتوارها یا آزمایشگاههایی در رشته‌های مختلف علوم انسانی تأسیس کرده‌اند. اما در این لابراتوارها نمی‌توان به آزمایش دست یازید، چون آزمایشگاه واقعی يك جامعه، باید در متن جامعه و با ملاحظه صیورت آن، برپا شود. جامعه‌شناسی جنگ را به هنگام وقوع جنگ و جامعه‌شناسی بحران را به هنگام وقوع بحران در جامعه و با توجه به همه زیر و بم‌های آن باید بررسی کرد. جامعه‌شناسی ایران به نظر اینجانب و تا حدی که اطلاع دارم - و البته اطلاع کامل نیست - یکی از نادرترین آزمایشگاه‌ها را در اختیار داشت اما نتوانست آن طور که باید و شاید از آن استفاده کند. انقلاب ایران که منجر به درهم کوبیدن بسیاری از روابط اجتماعی و سیاسی و سربر آوردن نوع دیگری از روابط گردید، در بسیاری از زمینه‌ها و به اصطلاح جامعه‌شناسی پاگردهای عمیق جامعه‌شناختی، ما را با پدیدارهای نو و تازه آئین روبرو ساخت. این پاگردها و پدیدارهای آنها باید به واقع رصد می‌شدند و مورد بررسی و پژوهش قرار می‌گرفتند اما دل مشغولی‌های دیگر این فرصت بی نظیر را از جامعه‌شناسان و دیگر محققان از جمله محققان فلسفه تاریخ و تاریخ گرفت. در این باره مثالی از جامعه‌شناسی حقوقی به دست می‌دهم:

با پیروزی انقلاب، جامعه کل با برهم خوردن روابط حقوقی و اجتماعی موجود در

دوران قبل از انقلاب مواجه گردید. نفوذ انقلاب و قدرت و شدت آن به گونه‌ای بود که نیازی به اعلام انحلال برخی از مؤسسات و سازمانها و یا لغو و نسخ برخی از مقررات و قوانین نبود. اما هیچ جامعه‌ای، هر قدر ناآرام، بدون باید و نبایدهای مقرراتی نمی‌تواند به کار خود ادامه دهد. مادر زمینه قواعد و مقررات اداری و سازمانی، حتی حقوقی و قضائی، بی‌هیچ فاصله‌ای که قابل اعتنا و توجه باشد، با حقوق پروپیمان و کارآیی روبرو شدیم که در اصطلاح جامعه‌شناسی، حقوق سازمان نیافته و خودجوش نامیده می‌شود.

این حقوق سازمان نیافته که «از نظر گاه حقوقی انقلاب، تحت وجهه عصیان حقوق خودجوش نسبت به حقوق سازمان یافته رخ می‌نماید» و «نقش قابل ملاحظه‌ای در حیات حقوقی بازی می‌کند و حرکت این حیات را آسان می‌سازد و تنها در ادوار انقلابی تقدم و تفوق می‌یابد»^۱، بسرعت وارد عمل شد و امور و کارها را سامان مند نمود و همان طور که در جامعه‌شناسی حقوقی گفته شده است که: «حقوق سازمان نیافته، همواره به سازمان یافتن گرایش دارد و پیشرفت در حقوق بر پایه تعادلی استوار است که در متن تناقض میان حقوق سازمان یافته و حقوق خودجوش حاصل می‌شود»^۲، حقوق خودجوش یادشده، با شتاب قابل توجه اما بتدریج تبدیل به حقوق سازمان یافته و تثبیت شده گردید.

در رشته حقوق عمومی موضوع تحقیق و رساله خود را «امامت در حقوق شیعه» انتخاب کردم و به مبانی نظری حقوق یا فقه اسلامی در زمینه حکومت اسلامی و ولایت امام معصوم و سپس فقهاء به عنوان نائب عام وی پرداختم. در تهیه پیش نویس مقدماتی قانون اساسی سؤالهایی در ذهن داشتم و این امکان و افتخار برایم حاصل شد که بتوانم پاسخ پرسش‌هایم را از امام امت قدس سره الشریف دریافت کنم و پس از گرفتن پاسخ‌ها با دشواری چندانی برای تحریر پیش نویس روبرو نشوم. ماجرای پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را باید جداگانه تنظیم کرد، بنابراین بدان نمی‌پردازم.

در طی طریق با مسأله دیالک تیک به عنوان روش و معرکه آرای آن در نزد

۱. مبانی جامعه‌شناسی حقوقی، ص ۲۰۲ و ۲۰۳.

۲. همان، ص ۲۰۴.

مار کسبست‌ها و عنوان «ماتریالیسم دیالک تیک» مواجه شدم. «دیالک تیک و جامعه‌شناسی» را برپایه این فکر ترجمه کردم تا نشان دهم که: اولاً تنها یک دیالک تیک وجود ندارد، بلکه تعبیرها و تفسیرهای متعدد از دیالک تیک هست، ثانیاً دیالک تیک در طبیعت و «ماتریالیسم دیالک تیک» بی‌معنی است، ثالثاً در دیالک تیک می‌توان به اسلوبهای متعددی غیر از قطبی‌شدن اندیشید، و رابعاً ایرادهای فراوان به دیالک تیک مارکس و بسیاری دیگر از دیالک تیک‌مآبان وارد است. علاوه بر این، روش بحث و نقد مباحث صاحب‌نظران در این کتاب به‌نظم قابل استفاده آمد. درواقع همان‌طور که در مقدمه کتاب گفته‌ام ترجمه را از آن‌رو به انجام رساندم که «نمونه‌ای از راه و رسم تحقیق درباره یک مطلب را نشان می‌دهد و می‌آموزد که در بررسی تاریخی و نیز در تحقیق و تبیین نظام واره یک موضوع چه باید کرد».

ترجمه این کتاب در سال ۴۹ به پایان رسید و در نیمه دوم سال ۵۱ چاپ شد. در آن سالها، گروه‌هایی با سلاح «ماتریالیسم دیالک تیک» و منطق دیالک تیک به میدان مبارزه آمده بودند، اما برای تعیین میدان مبارزه، در عمل با اصلی-فرعی کردن مسائل خود را به این نتیجه رسانده بودند که جنگ آرمانی و عقیدتی با مبارزان مسلمان بر مبارزه با نظام طاغوتی در درون و بیرون زندان مقدم است و این مبارزه را به جد دنبال می‌کردند!

گفته می‌شود که انتشار این کتاب برای استفاده مبارزان مخالف مارکسیسم بی‌فایده نبود و چاپهای متعدد کتاب نیز احتمالاً همین معنی را تأیید می‌کند.

به هر حال آنچه در گذشته مورد نظر اینجانب بوده است و هنوز هم بدان اعتقاد دارم این است که شیوه‌های پژوهش و روشهای تحقیق را با توجه کامل به مبانی نظری آنها باید به صورت یک درس نظری و عملی جدی در تمامی رشته‌های دانشگاهی وارد کرد و به پرسش‌هایی از این قبیل پاسخ گفت:

در کدامیک از تحلیل‌ها و تبیین‌ها و به چه میزان باید به تاریخ توجه کرد؟ وقتی می‌بینیم که در بحث از تاریخ یک دوره در برخی از بخش‌ها و یا تأسیس‌ها خلا اطلاعاتی وجود دارد؛ این قطعات منفصل را چگونه باید مطالعه کرد؟ روش اتصالی را در تاریخ چگونه باید به کار گرفت و وقتی در جامعه کل در یک مقطع زمانی می‌خواهیم به بررسی جامعه شناختی بپردازیم، نهادهای اجتماعی را در این جامعه کل که «پدیدارهای تام یا

جامع‌اند» چگونه باید از یکدیگر مجزا کرد تا این انفصال، ترکیب آنها را به هنگام مطالعه در هم نریزد و خلاصه آنکه در جامعه کل که اجزایش متصل‌اند، روش انفصالی را چگونه باید به کار گرفت؟ وقتی می‌دانیم جامعه کل و ساخت‌های آن مبتنی بر آثار تمدنی هستند و در واقع آثار تمدنی ملاط قوی این ساخت‌ها را می‌سازند و وقتی می‌دانیم که این آثار تمدنی با اوضاع و احوال و شرایط گوناگون و تاریخ يك جامعه در ارتباط‌اند، طبعاً باید نتیجه بگیریم که ساخت‌های يك جامعه کل، خاص تمدنها و فرهنگ‌ها و تاریخ‌های معینی هستند و بنا بر این روش مطالعه، باید به گونه‌ای باشد که به این نکات توجه کند و گر نه ما ساخت‌های يك جامعه کل را که ناشی از تمدن و فرهنگ و تاریخ دیگری است در مطالعه و تحلیل به جامعه کل دیگری که دارای تمدن و فرهنگ و تاریخ دیگری است منتقل می‌کنیم و نتایجی می‌گیریم که با واقعیت خارجی تطبیق نمی‌کند. همان‌سان که تحلیل مارکسیستی در بسیاری از جامعه‌ها که تمدن و فرهنگ دیگری، غیر از تمدن اروپایی داشتند به هیچ‌وجه پاسخ‌نداد و در تمدن اروپایی هم فقط بخش‌هایی از آن با وقایع يك دوره کوتاه انطباق یافت، و البته انطباق در این بخش نیز به صورتی که مارکس پیش‌بینی کرده بود صورت نگرفت.

با همین جهت‌گیری به ترجمه جبرهای اجتماعی و اختیار یا آزادی انسانی پرداختم. در ترجمه این کتاب همچنان در اندیشه نشان دادن روش بررسی و مطالعه و نقد و تحلیل مباحث بودم. همچنین می‌دانیم که بحث مهم جبر اجتماعی یکی از دستاویزهای مارکسیسم بود و سالهای قبل از پیروزی انقلاب محافل روشنفکری را به خود مشغول داشته بود؛ هم جبر اجتماعی، هم‌عنان با جبر طبیعت، بی‌چون و چرا پذیرفته شده بود و هم برای انسان و آزادی وی جز به عنوان نتیجه عمل جبر اجتماعی که طبقه را آزاد می‌کند، محلی از اعراب دیده نشده بود. انقلاب اسلامی به طرزی شگفت‌انگیز و آموزنده این مطلب را به کرسی تأیید نشانده و اثبات کرد که تحلیل مارکسیستی و هر تحلیل دیگری که برای جبر اجتماعی موضع و موقع تعیین‌کننده در نظر می‌گیرد، تحلیلی نادرست است و بنا بر این اولاً جبر اجتماعی هم‌عنان با جبر طبیعت و بی‌چون چرانیست و ثانیاً آزادی انسانی و آزادی اجتماعی اصلی اصیل و قابل حصول و وصول است و ثالثاً، طبقه‌ای معین علمدار تحصیل آزادی نیست، بلکه کل جامعه در جستجوی آزادی است و رابعاً این آزادی همراه

استقلال و عدم وابستگی به جامعه‌های دیگر بدست آمدنی است.

شعار مبنایی انقلاب اسلامی، که استقلال و آزادی را همراه با هم برای جمهوری اسلامی ایران می‌خواست و می‌خواهد، بیانگر يك خواست عمومی و فارغ از هر گونه نظریه‌پردازی جناحی و فرقه‌ای و فارغ از دغدغه‌های دیا لك تيك جبرگرا بود.

گرچه تحلیل‌های مارکسیستی در زمینه انقلاب‌ها از رونق افتاده بود، اما تبلیغات احزاب کمونیست همچنان پردامنه و مرعوب و مجذوب بودن روشنفکرها و بسیاری از رسانه‌های همگانی پابرجا بود. از سوی دیگر مارکسیسم اسلام را دشمن اصلی و واقعی خود می‌دانست و در این زمینه با تمدن یونانی-رومی، مسیحی نمای غرب هم صدا و در واقع هم سرچشمه بود. در این آشفته بازار انقلاب الجزایر قد علم کرد.

به قصد تحلیل این اوضاع و احوال کتابهای «افضل الجهاد» «عمار اوزگان»، دو فصل از کتاب «امپراتوری متلاشی» تحت عنوان «اسلام و مسلمانان در روسیه» از «هلن کارر دانکاس»، چند فصل از کتاب «کشف اسلام» «روژه دوباسکیه» تحت عنوان «اسلام و بحران عصر ما»، و «عهدین و قرآن و علم» را از دکتر «بوکای» ترجمه و منتشر کردم.

در متن مفصل این خطابه، نکته‌های مهمی را که مورد توجه نویسندگان کتابهای یادشده بوده است ذکر کرده‌ام و امیدوارم که مورد عنایت حاضران در این مجلس قرار گیرد. کتاب «خدا» را که درس یکی از فیلسوفان فرانسوی به نام «ژول لان یو» است در آبان ماه ۱۳۶۰ چاپ و منتشر ساختم.

در مباحث مابعد الطبیعی، و به هنگام طرح دلایل اثبات وجود خدا، از دلایل اخلاقی بهره زیادی گرفته می‌شود. کتاب «ژول لان یو» نیز، به دلایل اخلاقی می‌پردازد. اصولاً بحث‌های اخلاق و دین در کنار یکدیگر مطرح می‌شوند و همواره در این قبیل مباحث موضع گیری جدی با مبدأ فلسفی و روش شناختی وجود دارد. از جمله موضع گیری‌های اخلاق و در واقع باید و نبایدهاست که نهایت آن اباحی گری است. گزارش و بیان اجتماعی سخت و مبارزه جویانه این نفی در بخشی از وقایع سال ۱۹۶۸ در اروپا ظهور و بروز یافت و به صورت شعار «ممنوع کردن ممنوع است» بر در و دیوار شهرهای فرانسه دیده شد. نتیجه این بحث‌ها در دین، اخلاق و سپس امر حقوق، تعلیم و تربیت، سیاست و حتی در علوم و

علوم پایه و از جمله زیست‌شناسی و بسیاری دیگر از نهادها و تأسیس‌های اجتماعی به طور جدی ظاهر می‌شود و برای جامعه و اداره آن مسائل زیادی را عنوان می‌کند. از هنگامی که ماهواره‌ها به عرصه آمده و رسانه‌ها را بر بال خود نشاندند و بیوتکنولوژی فعالیت شدید خود را آغاز کرده است، این مسائل جهان شمول اند و به هر حال راه حل‌های جهانی را طلب می‌کنند.

بحث مبنایی دیگری که در زمینه اخلاق مطرح می‌شود، ناظر به لزوم و عدم لزوم پرداختن به آن با وجود جامعه‌شناسی اخلاقی و علم آداب است.

ترجمه کتاب اخلاق نظری و علم آداب که به بررسی امکان و شرایط وجودی این دو و خصوصاً اخلاق نظری می‌پردازد، با توجه به بحث‌هایی که یادآوری کردم انجام یافت. در این کتاب بخشی از نظریه‌های مربوط به اخلاق نظری مطرح می‌شود و تجربه اخلاقی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. نکته مهم این است که اولاً تجربه اخلاقی اصالت دارد و به صورت کوشش‌ها و افعال جمعی انسان یکی از مهمترین بخش‌های واقعیت اجتماعی را تشکیل می‌دهد و بنابراین مقابل این واقعیت قرار ندارد.

در خصوص فلسفه اخلاق و جامعه‌شناسی اخلاقی کتاب مهم دیگر، «تقسیم کار اجتماعی» است؛ این کتاب رساله دکتري دورکیم است؛ و مبنای بسیاری از نظریه‌های بعدی دورکیم و شاگردان وی و تأسیس مکتب اوست. در این کتاب بخصوص دو وجه جامعه‌شناسی اخلاقی و جامعه‌شناسی حقوقی را می‌توان ملاحظه کرد. مسأله اخلاق از دل مشغولی‌های اصلی دورکیم به شمار می‌آمده و در خصوص آن برای آنکه به قول خود «بحران اخلاقی سهمناك عصر را حل کند» به تحقیق گسترده‌ای دست زده است.

در مباحث مربوط به اخلاق و دین و نیز تقسیم‌بندی جامعه‌ها به کتاب «دو سرچشمه اخلاق و دین» می‌رسیم.

به مناسبت مطالعه مباحث اخلاقی، بحث‌های مربوط به جبر و آزادی، مسأله تکامل و برخی از مباحث روان‌شناسی با کتابهای «برگسن» آشنا شدم.

زندگی علمی برگسن از این جهت قابل توجه است که از نخستین مرحله یعنی کتاب «داده‌های بی‌واسطه وجدان» که رساله دکتري اوست و از مشهورترین کتابهای فلسفی

است، در هر مرحله گامی فرا پیش نهاده و به طرز فکر دینی نزدیک شده است. «ژاک شوالیه» یکی از شاگردان و دوستان وی که فیلسوفی متأله است، به سال ۱۹۳۸ گفتگویی خصوصی با برگسن داشته است. در این ملاقات برگسن در یک رازگویی طولانی، گامهایی را که یکی پس از دیگری برای باز یافتن خداوند در ذهن و فکر خود برداشته است، باز می گوید. این متن، یکی از متن های جالب توجه فلسفی است، از آن رو که یک فیلسوف، چنانکه گویی با خود حرف می زند، مدتی بیش از دو ساعت به گونه ای پیوسته سخن گفته و راز دل خویش را آشکار ساخته است.

برگسن به تربیت بزرگان و الگو بودن آنها در اخلاق و دین اهمیت فراوان می دهد و می نویسد:

«در همه ازمه، آدمیزادگانی استثنایی قد علم می کنند و اخلاق عرفانی را در راه و رسم خود تجسم می بخشند، چراقدیسان دارای مرید و پیروند و چرا اشخاص بزرگ و نیکوکار انبوه های خلق را در پشت سر خویش باز می کشند؟ اینان کارشان هست بودن است و وجودشان خود بانگ و صلا و نداست... تنها کسانی به طبیعت صلاوندای اخلاق کامل واقف می شوند که خود را در حضور یک شخصیت بزرگ اخلاقی ببینند... در حقیقت از همان روزی که نمونه ای را می پذیریم، شخصیت مذکور نقش می یابد. میل به تشابه از جنبه آرمانی موجود صورتی است که باید برگزید، گفتاری را آدمی از آن خود می کند که یکی از طنین هایش را به گوش جان خود شنیده است.»^۱

در سالهای پیش از پیروزی انقلاب، در پی حکم امام امت قدس سره که فرمود هر کس که می تواند باید به دفاع از حقوق فلسطینیان قیام کند، به منظور آگاه ساختن فارسی زبانها با مسائل مربوط به فلسطین در دوره حساس سالهای ۴۹ شمسی به بعد، مجموعه ای را با نام «مجموعه کرامه» به یاد جنگ کرامه بنیاد گذاشتم. در این مجموعه پنج اثر ترجمه و منتشر شد. هر پنج کتاب به ایران نیز رسید و در سالهای قبل از انقلاب و حتی پس از انقلاب چاپهای متعددی از آنها در نسخه های بسیار انتشار یافت.

۱. دو سرچشمه اخلاق و دین، ص ۳۱ و ۳۲.

پنج کتاب عبارت بودند از: ۱- «استعمار صهیونیستی در فلسطین» ۲- «دفاع از فدائیان» ۳- «انقلاب فلسطین و یهودیان» ۴- «الفتح سخن می گوید» و ۵- «اعراب در اسرائیل».

در این کتابها داده های لازم در زمینه وضعیت فلسطین و فلسطینی ها در اوایل مبارزه سازمان یافته پس از سال ۱۹۷۰ ارائه شده است.

در ضمن همکاری با مرکز مطالعات استراتژیک سوربون و محققان آن با برخی از آثار مهم در زمینه مباحث استراتژیک و از جمله «درباره جنگ» اثر «کلوزویتس» نظامی آلمانی و نظریه پرداز جنگ در نیمه اول قرن نوزدهم و نیز «هنر جنگ» «سون تزو» که به قولی در اواخر قرن ششم قبل از میلاد و به قول صحیح تر در قرن چهارم قبل از میلاد در چین نوشته است آشنا شدم.

در مرکز مطالعات استراتژیک سوربون قرار گذاشته شد، دو سه کتاب فارسی به فرانسوی ترجمه شود. پیشنهاد اول من ترجمه «آداب الحرب و الشجاعة» بود. در جریان تهیه مقدمات کار بودم که باز گشت به ایران برنامه های مرا با مرکز برهم زد. از آن پس نیز فرصت انجام آن قرارها را نیافتم. با شروع جنگ تحمیلی به فکر ترجمه اثر «سون تزو» افتادم و در بهمن ماه ۱۳۵۹ چاپ اول آن را منتشر ساختم.

اثر «سون تزو» در چهار قرن قبل از میلاد و اثر «کلوزویتس» در قرن نوزدهم دو اثر بسیار مهم در باره استراتژی و مسائل مربوط به جنگ هستند. کتاب «جنگ» «کلوزویتس» الهام بخش نظریه های آلمان و بیش و کم بقیه اروپای غربی و از طریق انگلس و لنین تا حدودی مؤثر در نظریه روس هاست. کتاب «هنر جنگ» «سون تزو» هم در طول تاریخ چنین عمیقاً نفوذ داشته و براندیشه نظامی ژاپن تأثیر نهاده و سرچشمه نظریه های استراتژیک «مائوتسه دون» و دکتربین های تاکتیکی ارتش چین بوده است، و با واسطه مغولان- تاتارها به روسیه منتقل شده است. در واقع فهم عمیق استراتژی عمومی چین و روسیه بدون مطالعه «هنر جنگ» کامل نیست.

برخی از نکات مذکور در «هنر جنگ» در کتابهای فارسی دوره های گذشته دیده می شود. احتمال اینکه مطالبی از هنر جنگ در کتاب «آداب الحرب و الشجاعة» آمده

باشد هست. بایسته است مطالبی را که به طور پراکنده در کتابهای سیاست، اندرزنامه‌ها، آداب جنگ و برخی از کتابهای ادبی و کتابهای تاریخ و شرح لشکرکشی‌ها و مدارکی دیگر از این قبیل در زمینه جنگ موجود است گردآوری، تنظیم و تدوین کرد.

تاکنون چند مجموعه مقاله هم به چاپ رسانده‌ام. اولین مجموعه در ایران «جامعه، فرهنگ، سیاست» است که در سال ۱۳۶۳ چاپ شد و در برگیرنده مقالات مربوط به زمان اقامت در اروپا بود؛ علاوه بر نوشته آهنگین در آغاز کتاب، هفت مقاله در آن است. نوشته آهنگین و طولانی آغاز دفتر با عنوان حسب حال یا دو کوه به فرهنگ و تمدن غربی می‌پردازد و اشاراتی به محتوا و روش برخورد این تمدن با دیگر تمدنها و صاحبان آنها دارد مقدمه چنین است:

بیارخت سفر بندیم و بخت خویش بگشائیم

کاندر این خراب آباد

درنگ بیش از آن آمد، نیامد دارد و شاید

طلسمت کرد پطرس شاه افرنگی

مجموعه دیگری از مقالات سالهای پس از پیروزی انقلاب را در زمینه حقوق تحت عنوان «در آئینه حقوق» به سال ۱۳۶۷ منتشر کرده‌ام. مقالات این مجموعه بخش عمده مقالاتی است که نوشته و یا ترجمه شده و به مدت سه سال و در دوازده شماره «فصل نامه حق» به چاپ رسیده‌اند. «فصل نامه حق» مجله‌ای بود که در زمان مسئولیت من به عنوان وزیر دادگستری به طور مرتب منتشر می‌شد و در بردارنده مقالات قابل استفاده‌ای از فقیهان و حقوقدانان بود.

کتاب دیگری که در برگیرنده تعدادی دیگر از مقالات سالهای اخیر است، «در جستجوی ریشه‌ها» نام گرفته است. در مقالات این کتاب در اندیشه آن بوده‌ام که به پایه و مایه برخی از مسائل اجتماعی یا فرهنگی بپردازم و در ترجمه‌ها نیز به مقالاتی توجه کرده‌ام که موضوعهای اساسی و اصلی را بررسی کرده‌اند. کتاب در سال ۱۳۷۳ چاپ شده است. و چهار دفتر با عنوانهای «قلمرو زبان و ادب»، «جولانگاه فکر و فرهنگ»، «آفرینش هنری» و «گوشه‌هایی از تاریخ تمدن اسلامی» دارد و در آغاز و پایان آن نیز دو نیاش منظوم آمده است.

«منطق حقوقی و انفورماتیک حقوقی» آخرین کتابی است که در سال ۱۳۷۳ چاپ و منتشر شده است و مجموعه‌ای از مقالات ترجمه شده و نوشته‌های راقم این سطور در سالهای اخیر است. طرح مباحث مربوط به منطق حقوقی تا آنجا که می‌دانم، به این سبک و سیاق در ایران تازگی دارد و امیدوارم که برای این گونه مباحث نیز در پژوهش‌ها و احتمالاً در سهای دانشگاهی جایی باز شود. به انفورماتیک حقوقی هم آن‌سان که باید و شاید تا کنون توجه نشده است.

مقالات دیگری در زمینه‌های تمدنی و فرهنگی در سالهای اخیر به رشته تحریر درآمده‌اند که هنوز يك جا گردآوری نشده‌اند. برخی از آنها نیز به صورت جدا یا چاپ نشده و یا عرضه نگردیده‌اند.

به برخی از آنها مانند، گفتار «دربارهٔ پیازه» و یا «زبان حقوقی» اشاره کرده‌ام، تعدادی از آنها در دانشگاهها و آکادمی‌های کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز مطرح و برخی دیگر در مجلس‌های بحث و بررسی عنوان شده‌اند. نکته‌هایی دربارهٔ روش تعلیم و تربیت، ایران‌شناسی و نگاه از درون و نگاه از بیرون، معماری ایران، امور اداری و مفهوم اداره و توسعهٔ پایدار، اولویت‌های تحقیقاتی و مسألهٔ تحقیق و توسعه و وظیفهٔ رادیو و تلویزیون در این مقاله‌ها مطرح شده و پیشنهادهایی عرضه گردیده‌اند.

در جای جای این گزارش، دل‌مشغولی و جستجوگری برای یافتن روش و شیوهٔ کار و یا تأکید در خصوص آن ملاحظه می‌شود. همواره دو مجموعه از مسائل در زمینهٔ بحث‌های مختلفی که با آن سروکار داشته‌ام، بویژه در جامعه‌شناسی عمومی و جامعه‌شناسی‌های اختصاصی از یکسو و در حقوق از سوی دیگر، برایم مطرح بوده‌اند. چه مسائلی را باید به عنوان مسائل مهم و اصلی و میرم در این علوم مورد توجه قرار داد و چه روشی را برای مطالعه و تحقیق و عرضهٔ نتایج در تدریس باید برگزید؟

در جامعه‌شناسی نمی‌توان باروشهای آماری صرف و یا تحقیق تك‌نگاری کار را به سامان رساند. تحلیل ارقام و اعدادی که بر اساس يك پرسش‌نامه، هر چند پر طول و تفصیل و عمیق به دست می‌آیند، مطلب قابل توجهی را عرضه نمی‌کند و به حل مسألهٔ واقعیت اجتماعی مدد نمی‌رساند. واقعیت اجتماعی اولاً در يك وجههٔ مشخص و معلوم آن که خود

گوشه‌ای از يك تأسيس يا نهاد جامعه‌شناختی است، خلاصه نمی‌شود و ثانیاً این واقعیت يك امر ثابت و بدون حرکت و غیر قابل تغییر نیست که بتوان از آن عکس برداری کرد و ثابت کردن يك لحظه از جنبش آن نیز تمامی زندگی این واقعیت را عرضه نمی‌کند. پرسش‌نامه کاری جز این نمی‌کند که يك گوشه از زندگی يك نهاد اجتماعی را که خود در متن واقعیتی فراگیر تر در سیر و حرکت است، در يك لحظه مشخص بدون توجه به واقعیت‌های دیگر اطراف آن و بدون در نظر گرفتن عمل‌ها و عکس‌العمل‌ها و تأثیر و تأثرها و تعامل‌های بی‌شمار نشان می‌دهد. بنابراین لحظه مشخص یاد شده تمامی واقعیت اجتماعی موجود در تأسيس اجتماعی مورد نظر نیست. برای مثال، رابطه جامعه‌شناختی میان پدر و مادر و فرزند، در متن تأسيس يا نهاد اجتماعی خانواده، به تنهایی، در يك زمان معین، در يك شهر خاص و بدون در نظر گرفتن دیگر نهادهای اجتماعی که هر يك به گونه‌ای با این نهاد در ارتباط و تعامل‌اند و در درجه اول بدون توجه به کل ارتباط‌های موجود در درون نهاد خانواده و بدون در نظر داشتن ارتباط هر يك از اعضای خانواده با نهادهای دیگر - علاوه بر ارتباط و تعامل کل نهاد با نهادهای دیگر - هیچ مطلب متقن و متینی را عرضه آگاهی نمی‌کند. ممکن است از تحلیل آماری پرسش‌نامه‌ها، به برخی از شیوه‌های زندگی خانوادگی در لحظه‌ها و حداکثر در کوتاه‌مدت پی برد، اما این نتیجه‌گیری، نمی‌تواند برای تبیین طرز عمل نهاد خانواده که امری مستمر در زمان است مورد استفاده جدی باشد.

شاید یکی از علت‌های عدم توفیق تحقیقات اجتماعی در بسیاری از کشورها در راهنمایی جامعه و عدم امکان بهره‌گیری از این پژوهش‌ها توسط مدیرانی که علاقمند به استفاده از نتایج کار هستند، ناشی از ناتوانی عرضه نتایج قابل استفاده در میان مدت باشد؛ یعنی نمی‌توان از نتایج به دست آمده برای دریافت عمل‌ها و عکس‌العمل‌های نهاد مورد مطالعه سود جست.

همچنین تا نتوان در مباحث جامعه‌شناسی عمومی، حدود و ثغور کار و شیوه و روش مطالعه و تحقیق را تعیین کرد و برخی از پاسخ‌های مربوط به جامعه‌شناسی عمومی را به دست داد، نمی‌توان حدود و ثغور جامعه‌شناسی‌های اختصاصی را ترسیم کرد و تعریف به نسبت جامع و مانع از آنها عرضه کرد.

جامعه‌شناسی عمومی و نیز جامعه‌شناسی‌های اختصاصی و همچنین علم حقوق، بی‌آنکه، با فلسفه درآمیزند و یکی شوند، به هر حال نیازمند خط و ربط مشخص هستند. تاندانیم که در حقوق آیا در پی حاکمیت فرد یا حاکمیت دولت و یا حاکمیت قانون هستیم و تاندانیم که قانون مانیز بر اساس عدالت استوار خواهد بود و یا صرف حفظ تعادل را وجهه همت دارد و مقصود از عدالت را هم که باید عدالت مبادله‌ای و تعویضی و یا عدالت توزیعی باشد معین نکنیم، نمی‌توانیم، هیچیک از مواد قانونی را آن‌سان که باید در کلاس درس حقوق به معنی واقعی تشریح و در دادگاه تفسیر کنیم.

در جامعه‌شناسی نیز تاندانیم آرمانی که جامعه در ذهن و فکر و عمل خود دارد، چیست، نمی‌توانیم آنچه را در بررسی‌های دقیق خود بدان می‌رسیم بدرستی تبیین کنیم و دریابیم که جامعه همچنان به طرف آرمان خود حرکت می‌کند یا نه و آیا حرکتش شتاب گرفته یا کند شده است و یا زاویه‌ای ایجاد کرده و یا به طور کلی متوقف شده و احتمالاً عقب‌گرد نموده است. در حقیقت واقعیت اجتماعی تام و تمام، یا پدیدار اجتماعی تام باید در تمامی زوایای آن با توجه به کلیه تحولات ساخت یافتن و از ساخت افتادن و ساخت یافتن مجدد پدیدارها و نهادها مطالعه شود و دگرگونی ساخت و فرایند از ساخت افتادن و دوباره ساخت یافتن تبیین گردد. روشن است که تبیین این امور بدون داشتن مبنا و مرجع عملی نیست و بدون استناد به يك غایت، هدف یا نظر معین نمی‌توان علت این تحولات را روشن ساخت. نکته مهم دیگر که هم‌اکنون نیز بدان به اختصار اشاره شد این است که جامعه‌شناس واقعیت اجتماعی را که از پیچیدگی و نوعی تنش برخوردار است باید به گونه‌ای خاص مطالعه نماید که حتی از علوم اجتماعی اختصاصی نیز متمایز است. روش جامعه‌شناختی به این نکات توجه دارد:

در این روش واقعیت اجتماعی به گونه‌ای جامع‌الاطراف و تام و تمام و بادی جامع نسبت به همه‌پاگردهای عمقی و واقعیت و نیز مناظر و وجوه آن باید مد نظر قرار گیرد؛ از این جهت همان‌طور که در جای خود گفته می‌شود حتی شاخه‌های اختصاصی جامعه‌شناسی یعنی ریخت‌شناسی اجتماعی، و جامعه‌شناسی حقوق، و روان‌شناسی جمعی و اجتماعی و غیر اینها، از علوم اجتماعی خاص متمایزند. در واقع وقتی مایکی از

و جوه یا پاگردهای واقعیت اجتماعی مثلاً حقوق را از نظر گاه جامعه‌شناختی مورد مطالعه قرار می‌دهیم، درست است که ابتدا به پاگرد حقوق توجه می‌کنیم، اما روش جامعه‌شناختی مقتضی آن است که این امر واقع را با دیگر پاگردها در ارتباط قرار دهیم و مثلاً نفوذ مذهب، مسائل اقتصادی، مسائل فرهنگی، مسائل ریخت‌شناسی و دیگر امور واقع را در وجه اجتماعی حقوق لحاظ کنیم، و در نتیجه حرکت امر حقوقی را در کلیت واقعیت اجتماعی نام ملاحظه نماییم.

نکته دیگری که از اهمیت برخوردار است، مسأله تعیین مشخصات جامعه مورد مطالعه و در واقع «تیپ» یا نمونه‌ای است که باید آن را از نمونه‌های دیگر مجزا کند تا بتوان وجه افتراق جامعه‌ها و نیز وجه افتراق امور واقع و نهادهای هر جامعه را در مقایسه با جامعه‌های دیگر باز شناخت.

مسأله تمایز فرهنگ‌ها و یا شیوه‌های زندگی و نظایر آنها مرتباً مطرح و تکرار می‌شوند، اما تا نتوانیم نمونه نوعی یا تیپ جامعه خودمان و جامعه‌های دیگر را شناسایی کنیم، نمی‌توانیم درباره این تمایزها به گونه‌ای درست سخن بگوئیم.

در حال حاضر با توجه به امکان رفت و آمد و احتمالاً بررسی جامعه‌های مسلمان آسیای مرکزی و قفقاز شاید بتوان یک برنامه گسترده تحقیقاتی را در زمینه تیپ‌شناسی جامعه‌های همسایه تدوین کرد و با تشخیص وجوه افتراق و وجوه اشتراك، حرکت تازه‌ای را در جامعه‌شناسی عمومی به وجود آورد. موقعیت برای بررسی از این جهت مناسب است که همه این کشورها درگیر تغییر و تحول هستند و بنابر این حرکت از ساخت افتادن و دوباره ساخت یافتن در آنها قابل ملاحظه است. جامعه ما هم کم و بیش با همین موقعیت روبروست. گرچه مدتی از پیروزی انقلاب گذشته و بسیاری از امور واقع از حالت خودجوش و سازمان‌نیافته بیرون آمده و سازمان یافته‌اند، با اینهمه جوش و خروش که همراه و همعنان جنبش‌ها و انقلابهاست، همچنان وجود دارد و بنابر این امکان مقایسه را فراهم می‌آورد.

با توجه به شیوه کاری که بیان شد، مطالعه و بررسی برخی از موضوعات مهم جامعه‌شناسی از قبیل: زمان اجتماعی، دیوان سالاری و تحول آن در بزنگاه و مقطع انقلاب، فن سالاری و ارتباط آن با دین و مذهب و نیز با آثار تمدنی ایران اسلامی از قبیل:

ارزشها، حقوق، اخلاق و نظایر اینها، از اهمیت برخوردار است و طرحهای تحقیقاتی دقیق را طلب می کند.

پیش از آنکه سخن را به پایان برم یادآوری می کنم که فهرست برخی از طرحهای تحقیق را که در طی این گفتار به نسبت طولانی بدانها اشاراتی داشته ام با يك طبقه بندی ناقص در تفصیل خطابه که انشاء الله در آینده توزیع خواهد شد آورده ام.

اما این فهرست را نباید فهرست تحقیقاتی دانست که نتایجشان يك طرح کامل جامعه شناسی عمومی و یا یکی از رشته های اختصاصی آن را به دست می دهد، بلکه در حد اعلی نمونه و الگویی می تواند باشد که جامعه شناسان و متخصصان جامعه شناسی های اختصاصی با بهره گیری و راهنمایی از يك روش مشخص و مورد استفاده در تمامی تحقیقات، آن نمونه و الگو را به دانش پژوهان عرضه خواهند کرد.

نکته دیگری هم هست که اگر نگویم، خطابه را در استخوان بندی کلی و آگاهی دهنده اش کامل و تمام نکرده ام و آن نکته، همکاری و همراهی و همزائی همسرم در طول مدت تحقیق و تألیف و ترجمه و جنب و جوشهای اجتماعی و سیاسی ام می باشد. ترجمه افضل الجهاد در اروپا به مددوی با ماشین کردن تمامی متن، برای چاپ آماده شد، در تهیه نسخه نهایی و پاکتویس بسیاری از نوشته هایم در اروپا از کمک های بی دریغ و یادآورهای سودمند ایشان - در عین گرفتاری درس و بحثی که خود داشت و هزاران مشکلی که دیار غربت برای آدمی دارد - بهره گرفته ام و در تمامی مدتی که پس از پیروزی انقلاب در ایران کار کرده ام، آرامش و صفای خانه را مدیون مادر و فرزندمی هستم که هر دو با وجود فعالیت در راه سازندگی یکی و دانشجویی دیگری همه خستگی های خود را فراموش می کنند تا محیط گرمی در خانه فراهم آید. در سالهای اخیر نیز گهگاه فرزندم، معلم من، حداقل در دادن برخی از اطلاعات علمی و زبانی بوده است، و بدین ترتیب در خانه هم دانشجوی باقی مانده ام.

پیشتر، جمله ای چند درباره آزادی انسانی و رهایی از جبرهای اجتماعی بیان کرده ام. در اینجا پیش از پایان سخن به این نکته اشاره می کنم که انقلاب اسلامی ایران فرایندی را در آزادی و آزدسازی پدید آورد که بی شک در تاریخ جنبش ها و انقلابها همانند

آن را نمی‌یابیم و یا با این گسترده‌گی نمی‌بینیم. انقلاب اسلامی در بسیاری از وجهه‌هایش، از جمله پدیدار آزادی فراگیر بود. شخصی من، رهایی از غربت و آزاد شدن از قید و بند برخی از جبرهای اجتماعی ناشی از حضور در سرزمین بیگانه را و امدار بی‌چون و چرای انقلابم و هیچگاه از شکر این نعمت و موهبت خدایی که به یمن انقلاب بر من ارزانی شد غافل نیستم و از خدای بزرگ می‌خواهم که همواره مرا سپاسگزار نگه دارد. در مقام سپاسگزاری، سروده‌ای دارم که با آن سخنم را به پایان می‌برم.



نیایش

جانان من، انقلاب ایران ای جلوه‌گه اراده حق میقات بسیج شب شکاران صورتگر چهره معانی در زمزم توز حسن توفیق از رشد، تو، غی جدا نمودی طاغوت زمان چو دور کردی خورشید به بزم خویش خواندی طومار حیات لشگر غم فرهنگ تو پشت غرب خم کرد سر بر کف دست پیرزالان بس فتنه که پشت سر نهادی بی دلهره لیک پیش رفتی جان را به بها جان گرفتگی	ای زاده عشق و ذوق عرفان در سعی وفا، صفای مطلق میعاد طواف روزه داران سرچشمه آب زندگانی پاکیزه شدند اهل تحقیق آزادی ما به ما نمودی ایران همه غرق نور کردی امت به امامشان رساندی پیچید ز بهمن تو در هم چون پشت به جهل بوالحکم کرد بردند سبق زنونه‌الان بس مرد خدا شهید دادی نستوه به راه خویش رفتی دل دادی و جان، جان گرفتگی
--	--

این داد و ستد به کار آمد

در بهمن، نو بهار آمد

يارب توبه انقـلاب ايران	اين داعی حق و صبر و ايمان
رهتوشه فزون ز شوق بخشای	عرفان طریق و ذوق بخشای
فریادگر زمانه اش ساز	روشنگر جاودانه اش ساز
تا خدمت مردمان کند بیش	در مذهب عاشقی رود پیش
بر بام جهان فراز آید	در خلوت اهل راز آید
دلها به جنان جان رساند	يك لحظه ز رهروی نمـانـد

وین راه به عقل و عشق پیوید

زین هر دویه جز خدا نجوید



کنانجامی انجمنی